بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِيْم

فتاوای منبع‌العلوم کوه‌ون

(جلد هشتم)

تألیف

مفتی بزرگ، فقیه عصر، قطب‌الإرشاد

حضرت علاّمه مولانا محمّد عُمَر سربازی رحمه‌الله

ملازهی، محمد عمر، ۱۳۱۴،

فتاوای منبع‌العلوم کوه‌ونّ/ اثر مولانا محمد عمر (ملازهی) سربازی. تهران: ۱۳۸۸-

Isbn:۷۶۵-۷۸۶۵-۹

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. فقه حنفی - - - رساله‌ی علمیه. ۲. فقه اهل‌سنت - - - رساله‌ی علمیه. الف عنوان.

۲ف ۷م/ ۶/ ۱۷۲ bp ۳۳۲/۳۷۲

کتاخانه ملی ایران ۳۳۲ ۵۵۶- ۸۲م

نام کتاب: فتاوای منبع‌العلوم کوه‌ون (جلد هشتم)

مؤلف: علّامه محمّد عمر سربازی (ملازهی) (رَحِمَهُ‌اللهُ‌تعالی)

ناشر: مدرسه‌ی دینی منبع‌العلوم کوه ون

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: زمستان ۱۳۸۸

حروفچینی: خداآباد

شابک: ۶۵۸-۷۶۵۶۳۵- ۸-۹۷-۹۸-۵ :inbn

قیمت: ....

مرکز پخش: ایرانشهر – سرباز – کوه‌ون، مدرسه‌ی دینی منبع‌العلوم کوه‌ون - خداآباد

كِتَابُ الأَيْـمَان

سوگند خورد که مرا آب خانه‌ی تو حرام است

الإستفتاء (۱): اگر کسی گفت «مرا آب خانه‌ی تو حرام است» و غرضش ترک رفتن بود مطلقاً و در عُرف هم همچنان مروج است. آیا این یمین فقط بر آب قرار می‌گیرد یا مطلقاً ترک رفتن را؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این سوگند فقط بر نوشیدن آب در خانه‌ی همان شخص قرار می‌گیرد نه بر چیزی دیگر؛ زیرا لفظ مستعمله که آب است، لفظی معین و خاص و در معنی حقیقی خود مستعمل است. عرف و غرض می‌توانند که مخصّص (خاص کننده‌ی) عام باشند اما نمی‌توانند که مزید بر معنی معین ملفوظ شوند و اینجا لفظ عام نیست که تخصیص کرده شود پس این ازدیاد است بر مفهوم خاص ملفوظ و این جایز نیست. کذا حقق الشامی فی الرسالة الثالثة عشرة اعنی«رفع الانتقاض و دفع الاعتراض» حیث قال:

«و الغرض لایصلح مزیداً علی اللفظ بل یصلح مخصّصاً للفظ العام».[۱]

و فی الرد: «و دلالة العرف لاتاثیر لها فی جعل غیر الملفوظ ملفوظاً».

و جاء بنظیرها: «اذا علمت هذا فاعلم انه اذا حلف لایشتری لانسان شیئاً بفُلُس فاللفظ المسمّی و هو الفلس معناه فی اللغة و العرف واحد و هو القطعة من النّحاس المضروبة المعلومة فهو اسم خاص معلوم لا یصدق علی الدراهم او الدنانیر فاذا اشتری له شیئاً بدرهم لایحنث...».[۲]

و اللّه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۵ جمادی الاول- ۱۳۹۰هـ.ق

۱- مجموعة رسائل ابن عابدین الشامی: ۱/ ۳۰۳

۲- ردالمحتار: ۳/ ۷۹، الایمان، اول باب الیمین فی الدخول و الخروج و...

جواب و نظر مفتیان و علمای پاکستان در خصوص مسألهی فوق

الجواب و منه الصدق و الصواب: عُرف میں جو مذکور هي ان سب کي ساتهـ قَسَم کا تعلق هُوگا صِرِف پاني کي ساتهـ نهيں.[1]

و اللّه تعالی اعلم- کتبه: شفیق احمد غفرله، دارالافتاء و الارشاد اشرف المدارس ناظم آباد

۱۶ رجب- ۱۳۹۰

الجواب صحیح- رشید احمد

الجواب صحیح- دارالافتاء للمدرسة العربیة الاسلامیة نیوتاون کراچی

و عندی ایضاً الجواب صحیح- محمدعثمان از مدرسهی اسلامیه احرارالاسلام ریگسر

۲۶ رجب- ۱۳۹۰ هـ.ق

تنقید بر جواب بالا

مخدوم مکرم جناب مفتی صاحب! زاد مجده السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته، امابعد: جواب استفتائی که در تاریخ ۱۶ رجب تحریر فرموده بودید، رسید و موجب خوشی گردید، اما در جواب این مسأله که متعلق به یمین بوده، ترددی باقی مانده است لطفاً آنرا رفع نمایید تا تسلی پیدا گردد. تردد این است: آنجا که فقها فرمودهاند: «الایمان مبنیّة علی الالفاظ...» یا فرمودهاند: «الایمان مبنیّة علیالعرف» و نیز فرمودهاند: «**بالعرف یخصّ و لایزاد و دلالة العرف لاتاثیرلها فی جعل غیر الملفوط ملفوظاً، و لا یحنث بالغرض بلامسمّی لان الغرض یصلح مخصصاً لا مزیداً**».

و آنچه در سوال لفظ «مر آب خانهی تو حرام است» اگرچه عرف لفظ آب را عموم میگیرد ولی چونکه لفظ آب مسمّی مخصوص و معین و مستعمل

۱- ترجمه: آنچه مذکور است، عرفاً قَسَم بر تمامی این امور (نوشیدن آب و رفتن) تعلق میگیرد نه تنها بر نوشیدن آب.

است مهجور هم نیست، فقط این است که در عرف آن‌را به هردو معنی که یکی، اصل آب و دیگری، طعام است، مطلقاً استعمال می‌کنند و مجاز در ثانی و متروک از اول نیست لذا به فکر ناقصم این ازدیاد است در معنی آب نه تخصیص؛ زیراکه عموم این‌جا نیست و جعل غیر الملفوظ ملفوظاً است. و اگر غرض حالف عموم هم باشد، بازهم غرض، مخصص می‌شود نه مزید و این‌جا چون عموم در لفظ آب نیست، تخصیص نمی‌تواند باشد بلکه مزید است و آن صحیح نیست و به فکر ناقصم، نظیر آن جزئیِ «لایشتری لانسان شیئاً بِفُلُس» است.

بنابراین در ردالمحتارشامی ص ۹۹ الی ۱۰۰ج۳ و رساله‌ی «رفع الانتقاض و دفع الاعتراض» که از مجموعه‌ی رسائل ابن عابدین است، نظر ثانی فرموده جواب تردد را از راه کرم تحریر فرمایند؛ زیرا احقر فهمیده‌ام که این حنث فقط به آب تعلق می‌گیرد نه چیزی دیگر؛ گرچه اولاً فهم احقر مثل مسطور و نوشته‌ی بزرگواران بود، ولی بعد از کاوش، به جانب دوم تمایل پیدا گردید.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

غره‌ی رمضان- ۱۳۹۰هـ. ق

رجوع علمای پاکستان از نظریه‌ی قبلی و تایید جواب صادره از دارالافتاء منبع‌العلوم

آپ‌کي رأي صحيح هي جب حقيقت غيرمهجوره اورمجاز متعارف جمع هوجائيں توعند الامام حقيقت پرعمل هوگا اورصاحبين كي نزديك عموم مجاز پر. فتوي امام صاحب كي قول پرهي.[1]

فی الشامیة ص۷۴ ج ۳: نعم ماوقع مشترکاً بین اللغة و العرف، علی العرف و ایضاً ان کان فیها قاعدة بناء الایمان علی العرف معناها ان المعتبر هو المعنی المقصود فی العرف

۱- ترجمه: نظر شما صحیح است. وقتی که حقیقتِ غیرمهجوره و مجازِ متعارف جمع شوند، نزد امام صاحب برحقیقت عمل شود و نزد صاحبین بر عموم مجاز و فتوا بر قول امام است.

من اللفظ المسمّیٰ و ان کان فی اللغة او فی الشرع اعمّ من المعنی المتعارف و لما کانت هٰذه القاعدة موهمة اعتبار الغرض العرفی و ان کان زائداً علی االفظ المسمّیٰ و خارجاً عن مدلوله کما فی المسئلة الاخیرة و کما فی المسایل الاربعة التی ذکرها المصنف دفعوا ذلک الوهم بذکر القاعدة الثانیة و هی بناء الایمان علی الالفاظ لا علی الاغراض فقولهم لاعلی الاغراض دفعوا به وهم اعتبار الغرض العائد علی اللّفظ المسمّی و ارادوا بالالفاظ، الالفاظ العرفیة بقرینة القاعدة الاُولی».

کتبه: نور الدین متعلم اشرف المدارس ناظم آباد

۱۳ شوال ۱۳۹۰

الجواب صحیح- ولی‌حسن، دارالافتاء للمدرسة العربیة الاسلامیة نیوتاون کراچی

الجواب صحیح ـ رشید احمد

عدم انعقاد یمین به سوگند یادکردن به قلب

الاستفتاء (۲): زید قسم خورد به قلب نه به زبان که مرا قسم است به ذات خدا که این چیز را نمی‌گیرم و گرفت حانث می‌شود یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: فقط به اراده‌ی قلبی یمین و حلف ثابت نمی‌گردد؛ زیرا یمین از اخبار است و آن، فعلِ زبان است نه فعل قلب مثل طلاق و عتاق و غیره.

در کنز در مورد تعریف یمین می‌فرماید: «الیمین تقویة احد طرفی الخبر بالمقسم‌به».[1]

و فی الشامیة: «و به ظهر ان من تشاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة احجارینوی الطلاق

۱- کنزالدقائق ص۱۶۴

و لم یذکر لفظاً لاصریحاً و لاکنایةً لایقع».[۲]

و چون یمین ثابت نمی‌گردد، بعداً از انجام دادن آن کار حانث نمی‌شود.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۵ محرم الحرام- ۱۳۹۲هـ. ق

گوشت حیوانی را حرام کرد، آیا در خوردن گوشت بچه‌ی آن حانث می‌شود؟

الاستفتاء (۳): اگر کسی خوردن گوشت گاو یا گوسفند یا شتر یا جوجه حرام کرد، خوردن گوشت ولد اینها جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: گوشت این گاو وغیره و بچه‌های آن همه حلال است حرام‌نمی‌شوند. البته‌فقط در خوردن گوشت‌همان گاو وشتر و گوسفند، کفاره‌ی سوگند اداکند و به خوردن گوشت بچه‌های آن، چیزی بر او لازم نمی‌شود.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۹ جمادی الآخر- ۱۳۹۷هـ. ق

انجام دادن فعل محلوف‌علیه به فراموشی

الاستفتاء (٤): اگر شخص یک کاری بر خود حرام کرد باز همان کار را به فراموشی انجام داد این مسأله چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بر او کفاره‌ی یمین واجب می‌شود. [در این

۲- ردالمحتار: ۲/ ۴۵۳، الطلاق

۱- ردالمحتار شامی:۹۶/۳- و کذا فی الهندیة: ۸۳/۲ .

مورد عمد و نسیان یکسان است و فرقی در مسأله به وجود نمی‌آید].[۲]

و اللّه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۳صفر- ۱۴۰۱هـ.ق

وجوب کفاره به انجام دادن فعل محلوف‌علیه

الاستفتاء (۵): اگر کسی گفت قسم به خدا من این‌جا نکاح نمی‌کنم بعد از نکاح او چطور بکند؟ یا او را پدر و مادر مجبور کردند از نکاح کردن به همان‌جا پس تابعداری پدر و مادر کرد و آن دختر را به نکاح خود درآورد چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این شخص باید کفاره‌ی قسم ادا کند. چیزی دیگر بر او لازم نیست.

و اللّه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۳۰ ربیع الاول- ۱۴۰۱ هـ.ق

سوگندِ حرام نمودنِ نوشیدن آب یک شهر، شامل چای و شوربای آن نمی‌شود

الاستفتاء (٦): اگر کسی آب شهری را حرام کند آیا چای و شوربای آن شهر بر وی حرام می‌شود یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: خیر بر او حرام نمی‌شود.

و اللّه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۳ رجب- ۱۴۰۲هـ.ق

۲- کذا فی‌ردالمحتار: ۳/۵۴-۵۳، الایمان، مطلب فی‌الفرق بین السهو و النسیان- و کذا فی‌الهدایة الاولین ص ۴۵۹، الأیمان.

قسم به اسم قرآن کریم

الاستفتاء (۷): اگر زید بـه اسـم قـرآن قسـمیه یـاد کـرد کـه مـن دامـاد عَمـرو نمی‌شوم بعداً رجوع کرد. آیا بر زید چه حکم کرده می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بر زید کفـاره‌ی سـوگند لازم اسـت کـه بـه ده مسکین بالغ دردو وعده؛ صبح و شام غـذا بدهـد یـا ۱۵ مَـنْ (تقریبـاً بیسـت کیلـو) گندم به ده نفر؛ برای هریکی یک مَنْ و نیم تقسیم کرده بدهد.

و اللّه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۳۰ ذیقعده- ۱۴۰۳هـ. ق

یمین لغو و حکم آن

الاستفتاء (۸): اگر کسی آواز حیوانی از گوسفند و غیـره شـنید و از او سـوال کردند که آواز چه چیـزی اسـت او گفـت صـدای مردمـی اسـت مـردم تصـدیق نکردند پس برای محکم کردن دعوای خود سوگند خورد که آواز مردمی اسـت سپس معلوم شد که آواز حیوانی بوده است چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این سوگند، لغو است. بر او نه گنـاهی هسـت و نه کفاره.

قال فی‌الهندیة: «و لغو و هو ان یحلف علی امر فی الماضی او فی الحال و هو یظن انه کما قال و الامر بخلافه ـ الی ان قال– او رأی شخصاً من بعید فقال واللّه انه لزیـد فظنه زیداً و هو عمرو او طائراً فقال واللّه انه لغـراب و ظنـه غرابـاً و هوحـدأة فهـذه الیمین نرجوا ان لایواخذ بِها صاحبها».[1]

و اللّه اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱- الهندیة: ۳/ ۱۸۱

۲۹ رجب- ۱۴۱۲هـ.ق

وجوب کفاره به انجام دادن فعل محلوف‌علیه

الاستفتاء (۹): زید گفت که مرا درین هفته به خانه رفتن و با زن خود همبستری کردن حرام است پس به خانه رفت و با زن خود همبستری کرد حکمش چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این یک نوع یمین است پس وقتی که در مدت یمین به خانه رفته و با همسرش مقاربت کرده است، بر او کفاره‌ی یمین لازم است. بر زنش طلاق واقع نمی‌شود.

قال فی التنویر والدر: «و من حلف علی معصیة کعدم الکلام مع ابویه او قتل فلان الیوم... وجب الحنث و التکفیر لانه اهون الامرین... کحلفه علی ترک وطئه زوجته شهراً و نحوه».[۱]

و فی الهندیة: «تحریم الحلال یمین کذا فی الخلاصة فمن حرّم علی نفسه شیئاً مما یملکه لم یصرمحرماً ثم اذا فعل مماحرمه قلیلاً او کثیراً حنث وجبت الکفارة کذا فی الهدایة».[۲]

و اللّٰه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۱۹ ربیع الاول- ۱۴۱۵هـ.ق

حکم استثنای قلبی به ان‌شاء الله در یمین

الاستفتاء (۱۰): شخصی قسم خورد و بعد از قسم خوردن متصلاً در دل خود گفت: انشاءاللّٰه آیا این مرد حانث می‌شود یا نه؟

۱- ردالمحتار: ۳/ ۶۸، الأیمان

۲- الهندیة: ۲/ ۱۸۲، ط کانفور

الجواب باسم ملهم الصواب: حانث می‌شود؛ چراکه استثناء در دل اعتبار ندارد. برای باطل شدن یمین به استثناء چند چیز شرط است: یکی این‌که طبق قول اصح همان انشاء اللّٰه و استثناء به حرفی باشد که خودش بشنود. دوم این‌که استثناء با یمین متصل باشد. فاصلی بدون ضرورت نباشد.[۳]

و اللّٰه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۷ ربیع الثانی- ۱۴۱۵ هـ. ق

درصوت حرام نمودن چیزی حلال، نقض سوگند و ادای کفاره بهتر است

الاستفتاء (۱۱): یکی بر خویش خوردن چیزی حلال مانند شیر حرام نمود و به این مورد سوگند خورد آیا سوگندش را نقض کند بهتراست یا بر آن قائم باشد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: نقض سوگند برایش بهتر است؛ چراکه حرام نمودن شیء حلال، سوگند محسوب می‌شود و در این مورد حکم این است که خود را حانث و سوگند را نقض نموده و بعداً کفاره‌ی یمین ادا کند. در قرآن مقدس خطاب به رسول اکرم ﷺ وارد شده است که: ﴿يَا اَيُّهَا النَّبِىُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ لَکَ...﴾.[۱]

و در حدیث هم آمده است: «**من حلف علی یمین فرأی غیرها خیراً منها فلیکفّر عن یمینه و لیفعل**».[۲]

و فی‌التنویر و الدُّرّ: «**و من حرّم علی نفسه شیئاً ثم فعله باکل کفّر لیمینه لما تقرر**

۳- کذا فی الهندیة: ۱۰۵/۲

۱- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۱.

۲- جامع ترمذی، کتاب النذور و الایمان، باب۶، به روایت حضرت ابوهریرة رضی الله عنه.

ان تحریم الحلال یمین».[۳]

و اللّه اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۱۹ذیقعده- ۱۴۱۶ هـ.ق
الجواب صحیح ـ محمد عمر (غُفرله)

سوگند بغیر الله

الاستفتاء (۱۲): آیا حلف بغیر اللّه کفر است یا خیر؟ امروزه عادت گشته که مردم بر جان کسی یا مرگ کسی قسم یاد می‌کنند. آیا عرف را اعتباری هست یا خیر؟ حکمش چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: حلف بغیر اللّه و به غیر از صفات و اسمای باری تعالی به دیگر اشیا مثل کعبه و پیامبر یا به آبا و اجداد و یا بر جان و مرگ کسی، حرام و باطل است و قسمی محسوب نمی‌گردد، البته حالف گنه‌کار و مرتکب گناه کبیره می‌شود ولی کافر نمی‌شود؛ مگر در صورتی که آن را حلال بداند.[۱]

و اللّه اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۱۶ ربیع الاول- ۱۴۱۸ هـ.ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

حکم شخصی که سوگند خورد که درمنزل فرزندانش غذا نمی‌خورد، بعداً در منزل یکی از آنان غذا بخورد

الاستفتاء (۱۳): رضا حرام کرد که درمنزل پسرانم یا بچه‌هایم اعم از مرد و زن، خوراک نمی‌خورم. اگر درخانه‌ی یکی خوراک بخورد، حانث می‌شود یا نه

۳- ردالمحتار: ۶۸/۳، مطلب فی تحریم الحلال.

۱- کذا فی فتاوی دارالعلوم دیوبند:۱۳۶/۱ به حواله‌ی درّمختار

درخانه‌ی تمام بخوردآن وقت حانث می‌شود و آیا یک کفاره لازم می‌شود یا چند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به اقتضای عُرف اگر در خانه‌ی یکی از فرزندانش هم غذا بخورد، حانث می‌شود و بر او یک کفاره لازم است.

قال فی‌الهندیة: «اذا حلف لایأکل من مال ابنه و کان بینه و بین ابن الحالف خب من خلّ فاکل منه یحنث لانه اکل من مال الا بن کذا فی المحیط».[۲]

و اللّه اعلم و علمه اتم- کتبه: محمد یوسف سربازی، دارالافتاء منبع العلوم

۶ جمادی الثانی- ۱۴۲۱ هـ . ق

توضیح: در این مسأله تفصیلاتی هست و این یمین از قبیل جمع مضاف است. علامه شامی رحمه الله در مورد همین مسأله در آخر به جانب اعتبار نمودن عرف میل کرده است و در عرفِ ما هم خوردن در خانه‌ی یکی، خوردن در خانه‌ی همه هست؛ کما فی الشامیة.[۱]

لذا به خوردن در خانه‌ی یکی هم حانث شده و کفاره هم یکی است. و اگر در خانه‌ی همه بخورد، بازهم کفاره یکی می‌باشد؛ «لان الکفّارات اذا کثُرت تداخلت».[۲]

و اللّه اعلم و علمه اتم- احقر محمد عمر غفرله (مفتی دارالافتاء)

سوگند خوردن در زمان کودکی و حانث شدن بعد از بلوغ

الاستفتاء (۱٤): انسان در زمان طفولیت (غیربلوغت) قسم خورد و وقت بلوغ

۲- الهندیة: ۲/ ۸۹

۱- ردالمحتار شامی: ۳/ ۱۱۹ و۱۲۰، آخرباب الیمین فی الاکل و الشرب و اللبس و الکلام، و ص۷۱، الایمان، مطلب الجمع المضاف کالمنکر

۲- کذا فی ردالمحتار:۵۷/۳

حانث شد آیا کفاره بر او لازم می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: سوگند نابالغ که تا به حال به بلوغت نرسیده باشد، اعتبار ندارد و بر او پای‌بندی بر سوگندش لازم نیست. پس وقتی که منعقد نمی‌شود کفاره هم ندارد.

قال فی‌الهندیة: «و اما شرائطها فی الیمین باللّه تعالی ففی الحالف ان یکون عاقلاً و بالغاً فلایصح یمین المجنون و الصبی و ان کان عاقلاً».[۳]

و اللّه اعلم و علمه اتم- دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون

۱۷جمادی الثانی- ۱۴۲۱هـ. ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر (غفرله)

قسم به قرآن کریم

الاستفتاء (۱۵): شخصی بنام قرآن قسم یاد کرد و یا گفت: کلام از من بگیرد یا قرآن به من بگیرد اگر این کار را بکنم یا غذا بخورم آیا این الفاظ قسم هستند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر قرآن مجید را دردست گرفت یا دست را روی قرآن گذاشت ولی قسم یاد نکرد یا گفت: قسم به آن قرآن، این، قسمی محسوب نمی‌شود. البته اگر بدون اشاره بسوی قرآن گفت: «قسم به قرآن» یا «قسم به کلام الله» و یا بسوی قرآن اشاره کرد و گفت: «آن‌چه دراین کلام الله هست مرا قسم است»، دراین صورت این قسمی به شمار می‌رود. اگر خلاف آن انجام دهد، براو کفاره لازم است.[۱]

۳- الهندیة: ۵۱/۲ ، کتاب الایمان، باب اول- و کذا فی فتاوی محمودیه: ۳۵۶/۷

۱- کذا فی احسن الفتاوی: ۴۸۸/۵، به حواله‌ی ردالمحتار

و اللّه اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۳ محرم الحرام- ۱۴۲۳ هـ. ق
الجواب صحیح ـ محمد عمر (غفرله)

یادکردن سوگند به لفظ «حرام»

الاستفتاء (١٦): زید می‌خواست از خانه‌ی عمرو بیرون شود عَمرو گفت: «حرامست بیرون نشوید» (چنان‌چه بین مردم متعارف است) دراین صورت اگر زید به حرف او گوش نکند و بیرون شود، آیا بر عَمرو کفاره لازم است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اصالتاً لفظ «حرام» از الفاظ یمین است. بنابراین، اگر عَمرو گفته است مرا حرامست که ترا به بیرون رفتن نمی‌گذارم و... و زید به حرف او گوش نکرده و بیرون رفته است، بر عَمرو کفاره‌ی قسم لازم و واجب است. البته در صورت مذکوره در سوال که گفته است «حرامست» و نسبت حرام را به کسی نکرده است، بر عَمرو کفاره لازم نیست.

قال فی‌التنویر و شرحه الدر: «و من حرّم شیئاً ثم فعله باکل کفّر لما تقرر ان تحریم الحلال یمین... و لوحراماً او ملک غیره کقوله الخمر او مال فلان علیّ حرام فیمین مالم یرد الاخبار».[1]

و فی التتارخانیة: «و لو قال دخول الدار علیّ حرام کان یمیناً لانه حرّم الحلال علی نفسه و تحریم الحلال یمین عندنا».[2]

و اللّه اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۱۳ ربیع الاول- ۱۴۲۳ هـ. ق
الجواب صحیح ـ محمد عمر (غفرله)

۱- ردالمحتار: ۳/ ۶۴

۲- فتاوای تاتارخانیة: ۴/ ۴۲

حکم یاد کردن سوگند به لفظ «خدایا نورا سوگند به محمد ﷺ » یا «نورا سوگند به عزت و بزرگی‌ات»

الاستفتاء (۱۷): اگر کسی بگوید خدایا تورا سوگند به محمد ﷺ و یا تـورا سوگند به عزت و بزرگی‌ات، فلان کار مارا رواج ده، چه حکمی دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بـا الفـاظ مـذکور سـوگند یـاد کـردن ناجـایز و نادرست است؛ زیرا هیچ کس بر خداوند متعال حقی ندارد. این کلمات نسبت بـه خداوندمتعال خلاف و سوء ادب به حساب می‌آید و این سوگندی نمی‌شود.

قال فی الهندیة: «و لو قال اللّهم انا عبدک اشهدک و اشــهد ملائکتـک ان لاافعـل کذا ثم فعل لا کفارة و یستغفر الله، کذا فی الخلاصة».[۱]

و فی الدر و التنویر: «وکره قوله بحق رسلک و انبیائک و اولیائک او بحق البیـت لانه لا حق للخلق علی الخالق تعالی».[۲]

و اللّه اعلم و علمه اتم- دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون

۱۰ ذیحجه- ۱۴۲۴ هـ.ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر (غفرله)

حکم شخصی که سوگند یاد کرد که چای نمی‌خورد و شیرچای خورد

الاستفتاء (۱۸): چه می‌فرمایند علمای کرام درباره‌ی شخصی که قسـم خـورده که چای نمی‌خورد حالا شیرچای می‌خورد آیا حانث می‌شود یا نه؟

۱- الهندیة: ۱/ ۵۵ ۲- ردالمحتار: ۶/ ۳۹۷، اواخر الحَظَر و الاباحة

۳- الهندیة: ۲/ ۹۳

الجواب باسم ملهم الصواب: از خوردن شیرچای حانث می‌شود؛ مگردر صورتی که شیر، چنان غالب باشد که اسم چای از آن سلب گردد.

قال فی الهندية: «و لوحلف لایشرب لبناً فصبّ الماء فی اللبن فالاصل فی هذه المسئلة و اجناسها ان الحالف اذا عقد یمینه علی مائع فخلط ذالک المائع بمائع آخر من خلاف جنسه ان کانت الغلبة للمحلوف‌علیه یحنث و ان کانت الغلبة لغیرالمحلوف‌علیه لایحنث و ان کانا سواء فالقیاس ان یحنث و فی الاستحسان لایحنث و فسّر ابویوسف الغلبة فقال ان یستبین لون المحلوف علیه و یوجد طعمه و قال محمد تعتبر الغلبة من حیث الاجزاء».[۳]

و فی البدائع للکاسانی: «قال بشرعن ابی‌یوسف رجل حلف لایذوق من هذا اللبن شیئاً

او لایشرب فصبّ فیه ماء فذاقه او شربه انه ان کان اللبن غالباً حنث لانه اذا کان غالباً یسمّی لبناً».[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون

۶ ربیع المولود- ۱۴۲۵ هـ.ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر (غفرله)

گفتن «مرا وعده است بر خدا» قسمی است

الاستفتاء (۱۹): اگرکسی گفت به بلوچی «منا وادَهِنْ پَه وَتی یَکّین خدایا» [یعنی مرا وعده است بر خدای یکتای خود] آیا این قسمی محسوب می‌شود یا نه؟

۱- بدائع الصنائع: ۶۲/۳، و مثله فی الفقه الاسلامی و ادلته: ۴/ ۲۵۱۸

الجواب باسم ملهم الصواب: این الفاظ، یمین محسوب می‌شوند.

قال فی‌التتارخانیة: «وکذلک لوقال علیّ عهدالله او میثاقه او ذمته فهو یمین».[۲]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۲۷ ذیحجه- ۱۴۲۵ هـ. ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر (غفرله)

یاد کردن سوگند به سر یا روح انسان

الاستفتاء (۲۰): بعضی ازمردم برسر انسان یا به روح انسان سوگند یاد می کننـد چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: قسم یـاد کـردن مختص بـه لفـظ الله تعـالی (و صفات او) است و به انسان یا به روح انسـان قسـم یـاد کـردن جـایز نیسـت و آن، قسمی محسوب نمی‌شود. و در صورت سوگند خوردن به غیرالله، توبه و اسـتغفار ضروری است.[۱]

«و القسم بالله تعالی او باسم من اسمائه کالرحمن و الرحیم و الحـق او بصـفة مـن صفاته تعـالی کعـزة الله و جلالـه و کبریائـه و عظمتـه و قدرتـه و لایقسـم بغیـر الله تعالی..».[۲]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۵ محرم الحرام- ۱۴۲۶ هـ. ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر (غفرله)

۲- التاتارخانیة: ۴/ ۴۱۵

۱- آپکی مسایل اور انکاحل: ۴/ ۲۹۶

۲- از فتاوای محمودیه: ۲۱۰/۸

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِكَفّارَةِ الْيَمِينِ

تداخل کفارات یمین

الاستفتاء (۲۱): کفاره‌ی یمین متداخل می‌شود یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: طبق قول مختار، در کفاره‌ی یمین تداخل می‌آید و همین است قول امام محمد رحمه الله. یعنی از چند یمین، صِرف یک کفاره دادن کافی است؛ البته به شرطی که اولاً کفاره‌ی هیچ یکی را ادا نکرده باشد.

قال العلامة ابن‌عابدین: «و فی‌البغیة الکفارات اذا کثرت تداخلت و یخرج بالکفارة الواحدة عن عهدة الجمیع و قال شهاب الائمة: هذا قول محمد، قال صاحب‌الاصل: هو المختار عندی اهـ، مقدسی، و مثله فی‌القهستانی عن‌المنیة».[۱]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲ شوال - ۱۳۸۴ هـ.ق

دادن کفّاره به جماعت مدعوّه

الاستفتاء (۲۲): شخصی یک جماعت دعوت کرد و بر او کفاره‌ی یمین لازم شده بود، وقتی که جماعت دعوت کرده شده آمدند، او نیّت کرد که کفاره را (به همین دعوت) ادا می کنم و اهل محلّه فقیرتراند، آیا جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم‌الصواب: کفاره‌ی یمین از غذا دادن جماعت مدعوه هم ادا می‌شود؛ البته به شرط این که آنان ده نفر و همه‌ی‌شان فقیر باشند[۲] و در آنان

۱- ردّالمحتار: ۵۷/۳

۲- یعنی آن‌ها از ده نفر فقیر کمتر نباشند.

طفل همراه نباشد و در دو وعده یعنی صبح و شام (یا ناهار و شام) آنان را از غـذا سیر کند.[۱]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفر له)

۳ رجب – ۱۳۹۶ هـ.ق

تداخل کفارات به تعدد یمین

الاستفتاء (۲۳): اگر یکی گفت خوردن این چیـز بـر مـن هفتـاد مرتبـه حـرام است، در صورت حانث شدن بر او یک کفاره لازم می‌آید یا هفتاد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بر او یک کفـاره لازم اسـت، چراکـه کفـارات وقتی که از یک نوع بسیار باشند، متداخل می‌شوند.

قال العلّامة الشّامی: «و فی‌البُغیة الکفّـارات اذا کثُـرت تـداخلت و یخـرج بالکفـارة الواحدة عن عهدةالجمیع و قال شهاب‌الائمة: هذا قول محمـد، قـال صـاحب‌الاصـل: هـو المختار عندی اهـ، مقدّسی، ومثله فی‌القهستانی عن‌المنیة».[۲]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۸ صفر- ۱۴۱۰ هـ.ق

مقدار کفاره‌ی یمین و طریق ادای آن

الاستفتاء (۲٤): کفاره‌ی یمین از پول چندتومان می‌شود؟ و پـول‌هـا را بـه چـه طریق و چند نفر بدهد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: کفاره‌ی یمین از پول مبلغ و حسابی معین ندارد بلکه قیمت ۱۵ مَنْ گندم [تقریباً معادل ۲۰ کیلو] را حساب کند کـه چـه مقـدار از

۱- کذا فی ردالمحتار: ۶۶/۳ ۲- رد المحتار: ۳/ ۵۷

پول می‌شود، همان مبلغ را بدهد. این مبلغ را این طور به ده نفر مسکین تقسیم کند که به هریکی قیمت یک مَنْ و نیم گندم را بدهد و اگر تمام را به یک نفر این طور بدهد که هر روز قیمت یک مَنْ و نیم را به او بدهد تا ده روز، این طور هم جایز است، امادر یک روز همه را به یک نفر ندهد؛ اگرچه در ساعات مختلف باشد [که در این صورت فقط از یک نفر یا یک روز ادا می‌شود].

و اگر ده مسکین را صبح وشام غذا بدهد یا یک مسکین را تا ده روز هم کفایت می کند.[1]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۱۸ ربیع الاول- ۱۴۱۱ هـ.ق

مقدار کفاره‌ی یمین

الاستفتاء (۲۵): مقدار کفاره‌ی یمین چندکیلوگندم امروزی است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ۱۵ مَنْ گندم می‌باشد که غالباً ۲۰ کیلو می‌شوند.

قال فی‌الهندیة: «طعام التملیک ان یعطی عشرة مساکین کل مسکین نصف صاع من حنطة او دقیق او سویق...».[2]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۱۷ رجب ـ۱۴۱۶ هـ.ق

ترتیب در کفاره‌ی یمین

الاستفتاء (٢٦): ترتیب که بین کفاره‌ی یمین واجب است، اگر بجای خوراک دادن ده مسکین، ده روز روزه بگیرد چه حکم دارد؟

۱- ردالمحتار: ۳/ ۶۶   ۲- الهندیة: ۲/ ۱۸۶

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر قدرت به آزاد کردن گردن یـا دادن لبـاس به مساکین یا دادن طعام به طور تملیک یا اباحت داشته باشد، ادای کفاره به روزه گرفتن صحیح نیست. البته اگر به یکی از اینها قدرت نداشته باشد، آن وقت ادای کفاره به روزه گرفتن صحیح است.

قال فی الهندیة: «اما اذا کان فی ملکه عین المنصوص‌علیه و هو ان یکون فی ملکه عبد او کسوة او طعام عشرة لایجوز ان یصوم...».[۱]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۱۷ رجب ـ ۱۴۱۶ هـ.ق

اعتبار استطاعت، غنا و فقر در وقت ادای کفاره است

الاستفتاء (۲۷): اگر کسی می‌داند که بعد از مدتی من مال‌دار می‌شـوم و فعـلاً فقیر است، اگر او سه روز روزه بگیرد [جهت ادای کفاره] جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: جایز است؛ چراکه اعتبار فقر و غنا نـزد حنفیـه، وقت ادای کفاره است.

قال فی الهندیة: «ثم اعتبار الفقر و الغنی عندنا وقت ارادة التکفیر...».[۲]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۱۷ رجب ـ ۱۴۱۶ هـ.ق

حکم تاخیر در ادای کفاره

الاستفتاء (۲۸): آیا کفاره‌ی یمین بعد از حانث شدن فوری واجب می گردد یا نه؟ (و آیا تاخیر دادن آن اشکالی دارد)؟

۱- الهنـدیة: ۲/ ۱۸۵ .

۲- مرجع‌سابق: ۲/ ۱۸۵.

الجواب باسم ملهم الصواب: خیر بلکه به تاخیر واجب الاداء است و تاخیر دادن آن اشکالی ندارد.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۱۷ رجب ـ ۱۴۱۶ هـ.ق

جهت ادای کفاره‌ی سوگند صاحب نصاب بودن شرط نیست

الاستفتاء (۲۹): کفاره‌ی یمین که بر زید لازم است ولی صاحب نصاب نیست یعنی ۵۲ توله و نیم نقره ندارد البته این قدر تومان دارد که قیمت ۲۰ کیلو گندم را به فقراء بدهد آیا می‌تواند به جای دادن قیمت ۲۰ کیلو گندم به فقراء، سه روز روزه بگیرد یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: برای او روزه گرفتن روا نیست بلکه ۱۵ مَنْ گندم که تقریباً ۲۰ کیلو می‌شود یا قیمت آن‌را به ده مسکین برابر تقسیم کند

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۲۶ رجب ـ ۱۴۱۶ هـ.ق

دادن یک یا چند کفاره به یک نفر

الاستفتاء (۳۰): آیا دادن مقدار چند کفاره‌ی قسم به یک نفر مسکین م متأهل و آن هم طلبه جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: دادن یک یا چند کفاره‌ی قسم به یک نفرمسکین دریک وقت و یک روز جایز نیست. البته به این تدبیر می‌تواند که روزانه مقدار نصف صاع گندم به او بدهد، تا این که یک کفاره تمام شود و سپس به کفاره‌ی دوم همین طور کند تا تمام شود و سپس به سوم و چهارم هرقدر که باشد.

قال فی الهندیة: «رجل اعطی کفارة یمینه مسکیناً واحداً خمسة اصوع لـم یجـز الا اذا اعطی مسکیناً واحداً فی عشرة ایام فیقوّم عدد الایام مقام عـدد المسـاکین... و لـو اعطی الرجل عشرة مساکین کل مسکین الف مَنّ من الحنطة عن کفارة الایمان لایجوز الا عن کفارة واحدة...».[1]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۱۴ ذیحجه ـ ۱۴۱۲ هـ.ق

ذبح یک گوسفند جهت ادای کفاره و خوردن طرفین باهم

الاستفتاء (۳۱): اگر یکی سوگند بخورد که تا قیامت با تو روبرو نخواهم شد چه کار کند؟ اگر بدون کفاره‌ی شرعی هر دو طرف جمع شده و قسم خورنده گوسفندی ذبح می‌کند و باهم بخورند ایا کفاره ادا می‌شود یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: کفاره ادا کند و به این صورت کفاره ادا نمی‌شود.

و الله اعلم و علمه اتم ـ کتبه: عبدابغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۲۳ محرم ـ ۱۴۱۸ هـ.ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر (غفرله)

حکم تتابع در صورت روزه گرفتن در کفاره‌ی یمین

الاستفتاء (۳۲): آیا درکفاره‌ی یمین درصورت روزه گرفتن پی بـه پـی شـرط است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آری درصورت عدم قدرت بـر عتـق گـردن یـا طعام و لباس دادن به ده مسکین، سه روز پی به پی روزه گیرد؛ چون تتابع و پی به

۱- الهندیة: ۲/ ۱۸۶

پی شرط است به طوری که اگر پی به پی روزه نگیرد، باید دومرتبه از اول سه روز روزه بگیرد.

قال فی التنویر و الرد: «وکفارته تحریر رقبة او اطعام عشرة مساکین اوکسوتهم بما یستر عامة البدن و ان عجز عنها وقت الاداء صام ثلاثة ایام ولاءً ای متتابعة لقراءة ابن مسعود و أُبیّ: فصیام ثلاثة ایام متتابعات».[۱]

و الله اعلم و علمه اتم ـ دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون

۱۹ محرم الحرام ـ ۱۴۲۲ هـ. ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر (غفرله)

۱- ردالمحتار:۳/ ۷۲۷، مطلب فی کفارة الیمین و کذا فی البحرالرائق: ۴/ ۳۱۵ و فتاوای محمودیه: ۴/ ۱۶۱

بَابُ مَا يَتَعَـلَّقُ بِالنُّـذُوْرِ

عدم وجوب ایفای نذر معلّق در صورت متحقق نشدن شرط

الاستفتاء (۳۳): یک شخصی نذر کرد که بارخدایا اگر ایـن مـریض مـرا شـفا بدهید یک گوسفند ذبح می‌کنم یعنی حواله کرد ولی چون شخص مریض فـوت شد حالا آن شخص گوسفند را ذبح کند یا نه ساقط می‌گردد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: چون این نذر معلق به شفا بود و شفا حاصل نشد، ادای نذر هم بر او لازم نیست و نذر ساقط می‌شود.

و الله اعلم بالصواب ـ محمد عمر (غفرله)

غره‌ی رجب المرجب ـ ۱۳۸۹ هـ. ق

طریق حلال بودن استفاده از منذور لغیرالله

الاستفتاء (۳٤): اگر کسی قرآن یا کتابی نـذرلغیرالله کـرد طریـق حلـت اسـتفاده ازآن چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نـاذر (نـذر کننـده) توبـه کنـد، بعـداً اسـتعمال و استفاده از آن حلال است.

و الله اعلم بالصواب ـ محمد عمر (غفرله)

۲۵ جمادی‌الاول – ۱۳۹۰ هـ. ق

نذر کننده، شئ منذور را جهت ایفای نذر به شخصی داد و او دو مرتبه به طور هبه بـه نذر کننده رد نمود

الاستفتاء (۳۵): اگر فرزند کسی یا خودش مریض شـد و او از هـول دل خـود گفت که اگر من یا مریض من صحت یابد بنده چهار گوسفند یا قدری پول نـذر

می کنم آیا این نذر قرار می گیرد یا نه؟ و همین ناذر همین نذر را بـه شخصـی داد اولاً او تحویل گرفت بعداً دید که این نـاذر را بجـز ایـن گوسـفندان دیگرچیـزی نیست او دوباره به طور هبه واپس کرد آیا جای مصرف می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: دوباره به طور هبه و غیره دادن جایز است.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غفرله)

٩محرم الحرام - ١٣٩٢ هـ.ق

تصدق قیمت یا عوض در صورت نذر تصدق منذور معین

الاستفتاء (٣٦): اگر شخصی نذر بست یعنی اگر این فرزندم از زندان رسـتگار شود بر من است که این گوسفند را بنام خدا خیرات می کنم و آن گوسفندی کـه گفته بود آن را فروخت حالا آیا همین پولان را خیرات کند یا دیگر گوسفندی؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در صورت نذر تصدق گوسفند معین، اگـر آن‌را فروخت یا گم شد، اختیـار دارد کـه بـه همـین قیمـت گوسـفندی دیگـر خریـده تصدق کند یا عین همین قیمت را تصدق کند.[١]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

٢ صفر- ١٣٩۴ هـ.ق

مثل سوال بالا

الاستفتاء (٣٧): کسی نذر کرد اگر این حیوان من از این مرض سالم شود مـن یک گوسفند ذبح می کنم و صدقه می کنم صغیر باشد یا کبیر پـس همـان حیـوان سالم شد پس آیا بر این شخص جـایز اسـت کـه قیمـت گوسـفندی را بجـای آن صدقه کند یا نه؟

١- کذا فی امداد الفتاویٰ مبوب: ۴٩٢/٢ (تحت عنوان نذر ذبح شاة برشفای شاة)

الجواب بسم ملهم الصواب: در مورد نذر ذبح حیوان، اختلاف عظیم موجود است. علامه شامی ﷫ بعد از تحقیق کثیر، جواز را ترجیح داده است و ثانیاً ناذر در این مسأله لفظ «صدقه» گفته است، لذا این نذر جایز است. و در نذر غیر قربانی، حیوان کوچک جایز و ادا می‌شود، یک ساله بودن آن شرط نیست. البته اگر نذر قربانی کند پس باید که مثل قربانی و در ایام عید باشد و هم اختیار دارد که عین همان را که معین کرده است، ذبح و صدقه کند و در این صورت خود او و اولاد او و اغنیا نخورند. اگر بخورند، قیمت گوشت یا قیمت گوسفند را صدقه کنند یا همان گوسفند را فروخته و دیگری خریده و ذبح و صدقه کند.(۱)

والله اعلم و علمه اتم – محمد عمر (غفرله)

یکم ذیحجه- ۱۳۹۵ هـ.ق

حکم تتابع (پی به پی) در نذر روزه گرفتن

الاستفتاء (۳۸): کسی نذر کرد که سی روز یا یک ماه روزه می‌شوم آیا داشتن این روزه‌ها پی درپی لازم است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر نیت پی‌درپی کرده است، تتابع لازم است و اگر نکرده است، لازم نیست.(۲)

والله اعلم و علمه اتم – محمد عمر (غفرله)

یکم ذیحجه – ۱۳۹۵ هـ.ق

۱– کذا فی امداد الفتاوی: ۴۹۲/۲ ۲– امداد الفتاوی: ۴۹۰/۲

حکم نذر ذبح حیوان و تصدق قیمت بجای ذبح / حکم بچه‌ی حیوان منذور

الاستفتاء (۳۹): اگر یکی نذر کرد اگر مریض من سالم گردد، این گوسفند را می‌کشم. بعد از سالم شدن مریض گوسفند بچه آورد بر او ذبح هردو لازم می‌آید یا فقط مادر یا درهردو یا یکی قیمت کافی است یا این نذر هیچ صحیح نیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این نذر نزد محققان صحیح است؛ زیرا اگر کسی بگوید: «اگر مریض من سالم شود، برای خدا بر من ذبح گوسفندی هست» این نذر به اتفاق صحیح است. و اگر بگوید: «این گوسفند را می‌کشم» باز هم نزد محققان صحیح است؛ زیرا که از جنس ذبح، ذبحِ واجب هست و واجب عام است از فرض و واجب اصطلاحی هردو را شامل است؛ کما حققه الشامی.[1]

در صورت تعیین ذبح در نذر، دادن قیمت کافی نمی‌گردد بلکه ذبح واجب می‌گردد. اما اگر نذر کرد تصدق نفس گوسفند را و قیمت داد، جایز است پس در صورت مسئوله، ذبح مادر و تصدق گوشت آن واجب است و بچه‌ی آن هم در حکم مادر است که آن را ذبح و تصدق کند.

قال فی‌الدر: «ولدت الاضحية ولداً قبل الذبح يذبح الولد معها».

و فی‌الشامية بعد بحث: «لان الام تعينت للاضحية و الولد يحدث على صفات الام الشرعية و من المشائخ من قال هذا فی‌الاضحية الواجبة بالنذر او ما فی معناه كشراء الفقير و الافلا لانه يجوز التضحية بغيرها فكذا ولدها».[2]

ازاین عبارت معلوم شدکه چون بچه‌ی قربانی به صفات مادرپیدا شده است‌که

۱- ردالمحتار: ۷۶/۳، الأیمان، مطلب فی احکام النذر

۲- مرجع سابق: ۲۲۷/۵

تابع آن است و در حکم مادر می‌گردد، همین طور بچه‌ی منذور نیز تابع مادر است. و از عبارت اخیر یعنی «و من المشائخ ...» واضح است که در قربانی واجبه به نذر و آن‌چه در مرتبه‌ی وجوب، درحکم آن است، همین حکم را دارد. پس معلوم شدکه منذورذِبح واجب دربچه و مادرهم همین حکم دارد و این ظاهر است.

والله اعلم بالصواب – محمد عمر (غفرله)

۱۶ ربیع الاول – ۱۳۹۷ هـ.ق

مصرف نذر

الاستفتاء (٤٠): گوشت نذر برای اغنیا جایز است یا نه؟ از فتاوای دارالعلوم جلد دوم جدید ص۷۲۷ معلوم می‌شود که جایز نیست و در ص۷۹۲ یک مسأله موجود است که از او جواز معلوم می‌شود و آن این است: «نذر کی که فلان کام هو گیا تو فلان مدرسه اتنی رقم دونگی». یک مسأله پیش آمده است که یک نفر گفته بود اگر فرزندم به سلامتی از دُبی بیاید یک گاو بنام خدا خیرات می‌کنم پس سوال این است که آیا اغنیاء را خوردن این گوشت جایز است یا نه؟ و از فتاوای اشرفیه جلد دوم ص۵۵۹ معلوم می‌شود که جایز است که کسی نذر کرد مصلین را خوراک می‌دهم.

الجواب بسم ملهم الصواب: باید دانست که مصرف نذر عیناً مصرف فرایض و واجبات دیگر است. هم چنان‌که صدقات فرض و واجب دیگر برای اغنیا روا نیستند، نذور هم برای آنان روا نیستند. آری اگر ابن‌السبیل (مسافر) غنی باشد چون‌که به او دادن دیگر واجبات و فرایض روا است، نذر هم به او روا است.

قال فی‌الدر: «و فی‌القنیة: نذر التصدق علی الاغنیاء لم‌یصح ما لم‌ینو ابناء السبیل».[۱]

حضرت مولانا گنگوهی ﷺ می‌فرماید: «**مصرف نذر فقط فقرا هستند**».[۲]

البته به اعتبار استعمال الفاظ، در مسایل فرق می‌آید مثلاً اگر شخصی بگوید: «اگر فلان کار من درست شود، فلان چیز را در راه خدا می‌دهم» در این صورت لازم است که همان چیز را فقط به فقرا بدهد و بس. و چنان‌چه بگوید «اگر کار من درست شود این چیز را به طلبه یا مجاهدان یا اهل شهر یا اهل مسجد یا نمازگزاران یا قاریان یا مولویان یا مدرّسان یا کاسبان و غیره می‌دهم» در این صورت دادن آن برای غنی و فقیرِ این جماعت‌ها جایز است.

وجه فرق این دو مسأله این است که الفاظ «در راه خدا» یا «به خدا» و غیره مخصوص است به آن‌که مستحق مصرف حقوق واجبه‌ی خدا باشد و ظاهر است که او فقیر است و مثل او. و در صورت دوم نسبت صدقه و نذر به همین جهت‌های خاصه گردید و ظاهر است که این جهت‌ها ممتزج و مختلف از اغنیا و فقرا هستند. پس گویا این قول دو جهت را فرا گرفت، اما یک جهت قابلیت دارد که واجب به آن تعلق گیرد نه جهت دیگر پس حصه‌ی فقرا واجب الاداء به این‌ها گردید و جهت دیگر را اگر ادا نکند، مسئول نیست. اما اگر ادا کند، چون‌که ایشان را به طور اباحت یا هبه داده است نه وجوباً، برای ایشان خوردن آن هم جایز است؛ مثلاً گفته بود که بر اهل محله تصدق است و آن‌ها صد نفراند

۱- ردالمحتار: ۷۵/۳

۲- فتاوای رشیدیه ص۴۰۲، با ترجمه

و نصف‌شان غنی است پس نصف گوشت را به فقرا وجوباً بدهد و نصف دیگر را اختیار دارد. اگر به آن‌ها دهد، برای آن‌ها خوردن آن روا است که اباحت کرده است و اگر ندهد مجبور هم نیست که بر او واجب نشده است.

و اگر یک‌جا پخته کرده می‌دهد پس اگر به مقدارحق فقرا پخته است، به اغنیا ندهد بلکه فقط به فقرا بدهد و اگر به مقدار هردو جماعت پخته است و هردو خوردند، درحق فقرا، وجوب ادا شد و درحق اغنیا، اباحت. مسأله‌ی شما از صورت اول است که به نام خدا گفته و بس پس لازم است که به فقرا بدهد و بس.

تطبیق مسأله‌ی فتاواها همین است که مسأله‌ی اولی فتاوای دارالعلوم از قسم اول است و دوم از قسم دوم است. و مسأله‌ی فتاوای اشرفیه از قسم دوم است؛ هم‌چنان‌که احقر در امثله توضیح دادم و به نفس فتاواها هم مراجعه کردم، حاصل آن همین است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۲۲ جمادی الآخر- ۱۴۰۰ هـ . ق

نذر معین کرد و قبل از ایفای آن، مالش هلاک شد

الاستفتاء (٤١): کسی گاوی نذر معین کرد لیکن تا مدتی‌که معین کرد قبل از رسیدن آن مدت همه مالش تلف شده‌اند آیا نذرش ساقط می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر نذر کرده و به شرطی معلق کرده بود و شرط برآمد و دیده شد امّا مالش هلاك شد، در این صورت ادای نذر بر او لازم می‌گردد. و اگر شرط برنیامد اگر مالش هلاك شده یا نشده در هر صورت ادای آن لازم نمی‌گردد. ماخوذ از شامی و هندیه و کفایة المفتی و غیرها.

و الله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غفرله)

۲۴ محرم‌الحرام - ۱۴۰۲ هـ.ق

تصدق قیمت به جای ذبح در نذر ذبح حیوان

الاستفتاء (٤٢): اگر نذر به ذبح گوسفندی مطلق یا معین کرد و گفت که اگر این کار من برآید بر سر من برای خدا کشتن گوسفندی یا این گوسفند لازم است پس بر او کشتن آن لازم می‌گردد یا اگر قیمت آن دهد هم کفایت می‌کند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: هردو صورت جایز است و او اختیار دارد: اگر فروخته و حیوانی دیگر به همان قیمت خریده و ذبح نماید یا قیمت را تصدق کند.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غفرله)

۱۳ رجب - ۱۴۰۳ هـ.ق

نذرِ قربانی کردن حیوان و دادن قیمت

الاستفتاء (٤٣): اگر نذر کرد که یک قربانی بر من لازم است، این در احکام مثل قربانی است و ذبح متعین است یا تصدق کردن قیمت کافی است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر از قربانی، مطلقاً ذبح مراد گرفته است پس حکمش مثل مسأله‌ی مذکور است. و اگر قربانی عید مراد گرفته است، پس باید که در تمام صفات مثل قربانی باشد و در ایام قربانی ذبح متعین است.[۲]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۳ رجب - ۱۴۰۳ هـ.ق

۱- امداد الفتاوی: ۴۹۲/۲

۲- همان: ۴۸۴/۲

شرایط حیوان منذور / مصرف نذر

الاستفتاء (٤٤): شخصی گوسفندی نذر کرد چند ساله باشد؟ و مصرف نذر چه کسانی هستند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر معین کرده است، همان گوسفند معین واجب است؛ عمرش هر قدر که باشد و اگر مطلق کرده است و منظورش ذبح است، باز هم هرطور جایز است. و اگر قربانی عید مراد گرفته است، در این صورت باید دارای شرایط قربانی باشد.(۱)

مصرف نذر فقرا هستند نه اغنیا و به اصول و فروع خود هم ندهد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۳ رجب -۱۴۰۳ هـ.ق

نذرِ ذبح یک شتر و کشتن هفت گوسفند به جای آن

الاستفتاء (٤٥): اگر نذر ذبح شتر کرده و هفت گوسفند می‌کشد چه‌طور است؟ و یک‌جا بکشد یا متفرق؟

الجواب بسم ملهم الصواب: جایز است و همه را یک‌جا ذبح کند.(۲)

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غفرله)

۱۳ رجب - ۱۴۰۳ هـ.ق

استفاده از گوشت و پوست حیوان منذور برای نذر کننده و فرزندانش

۱- امدادیه: ۲/ ۴۹۰.

۲- مرجع سابق: ۲/ ۴۸۴

الاستفتاء (٤٦): یک شخصی بر سر خود نذری کرده آیا خوردن گوشت و استعمال کردن پوست نذر برای ناذر جایز است یا نه؟ و در قرآن مقدس همچون آیتی هست که تردید خوراک‌های پُرس‌ها را بکند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگردر وقت نذرشرط کرده است که خودش هم می‌خورد، در این صورت خوردن گوشت آن برایش جایز است و اگر نه پس او و اولادش نخورند و اگر خوردند قیمت ادا کنند.

در قرآن مقدس (در مورد تردید رسوم) چندها آیت موجود است نه یک آیه. یکی این آیه است: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوْهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا﴾.[1] رسول الله ﷺ نیز از آن نهی فرموده است ایشان فرموده اند: چون کسی بمیرد، همسایگان، به اولیای میت تا سه روز غذا بدهند یعنی نه این‌که دیگران از آن‌ها بگیرند و بخورند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۸ جمادی‌الثانی – ۱۴۰۵هـ.ق

نذر ذبح حیوان و استفاده‌ی غنی از آن / دادن قیمت به جای ذبح

الاستفتاء (٤٧): زید گفت اگر مریض من از مرض شفا حاصل کند من یک گوسفند بنام خدا خیرات می‌کنم یا گفت یک گوسفند می‌کشم بلا تعیین گوسفند و نیت فرد مذکور این است که تمام مردم اهل محله این گوشت را بخورند بلا فرق فقیر و غنی. مورد سوال این است که آیا با این الفاظ نذر واجب و لازم می‌شود یا خیر؟ و اغنیا را خوردن این گوشت جایز می‌شود یا که خیر؟ و

۱– سوره‌ی حشر:۷

بر زید ذبح گوسفند لازم می‌شود یا به جای گوسفند قیمتش را به فقرا تصدق کند هم جایز است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: با این الفاظ نذر لازم و واجب می‌گردد و بر او ادا لازم است.

قال فی الهندیة: «رجل قال ان برئت من مرضی هذا ذبحت شاة فبرأ لا یلزمه شیئ الا

ان یقول ان برئت فللّٰه علیّ ان اذبح شاة».[۱]

این سوال، موافق با جمله‌ی استثنائیه دراین عبارت است یعنی وقتی‌که بنام خدا گفته است پس مثل «فللّه علیّ...» می‌شود و لفظ «می‌کنم» در بلوچی کلمه‌ی لزوم است. بنابراین، به حکم استحسان نذر می‌گردد و برای اغنیا خوردن آن روا نیست.

قال فی‌الدرّ: «نذر التصدق علی الاغنیاء لم تصح ... ».[۲]

قیمتش را اگر به فقرا تصدق کند، روا است.

قال فی‌الدر: «و فی نذر ان یتصدق بعشرة دراهم فتصدق بغیره جاز ان ساوی العشرة کتصدقه بثمنه اهـ».[۳]

البته در صورت مسئوله اگر تمام اهل محله را مراد گرفته است، حصه‌ی فقرا نذر واجب و حصه‌ی اغنیا صدقه‌ی محض می‌شود. پس اگر به مقدار حصه‌ی

۱- الهندیة: ۱۸۷/۲

۲- از کفایت المفتی: ۲/ ۱۹۹

۳- امدادیه: ۲/ ۴۸۵

فقرا پخته کرده است، اغنیا نخورند و اگر از حصه‌ی فقرا بیشتر پخته است، برای اغنیا هم روا است.[۴]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۳ شوال – ۱۴۰۷ هـ.ق

الفاظ نذر واجب

الاستفتاء (٤٨): الفاظ نذر واجب به زبان بلوچی کدام هستند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: الفاظ نذر بلوچی مثل بر من لازم است یا بر من هست یا می‌کنم یا به خدا بر من هست وغیره وغیره.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۳ شوال – ۱۴۰۷ هـ.ق

آیا ذبح حیوان منذور افضل است یا دادن قیمت؟

الاستفتاء (٤٩): در نذر واجب قیمت گوسفند معین را به مدرسه‌ی دینی یا دیگر فقرا دادن افضل است یا ذبح گوسفند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اختیار دارد. هرچه برای فقرا انفع است، همان افضل است.[۱]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۳ شوال – ۱۴۰۷ هـ.ق

مُردن و هلاک شدن منذور قبل از متحقق شدن شرط

۴- مرجع سابق: ۲/ ۲۹۱

۱- امدادیه: ۴۹۲/۲

الاستفتاء (۵۰): زید نذر کرد اگر مریض من از مرض خود شفا حاصل کرد فلان گوسفند را برای خداوند متعال ذبح می کنم پس همان گوسفند نامبرده و معین قبل از شفا حاصل نمودن مریض مُرد بعداً مریض شفا حاصل کرد آیا این نذر از ذمه‌ی زید به مردن گوسفند معین ساقط می گردد یا زید بجای آن دیگر گوسفندی ذبح نماید؟

الجواب بسم ملهم الصواب: دراین صورت نذر از ذمه‌ی زید بسبب مردن منذور معین ساقط می گردد.

قال ابن نُجیم فی رسالة النذر نقلاً عن الخانیة:

«و لو عیّن التصدق بدراهم فهلکت سقط النذر...».[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۷ رجب - ۱۴۰۸ هـ.ق

دادن اشیای منذور به مساجد و مدارس دینی

الاستفتاء (۵۱): دادن اشیای منذوره به مساجد و مدارس جایز است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: جایز است، اما باید در مصارف واجبه‌ی مدرسه و مسجد و نیز در محلی صرف کرده شوند که تملیک دیده شود.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۷ رجب - ۱۴۰۸ هـ.ق

نذر کردن چند نفر یک حیوان معین را

الاستفتاء (۵۲): سه نفر یک مادر و دو پسر برای یک شخص مریض یک گوسفندی نذر کردند مثلاً مادر، یک گوسفند را نذر کرد و پسر بدون آگاهی از

۱- ص ۲۷۶- و کذا فی الشامیة: ۲/ ۱۳۷

مادرش همان گوسفند را که مادرش نذر کرده بود نذر کردو پسر دوم هم بـدون آگاهی از مادر و برادرش، گوسفند مذکور را نذر کرد. حالا این هر سه نفر یـک گوسفند نذر کرده‌اند پس آیا گوسفند مذکور از هر سه نفر کفایت می کند یا سه گوسفند ذبح نمایند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر الفاظ نذر صحیح بوده‌اند و آن گوسفند مال مریض نبوده بلکه مال خودشان یعنی مال یکی از این‌ها بـوده اسـت. پـس نـذر او می‌باشد و نذر آن دیگران منعقد نمی‌شود. و اگر مال هـیچ یکـی از ایـن‌هـا نبـوده است، نذر هیچ کس منعقد نمی گردد به دلیل: «لا نذر فیما لایملک» (الحدیث).

و اگر گوسفند مشترکاً ملك هر سه نفر بوده است، بازهم نذر هیچ کس منعقد نمی گردد؛ چراکه هر کدام زیاده از ملك خود را در نذر شامل کرده است.

قال فی‌الدر: «و ان لا یکون ما التزمه اکثر مما یملکه او ملکاً لغیره»[1].

البته اگر هریکی سهمیه‌ی خودش را از همان گوسفند نذر کرده اسـت، بـرای هر سه نذر می گردد؛ چراکه نذر در ملك مشتری (خریده شده) به سهمیه‌ی خود روا است کذا فی خلاصة الفتاوی من باب النذور.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۲ ربیع الآخر – ۱۴۰۹ هـ.ق

استفاده از منذور فقط برای ناذر و اصول و فروع او ناجایز است نه غیر

الاستفتاء (۵۳): اگر یکی برای شخصی یک گوسفند نذر نمود آیا پـدر و مـادر و بچه‌های ناذر و منذورمنه مانع ازخوردن گوشت این گوسفند می‌باشند یا فقط ناذر؟

۱- رد المحتار: ۷۴/۳

الجواب بسم ملهم الصواب: فقط ناذر و اصول و فروع او نه منذورمنه و متعلقین او؛ زیرا نذر درحقیقت متعلق به ناذر است و با منذورمنه هیچ تعلقی ندارد.

قال القدوری ﷫: «ولایدفع المزکّی زکاته الی ابیه وجده و ان علا و لا الی ولده و ولد ولده و ان سفل».

قال فی‌الجوهرة: «وکذا دفع عشره و سائر واجباته لا تجوز الیهم».

از این عبارت معلوم می‌شود که عدم مصرف بودن واجبات مؤدی، اصول و فروع او هستند که بر ذمه‌ی او واجب است نه غیر و ظاهر است که ذمه‌ی وجوب بر ناذر است نه منذورمنه.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۲ ربیع الآخر – ۱۴۰۹ هـ.ق

نذر و ذبح لغیرالله

الاستفتاء (٥٤): شخصی گوسفندی را برداشته به زیارت ببرد و با بردن گوسفند مع ذکر تسمیه ذبح نمود خوردن گوشت آن گوسفند و خود گوسفند حلال می‌شود یا حرام؟ لطفاً با ذکر دلایل بیان نمایید.

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر این گوسفند را اولاً نذر برای زیارت کرده بعداً به نزد زیارت برده است، اگرچه بنام خدا ذبح کرده است، بازهم حرام قطعی است؛ به حکم قرآن حکیم.

قوله تعالی:(اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ المَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الخِنْزِيْرِ وَ مَا اُهِلَّ بِه لِغَيْرِاللهِ) الآیه. یعنی و حرام کرده است بر شما آن جانور که آواز برداشته و شهرت داده شده است در حق آن جانور برای غیر خدا، خواه آن غیر، بت باشد یا روحی خبیث که بنام آن بدهند و خواه جنی بر خانه‌ای مسلط باشد یا سرایی که بدون

دادن و ذبح حیوان از ایذای ساکنان آن دست بردار نشود یا برای جاری کردن چاه و قنات که جن نگذارند و خواه پیری باشد یا پیغمبری، این همه حرام است. در حدیث صحیح آمده است: «ملعونٌ مَن ذبح لغیرالله».

در این صورت فرقی نمی‌کند که در وقت ذبح نام خدا را بگیرد یا نگیرد؛ زیرا چون شهرت داد که این حیوان برای فلان غیرالله است، ذکر نام خدا وقت ذبح فایده‌ای ندارد؛ چون آن جانور، منسوب به آن غیرالله شده و چنان خباثت در آن پیدا گردیده که خباثت آن بیشتر از خبث مردار است؛ زیرا مردار بدون ذکر نام خدا جان داده است، اما جان این جانور برای غیرالله قرار داده و کشته شده است و آن عین شرک است. و هرگاه این خبث در آن سرایت کرد، دیگر به ذکر نام خدا حلال نمی‌شود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا هم ذبح شوند، حلال نمی‌گردند.

کُنه و خلاصه‌ی این مسئله این است که جان را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست[1].

ناگفته نماند: از عبارت تفسیر احمدی کسی فریب نخورد که در آن اغلاق موجود است و حل آن برای هرکس آسان نیست و عبارتی که از هدایه نقل کرده است خالی از اشتباه نیست. و آن‌چه در بعضی تفاسیر جواز آن را نوشته‌اند، قولی پوچ و بی استناد و فاسد است که عمل بر آن حرام است.

این شخص تا وقتی که دو مرتبه از عقیده‌ی خود توبه نکند و همان حیوان را در زندگی آن بنام خدا نگرداند، اگر در کعبه و مسجد و خانه‌ی خود به نود و نُه

١- کذا فی تفسیر عزیزی ص٦١٠، جزء سیقول

نام خدا ذبح کند، بازهم گوشت آن از گوشت سگ و خنزیر به هزاران درجه حرام‌تر است.

و اگر اولاً نذر نکرده بلکه فقط آن‌جا برده کُشت، نیز نزد محققان حرام است؛ چراکه این عمل او دلالت بر نیت او می‌کند. اگر او نیت آن پیر را در نظر نمی‌داشت، چرا تخصیص مکان آن را لازم می‌داند و در خانه نمی‌کشد؟! چنان‌که احادیث کثیری بر این امر دلالت دارند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۸ ذیقعده – ۱۴۰۹ هـ.ق

فرق بین نذر و صدقه

الاستفتاء (۵۵): نذر با صدقه چه فرقی دارد؟ یکی زندان می‌شود می‌گوید هر وقت از این زندان نجات کنم یک شتر یا یک گوسفند خیرات می‌کنم آیا این نذر است یا صدقه؟ و همین خیرات برای ساخت مسجد جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این لفظ که در سوال نوشته است، صدقه و خیرات و از قبیل صدقات نوافل است لذا آن را به ساخت مسجد دادن روا است.

این لفظ نذر نیست و فرق نذر و صدقه و شرایط آن‌ها خیلی‌اند. آن‌ها را بگذارید.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

یکم ذیحجه – ۱۴۰۹ هـ.ق

نذر لغیرالله / نذر برای خدا و ایصال ثواب آن به غیرالله

الاستفتاء (٥٦): اگر شخصی رفت به پیرُسهراب و در آن‌جا خاک چید و نیز نذر کرد اگر از این مرض سالم باشم یک گوسفند برای خدا ذبح می‌کنم و خداوند آن را سالم کرد و گوسفند را ذبح کرد آیا ذبح گوسفند برای او جایز است یا خیر؟ و اگر جایز است گوشت را به چه طریق تقسیم کند؟ و وقتی‌که نذر کرد گفت: ثواب این گوسفند که می‌کشم به پیرُسهراب بخشید ولی گوسفند را در خانه‌ی خود کُشت چه حکم دارد؟ و آیا برای خودش جایز است که گوشت را بخورد یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر نذر به پیرُسهراب کرده، روا نیست. و اگر نذر برای خدا کرده و ثواب را برای پیرُسهراب و غیره می‌بخشد، رواست و از گوشت آن گوسفند خود و عیالش نخورند مگر به قیمت که قیمت را تصدق کند و به اغنیا هم ندهد[1].

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۸ جمادی‌الآخر- ۱۴۱۰ هـ.ق

صرف کردن وکیل شیئ منذور و صدقه را برای خودش

الاستفتاء (٥٧): شخصی نذر کرده که فلان حاجتم پوره شد مقداری پول صدقه خواهم کرد بعداً این مبلغ را به اختیار کسی داد و گفت: این مبلغ را به نحوی‌که خودت می‌دانید در اختیار شماست به هرکسی‌که می‌دهی اجازه داری و بعداً همین شخص که پول‌ها در اختیار او بودند، مستحق است آیا اجازه دارد که این مبلغ را برای خود مصرف کند یا نه؟

۱- کذا فی فتاوای دارالعلوم دیوبند (عزیزالفتاوی): ۵ و ۵۵/۶

الجواب بسم ملهم الصواب: این لفظ که «این پول در اختیار شماست به هرکسی که می‌دهی اجازه داری»، توکیل است نه تملیک یعنی تو از جانب من وکیل هستی به هرکسی که می‌دهی اجازه داری پس این گیرنده چون وکیل شد، وکیل نمی‌تواند برای نفس خود صرف کند؛ مگر وقتی که دهنده بگوید که هرجا که خواهی اجازه داری خرچ کن پس در این صورت اگر خود هم مصرف است، می‌تواند برای خود خرچ کند.

قال فی الدر: «وللوکیل ان یدفع لولده الفقیر و زوجته لالنفسه الااذا قال ربّها ضعها حیث شئت».

و فی الشامیة: «قوله (لولده الفقیر) و اذا کان ولداً صغیراً فلابد من کونه هو فقیراً ایضاً لان الصغیر یعدّ غنیاً بغنی ابیه افاده ط عن ابی السعود».[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۸ ربیع‌الثانی- ۱۴۱۱ هـ.ق

عدم وجوب ایفای نذر در صورت متحقق نشدن شرط

الاستفتاء (۵۸): شخصی می‌گوید اگر از این مرض شفا حاصل کنم گوسفندی در راه خدا ذبح می‌کنم البته شفا حاصل نکرده وفات یافت آیا این نذر برگردنش هست یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این نذر بر گردنش لازم نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۲۱ جمادی‌الثانی - ۱۴۱۳ هـ.ق

شرایط حیوان منذور

۲- ردالمحتار: ۱۲/۲، و احسن الفتاوی: ۲۹۷/۴ و ۲۹۹، کتاب‌الزکوة

الاستفتاء (٥٩): اگر کسی نذر کرد که فرزندم مریض است اگر سالم باشد من یک بُز یا گوسفند می کُشم اگر این گوسفند تمام سال نداشته باشد برای نذر کردن قبول است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر مشارالیه کرده است که این گوسفند را در راه خداوند متعال ذبح می کند، در این صورت همان گوسفند را هرطور که باشد، ذبح کند و اگر مطلق کرده است که یک گوسفند می کشد؛ هم‌چنان‌که در سؤال مذکور است، در این صورت گوسفندِ کم از یک سال روا نیست بلکه باید دارای شرایط قربانی باشد.[1]

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۵ شوال – ۱۴۱۳ هـ.ق

دادن منذور به یک شخص

الاستفتاء (٦٠): شخصی نذری کرد و برای بجا آوردن آن بُزی یا حیوانی دیگر را کشت و آن را به یک شخص خاص و یا فقط به خویشاوندان داد. این کار او جایز است یا نه؟ و نذرش درست می‌شود یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این کار او جایز و نذر او روا است البته همان شخص که به او داده است، غنی و از اصول و فروع او هم نباشد؛ اگرچه محتاج هم باشند، کذا فی‌الشامیة.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

غره‌ی ذیحجه – ۱۴۱۳ هـ.ق

نذر از مال غیر (نذر فیما لا یملک)

۱- مرجع سابق: ۵ و ۵۴/۶

الاستفتاء (٦١): پدر از مال فرزندش نذر می کند که اگر فرزندم از این مصیبت سلامت ماند من از مال او این قدر صدقه می‌نمایم و قلب فرزند راضی نیست که مال او صدقه کرده شود آیا این نذر بر او لازم می گردد یا نه؟ و اگر دوباره از مال خودش صدقه کرد نذرش تمام می‌شود یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این نذر صحیح نیست. پدر از مال پسر نمی‌تواند نذر کند و در این صورت از مال خودش هم لازم نیست. لانذر لابن آدم فیما لا یملک (الحدیث).

البته اگر از مال خود صدقه کند اشکال ندارد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۲۷ صفر- ۱۴۱۴ هـ.ق

اقسام نذر و مصرف آن

الاستفتاء (٦٢): نذر بر چند قسم است؟ و آن کدام نذری است که خوردن گوشت آن جواز ندارد؟ نذر بلوچان چه نذری است؟ مثلاً مردی نذر کرد که فرزند من از سفر بیاید و یا از مرضش شفا حاصل کند گوسفندی ذبح خواهم کرد و یا قاچان‌فروشان را ماموران دولتی دنبال کردند گفتند ای الله اگر از دست ایشان نجات یابیم گوسفندی ذبح می کنیم پس گوسفند را ذبح نمودند. آیا خوردن گوشت ذبیحه‌ی مذکوره برای اصول و فروع قاچان‌چیان جایز است‌یانه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اولاً باید دانست که نذر بر دو قسم است: ۱- نذر در معصیت، ۲- نذر در عبادت. نذر در معصیت حرام است. نذر در عبادت هم بر دو قسم است: ۱- نذر مطلق، ۲- نذر معلق.

نذر گوسفند و ذبح هرچه باشد برای صاحب نذر و اولاد و نواده‌ها و آبا و اجداد و مادران او روانیست که از آن بخورند اگر بخورند، صاحب نذر باید قیمت آن را ادا کند و به فقرا بدهد. نذر بلوچان هم در این حکم داخل است[1].

نذر برای سالم وارد شدن فرزند از سفر یا نذر قاچاق‌چی از قسم نذر عبادت و نذر معلق است و صحیح می‌باشد؛ اگر چه در نذر ذبح گوسفند بدون اسم خدا اختلاف قیاس و استحسان وجود دارد که در قیاس روا نیست و در استحسان روا است و صحیح همین است و این هم برای اصول و فروع روا نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۸ ربیع‌الثانی - ۱۴۱۴ هـ.ق

استفاده‌ی هیچ چیزی از منذور برای ناذر و اصول و فروع وی جایز نیست

الاستفتاء (٦٣): نذری که خوردن گوشت آن برای اصول و فروع هم جایز نباشد آیا صاحب خودش می‌تواند شکمبه، روده، وکله پاچه وغیره‌ی آن را بخورد و یا پوست آن را می‌تواند استفاده کند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: صاحب نذر نمی‌تواند از این چیزها بدون ادای قیمت آن‌ها به فقرا، استفاده کند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۸ ربیع‌الثانی - ۱۴۱۴ هـ.ق

اگر در ظرف این مدت من فرزند به دنیا نیاورم، چیزی صدقه می‌کنم، نذر است یا نه؟

۱- کذا فی ردالمحتار: ۶۹/۲

الاستفتاء (٦٤): زنی گفت اگر در ظرف این‌قدر مدت مرا فرزند نشود چیزی صدقه می‌کنم یعنی همین‌طور نذر کرد پس آیا این نذر در نذر فی‌المعصیه داخل است یا نه؟ و آیا ایفای این نذر لازم است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این نذر اعتبار ندارد و ایفای آن لازم نیست.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۹ رجب - ۱۴۱۴ هـ.ق

نذر کرد که بدون خوردن سحری روزه می‌گیرد

الاستفتاء (٦٥): شخصی نذر کرد که اگر فلان کارم به خوبی پیش رفت روزه‌ای بدون سحری نگه می‌دارم اما بعدها می‌گوید بدون سحر سرم درد می‌کند این شخص چه کار کند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این قید «بدون سحری» غیر صحیح است لذا سحری خورده روزه بگیرد. بدون خوردن سحری روزه گرفتن خلاف استحباب است.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۳۰ شوال - ۱۴۱۴ هـ.ق

با چه الفاظی نذر واجب می‌شود؟ / مصرف نذر واجب

الاستفتاء (٦٦): اگر یک شخص نذر کرد که فلان انسان از این مرض شفا حاصل کند پس من یکی از این گوسفندها نذر می‌کنم و گوسفندها حاضر بودند یا که گفت اگر این مریض سالم شود پس من فلان حیوان را خیرات

می‌کنم یا مطلق کرد که من حیوانی نذر می‌کنم آیا از گوشت این‌ها می‌تواند بخورد؟ و کدام لفظ را تلفظ کند از گوشت آن می‌تواند بخورد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر لفظ «نذر» یا «قول» یا «لازم» را بکار برده؛ مثلاً گفته است: اگر فلان مریض شفا یابد بر من نذر فلان حیوان است یا مرا قول است یا بر من لازم است که فلان گوسفند یا گوسفندی یا... می‌کشم، این کلمه نذر می‌گردد و در این صورت گوشت این گوسفند را نه خودش و نه عیالش بخورد و به اصول و فروع خود هم ندهد. اگر بخورند قیمت آن را به فقرا بدهد. به اغنیا هم ندهد.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۳ محرم الحرام- ۱۴۱۴ هـ. ق

تعیین مکان و زمان در نذر

الاستفتاء (٦٧): شخصی نذر کرد که اگر برادرم از این مرض شفا حاصل کند صد گوسفند به مدرسه‌ی چابهار تحویل می‌دهم. وقتی‌که برادر او شفا حاصل نمود اگر قیمت گوسفندها را به مدرسه تحویل دهد یا این‌ها را در خانه‌ی خود کشته و به مدرسه تحویل نماید یا نصفی به مدرسه‌ی چابهار و نصفی به دیگرمدرسه‌ای تحویل دهد یا همه را به دیگر مدرسه‌ای بدهد چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نذر اگر مطلق باشد یا معلّق مثل نذر مذکور، به تعیین مکان و فقیر و مدرسه و طلبه متعین نمی‌گردد. البته معلّق به زمان در صورت وجود شرط، متعین می‌گردد نه غیر از آن. لذا برای این ناذر این همه تغییر و تبدیل جایز است. اگر قیمت آن‌ها را یا عین آن‌ها را به مدرسه‌ی چابهار و یا به مدرسه‌ای دیگر همه یا بعضی را بدهد جایز است.

قال فی‌الدر: «نذر لفقراء مکة جاز الصرف لفقراء غیرها لما تقرر فی کتاب الصوم ان النذر غیر المطلق لا یختص بشیئ».

و قال ایضاً: «نذر التصدق بهذه المأة یوم کذا علی زید فتصدق بمأة اخری قبله ای قبل ذلک الیوم علی فقیر آخر جاز».

و قال الشامی‌فی نذرالمعلق: «و یظهر من هذا ان المعلق یتعین فیه الزمان بالنظر الی‌التعجیل اما تاخیره فالظاهرانه جائز اذ لانذر فیه و کذا یظهر منه انه لا یتعین فیه المکان والدرهم والفقیر...»[1].

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۲۹ جمادی‌الآخر - ۱۴۱۵ هـ. ق

نذر برای خدا و ایصال ثواب آن برای بزرگان و ...

الاستفتاء (٦٨): اگر کسی در مصیبتی گرفتار شد و نذر کرد که اگر این مصیبت از من دور شد من برای خدا گوسفندی خیرات می‌کنم و ثوابش را به شیخ عبدالقادر گیلانی می‌بخشم یا این‌که در وقت مصیبت دعا و ندا می‌کند که بار خدایا این مشکل را از من به دوستی و حرمت شیخ عبدالقادر دورکن آیا این چنین کردن جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این طورکردن و به این طریق و با این الفاظ دعا کردن هم جایز و رواست.

و الله اعلم و علمه اتم ـ کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۲۶ جمادی‌الآخر- ۱۴۱۸ هـ. ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر(غفرله)

۱- ردالمحتار: ۷۷/۳، عند قوله: «لما تقرر فی کتاب الصوم»

نذرِ ذبح حیوان و کشتن آن برای میهمانان

الاستفتاء (٦٩): مردی نذر می‌کند که بنام خدا گوسفندی ذبح می‌کنم و گوسفند هم هست و آماده است ولی ذبح را تاخیر می‌کند حتی این‌که مسافری بیاید یا این‌که در فلان روز کاری دارم و چند نفر دعوت می‌کنم برای درست کردن کار و در ضمن گوسفند را ذبح می‌کند آیا این تاخیر جایز است؟ و آیا ذبح این گوسفند مخصوصاً برای مسافر جایز است یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: «و لو قال ان برئت من مرضی هذا ذبحت شاة او علیّ شاة اذبحها فبرأ لا یلزمه شیئ لان الذبح لیس من جنسه فرض بل واجب کالاضحیة فلایصح الا اذا زاد و اتصدق بلحمها فلیزمه لان الصدقة من جنسها فرض وهی الزکاة...».[۱]

و قال فی‌التتارخانیة: «و فی‌الملتقط اذا قال لله علیّ شاة اذبحها لا شیئ علیه حتی یقول اذبحها و اتصدق بها».[۲]

از این عبارت فقهیه معلوم می‌شود که صورت مسئوله نذر نیست بلکه وعده است که ایفای آن هم لازم است. لان قوله ذبحت شاة وعدٌ لانذرٌ.

پس‌گوشت آن را خودش هم می‌تواند استفاده‌کند و دیگران را دادن هم جایز است و روز چون‌که معین نیست و در نذر برای ناذر تعیین زمان و مکان هم لازم نیست لذا تاخیرش جایز است.

و الله اعلم و علمه اتم ـ کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۱۱ صفر- ۱۴۱۹ هـ.ق

۱- فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۱۳۸/۱۲ به حواله‌ی ردالمحتار: ۹۵/۲

۲- فتاوای تاتارخانیة: ۵/ ۴۲

الجواب صحیح ـ محمد عمر(غفرله)

تعیین مکان و زمان در نذر

الاستفتاء (۷۰): اگر کسی نذر کرد و وقت و مکانش را معین کرد چه حکم دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: تعیین مکان و تاریخ و روز اعتبار ندارد. اگر یکی تعیین کند، ایفای مکان و تاریخ و روز لازم نیست[۱].

و الله اعلم و علمه اتم ـ کتبه: ابو اسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم

۲۰ ذیحجه – ۱۴۱۹ هـ.ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر(غفرله)

عدم وجوب ایفای نذر در صورت مردن و هلاک شدن حیوان منذور

الاستفتاء (۷۱): بکر گفت اگر برادرم از زندان آزاد شود این گوسفند را (که آن‌را معین کرد) ذبح می‌نمایم حالا آن گوسفند مُرد آیا دیگری ذبح کند یا نه؟ و همچنین اگر آن گوسفند معین را با دیگری عوض نمود و آن عوض هم مُرد حکمش چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در این صورت نذر از ذمه‌ی او به مُردن منذور معین ساقط می‌شود و بر شخص مذکور حیوانی دیگر لازم التصدق نیست.

قال فی‌البدائع: «ان المنذورة لوهلکت او ضاعت تسقط التضحیة بسبب النذرغیرانّه ان کان موسراً تلزمه اخری بایجاب‌الشرع ابتداءً لابالنذر و لومعسراً لاشیئ علیه اصلاً»[۱].

۱- کذا فی ردالمحتار: ۱۳۷/۲

در صورت دوم چون بدل کردن و فروختن منذور و بجای آن دیگری گرفتن جایز است، پس وقتی که عوضِ آن فوت شده، مثل فوت شدن اصل منذورِ معین از گردن او ساقط می‌گردد.(۲)

و الله اعلم و علمه اتم ـ کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۱۵ جمادی‌الثانی– ۱۴۲۱ هـ. ق

الجواب صحیح ـ محمد عمر(غفرله)

توضیح نذر لغیر الله / حکم گفتن: اگر چنین شود، پیشانی و پای فلانی را خونین می‌کنم

الاستفتاء (۷۲): اگر کسی نذر کرد که اگر فلان مریض من صحت یابد یا فلانی از دُبی بیاید، هردو پا یا پیشانی او را خونین می‌کنم و این کار را کرد. شمایان فرموده‌ای: اگر این شخص زن باشد، از شوهرش و اگر مرد است، از زن خود جدا می‌شود و تجدید نکاح با مهر جدید لازم است. حالا این مسئله در باره‌ی خواهرم پیش آمده و در این جمعه برای شریعت پیش مولوی ... رفتیم او فرمود: این چیزی نیست چون ندانسته است. من گفتم نخیر این مسئله، مسئله‌ی حرام و حلال است. در جواب گفت: اگر کسی الحمدلله را غلط بخواند، نمازش فاسد نمی‌شود چون نمی‌داند و مسأله‌ی شما مثل همین است. لذا از شما راهنمایی و توضیح این مسأله را خواهانیم.

الجواب بسم ملهم الصواب: این مسأله چهارصورت دارد:

۱– فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۹۸/۱۲ به حواله‌ی شامی: ۲۸۴/۵

۲– کذا فی احسن الفتاوی: ۴۸۰/۵ و۴۸۲

۱- گفت: اگر فرزند من از فلان مرض به سلامت شود یا از فلان سفر به سلامت بیاید، من گوسفندی بنام خدا می‌کُشم و گوشتش را به فقرا می‌دهم، این صورت به اتفاق جایز و گوشت حیوان حلال است.

۲- گفت: اگر فلان شخص مثلاً سالم شود و...، بر من نذر یا قول است به خدا که گوسفندی می‌کشم و چهره و پایش را به خون می‌مالم. در این صورت، این قول و نذر، صحیح و گوشت حیوان هم حلال است، اما فقط همین عملِ به خون آلوده کردن چهره و پا حرام است. این شخص باید از این عمل توبه کند.

۳- می‌گوید: بر من نذر یا قول است برای فرزندم یا فلان امیر و سردار که چون به سلامت برسد، این گوسفند یا گاو و ... را برای او می‌کشم و پا و چهره‌اش را خونین می‌کنم. وقبل از آمدن آن شخص، توبه نکرد و همین عمل را انجام داد، در این صورت خودش مرتد و زنش جدا می‌گردد. باید از سر نو مسلمان شود و اسلام بیاورد. [این شخص اگر زن باشد هم همین حکم دارد و از شوهرش جدا می‌گردد]. زن، اگر تمایل به ادامه‌ی تعلقات زنا شویی با شوهرش داشته باشد، باید با نکاح جدید و مهر جدید عقد ببندند. گوشت این حیوان مثل مردار و خنزیر حرام است. البته [فرق این است که] حرمت این حیوان لغیره و در ما اهل به لغیرالله داخل است.

۴- نذر نکرد البته امیر و سرداری یا فرزندش و...آمد، حیوانی جهت احترام و تعظیم او ذبح کرد و پای او را به خون آلوده کرد. در این صورت این شخص کافر نمی‌شود، اما این عمل حرام است وگوشت حیوان مردار وحرام لغیره است.

عوام الناس در این صورت‌ها فرق نمی‌کنند. اکثرشان، صورت سوم را انجام می‌دهند و احقر هم از آن سوال شدم و طبق آن فتوا دادم. آن‌ها به این الفاظ

بلوچی پرسیدند: «شخصیا گُوَشْتْ که من پَه چُکّا یا فلانیا قولی بَستَه که اَگه پَه وَشّی و سلامتی بِرَسِیْت من پَسِی که پَه آئیا قول کُته، کُشانی و دیما و پادانی خونینَ کَنَان». این همان صورت سوم است.

این قول، به علت نذر لغیرالله بودن، موجب کفر و ارتداد است و این مذبوحه (حیوان) در ما اهل لغیرالله داخل و مردار و از گوشت مردار و خنزیر هم بدتر است.

دلیل صورت چهارم:

قال فی‌التنویر و شرحه الدر: «ذبح لقدوم الامیر و نحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیرالله و لو ذکر اسم الله تعالی، ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنّة الخلیل و اکرام الضیف اکرام الله تعالی و الفارق انه ان قدمها لیأکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة او للربح و ان لم یقدمها لیأکل منها بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیرالله تعالی فتحرم، وهل یکفر؟ قولان، بزازیة و شرح وهبانیة، و فی صیدالمنیة: انه یکره ولا یکفر لانا لانسیئ الظن بالمسلم انه یتقرب الی الآدمی بهذا النحر، و نحوه فی شرح الوهبانیة عن الذخیرة و نظّمه فقال: و فاعله جمهورهم قال کافر= و فضلی و اسماعیل لیس بکفر»[1].

دلیل صورت سوم:

حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی ﷫در فتاوای خود می‌فرماید:

«ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی باشد خواه شهید خواه غیرانسان باشد، حرام است و اگر به قصد تقرب بنام این‌ها ذبح کند، ذبیحهٔ آن جانور هم حرام و مردار می‌شود و ذبح کننده مرتد می‌شود، توبه از این فعل منع لازم است

۱- رد المحتار: ۵/ ۳۱۸ – ۳۱۷، آخر کتاب الذبائح، و کذا فی امداد الفتاوی: ۳۵۷/۵

در تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری و دیگر تفاسیر مرقوم است: قال العلماء لو انّ مسلماً ذبح ذبیحة و قصد بذبحه التقرب الی غیرالله صارمرتداً و ذبیحته ذبیحة مرتد، انتهی»[1].

ایشان همچنین جلوتربعداز چندصفحات،درمورداین مسأله تفصیلی نوشته است[2] و مسلّم است که نذر و قول لغیرالله، طلب تقرّب الی غیـرالله اسـت؛ زیـرا نـذر، عبادت و تقرّبی است.

حضرت شاه دهلوی ﷫ نیز می‌نویسد:

«**در تفسیر نیشاپوری می‌گوید:** اجمع العلماء لو انّ مسلماً ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیرالله صار مرتداً و ذبیحته ذبیحته مرتد»[3].

و در فتاوای دارالعلوم دیوبند قسمت امدادالمفتین نیـز نقـلاً از تفسـیر مـذکور، همین فتوا داده است[4].

و الله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غفرله)

۱۵ محرم‌الحرام - ۱۴۲۴ هـ.ق

مصرف نذر

الاستفتاء (۷۳): شخصی یک گوسفند نذر کرد، آیا مـی‌توانـد از گوشـت آن بخورد؟ و اگر زن نذر کرد آیا مَرد می‌تواند از گوشت آن بخـورد و یـا بـالعکس یا نه؟ و پدر و مادر و فرزندان نذر کنند، می‌توانند یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: گوشت نذر، حق فقراء و مساکین و مصرف آن

١- فتاوای عزیزی: حصه‌ی اول، ص۳۹

٢- مرجع سابق: ص ۵۵ الی ۵۷

٣- مرجع سابق: ص۵۷

٤- فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۷ و ١٧٦/٨

مثل مصرف زکات است.

قال فی‌الرد: «قوله (مصرف الزکاة و العشر)... و هو مصرف ایضاً لصدقة الفطر و الکفارة و النذر و غیر ذلک من الصدقات الواجبة کما فی القهستانی».

و فی‌الدر و التنویر: «و لا (ای لایصرف الزکاة) الی من بینها ولاد او بینها زوجیة...».

و فی الرد: «قوله (و الی من بینهما ولاد)...و کذا کل صدقة واجبة کالفطرة و النذر و الکفارات».[1]

بنابر این، نذر به فقرا و مستحقان داده شود. برای خود ناذر، فرزندان، پدران و مادران، زن یا شوهر او، برای غنی و کسانی که مصرف زکات نیستند، جایز نیست و به آن‌ها داده نشود.

و الله اعلم و علمه اتم ـ کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۱۴ محرم‌الحرام – ۱۴۲۴ هـ. ق
الجواب صحیح ـ محمد عمر(غفرله)

نذرِ روزه گرفتن روزهای معیّن یا به تبلیغ رفتن

الاستفتاء (٧٤): شخصی قول (نذر) کرد که اگر این کار او انجام گیرد، همه عمر در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه و شنبه روزه می‌شوم. کارش انجام گرفت ولی به علت آمدن تابستان یا به فراموشی یا ضعیفی یا آمدن میهمان نتوانست روزه بگیرد، این شخص چه کار کند؟ و یا این که گفت اگر این کارم انجام گیرد به تبلیغ می‌روم و بعداً نتوانست برود، چه کار کند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در صورت اول بعد از تحقّق شرط [انجام گرفتن کارش] بر او ایفای این نذر لازم و بر او روزه گرفتن این روزها واجب است. و

١– مرجع سابق: ٦٩/٢– و کذا فی فتاوای دارالعلوم دیوبند، مدلل و مکمل: ١٠٣/١٢ و ١٠٤

اگر به علت عذری نتواند روزه بگیرد، بجا آوردن قضای آن روزه‌ها در روزهـای دیگر واجب است.

قال فی‌الدر: «ثم ان علقه بشرط یریـده کـإن قـدم غـائبی او شـفی مـریض یـوفی وجوباً».

«نذر صوم شهر معین لزمه متتابعاً لکن ان افطر فیه یوماً قضاه وحده».

ودر صورت دوم، نذر او منعقد نمی‌گردد و بر او ایفای آن واجب نیست.

الجواب صحیح ـ محمد عمر(غفرله)

۱- از: فتاوای دارالعلوم دیوبند، مدلل و مکمل: ۱۵۴/۱۲ و ۱۵۸

كِتَـابُ
الْحُـدُودِ وَ التَّعْزِير

تعریف زنای موجب حدٰ و احکام آن

الاستفتاء (۷۵): اگر کسی رفت برای زنا با زنی و مشغول عمل شد و سر ذکرش به فرج رسید ولی به داخل فرج نرسید که خواهش پوره شد (انزال شد) آیا این هم مثل زنا است به اعتبار گناه و به اعتبار حکم؟ و زنا چه چیزی را می نامند تعریف او چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: زنا دو حکم دارد: ۱- حکم دنیوی ۲- حکم اخروی. حکم دنیوی آن، وجوب حدّ است بر بکر (مجرد) و رجم است بر محصن (متأهل) و حکم اخروی، گناه کبیره و وعید بالنار است.

پس در ثبوت حکم دنیوی دخول حشفه کافی است ولو این‌که تمام آلت تناسل داخل نشود و انزال هم نگردد. و اگر حشفه بریده است، مقدار حشفه از باقی مانده‌ی آلت در دخول، این احکام را ثابت می‌کند.

و حکم اخروی از اول ثابت است؛ مثلاً دست رسانیدن به او یک زنا، کلام و صحبت کردن زنای دوم، رفتن به جانب او زنای سوم، دیدن او زنای چهارم، خلوت با او زنای پنجم، برهنه دیدن او زنای ششم، دخول و انجام عمل بد با او زنای هفتم و بوسیدن زنای هشتم است. گویا این شخص به اعتبار آخرت، مرتکب هشت زنا گردیده است. (اعاذ الله المؤمنین من تلک الفاحشة).

تعریف زنا به همینطور در درّمختار و حاشیه‌ی آن ردالمحتار موجود است.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفِرَ لَه)

سنه‌ی ۱۳۹۳ هـ.ق

۱- رد المحتار: ۱۵۴/۳

اگر مرد همسرش را در عمل بد ببیند، با او چه‌گونه رفتار کند و حکم او چیست؟

الاستفتاء (٧٦): اگر مرد از همسرخود مشکوک شد پس در پی او بود اتفاقاً او را یافت که شخصی از بیرون آمد و زن را صدا زد. در شب بعد از نماز عشاء زن با مرد اجنبی همراه شد و شوهرش دنبال شان رفت تا جایی رفته و به فعل زشت مشغول شدند پس آیا شوهر پرده‌داری چنین زن‌ها را بکند یا نه؟ و آیا طلاق واقع می‌شود بدون طلاق دادن یا واقع نمی‌شود؟ و آیا زن را از خانه‌ی خود بیرون کند یا در خانه‌ی خود بگذارد؟ و آیا مهریه‌ی زن به شوهر می‌رسد یا نه؟ و اگر شوهر زن را از خانه بیرون کند و زیورات او را از تن بدرکند و او را بزند و راز او را افشاء کند آیا گناه‌کار می‌شود یا خیر؟ امیدوارجواب تسلی بخش هستم.

الجواب باسم ملهم الصواب: وقتی‌که شوهر زن را با شخصی اجنبی در عین زنا دید،کشتن آن هردو جایز است. پس اگر همراه شدن زن با بیگانه در شب و به خلوت رفتن و درحال مباشرت دیدن را با گواه ثابت کرد، بر قاتل نه دیت لازم است و نه قصاص. و اگرگواه نداشت، براو در دنیا قصاص لازم می‌آید؛ اگرچه عندالله مسئول نخواهد شد و مقتولین شهید نمی‌شوند. و بدون طلاق دادن طلاق هم واقع نمی‌شود، اما او را طلاق بدهدکه این چنین زن را در خانه داشتن دلالت برکمال بی‌حیایی شوهر است. اگراین زن را در خانه بگذارد، با استناد از حدیث «دیوث» گفته شده و بوی جنت به مشامش نمی‌رسد. قاضی می‌تواندکه زجراً مهر را به زن نداده بلکه از زن گرفته و به شوهر بدهد. و برای شوهر زدن و او را از آرایش بازداشتن زجراً جایزاست.

اگردرعین عمل اورا نکشت، راز و سرّ اورا فاش نکند بلکه به نوعی اورا از خود جدا کندکه کسی نداند و به بهانه‌ای او را از خانه بیرون کند. کذا فی الشامیة

باب التعزیر و فتاوای دارالعلوم دیوبند مبوب.[۱]

والله اعلم و علمه اتم – محمدعمر (غُفرَله)

۲ جمادی الاول – ۱۳۹۶ هـ. ق

حکم کشتن کسی که در حال انجام عمل بد دیده شود

الاستفتاء (۷۷): اگر کسی مردی را بازن خود یا محارم خود یا با بیگانه‌ای در حال انجام عمل بد یا دواعی آن دید و او را کشت بر او چه لازم می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این مسئله دو صورت دارد:

۱ – مردی بیگانه را با این زنان مذکور در سوال درجای خلوت دید ولی مشغول به زنا و دواعی زنا نبودند، اگر او را تهدید کرد و مهدَّد و تنبیه نشد بغیراز قتل پس کشتن او رواست و قبل ا زتهدید و زجر، کشتن او روا نیست؛ تا زمانی که به غیر کشتن دفاع می‌تواند کرد.

۲- مرد را با یکی از افراد مذکور، مطلقاً در عین زنا یا دواعی زنا دید و زن هم با او موافق بود پس کشتن هردو جایز است. و اگر زن مستکره است، فقط کشتن مرد رواست.

پس در صورتی که کشتن روا نیست، برقاتل قصاص لازم می‌آید و در هرصورتی که کشتن روا است، هیچ چیزی لازم نمی‌شود. و این در صورتی است

۱- فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۵ و۶/ ۶۱

که دو گواه به ثبوت آن بیاورد یا از مرتکبان این عمل اقرار دیده شود. ولی درهر صورت نزد خداوند مجرم نیست.

البته چون این امر، از جمله‌ی امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد، اشتراط علم به عدم انزجار را اقتضا نمی‌کند.

قال فی الدر: «الاصل انّ کل شخص رأی مسلماً یزنی ان یحل له قتله».

و فی الشامیة نقلاَ عن حاوی الزاهدی: «ان رجلاً رأی رجلاً مع امرأته یزنی بها او یقبّلها او یضمّها الی نفسه و هی مطاوعة فقتله او قتلهما لا ضمان علیه و لا یحرم من میراثها ان اثبته بالبینة او الاقرار و لو رأی رجل مع امرأته فی مفازة خالیة او رأها مع محارمه هکذا و لم‌یر منه الزنا و دواعیه قال بعض المشائخ حلّ قتلها و قال بعضهم لا یحلّ حتی یری منه العمل و دواعیه و فی سرقة البزازیة لو رأی فی منزله رجلاً مع اهله او جاره یفجر و خاف ان اخذه ان یقهره فهو فی سعة من قتله و لوکانت مطاوعة قتلهما».[1]

امّا بعد از فراغ از عمل و رفتن‌شان از آن‌جا، کشتن آن‌ها برای هیچ احدی روا نیست؛ مگر برای پادشاه و برای شوهر زن خودش را و برای مولی غلام خود را.

قال الشامی: «و اما بعده فلیس ذلک لغیرالسلطان و الزوج و المولی».[2]

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرله)

۳۰ ربیع الاول - ۱۳۹۷ هـ.ق

آیا مجاهدان افغانستان می توانند حدود اسلامی را اجرا کنند؟

۱- ردالمحتار: ۳ /۱۹۷، باب تعزیر) وکذا فی فتاوی دارالعلوم دیوبند ص۶۱ج۵-۶

۲- مرجع سابق: ۳ / ۱۹۸

الاستفتاء (۷۸): آیا مجاهدان افغانستان می‌توانند که حدود را برپا کنند یعنی حد زنا و قتل و قذف و غیره؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگرایشان خود اداره و اجتماع و رئیس دارند، می‌توانند و اگرنه نمی توانند.

و الله اعلم و علمه اتم ـ محمدعمر (غُفرَله)

۲۷ ذیحجه - ۱۴۰۷ هـ.ق

تعزیر تارک نماز

الاستفتاء (۷۹): شخصی بی‌نماز که چند بار پیش متوجه و اطلاع داده شده که نماز را برپا دارید و او توجه نکند آیا در مذهب احناف تحذیر سیاسی یعنی جلد و حبس دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در این صورت تحذیر سیاسی جایزاست.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرَله)

۲۷ ذیحجه — ۱۴۰۷ هـ.ق

توضیح وجوب حدٰ به خوردن شراب / شراب خورد و بلافاصله قرص جلوگیری از سُکر استفاده کرد

الاستفتاء (۸۰): شخصی شراب خورد و بلافاصله قرص جلوگیری از سُکْرخورد آیا برسراو حدجاری می شود یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درحدِّ خوردن شراب انگور، به اتفاق علما سُکرشرط نیست. اگرشخص سکرنگردد، بازهم برسر اوحدلازم است. فقط خودش اقرارکند یا دو گواه ثابت کند که شراب خورده است. البته در شراب غیرانگور، اختلاف موجود است. قول مفتی‌به همین است که درآن‌ها هم سکر

شرط نیست. آری از وقت خوردن تا وقت حکم حد، وجود بوی شراب شرط است و نزد امام محمد ﷫ در صورت اقرارش، وجود بو هم شرط نیست.

قال فی الشامیة: «قوله (بلاقید سکر) لان الشرط قیام الرائحة... نعم یمکن الحدّ بِها علی قول محمد الآتی من انه لو اقر بالشرب لایشترط قیام الرائحة».[1]

البته اگراو قرص جلوگیری ازسکر برای زایل کردن بو، خورد، پس گرچه این هردو چیز زایل گردد بازهم برسراو حدلازم است.

و فی الشامیة: «قوله (لبعدالمسافة) افاد ان زوالها لمعالجة دواء لایمنع الحدکمافی حاشیة ملامسکین معزیاً الی المحیط».[2]

و الله اعلم و علمه اتم ـ محمدعمر (غُفرَله)

۶ ذیحجه — ۱۴۰۹ هـ.ق

مجازات شرعی گلوگیری و تهدید به قتل / مجازات نا سزاگویی

الاستفتاء (۸۱): علمای دین مبین اسلام دربارەی مسایل ذیل چه می‌فرمایند:

۱- زیدگلوی عَمرو را به قصد قتلش فشرد تا مدتی که مطمئن از بی‌هوشی عَمرو گردید باز دید دست‌های خویش را به قصد آوردن چیزی کشنده برکشید ناگاه مخنوق از اثر بقای رمقی استفاده کرده بلند می‌شود افتان و خیزان روانه‌ی مجمع مردم می‌شود به محض رسیدن بی‌هوش شده به زمین می‌خورد. بعد مدت مدیدی چشم گشوده حیران می‌ماند من در چه عالمی هستم. امّا زید مدهوش دست‌بردار نشده دنبالش و اعلان قتلش را برملا می‌کند. ازدیدگاه شریعت مقدسه این تا چه حدودی متجاوز و مستحق عقوبت می‌گردد؟

۱- ردالمحتار:۱۷۹/۳- ۱۷۸، باب حدالشرب

۱- ردالمحتار:۱۸۰/۳

۲- فرق میان تهدید زبانی و عملی به قتل و محدودیت معتبر به عقوبت را مرقوم فرمایید.

۳- ادناترین ناسزاگویی به شخصی به طور مثال درشریعت کدام جرم؟ و مجازات قانونیش را بیان و سزای اشخاص مبتلا به اشدّ ناسزاگوئی را جواب دهند.

الجواب باسم ملهم الصواب: گلوگیری و تهدید به قتل علناً اگرچه جرمی بزرگست، امّا چون این عمل به قتل نرسیده است، در شرع مقدس برای آن تعیین و تحدید مجازاتی خاص وارد نشده است. فقط در این چنین موارد مجازات آن، تعزیر است. و اگر به قتل می‌رسید نزد امام بزرگ رحمه الله گلوگیری حکم قتل «شبه **عمد**» دارد و بر قاتل خون بهای شبه عمد می‌بود.

قال فی التشریع الجنائی الاسلامی: «اما ابوحنیفة فیعتبر الخنق فی کل الاحوال قتلاً شبه عمد...».[۱]

و قال العلامة الشامی: «و سیأتی ایضاً قبیل کتاب الجهاد ان من تکرر الخنق منه فی المصر قتل به سیاسةً لسعیه بالفساد وکل من کان کذلک یدفع شره بالقتل».[۲]

البته این عمل چون به قتل نرسیده است، اما اگر بار بار این عمل کرده است یا چند افراد پس مجازات آن سیاستاً و تعزیراً قتل است.

وفی التنویر: «و عزر کل مرتکب منکر او مؤذی مسلم بغیرحق بقول او فعل».

و فی الرد: «قوله (و یبلغ به غایته) ای تسعة و ثلاثون سوطاً و هذا معطوف علی قوله: فلیعزر...».[۱]

۱- التشریع الجنائی الاسلامی: ۷۲/۲

۱- ردالمحتار: ۳/ ۱۹۶، باب التعزیر، مطلب یکون التعزیربالقتل

و اگر غیراز این مرتبه بار دیگر مرتکب این عمل نشده است پس مجازات او تعزیر است؛ هر قدر که حکومت اسلامی مصلحت ببیند و لو این‌که به غایت تعزیر که ۳۹ شلاق است، برسد نزد امام بزرگ رحمه‌الله و نزد امام دوم (ابویوسف رحمه‌الله) تا هفتاد و پنج هم گنجائش دارد. حکم تهدید زبانی و عملی به قتل هر دو، تعزیر است و فرق مقدار آن وابسته به نظر حاکم اسلامی است.

جرم ناسزاگویی هم مختلف است؛ مثلا اگر کسی را «یا کافر»، «یاخبیث»، «یا سارق»، «یا مخنث»، «یا خائن»، «یا سفیه»، «یا بلید»، «یا احمق»، «یا لوطی»، «یا زندیق»، «یا منافق»، «یا یهودی»، «یا نصرانی»، «یا دیوث»، «یا شارب خمر» (ای شراب خور)، «یا ابن‌القحبه»، «یاحرامزاده»، «یا ابن‌الفاجره»، «یا ابن‌الفاسق» و «یا ابن‌الکافر» بگوید، بر او تعزیر شدید هست و اگر مصلحت باشد، او را تعزیر زده و زندان هم کنند.[۲]

امّا تعزیر در این امور هم در اختیار حاکم اسلامی هست نه در دست هرکس.

قال الشامی عند قوله (و اما بعده): «فیتمحض تعزیراً و ذلک الی الامام».[۳]

و فی التشریع الجنائی: «و استیفاء العقوبات المحکوم بها فی جرائم التعازیر من حق ولی الامر او نائبه ایضاً ...».[۴]

و الله اعلم و علمه اتم و احکم- محمد عمر (غُفر له)

۲۹ جمادی الثانی- ۱۴۱۱ هـ.ق

۳- کذا فی ردالمحتار: ۳/ ۱۹۹

۱- ردالمحتار: ۳/ ۱۹۸

۲- التشریع الجنائی الاسلامی: ۲/ ۷۵۶

حکم شیره‌ی خرماجوشانده شده

الاستفتاء (۸۲): شیره‌ی خرما پوسیده راکه می‌جوشانند و بعد می‌خورند چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگراین شیره جوش نزده و سکرنمی آورد حلالست و اگرسکرمی‌آورد حرامست.

و الله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرلَه)

۲۹ محرم الحرام - ۱۴۱۱ هـ.ق

شهادت دروغین چهارنفر به زنا و انکار متهم

الاستفتاء (۸۳): چهار نفرگواهی دروغی بدهند به زنا، امّا متهم به زنا انکار می‌کند، چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: گواهی دروغ در هیچ جا اعتبار ندارد؛ گرچه گواهان بسیار باشند.

و الله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرلَه)

۱۵ شوال – ۱۴۱۲ هـ.ق

گواهی دادن کمتراز چهار نفر به اثبات زنا

الاستفتاء (۸٤): اگرکمتر از چهار نفرگواهی به زنا بدهند چه حکم دارد؟ و آیاقسم هست یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: دراین صورت قَسَم بر زانی لازم نیست بلکه ترک داده شود و بر آن سه نفرحد قذف لازمست. کذا فی الفقه.

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرلَه)

۹ جمادی الآخر- ۱۴۱۲ هـق

مجازات شرعی عمل لواط

الاستفتاء (۸۵): لواطت کننده چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: نزد امام ابوحنیفه ﷺ بر او تعزیر شدید هست و نزد دیگر ایمه، حد زنا زده شود؛ اگر محصن است، حد محصن زده شود و اگر مجرد است، حد بکر.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفر له)

۱۹ جمادی الآخر- ۱۴۱۲/ هـ. ق

زنای آقا با کنیز خود در این زمان موجب حدّ است

الاستفتاء (۸٦): اگرامروز مولی باکنیزخود زنا بکند به جهت سُرّی پس برای حد او چه حکم است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: چون‌که امروزه کنیزشرعی وجود ندارد، برآقای او حد شرعی لازم می‌آید.

و الله اعلم و علمه اتم ـ محمدعمر (غُفرَله)

۱۵ شوال - ۱۴۱۲ هـ.ق

وظیفه‌ی شرعی پدری که فرزندش مرتکب عمل بد می‌شود و مجازات خود فرزند

الاستفتاء (۸۷): شخصی که پسرش مجرد است و می‌رود زیر پای یک دختر شوهردار می‌نشیند و با او عمل بد انجام می‌دهد و زن دارای فرزند و شوهر است و عمل این پسر ثابت است. الف) وظیفه‌ی پدر با این فرزند چه است؟ ب) مجازات شرعی این پسر چه می‌باشد؟

۱- ردالمحتار:۴/ ۲۷

الجواب باسم ملهم الصواب: الف) پدر در این مورد این وظیفه را دارد که اگر می‌تواند او را زجر و تنبیه، نصیحت و تبلیغ کند. اگر توبه کند، به او زن بدهد و اگر توبه نکرد، از او قطع تعلق نموده و او را از خود دور کند.

ب) مجازات شرعی او را قرآن مقدس در سوره‌ی نور بیان فرموده است که شخص مجرد اگر زنا کند و زنای او به حجت شرعی ثابت شود، او را صد شلاق بزنند. این حکم نزد احناف است.

البته زمانی این شلاق را به او بزنند که قانون شرعی و حکومت اسلامی موجود باشد و این حکم باید به دستور او اجرا شود. هر فرد نمی‌تواند که حدود را اجرا کند. وظیفه‌ی دیگران پند و اندرز است. اگرقبول نکند، قطع تعلق کنند.

و الله اعلم و علمه اتم – محمدعمر (غُفرَله)

۲۵ جمادی الثانی -۱۴۱۳ هـ‌ق

گواهی دادن سه نفر به زنا و اقرار خود شخص

الاستفتاء (۸۸): اگر مردی بگوید که من با این زن زنا کرده‌ام و سه نفر گواه بکنند برای زنا امّا زن انکار می‌کند از زنا چه حکم است؟ و همچنین زنی بگوید با مردی و مرد انکار کند چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: هیچ چیزی ثابت نمی‌شود و بر زانی‌ها قَسم می‌آید البته اگرحکومت اسلامی موجود باشد، همان سه نفرشاهد را حد قذف بزنند. کذا فی‌الشامیة وغیرها.

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرَله)

۲۵ربیع الاول – ۱۴۱۴ هـ‌ق

حکم کشتن شخصی که مشغول عمل بد باشد یا از او مشکوک باشند

الاستفتاء (۸۹): ۱- شخصی مشغول زنا بود یا مردم از او مشکوک بودندآیا قتل این شخص جایزاست یاخیر؟

۲- و همچنین اگر کسی از زن خود مشکوک بود با او چه بکند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ۱- اگردرعین زنا دیده شد، قتل او رواست و به مشکوکیت قتل او حرامست.

۲- بهترآن است که او را طلاق دهد و بس و اگرطلاق نمی‌دهد پس به مشکوکیت کشتن او جایزنیست.

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرَله)

۲۰ ربیع الثانی - ۱۴۱۵ هـ.ق

حکم افرادی که به دنبال بدچشمی می‌روند

الاستفتاء (۹۰): اگر چند نفر مجرد با چند نفر متأهل دوست شوند و به دنبال بدچشمی بروند حکم شان چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر مبتلای زنا نشده‌اند، همه عندالله مجرم و گناه کاراند و حکومت اسلامی آن‌ها را تنبیه کند.

و اگر مرتکب شده‌اند و به شهادت شرعی یا اعتراف خود آن‌ها، زنای آنان ثابت شود پس کسانی که مجرّد اند، حکومت اسلامی آن‌ها را صد صد شلاق بزند و افرادی که متأهل‌اند آن‌ها را رجم (سنگسار) کند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمد عمر (غُفرله)

۲۰ ربیع الثانی- ۱۴۱۵ هـ. ق

مجری حدود و تعزیرات فقط حاکم اسلامی یا قاضی است

الاستفتاء (۹۱): اگر در جایی که قاضی و حکومت اسلامی نباشد، به مطابق عرف بلوچی آن‌ها را چند چوب بزنند چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: وقتی که حاکم اسلامی و قاضی موجود نباشد، به حکم عرف نمی‌توانند که کسی را چوب حد یا تعزیر بزنند. (کذا فی التشریع الجنائی ج۲).

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۴ جمادی الاول — ۱۴۱۵ هـ. ق

اگر شخصی زن یا خواهرزن یا مادر زن خود را تهمت به زنا ببندد

الاستفتاء (۹۲): شخصی زن یا خواهرزن یا مادر زن خود را تهمت به زنا بندد وگواه هم دارد حکمش چیست؟ و اگر گواه ندارد حکمش چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگرزن خود را یا خواهر و مادر او را تهمت زنا بست، باید چهار گواه شرعی با تمام شرایط شهادت بیاورد و بر متهمین حد شرعی می‌آید؛ به این صورت که اگرمحصنه و متأهل‌اند، حد شرعی آن‌ها رجم است و کسانی که محصنه و متأهل نیستند و مجرداند، حدّ شرعی آن‌ها صد شلاق شرعی می‌باشد ولی اجرا کننده‌ی این حدود باید حکومت اسلامی یا نائب یا قاضیِ او باشد. غیر از ایشان دیگری نمی‌تواند که این حدود را اجرا کند.

و اگر گواه شرعی ندارد پس در تهمت زنش اگر زن ادعای شرافت کند، باید درمیان زن و مرد حکم لعان جاری کرده شود که اجرای آن هم در اختیار نامبرده‌های فوق می‌باشد نه هرکس. و درتهمت مادر و خواهرش و ادعای شرافت آن‌ها برتهمت زننده هشتاد شلاقِ حد قذف می‌آید و مجری آن هم همان اشخاص مذکور می‌باشند نه کسی دیگر. کذافی الشامیة ج۲.

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرَله)
۳ صفرالخیر - ۱۴۱۶ هـ.ق

حکم قتل کسی که متهم و مشهور به عمل بد باشد

الاستفتاء (۹۳): مردی به زناکاری معروفست و جهت ادای وظیفه‌ی خود خانه به خانه می‌گردد حتی که در اثرهمین کارخودش به زندان رفته و زده شده است امّا این کار راترک نداد. روزی به خانه‌ی زنی رفت و آن زن گمان کردکه شوهر من است اوکارش را تمام کرد زن پی بردکه همسرمن نبوده است و بیگانه‌ای است زن فریاد کرد تا مردم بیایند و مرد رفت وقت صبح اثرقدم مرد راگرفتند و اثر به خانه‌ی همین شخص معروف رسید. مرد معروف را در جایی دیگر نیافتند و خانه‌ی او را تیراندازی کردند مرد در اثر تیرها مُرد تیرها از مرد پریدند و به زن و بچه خوردند ولی نمردند پس آیا برسر قاتل دیت لازم است یا قصاص یا هیچ چیزی از طریق شریعت؟ و نیز زن دور و برآن مرد (شوهرخود) ایستاده تا او را نزنند و او هم تیرخورد چطوراست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: خلاصه درمورد این مسأله این است: اگر فردی مسلمان غیور، مردی بیگانه را دیدکه با زنی بیگانه در کار بد (زنا) مشغولست یا با او بوس وکنار می‌کند یا درخلوت درخانه‌ای یا در یک جای مخفی یا بیابانی یا باغی به اراده‌ی عمل بد نشسته‌اند برابر است که آن زن، همسرِ همین بیننده یا یکی از محارم او یا اجنبیه از خودش و آن مرد همراه، باشد و برابراست که آن مرد و زن ازدواج کرده و متأهل باشند یا تاحال ازدواج نکرده و مجرد باشند، در همه‌ی این صورت‌ها اگرهردو یا یکی را به قتل برساند، برای او این عمل (قتل آنان) جایزاست و نزد خداوندکریم و در آخرت مسئول نخواهد شد؛ چراکه او

نهی عن المنکر کرده است و شریعت به هرمسلمان این حق را داده است که درعین این حالات، امر به معروف و نهی از منکر کند.

مسأله‌ای دیگردر این مورد حکم قاتل در دنیا است و آن اینست: اگرقاتل در وقت دیدن آن دو نفر که درهمان کار مشغول بودند، آن‌ها را (یا یکی را) کشت، دراین صورت، براو دردنیا نه قصاص هست و نه دیت و آن مقتول هم شهید گفته نمی‌شود. و اگرشاهد نیاورد و کشت، درآخرت هیچ گناه ندارد امّا به اعتبار حکم دنیوی اگرهمان مقتول به همین عمل قبلاً مشهور و متهم نبوده است، برقاتل قصاص می‌آید و اگر مشهور و متهم بوده است، پس دراین صورت، برقاتل قصاص نیست بلکه فقط دیت لازم است. امّا اگر قبل از مشغول به کاری ازکارهای مذکور یا بعد از تمام کردن کار و جداشدن و رفتن درجایی دیگرآن‌ها را کشت، براو قصاص می‌آید؛ مگردرصورتی که مقتول مشهور و متهم باشد که براو دیت می‌آید و بس.

عبارات و دلایل کتب در این مورد طولی دارند. همین است خلاصه‌ی آن‌چه علامه شامی در جلد سوم فتاوای خویش در باب تعزیر و در فتاوای دارالعلوم (قسمت امدادالمفتین) و در احسن الفتاوی نوشته و تحقیق کرده‌اند.[1]

بعد از جدا شدن بدینوجه نمی‌تواند آن‌ها را کشت که در این زمان تعزیر وجود ندارد که به طبق آن هر مسلمان حق داشته باشد بلکه حالا فقط حد است و برای اجرای حد هم غیراز امام و حاکم دیگری حق ندارد.

۱- ردالمحتار،ج۳، باب‌التعزیر، فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۵ و۶۱/۶، و احسن الفتاوی: ۵ ۳ ۳/۵ الی ۵۴۰

آری! چون‌که در متهم شبهه می‌باشد، ازینوجه در همین حال هم قصاص نمی‌آید و در غیر متهم قصاص می‌آید.

خلاصه‌ی جواب شما این است که براین قاتل درصورت مذکور، قصاص نیست بلکه دیت لازم است. و برای بچه و زن که تیرخورده و نمرده اند، ارش (قیمت) جنایات و زخم‌ها لازم می‌شود که آن‌ها را قاضی یا افراد خبره و معتمد پس از تحقیق کیفیت و نوع و وخامت زخم و جرح، تعیین و قیمت کنند.

والله سبحانه و تعالی اعلم وعلمه اتم ـ احقرمحمدعمر (غُفرله)

۱۴جمادی الثانی – ۱۴۱۶ هـ.ق

حکم شخصی که در صدد انجام عمل بد بود، امّا موفق نشد و پا به فرار گذاشت

الاستفتاء (۹٤): علما در مورد مسئله‌ی ذیل چه می‌فرمایند:

دو نفر به قصد بدکاری از خانه‌هایشان خارج شدند تا این‌که به محل قصدکرده‌ی‌شان رسیدند ولی خوشبختانه به انجام عمل بد موفق نگردیدند و از ملامت بقیه مردمان فرارکردند آیا حکم این دو نفر از فیصله‌ی شرع مقدس چیست؟ و یکی از این دو نفر متأهل هم هست چنانچه از چنین واقعه‌ای جنگ عظیمی درگرفته است.

الجواب باسم ملهم الصواب: حکم این دو نفر تعزیر است. امّا تعزیر این‌ها را یا قاضی دولتی اجرا بکند و یا این‌که زن را برادر یا پدرش تعزیرکنند و به آن مرد ایشان حق ندارند بلکه او را حاکم یا برادر یا پدرش تعزیر و تنبیه کنند. اگر این‌ها با یک زن کنار و بوسه کرده و او را دست زده‌اند، باید تعزیر شدید به مقدار سی و نه شلاق یا بیشتر زده شوند ولی کشتن آن‌ها یا بریدن و قطع کردن

اعضای شان یا از نود(۹۰) شلاق بیشتر زدن، حرام و نارواست. البته این حکـم در صورتی است که این تهمت به ثبوت رسیده باشد؛ اگرچه به یک گواه هم باشد.

قال فی التشریع الجنائی: «النوع الثالث (اعنی من التعزیر): ما لاحدّ فیه و لا کفـارة کتقبیل المرأة الاجنبیة و الخلوة بها...».

و قال ایضاً: «و من المتفق علیه بین الفقهاء ان هذا النوع من المعاصی فیه التعزیرای لا عقوبة علیه الا التعزیر».[۱]

و قال فی‌الدر: «و الضابط کل معصیة لاحد فیها فللزوج و المولی التعزیر».[۲]

و قال الشامی: «قوله (و عزّرکل مرتکب منکـر)... و ذکـر فـی البحـر ان الحـــاصل وجوبه

باجماع الامة لکل مرتکب معصیة لیس فیها حد مقرر کنظر محرم و مسّ محرم و خلوة محرمة و اکل ربا ظاهر».

وقال ایضا: «قوله (وکل مرتکب معصیة وکذا من قبّل اجنبیة او عانقها او مسّها بشهوة».[۳]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۷جمادی الثانی – ۱۴۱۶ هـ.ق

مجازات شرعی آبروریزی و بدنام کردن مسلمان

الاستفتاء (۹۵): چه می‌فرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین درمسئله‌ی ذیل: چندنفرکارگر اجنبی بوده‌اند که برای کار پیش زید آمدند که زید مـی‌خواسـت خانه‌ای بسازد. بکر با چند نفر از اقوامش با زید مخالفت داشته و راضی نبوده‌انـد

۱- التشریع الجنائی الاسلامی: ۱/ ۱۳۲

۲- ردالمحتار: ۳/ ۲۰۷

۱- مرجع سابق: ۳/ ۱۹۹

که این کارگران پیش زید کار کنند و کارگران را تهدید کرده که پیش زید کار نکنند و این‌ها قبلاً در خانه‌ی زید برای بدنامی او در شب رفته‌اند اتفاقاً به خواست خداوند موفق نشده‌اند. در همین شب به زید اخطاری داده‌اند که ما در این شب موفق نشده امّا مواظب باش که ترا بدنام خواهیم کرد. ناگاه این کارگران را فریب داده و برای بدنامی زید آن‌ها را در شب توی خانه‌ای از خانه‌های زید برده‌اند و خانه خالی بود امّا کنار این خانه خانه‌ای دیگر بود که چند نفر زن از اهل زید خوابیده بودند. بکر وقتی‌که این کارگران را در خانه برده خانه را از بیرون قفل کرده و می‌رود چند نفر از همسایگان زید را بیدارکرده که این کارگران در خانه‌ی زید رفته و عمل بد انجام داده‌اند و ما بناگاه رسیده و آن‌ها را درین خانه زندان کرده‌ایم. همسایگان زید را بیدار کرده‌اند زید ازین امر خیلی ناراحت شده می‌گوید این‌ها را آزاد کنید من تحقیق می‌کنم و انتقام خود را می‌گیرم.

بکر به این حرف اکتفا نکرده بلکه این کارگران را بیرون از بازار برده و زد و کوب کرده است تا مردم بدانند که حتماً این‌ها در خانه‌ی زید عمل بد را انجام داده‌اند و زید و خانواده‌اش را فاسق بدانند. بعداً این کارگران از ناراحتی خودشان این حرف را افشاءکرده‌اند که بکر ما را به فریب این‌جا آورده و رسانده است. حالا زید می‌خواهد انتقام بگیرد پس حکم انتقامش چیست؟ و از چه کسی انتقام بگیرد از بکر یا کارگران و به چه طوری می‌تواند؟

الجواب و به استعین: این جرم از جرائمی می‌باشد که در آن حدّ و انتقامی مشخص در شرع مقدس وارد نیست بلکه مسأله‌ی عِرض و آبروریزی مسلمان است و در چنین امور که شرع مقدس حدّ و انتقامی معین نفرموده است، در

آن‌ها تعزیر می‌آید و تعزیر هم وابسته به نظر قاضی دولتی و دادگاه است. هر مقدار که آن‌ها معین و مقرر کنند و صلاح ببینند، حق دارند.

بنابراین، اگر کارگران مجبور بوده‌اند، این تعزیر برآن‌ها نیست بلکه علیه بکر لازم است. و زید هم از نظر شرع نمی‌تواند خودش از بکر انتقام بگیرد بلکه او به قاضی و دادگاه مراجعه کرده و از همین طریق انتقام بگیرد.

قال فی التشریع الجنائی: «و التعزیر هو تأدیب علی ذنوب لم تشرع فیها الحدود ای هو عقوبة علی جرائم لم تضع الشریعة عقوبات محدودة... و یترک للقاضی ان یختار من بین هذه المجموعة العقوبة الملائمة».[1]

و قال ایضاً: «من المتفق‌علیه ان التعزیریکون فی کل معصیة لاحدّ فیها و لاکفارة سواء

کانت المعصیة لله او لحق آدمی».[2]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۲رجب - ۱۴۱۶ هـ.ق

مجازات شرعی ناسزاگوئی و تهمت بستن مسلمان و...

الاستفتاء (۹٦): زید پشت سر بکر دشنام‌هایی به ناحق منتشر کرد و به بکر نسبت داد و نیز تهمت‌هایی برعلیه بکر پخش کرد در صورتی که بکر اصلاً خبر ندارد و اهل چنین کاری نبود، آیا زید در این مورد ظالم گفته می‌شود یا خیر؟ و اگر بکر او را بخاطر تهمت‌های بی‌جا بزند و بکشد چطور است؟

۱- التشریع الجنائی: ۱/ ۱۲۷

۱- مرجع سابق: ۱/ ۱۲۸

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر دربکر امور نسبت داده شده، وجود نداشته باشند، قاذف (زید) گناه‌کار و عاصی است و بر وی مؤاخذه‌ی اخروی قایم است؛ تا زمانی که بکر او را معاف نکند و اگرحکومت اسلامی باشد، حاکم همان طوری که مناسب ببیند، می‌تواند به او تعزیر بزند؛ زیرا مسلمان را به ناحق تهمت بستن و ایذا رساندن او با زبان، موجب تعزیراست و دراین صورت قاذف، ظالم و فاسق گفته می‌شود ولی زده و کشته نشود. کشتن او به این بهتان جایز نیست.

قال فی التنویر: «و عزر کل مرتکب منکر او موذی مسلم بغیر حق بقول او فعل...».[1]

والله اعلم بالصواب - کتبه عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۱۰ ذیقعده- ۱۴۱۶ هـ.ق
الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

حکم قتل غلام توسط آقا در صورتی که با همسر آقا به عمل بد مشغول باشد

الاستفتاء (۹۷): اگر غلامی با زن آقای خود در حال زنا بودند، آقایِ او آمد و رسید آیا آقا بالفور غلام را بکشد یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر در عین حالت زنا یا دواعی آن یا در خلوت خاصه که با همدیگر مشغول گفتگوی عمل بوده آن‌ها را دید می‌تواند بالفور هردو را بکشد.

والله اعلم بالصواب - کتبه عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۸ ربیع الاول - ۱۴۱۷ هـ.ق
الجواب صحیح ـ محمد عمر (غُفرله)

۲- ردالمحتار: ۳/ ۱۸۷، باب التعزیر

هتک حرمتِ مسلمان و یورش به خانه‌ی مردم توسط افراد از خدا بی‌خبر

الاستفتاء (۹۸): چه می‌فرمایند مفتیان شرع متین درباره‌ی مسأله‌ی ذیل:

چنان‌چه فردی یا گروهی بر منزل کسی هجوم آورند و ساکنین آن‌را اعم از زن و مرد را مورد ضرب و شتم قرار دهند آیا از نظر شرع اسلام بر مهاجمین که نسبت به زنان و مردان بی‌احترامی کرده‌اند (علاوه از زخم های آنان که از فقه اسلامی تعیین گردیده) جریمه‌ای مشخص شده یا خیر؟ در صورت مشخص نبودن جریمه همیشه موارد هتک حرمت از ناحیه‌ی افراد از خدا بی‌خبر سرزد می‌شود. بیّنوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: باید دانست بعضی از معاصی هستند که بر مرتکب آن حد معینی در شریعت مقدسه مقرر شده است مثل حد زنا، حد سرقه، حد قطع طریق، حد شرب خمر و حد قذف. و بعضی دیگر از معاصی هستندکه در شرع مقدس در خصوص آن، حد و انتقام معینی مقرر نشده است. بنابراین، اگرکسی مرتکب چنین معصیتی شودکه در ازای آن حد شرعی مقرر وجود ندارد؛ مثلاً شخصی مسلمانی را به ناحق با قول یا با فعل یا با اشاره‌ی چشم یا دست اذیت می‌کند و به طورکلی هرکسی که مرتکب منکری گردد که در شریعت حد مقرر ندارد و نیز اگر کسی را منسوب کرد به فعل اختیاری‌که در نظرشرع، حرام و از نظر عرف، عار و عیب است، در همه‌ی این جرائم، تعزیر هست که حاکم اسلامی طبق صلاح‌دید خود می‌تواند به مرتکب آن تعزیر بزنند. و تعزیر هم وابسته و متعلق به نظر قاضی و دادگاه است که هر مقدارکه معین

کند و صلاح ببیند حق دارد. عِرض و آبرو ریزی مسلمان از همین قبیل است؛ هم‌چنان‌که در فتاوای شامیه باب التعزیر موجود است.[۱]

و فی التشریع الجنائی: «التعزیرهو تأدیب علی ذنوب لم تشرع فیها الحدود ای هو عقوبة علی جرائم لم تضع الشریعة...».[۲]

و قال: «و استیفاء العقوبات المحکوم‌لها فی جرائم التعازیر من حق ولی الامر او نائبه».[۳]

و چون که تعزیر بالمال هم یکنوع تعزیر است و اگرچه در آن اختلاف موجود است و قول راجح عدم صحت تعزیر مالی است، امّا اگر حاکم وقت یا علمای معتمد نزد دولت در یک مورد خاص برای دفع مفاسدی برتعزیر مالی صلاح ببینند، گنجائش داردکه بر هاجمان جریمه‌ی مالی در مقابل هتک آبروی مردم مقرر کنند.

والله اعلم بالصواب - کتبه عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع‌العلوم

۲۷ ربیع الاول- ۱۴۱۷ هـ.ق

الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

توضیح مسأله‌ی حد قتل در لواط (شرایط و بیان مذاهب درمورد آن)

الاستفتاء (۹۹): درخصوص حد قتل در لواط بفرمایید:

الف) آیا احصان از شرائط لازم برای این مجازات می‌باشد؟

۱- ردالمحتارشامی:۳/ ۱۸۷

۲- التشریع الجنائی:۱/ ۱۲۷و۱۲۸

۳- مرجع سابق:۲/ ۷۵۶

ب) درصورت مثبت بودن پاسخ، آیا در این حکم بین فاعل و مفعول تفاوتی وجود دارد؟ (ازمرکز تحقیقات فقهی امام خمینی، قُم)

الجواب وهوالمصوب: الف) اولاً متوجه بایدشدکه درخصوص لواط دردو سه مورد اختلاف ائمه و صحابه- رضی الله عنهم- موجود است:

۱- درآن، وجود چندگواه ضروری و لازمست؟

مالکیه، شافعیه و حنابله قایل به ضروری بودن چهارگواه‌اند مثل گواه‌های زنا. نزدحنفیه ضرورت چهارگواه نیست بلکه دراین مورد دوگواه هم کافیست.

«لان ضرره اخف من ضرر الزنا و جنایته اقل من جنایته حیث لایترتب علی اللواط اختلاط الانساب و لاهتک الاعراض».[۱]

۲- لواط حدّ داردیا تعزیر؟ اگرحدّ دارد حدّ آن چیست؟

نزد ائمه‌ی ثلاثه، امام ابویوسف و امام محمد رحمهم الله حد دارد و نزد امام ابوحنیفه ﷺ حد ندارد بلکه تعزیردارد. حدّ آن نزد امام مالک و احمد رحمهما الله و در روایتی از امام شافعی ﷺ رجم است برفاعل و مفعول. و نزد یاران امام ابوحنیفه حد آن مثل حد زنا است که بر بکر (مجرد) جَلد و بر محصن ثیّب (متأهل) رجم است.

دلیل ائمه‌ی ثلاثه حدیث «اقتلوا الفاعل و المفعول به» و حدیث «اقتلوا الاعلی و الاسفل» و حدیث ابن عباس رضی الله عنهما «انه سئل عن البکر یوجد فی اللواط قال یرجم» **و حدیث** «اقتلوا الفاعل و المفعول به احصنا ام لم یحصنا» می‌باشد.

۱- کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة: ۱۲۵/۵

قول دیگر امام شافعی ﷺ مثل قول امام ابویوسف و محمد رحمهما الله می باشد و همین است مذهب سعید بن مسیب و عطاء بن ابی‌رباح و حسن بصری و قتاده و نخعی و ثوری و اوزاعی و ابوطالب و امام یحیی ﷺ.

۳-آیا احصان درآن شرط است؟

نزد امام ابوحنیفه ﷺ احصان، ضروری و شرط نیست؛ زیرا درآن تعزیرشدید موجود است و بس و نزد امام مالك و احمد رحمهما الله شخص اگر محصن باشد یا غیرمحصن در هر دو حال، حکم او رجم است و نزد امام شافعی ﷺ در روایتی و امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله برای رجم او احصان شرط است مثل زنا. و نزد حضرت ابوبکرصدیق ﷺ در این مورد احصان شرط نیست و در هرحال حکم او زجراً رجم و قتل و احراق به نار هست و هو رأی الامام علی کرم الله وجهه و جمع کثیر من الصحابة. [۱]

ب) از مطالب بالا واضح شد که این حکم بر فاعل و مفعول می‌باشد و بین آن‌ها تفاوتی وجود ندارد.

والله اعلم و علمه اتم و اصوب - احقرمحمد عمرغفرالله له

۱۰صفر - ۱۴۲۱ هـ.ق

موارد و شرایطی که توبه، مُسقط حدّ می‌شود

الاستفتاء (۱۰۰): در مورد توبه بفرمائید:

الف) در مواردی که توبه مسقط حدَ است آیا اظهار لفظ دال بر توبه از طرف مجرم برای سقوط حدّ کافی است یا باید عملی دال بر ثبوت توبه از او سرزده باشد؟

۱- کذا فی کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة: ۱۲۵/۵و ۱۲۷

ب) در مواردی که توبه قبل از اقامه‌ی بینه مسقط حدّ است، آیا ثبوت توبه قبل از بینه کافی است یا اظهار توبه عندالحاکم نیز باید قبل از بینه باشد؟

ج) آیا در توبه‌ی مسقط حدّ، احراز توبه لازمست یا درصورت شبهه ی توبه نیز حاکم شرع می‌تواند با تمسک به قاعده‌ی «الحدود تندرء بالشُّبهات» حدّ را اجرا نکند؟

(از مرکز تحقیقات فقهی امام خمینی، قم)

الجواب باسم ملهم الصواب: الف) نزد حنفیه و حنابله ﷺ فقط اظهار لفظ دال بر توبه از طرف مجرم برای سقوط حدّ کافی است. سرزد شدن عملی دالّ برثبوت توبه از او، ضروری نیست و نزد مالکیه و شافعیه ﷺ بعد از اظهار لفظ دال بر توبه ظهور اصلاح عمل هم از او ضروری است.

قال فی کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة:

«الحنفیة و الحنابلة قالوا: تقبل شهادة من تاب من المحاربین و ان لم‌یظهر علیه صلاح العمل لأن ردّ الشهادة لیس من تمام الحدّ ... قال المالکیة و الشافعیة: ان من تاب من المحاربة و لم یظهر علیه صلاح العمل لاتقبل شهادته حتی یظهر صلاح العمل».[1]

ب) آری اظهار توبه عندالحاکم هم لزوماً قبل از بینه باشد. چراکه بعد از گواهی دادن بینه جلو امام یا اقرار جلو امام و استقرار برآن، بعداً توبه مسقط حد نمی‌تواند شد.

۱- کتاب الفقه علی المذاهب‌الاربعة: ۳۶۵/۵

قال فی الفقه الاسلامی: «اتفق الفقهاء علی ان الحدود اذا رفعت الی ولی‌الامر و نائبه القاضی ثم تاب المتهم عن جریمته بعد ذلک لم یسقط الحدّ عنه بل تجب اقامة الحدّ و ان تاب المجرم حینئذ سواءکان قاطع طریق ام لصّا ام زانیاً ام قاذفاً و غیرهم اذ لایجوز تعطیل الحدّ لابعفو و لابشفاعة و لابهبة و لاغیرذلک... و فی سنن ابی داؤد و النسائی: و عن عبدالله بن عمرو ﷺ ان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم قال تعافوا الحدود فیما بینکم فما بلغنی من حد فقد وجب». [۱]

ج) از اشارات فقها ثابت می‌شود که در توبه‌ی مسقط حد، احراز توبه لازمی است.

قال فی الفقه الاسلامی: «و اتفق الفقهاء ایضا علی قبول توبة المحارب قاطع الطریق قبل قدرة السلطان علیه و هو أن یأتی الی الحاکم عن طوع و اختیار و یظهرالتوبة عنده». [۲]

ازعبارت خط کشیده ثابت شد که احراز در جلو امام صراحتاً لازم است. مصداق و مفهوم «و الحدود تندرء بالشُّبهات» این است که شبهه در عمل یا در مکان یا در گواهی یا در اقرار باشد، حد، ساقط می‌شود نه این‌که شبهه در توبه باشد. تا وقتی که در توبه شبهه موجود است، توبه گفته نمی‌شود.

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر(غُفرَله)

۷۸/۶/۲۷

در معرض دید همگان و در ملاءعام قراردادن شخصی که محکوم به اعدام شده است

الاستفتاء (۱۰۱): در مواردی که محکوم باید اعدام شود بفرمائید:

۲- الفقه الاسلامی و ادلته: ۵۵۶۴/۷ ۳- مرجع سابق

الف) آیا قاضـی (حاکم شـرع) می‌تواند صرف نظر از نوع جـرم ارتکابی، در هر موردی بنا به‌صلاح دید خود برای عبـرت گـرفتن مـردم و بازداشـتن آن‌هـا از ارتکاب، حکم کندکه جنازه‌ی محکوم مدتی در ملاء عام قرار داده شود؟

ب) در صورت منفی بودن پاسخ، آیا نـوع جـرم ارتکـاب مـی‌توانـد مجـوزی برای عمل فوق باشد (بعنوان مثال مرتکب قتل فجیعی شده و یا چنـد نفـر را بقتـل رسانده است؟).

ج) آیا طبق نظر قاضی (حاکم شرع) مـی‌تـوان قبـل از اجـرای حکـمِ اعـدام، محکوم را مدتی در معرض دید عموم قرار داد؟.

د) آیا در موارد فوق، بین حد، قصاص و تعزیر(بنا برجواز قتل از بـاب تعزیـر) تفاوتی وجود دارد؟ (ازمرکز تحقیقات فقهی امام خمینی، قُم)

الجواب باسم ملهم الصواب: الف) شریعت مقدسه جرائم را دو قسمت کرده است: ۱- جرائم عادیه، ۲- جرائم سیاسیه.

نزد حنفیه در جرائم عادیه حداً، اشتهار و اعلانی وجود ندارد بلکه در آن فقط اجرای حکم شرعی است طبق ورود نصوص. حتی نزد ایشان تعلیق دست بعـد از قطع در گـردن دزد واجـب نیسـت؛ بـدلیل ارشـاد سـیدنا علی‌مرتضـی رضی الله عنه دامـاد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم، هنگامی که اشـقی‌الآخـرین ابـن ملجـم- علیـه مـا علیـه- ایشان را مجروح کرد، به سبط اکبر سیدنا الحسن رضی الله عنه فرمودند: «احسنوا اساره فان عشت فانا ولی دمی و ان مت فضربة کضربتی».[۱]

آری! در جرائم سیاسی مثل بغاوت و...، اشتهار و اعلان واجب است امّا چون

۱- کذافی التشریع الجنائی الاسلامی:۱/ ۱۰۱

مدت اشتهار منصوص نیست، در تعیین مقدار آن بین ائمه اختلاف پیداشد. نزد حنفیه و شافعیه ﷺ سه روز است و نزد امام احمد ﷺ تا این حدگذاشته شود که کاملاً مشهور گردد.

ب) آری اگر جرم سنگینی مرتکب شده است، زجراً و تعزیراً و سیاستاً طبق صلاح‌دید حکومت نزد همه ائمه اشتهار او بر ملأ عام جایزاست.

ج) پاسخ این شق مثل شق «ب» می باشد.

د) حدّاً در قصاص و حد و تعزیر فرق هست امّا سیاستاً و تعزیراً در هر دو گنجائش و وسعت وجود دارد (لان باب‌التعزیر واسع) البته در حدّ و قصاص حداً از مجازات مقرره‌ی شرعی تجاوز نشود؛ به دلیل ما قال فی التشریع الجنائی:

«و یعاقب بالتعزیرعلی کل الجرائم فیماعداجرائم الحدودوجرائم القصاص والدیة فلهاعقوباتها الخاصة».[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۸ صفر - ۱۴۲۰ هـ.ق

آیا تعزیر علاوه بر تازیانه، مصادیق دیگری مانند حبس، جریمه و... دارد؟

الاستفتاء (۱۰۲): چنان‌چه تعزیر علاوه برتازیانه، مصادیق دیگری داشته باشد، (مانند: حبس، جزای نقدی، تراشیدن سر، چرخاندن در شهر، لغو جواز کسب، ابطال گواهینامه‌ی رانندگی، محرومیت از مشاغل دولتی، ثبت سوء سابقه و...) بفرمائید:

الف) آیا تعبیر «التعزیر دون الحد» فقط در خصوص تازیانه رعایت می شود یا شامل دیگر موارد مذکور نیز می‌شود؟

۱- مرجع سابق: ۶۸۵/۱

ب) در صورت شمول به موارد دیگر، ملاک «دون الحد» چه می‌باشد؟

(از مرکز تحقیقات فقهی امام خمینی، قُم)

الجواب و منه‌الصدق و السداد: آری تعزیر علاوه برتازیانه، نزد جمهور علما مصادیقی دیگر هم دارد مانند حبس، چرخاندن در شهر، لغو جواز کسب، ابطال گواهینامه‌ی رانندگی، محرومیت از مشاغل دولتی، محرومیت از مقامات و مناصب دینی مثل امامت، قضاوت و غیره.

در موضوع جزای نقدی نزد احناف حکم اینست که اولاً به طور زجراز او جزای نقدی گرفته شود، امّا قاضی آن‌ها را صرف نکند بلکه نگهدارد. زمانی که او از کار بد خود باز آید، دوباره به او بدهد.

تعزیر به تراشیدن ریش و هرکاری که خلاف سنت و شرع باشد، روا و درست نیست؛ چراکه تعزیر برای بازداشتن مردم از ممنوعات شرعی است نه برای انجام منهیات شرعی. وقتی که تراشیدن ریش در شرع حرامست، تعزیر با آن نیز حرامست. برحاکم واجب است که با کمال تدبرعمل کند و به هرکار طبق جرم آن تعزیرکند. چنان‌چه ذره ای از حدود شرعی متجاوزگردد، مسئول خواهد شد.

دلیل حبس، آیه‌ی ﴿أَوْ يُنْفَوْا مِنَ‌الْأَرْضِ﴾[المائدة: ۳۳/۵] است که مراد از «نفی من‌الارض» نزد حنفیه، حبس است و این حدیث هم دلیل آنست: «ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حبس رجلاً فی تهمة» و نیز حدیث «لَيُّ الواجد یحل عرضه و عقوبته» و خلفای ثلاثه (عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم) زندان درست کرده

بودند.[۱]

و فی الفقه الاسلامی ایضاً: «یکون التعزیرعلی قدر الجنایة و علی قدر مراتب الجانی بحسب اجتهاد الحاکم اما بالتغلیظ فی‌القول ای الکهر او بالحبس او بالضرب او بالقطع او بالقتل او بالعزل من الولایة و باقامته من المجلس و بالنیل من عرضه و لابأس بتسوید وجهه و نداء علیه بذنبه و یطاف به مع ضربه و یجوز صلبه.... و حرم تعزیر بحلق لحیة و قطع طرف و جرح و کذا باخذ مال».[۲]

الف) مصداق و تعبیر «التعزیردون الحد» در خصوص تازیانه است؛ چراکه آن‌جا تازیانه‌ی حدّ منصوص است لذا ازحدّ منصوص حکم حاکم باید کمتر باشد. در مواردی دیگرکه منصوص نیستند، مراعات آن لازم نیست.

ب) ملاک «دون الحد» مواردیست که حدّ منصوص شده است مثل تازیانه که کم و کیف آن مشخص شده است.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۶ مهرماه - ۱۳۷۸ ش

مجازات شرعی انجام عمل بد با حیوان و حکم خود حیوان

الاستفتاء (۱۰۳): شخصی با حیوانی عمل فاحشه انجام داد؟ حکم او چیست؟ و آیا حیوان سوخته شود یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بر این شخص حد زنا جاری نمی‌شود البته مستحق تعزیر است. حیوان مذکور اگر ماکول‌اللحم است، نزد امام صاحب رحمه الله ذبح کردن و خوردن آن شرعا جایز است و اگرغیرماکول‌اللحم است و در ملک

۱- کذا فی الفقه الاسلامی: ۵۵۹۲/۷

۲- مرجع سابق: ۷/ ۵۶۰۰

خود لوطی است آن‌را کشته و بسوزاند امّا سوختن آن واجب نیست بلکه مستحب وجایز است. واگرمال دیگری است قیمتش را از او گرفته و سوزانده شود.[۱]

و فی الدّر و التنویر: «و لایحدّ بوطی بهیمة بل یعزّر وتذبح ثم تحرق و یکره الانتفاع بها حیة و میتة».

و قال الشامی: «قوله (تذبح ثم تحرق) ای لقطع امتداد التحدث به کلما رؤیت و لیس بواجب کما فی الهدایة و غیرها و هذا اذا کانت مما لاتؤکل فان کانت تؤکل جاز اکلها عنده و قالا تحرق ایضاً فان کانت الدابة لغیرالواطی یطالب صاحبها ان یدفعها الیه بالقیمة ثم تذبح».[۲]

والله اعلم بالصواب – کتبه عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۳ ذیحجه– ۱۴۲۱هـ.ق
الجواب صحیح – محمد عمر (غُفرله)

اگر گواهان تا فاصله‌ی دور دو شخص را در حال انجام عمل فاحشه ببینند، چه حکم دارد؟

الاستفتاء (۱۰٤): اگر دو شخص را دیدیم درحالی‌که مبتلا به زنا بودند ولی دید ما مثلاً از صد متراست تا وقتی‌که ما آن‌جا رسیدیم، آن‌ها از آن‌جا رفتند و ناپدید شدند ولی آن‌ها را شناختیم. حکم شان چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: باید دانست که نصاب شهادت (گواهی) در باب زنا، چهار نفر است یعنی اگر چهار نفرگواهی بدهند که این شخص زنا کرده و پیش قاضی کیفیت، زمان و مکان زنا و غیره را بیان کنند و یا خود زانی چهار مرتبه اقرارکند، در این صورت حکم آن فرد اگر محصن (متأهل) است،

۱- کذافی فتاوای محمودیه: ج۶/ ص ۴۰۸

۲- ردالمحتار: ۲۶/۴

رجم و الا جلد است یعنی صد ضربه شلاق.[۱]

در صورت مسئوله چون نصاب شهادت معلوم نیست و اگر معلوم و کامل باشد، دید گواهان از فاصله‌ی صد متر است. بنابراین، عقوبات دنیوی که عبارت از رجم و جَلد است، بر زانی‌ها عاید و اجرا نمی‌گردد؛ زیرا نزد فقها این امر لازمی است که شاهدان، کیفیت و ماهیت زنا که ایلاج است، پیش قاضی بیان کنند، کما فی‌الشامیة[۲] و ظاهر است که از فاصله‌ی صد متر، کیفیت زنای زانی مشخص نمی‌شود. شاید **مماسةُ** الفرجین صورت گرفته است نه زنا (و بعداً هم کشتن‌شان جایز نیست؛ چون از محل و از عمل بد جدا شده و رفته‌اند).

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالملک آرامش، دارالافتاء منبع العلوم

۱۴ذیقعده- ۱۴۲۴ هـ.ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

حکم شخصی که زنی را دزدیده و به گروگان ببرد

الاستفتاء (۱۰۵): اگر دو نفر بلند شدند دختر یا خواهر کسی را بدزدند و بعد از چند روز یا بعد از چند ساعت بیاورند و زن هم متأهل باشد و مردان، مجرد یا متأهل، آیا کشتن آن‌ها از نظر اسلام و شریعت محمد ﷺ و فقه حنفی جایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: قتل چنین افراد محوّل به رأی امام المسلمین است. اگر او مصلحت ببیند، می‌تواند چنین افراد را قتل کند؛ زیرا اجرای تعزیرحق امام المسلمین است. مگر این که فردی در انجام معصیت دیده شود، در

۱- کذا فی ردالمحتار: ۳/ ۱۵۶

۲- ردالمحتار: ۳/ ۱۵۷، اول کتاب الحدود

این صورت غیر از امام دیگران هم می‌توانند اقامه‌ی تعزیر کنند.

قال فی الدر و التنویر:

«و یقیمه کل مسلم حال مباشرة المعصیة و اما بعده فلیس ذلک لغیرالحاکم».

و فی الرد: «قوله (و یقیمه) ای التعزیرالواجب حتماً لله تعالی لانه من باب ازالة المنکر و الشارع ولی کل احد، ذلک حیث قال صلی‌الله علیه وسلم: من رأی منکم منکراً فلیغیِّره بیده الخ بخلاف الحدود... و بخلاف التعزیرالذی یجب حقاً للعبد بالقذف و نحوه فانه لتوقفه للدعوی لایقیمه الا الحاکم الا ان یحکما فیه، اهـ فتح».[۱]

و فی الدر و التنویر ایضاً:

«و من تکرر الخنق منه فی المصر قتل به سیاسةً لسعیه فی الارض بالفساد و کل من کان کذلک یدفع شره بالقتل».[۲]

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالملک آرامش، دارالافتاء منبع العلوم

اول ذیقعده- ۱۴۲۵ هـ.ق

الجواب صحیح- محمد عمر(غُفرَله)

اگر غلام با سیّده‌ی خود مرتکب عمل بد شود

الاستفتاء (۱۰۶): اگر غلام با سیّده‌ی خود زنا کند و غلام متأهل باشد، برای غلام و سیّده حکم رجم صادر می‌شود یا خیر؟ و اگر غلام مجرد باشد حکمش چیست؟ بادلیل بیان فرمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر اینان متأهل‌اند، حکم‌شان رجم است و اگر غیرمتأهل‌اند، حدّ لازم می‌شود.

۱- مرجع سابق: ۳/ ۱۹۸، مطلب یکون التعزیربالقتل

۲- مرجع سابق: ۳/ ۲۳۵، آخرباب قطع الطریق

قال فی‌الهندیة: «و المرأة لومکّنت من عبدها تحدّ...».[1]

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالملک آرامش، دارالافتاء منبع العلوم

۲۲ محرم‌الحرام- ۱۴۲۷ هـ. ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرَله)

۱- الهندیة: ۲/ ۱۴۸

بَابُ مَايَتَعَلَّقُ بِالسّرقَةِ

حکم پیوند کردن دستش سارق را بعد از قطع

الاستفتاء (۱۰۷): اگر شخصی سرقت کرده بود دست او را قطع کردند آیا شرعاً می‌تواند دست خود را دوباره بوسیله‌ی دکترپیوند بکند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بعد از تتبع بسیار، دلیل جزئی در این مورد دیده نشد، اما از قواعد فقه چنان معلوم می‌شود که او نمی‌تواند دو مرتبه پیوند بکند. البته می‌تواند بر همان دست، دستی دیگر یا آله‌ای دیگر پیوند کند؛ چراکه هدف اصلی از قطع ید در سرقت، زجر است و زجر و اقامه‌ی واجب شرعی در صورتی انجام می گیرد که همان حصه‌ی بریده را دو مرتبه پیوند نکند. اگر پیوند کند، اگرچه اقامه‌ی حد به یک بریدن هم دیده می‌شود، امّا زجر باقی نمی‌ماند و او منزجر نمی گردد.

آری! اگر دستی دیگر غیر از این یا آله‌ای دیگر پیوند کند، زجر باقی‌مانده و درینصورت می‌تواند پیوندکند.

دلیل جزئیی که به این مسأله مناسبت و توافق دارد اینست:

قال فی الدر: «اذا کان للسارق کفّان فی معصم واحد قیل یقطعان و قیل ان تمیزت الاصلية و أمکن الاقتصار علی قطعها لم‌یقطع الزائد لانه غیرمستحق للقطع و الا تکن متمیزة قطعاً هو المختار لانه لایتمکن من اقامة الواجب الا بذالک».[1]

احقر چون این مسئله را محض به‌طور حمل علی‌النظیر نوشتم، از دیگر علما

۱- ردالمحتار: ۳/ ۲۳۲، السرقة، آخرباب کیفیة القطع و اثباته

هم تحقیق کرده شود.

هذا ما ظهر فی نظری و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۹ذیحجه -۱۴۱۳ هـ.ق

اگر دزد فوت کند، آیا صاحب مال دزدیده شده می‌تواند آن‌را از وارثان دزد بگیرد؟

الاستفتاء (۱۰۸): اگر زید ماشینی دزدید بعد از آن ماشین را فروخت یا دائن عوض دین از او گرفت پس دزد فوت کرد بعد صاحب ماشین از ورثاء دزد می‌تواند حق خود را مطالبه نماید یا نه؟ در صورتی‌که دزد مالی ندارد که عوض قیمت ماشین پرداخت شود.

الجواب باسم ملهم الصواب: می‌تواند. اگر ماشین موجود و از حال اول متغیر نشده است و در دست هرکس باشد، می‌تواند که عین ماشین را ببرد و مشتری به وارثان دزد به قیمت رجوع کند. و اگر ماشین موجود نیست یا هست ولی بی‌کار و نقص شده و به حالت اول نیست، پس قیمتش را از وارثان دزد بعد از اثبات، باز بگیرد. و اگر دزد نقد ندارد از مال ارزشی او ضمان گرفته شود.

قال فی الدر: «الحرمة تتعدد مع العلم بها الا فی حق الوارث».

و قال الشامی تحت هذا القول: «ای فانه اذا علم ان کسب مورثه حرام یحل له لکن اذا علم المالک بعینه فلاشک فی حرمته و وجوب رده الیه... و کذا لایحل اذا علم عین الغصب مثلاً و ان لم‌یعلم مالکه- الی أن قال- و الحاصل انه ان علم ارباب الاموال وجب رده علیهم».(۱)

و چون‌که ماشین قیمی است، اگر هلاک شده است پس بالاجماع قیمت روز

۱- ردالمحتار: ۴/ ۱۴۶، باب البیع الفاسد

غصب و به سرقت بردنش ازمال او ادا کرده شود و اگر (آن را خودش) هلاک کرده است پس نزدامامﷺ نیز قیمت روز سرقت پرداخت کند و نزدصاحبین قیمت روز استهلاک بدهد.

قال فی الدر: «و تجب القیمة فی القیمی یوم غصبه اجماعاً».

قال الشامی: «هذا فی الهلاک کما هو فرض المسئلة قال القهستانی اما اذا استهلک فکذلک عنده...».[۱]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۴جمادی الاول- ۱۴۱۴ هـ.ق

عضو قطع شده‌ی دزد ملک چه کسی است؟ و حکم پیوند و فروش آن

الاستفتاء (۱۰۹): درباره‌ی حد سرقت بفرمائید: الف) پس از اجرای حد سرقت، عضو قطع شده ملك کیست؟ ملك حکومتی که مجری حد است یا شخص محدود؟.

ب) دفن عضو مقطوع، پیوند عضوقطع شده بوسیله‌ی جراحی به شخص محدود یا فروش آن برای پیوند به فرد دیگری چه حکمی دارد؟

(از مرکزتحقیقات فقهی امام خمینی، قم)

الجواب باسم ملهم الصواب: الف) این عضو مقطوع به قول جمهور علما و مذاهب اربعه ملك هیچکدام از حکومت یا شخص محدود نیست؛ به دلیل قوله تعالی: ﴿لَقَدْخَلَقْنَا الاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ﴾ و قوله تعالی: ﴿وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ﴾. بشرچون که مکرّم و محترم آفریده شده و مخدوم کائناتست ﴿خَلَقَ لَکُمْ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعاً﴾ و همه‌ی او ملك خداوند آفریدگار است، جان و اعضاهای او نزد

۱- مرجع سابق: ۵/ ۱۲۹، باب الغصب

خود او امانت الهی است چه برسد به دیگران. امکان ندارد که انسان و جـوارح او مستعمل، مملوک، ذلیل و مبتذل گردد. به همین سبب برای او خودکشی و خرید و فروخت، هدیه، هبه و معاوضه‌ی اعضاء و اجزای او به اجماع امت حرام است.

مفتی محمد شفیع ﷬ درکتاب «**انسانی اعضا کی پیونـدکاری**» نقلاً عن المعتمدات و المصادرالفقهیة می‌نویسد:

قال فی شرح السیرالکبیر: «فکما لایجوز التداوی بشیء من الآدمی الحی اکراماً له فکذلک لایجوز التداوی بعظم المیت، قال رسول الله صلی‌الله علیه وسـلم کسـر عظـم المیت ککسر عظم الحی» (ص ۲۹).

و فی الهدایة «لایجوز بیع شعور الانسان و لا الانتفاع به لان الآدمی مکرّم لامبتذل فلایجوز ان یکون شیئ من اجزائه مهاناً مبتذلاً» (هدایه ص ۳۲ ، البیوع).

و قال ابن الهمام فی شرحه: «و فی بیعه اهانة له» کذا فی النهایه و مثله فی عامـة کتب المذهب.

و فی العنایة شرح الهدایة: «و جلد الآدمی لکرامتـه لـئلا ینجاسـه النـاس علـی ان حرمة المسلم میتاً کحرمته حیاً اهـ».

و فی الدر المختار من البیع الفاسد:

«و شعرالانسان لایجوز الانتفاع به لحدیث لعن الله الواصـلة و المستوصـلة، قولـه: ذکر المصنف حیث قال و الآدمی مکرّم شرعاً و لوکان کافراً فایراد العقد علیه ابتذاله به و الحاقه بالجمادات اذلال له» (شامی ص ۱۴۵.ج ۴).

و فی البدائع: «و لو سـقط سـنه یکـره ان یأخـذ سـن میـت فیشـدها مکـان الاول بالاجماع و کذا یکره ان یعید تلک السن الساقطة مکانها عنـد ابـی‌حنیفـة و محمـد و

لکن یأخذ سن شاة زکیة فیشدها مکانها و قال ابویوسف لابأس بسنه و یکره من غیره» (ص۱۳۳جلد ۵).

و مثله فی خلاصةالفتاوی ص۵۳۶ ج۲ و فی الهندیة ص۳۷۲ ج ۵ و فی البحرص ۱۳۳ج۸ .

و فی البحرالرائق: «و ان قطعت اذنه قال ابویوسف لابأس بأن یعیدها الی مکانها و عندهما لایجوز» (ص۱۱۳ج۱).

«و اذا کسر للمرأة عظم فطار فلایجوز ان ترقعها الا بعظم ما یؤکل لحمه ذکیاً و کذلک ان سقطت سنه صارت میشة فلایجوز له أن یعیدها بعد ما بانت و ان رقع عظمه بعظم میة او ذکی لایؤکل لحمه او عظم انسان فهوکالمیتة فعلیه قلعه و اعادة کل صلوة صلّها و هو علیه فان لم یقطعه اجبره السلطان علی قلعه و کذلک سنه اذ اندرت فان اعتلت منه فربطها قبل ان تندر فلابأس لانها لاتصیر میتة حتی تسقط» (ص ۵۴ ج ۱).

«و روی باسناده عن اسماء بنت ابی بکر قالت أتت امرأة الی النبی صلی الله علیه و سلم فقالت یا رسول الله ان بنتا لی اصابتها الحصبة فتمزق افاصلها فیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعنت الواصلة و الموصلة» (کتاب الام ص ۵۴ ج ۱).

ب) از جواب اول معلوم شد که پیوندآن به شخص محدود و فروش آن برای پیوند به فرد دیگری حرام است.

در همین رساله بر عدم جواز این عمل، امضاء بیست نفر از علما و مفتیان بزرگ موجود است.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۷۸/۱/۱۳ ش

اگر مسروق منه سارق را مورد عفو قرار دهد، آیا حاکم شرع می‌تواند حد را اجرا کند؟

الاستفتاء (۱۱۰): در مواردی که سارق مورد عفو مسروق‌منه قرار می‌گیرد آیا حاکم شرع بنابه مصالحی می‌تواند حد را اجراء نماید یا خیر؟

(ازمرکز تحقیقات فقهی امام خمینی، قم)

الجواب باسم ملهم الصواب: بعد از تتبع بسیار درین مورد در کتب موجود نزد بنده، این مسأله‌ی جزئی بنظر نیامد، امّا از اصول و قواعد چنان برداشت می‌شود که حاکم بدون طلب مسروق منه از سارق و هم‌چنین درصورت عفو چون طلب خود را ساقط کرد، حاکم نمی‌تواند حد را اجرا کند.

ناگفته پیداست این حکم زمانی است که عفو مسروق منه، قبل از اثبات دزدی پیشِ قاضی باشد. بعد از این که ثبوت سرقه در جلو حاکم واضح شود و قاضی آماده‌ی اجرای حکم شود، آن وقت عفو او اعتبار ندارد بلکه لازمست که دستش قطع شود و این وقت ضرورت طلب او هم نیست؛ چراکه حد حق الله می‌باشد و این وقت ثابت شده و موقوف به طلب بنده نیست.

البته حاکم در تعزیر حق دارد که بر او غیر قطع ید سزایی دیگر مثل زندان یا ضرب شلاق و غیره اجرا کند.

قال فی الفقه الاسلامی: «ان عقوبات الحدود و القصاص مقدرة مقدماً فی الشرع للجرائم الموجبة و لیس للقاضی تقدیر العقوبة بحسب ظروف المجرم او ظروف الجریمة اما عقوبات التغریر فمفوض تقدیرها الی القاضی یختار العقوبة المناسبة بحسب ظروف المتهم و شخصیته و سوابقه...».[1]

۱- الفقه الاسلامی وادلته: ۷/ ۵۲۸۱

و قال ایضاً: «اما الحدود فلاتختلف باختلاف جسامة الجریمة».[۱]

و قال: «اما الحدود فکلها عندائمة المذاهب حق لله تعالی الا القذف ففیه خلاف».[۲]

آری! هنگامی که سرقت سارق از سه مرتبه و بیشتر از آن تکرارشود، برای امام و حاکم شرع قتل او سیاستاً جایز است.

قال فی التنویر و الدر: «للامام قتل السارق سیاسةً لسعیه فی الارض بالفساد».

و قال الشامی عن السراجیة مانصه: «اذا سرق ثالثاً و رابعاً للامام ان یقتله سیاسةً لسعیه فی الارض بالفساد قال الحموی فما یقع من حکّام زماننا من قتله اول مرة زاعمین ان ذلک سیاسة جور و ظلم و جهل».[۳]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۶ مهرماه- ۱۳۷۸ش

آیا پس از شکایت مسروق‌منه و قبل از ثبوت جرم، امکان عفو سارق وجود دارد؟

الاستفتاء (۱۱۱): در مورد سرقت مستوجب حد بفرمایید:

آیا پس از شکایت مسروق منه و قبل از ثبوت جرم، امکان عفوسارق توسط مسروق منه نسبت به اجرای حد وجود دارد یا خیر؟

(ازمرکز تحقیقات فقهی امام خمینی، قم)

الجواب باسم ملهم الصواب: آری! در این صورت امکان عفو وجود دارد. البته در این مسأله چهارصورت موجود است:

۱- قبل از دسترسی قاضی و ثبوت جرم، سارق توبه کرد و مسروق منه او را

۱- مرجع سابق: ۷/ ۵۲۸۴

۲- مرجع سابق: ۷/ ۵۲۸۵

۳- ردالمحتار: ۳/ ۲۲۵ ، آخرکتاب السرقة، قبیل باب کیفیة القطع

عفو کرد، در این صورت اتفاقاً اجرای حد برطرف می گردد.

۲- صورت دوم مثل همین صورت مذکور در سوال می‌باشد و در این صورت هم امکان عفو وجود دارد.

۳- بعد از دسترسی حاکم و ثبوت جرم و قبل از قضا، در این صورت اجرای حکم لازمست و عفو گنجائش ندارد.

۴- بعد از قضا هم امکان عفو وجود ندارد.

۱- قال فی التشریع الجنائی: «لایراد الفقهاء بأساً بالشفاعة فی السارق مالم یبلغ الحادث الامام فانه روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال تعافوا الحدود فیما بینکم».[۱]

روایت حضرت زبیر و ابن‌عمر- رضی الله عنهما- هم دراین موضوع موجود است.[۲]

و فی الشامیة: «قوله (لا القطع علی‌الظاهر)... و لایملک العفو بعد الوجوب و لایورث عنه».[۳]

چون مفهوم عبارات فقهیه نزد احناف قابل عمل است، مفهوم این عبارت اینست که اگر شکایت به حاکم رسیده ولی تابه حال به درجه‌ی وجوب و ثبوت نرسیده است، امکان عفو وجود دارد.

۱- التشریع الجنائی: ۲/ ۶۳۲

۲- کذافی کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة: ۵/ ۱۸۴

۳- ردالمحتار: ۲۲۷/۳، اول باب کیفیة القطع واثباته

و فی التنویر و الدر: «سرق شیئاً و رده قبل الخصومة عند القاضی الی مالکه... لم یقطع».

و فی الرد: «قوله (و رده قبل الخصومة) ای الدعوی و الشهادة المترتبة علیها او الاقرار و قیّد بالرد قبل الخصومة لانه لو رده بعدها سواء قضی بالقطع او لا فانه یقطع».[۱]

از این عبارت هم معلوم شد که اگر خبر و شکایت به قاضی رسیده، امّا دعوای مدلل به شهادت یا اقرار دیده نشده است، قطع ید لازم نیست و چون قطع لازم نیست، عفو هم گنجائش دارد. و حکم مسأله‌ی در صورت سوم و چهارم از عبارت اخیر شامی ثابت شد.

والله اعلم وعلمه اتم- محمدعمر(غُفرلَه)

۲۷ مهرماه – ۱۳۷۸ ش

۱- مرجع سابق: ۳/ ۲۲۹

بابُ مایَتَعلّق بقُطّاعِ الطَّریق

تعریف و حکم «راهزن»

الاستفتاء (۱۱۲): اگرشخصی رفت راه را بست شخصی آمد مقداری بار همراه داشت این راهزن شخص را به قتل رساند امّا نوبت و موقع به بـردن مـالِ او نرسـید، فرار کرد درین صورت حکمش چیست؟ و درصورتی که مـرد راکشـت و مـالش را هم برد حکمش چیست؟ و اگر مال او را برد ولی مرد را قتل نکرد چه حکم دارد؟

و اگر نه مال را برد و نه مردی را کشت فقط بـه قصـد ارهـاب مـردم و ایجـاد اخلال در امنیت این کار را کرد در این صورت چه حکم دارد؟

الجواب و به استعین: قاطع طریق درشرع کسی را گویندکه دارای این تعریف باشد: «انه الخروج لاخذالمال علی سبیلالمغالبة اذا ادّی هذا الخروج الی اخافـةالسـبیل او اخذالمال او قتل انسان و رکنالحرابة هوالخروج لاخذالمال سواء اخذالمال او لم یؤخذ».

مساویست که یک فرد باشد که قادر بر فعل باشد یا جماعتی باشند و این هـم شرط است که او سلاح یا آنچه درحکم سلاح است؛ مثل عصا و سـنگ وغیـره همراه داشته باشد. و در محاربه، مباشر فعـل و مسـبب و معـاون بـه زبـان و مـال و حضور به حفظ اسلحه و غیرهم همه برابراند و شرط است که محـارب مکلـف و ملزم باشد و برابراست که مرد باشد یـا زن؛ طبـق قـول راجـح. و نیـز شـرط اسـت همان چیزی که برده اسـت مُحَـرز (محفـوظ) و مقـوّم (دارای قیمـت و ارزش) و مملوک للغیر و بلاشبهه و به مقدار نصاب سرقت و هم در دارالاسلام باشد. و در شهر باشد یا در بیابان به قول مفتیبه. مقطوع علیه هم شخص مسـلمان یـا ذمـی یـا مستأمن باشد.

پس با توجه به عبارات و موارد فوق، در این‌جا چهار صورت وجود دارد:

۱- فقط قافله را ترساند و بس نه قتل‌کرد و نه مالی برد. درین صورت جزای او نزد امام ابوحنیفه و امام احمد رحمهماالله زندان است؛ تا این‌که توبه کند یا بمیرد.

۲- فقط مال مردم را گرفت و رفت. در این صورت مجازات او قطع دست راست و پای چپ است.

۳- قتل‌کرد و بس. مجازات او فقط کشتن است نزد امام ابوحنیفه و امام شافعی رحمهماالله.

۴- قتل کرد و مال هم برد، در این صورت صُلاّبه (اعدام) و قتل شود. هذا مُوجَز ما قال فی التشریع الجنائی.[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱- التشریع الجنائی الاسلامی: ۲/ ۶۳۹ الی ۶۵۲

كِتَابُ الجهاد

استیلای حکومت و تملک اموال دیگران به صورت گمرکی

الاستفتاء (۱۱۳): آیا استیلای حکومت و تملّک مال گمرک از روی شرع ثبوت و اعتبار دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگرحکومت، مسلمان است پس ظاهراست که این تصرف گمرکی او در غصب و ظلم داخل است.

و اگر حکومت غیرمسلمان است ولی دار، دارالاسلام است، نیز استیلاء ثابت نمی‌گردد. و اگر دار، دارالحرب است و مسلمان درآن داخل شده و کفار بر او غلبه کرده مال او را احراز نمودند، در این صورت استیلاء ثابت شده و مالکِ اموال می‌شوند. امّا این استیلاء فقط در اموال است. در صورت استیلا اگر بعد از مدتی به یک وجه همان مال را به مالکش دادند، زکات ایام گذشته بر او واجب نخواهد شد؛ لعدم الملک و یا این‌که مسلمان دو مرتبه غالب شدند، پس صاحب آن اموال حق دارندکه اموال خود را قبل از تقسیم کفار تحویل بگیرند.

قال فی الهندیة: «و لو استولی اهل الحرب علی اموالنا و احرزوها بدارهم ملکوها عندنا فان ظهرالمسلمون علیهم بعد ذلک فوجده المالک القدیم قبل القسمة اخذه بغیرشیء و ان وجده بعدالقسمة فی ید من وقع فی سهمه ان کان من ذوات القیم اخذه بقیمته ان شاء... هذا اذا غلب الکفار علی اموال المسلمین و احرزوها بدارهم اما اذا لم یحرزوها حتی غلبهم المسلمون علیها و اخذوها ثم جاء صاحبه فانه یأخذه بغیرشیء لانهم لم یملکوها قبل الاحراز و کذا لو قسّموها فی دارالاسلام فان قسمتهم لاتجوز».[۱]

والله اعلم و علمه اتم و احکم- محمد عمر (غُفرله)

۱- الهندیة: ۲/ ۲۶۶، کتاب السِّیَر

۴ ربیع الاول-۱۳۹۱ هـ.ق

توضیح و تعریف دار الحرب

الاستفتاء (۱۱٤): دارالحرب کدامست و توضیح آن چیست؟ و گـرفتن ربـا و سود در دارالحرب چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: دارالحرب آنست کـه حـاکم متصـرف و خـود مختار آن کافر باشد؛ اگر دارالحرب اصلی است. و اگر کشوری اولاً دارالاسـلام بود، امّا کفار برآن غلبه یافتند، در این صورت هرسه امام حنفیـه رحمهم الله اتفـاق دارنـد که دارالاسلام به سبب مغلوب شدن توسط کفار، دارالحرب مـی‌گـردد. البتـه در مقدار مغلوبیت آن اختلاف نظر دارند: صاحبین می‌گویند چون کفار قـانون خـود را علناً به اجرا رسانده و بدون ترس و خوف و کنترل، شعار خود را آشکارا انجام دهند و هیچ کس قدرت جلوگیری و کنتـرل کـردن آن‌هـا را نداشـته باشـد، آن کشور دارالحرب می‌شود. و قیاس هم همین است.

امام اعظم صاحب رحمه الله احتیاطاً دو شرط و قیـد اضـافه مـی‌نماید که تمـام شـدن غلبه، بر آن موقوفست و آن عبارتند از: ۱- امنی که برای مسلمانان و یا ذمی‌ها در وقت دارالاسلام بودن آن، وجود داشت، این وقت باقی نمانـد بلکـه کفـار امـن و عهد جدیدی به اجرا درآوردند.

۲- وقتی که کفار آن ملـک وکشـور را بـه تصـرف خـود درآوردنـد، اتصـال وقرب آن با دارالاسلام نماند که در وقت جهاد، مسلمانان بتواننـد آن را از دسـت

کفار بازگرفته و برهانند. کذا حقق المسئلة العلامـة الگنگـوهی فـی رسـالة «تحـذیر اخوان»[1]

و کذا فی الهندیة و کفایت المفتی.[1]

و اما درخصوص گرفتن سـود در دارالحـرب ایـن تفصـیل وجـود دارد: اگـر سودگیرنده مسلمان و سود دهنده کافرحربی است، نزد طَرَفین (امام ابوحنیفه ﷫ و امام محمد ﷫) گرفتن سود جایزاست نه نزد امام ابویوسف ﷫ و احتیاط درهمین است. و اگر سود دهنده مسلمان و گیرنده هم مسلمان یا سود دهنده مسـلمان و گیرنـده حربی است، به اتفاق روا نیست و به صورت غدر و خیانت هم خوردن مال حربی روا نیست. کذا حققه شیخ الاسلام المدنی فی مکتوباته.[2]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۳۰ جمادی الآخر- ۱۴۰۶ هـ.ق

کشتن افرادی که توسط مجاهدین دستگیر شده و به خیانت و جاسوسی اعتراف کنند

الاستفتاء (۱۱۵): اشخاصی که از دولت افغانستان دستیگر شده و اظهارکلمـه و ادعای اسلام می‌کنند و در مقابل مجاهدین اظهار خیانـت از طریـق جاسوسـی یـا علانیه کرده‌اند، آیا کشتن‌شان جایز است یـا خیـر؟ و امـوال ایشـان را بـه غنیمـت گرفتن جایز است یا نه؟

۱- تحذیراخوان ص۱۶. (این رساله در کتاب «تالیفات رشیدیه» تحت عنوان «فیصلة الاعلام فی دارالحرب و دارالاسلام» منتشر شده است).

۱- الهندیه: ۲/ ۲۳۲- و کفایت‌المفتی: ۱/ ۱۷ و ۲۱، کتاب الایمان و الکفر

۲- مکتوبات شیخ الاسلام مولانا مدنی ﷫: ۲/ ۱۲۳

الجـواب باسـم ملهـم الصـواب: کشـتن ایـن اشـخاص و بـه غنیمـت بـردن اموال‌شان جایز نیست. البته اگر در میدان مبارزه در صف و گـروه کفـار باشـند و آن‌هـا را کمـک کننـد در ایـن صـورت کشـتن آن‌هـا جـایز اسـت. همـین اسـت خلاصه‌ی آن‌چه درکتب فقهاء موجود است.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۵ ربیع الاول- ۱۴۰۷ هـ.ق

حکم جهاد افغانستان برای مردم کشورهای همسایه

الاستفتاء (۱۱٦): آیا بر مردم انصار (ایران و پاکستان) جهـاد افغانسـتان فـرض عین گفته می‌شود یا خیر؟ اگرچه می‌دانم که اگر مردم افغانستان عمومـاً حرکـت کنند، می‌توانند وطن خود را از دست کفار نجات بدهند.

الجواب باسم ملهم الصواب: برکسانی‌که خارج ازکشـور افغانسـتان هسـتند، جهاد افغانستان فرض عین نمی‌شود. البته مساعدتِ جانی و مالی آن‌ها برمسـلمانان خارج از آن کشور فرض کفایه است.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۷ ذیحجه - ۱۴۰۷ هـ.ق

اگر در عصر حاضر مسلمانان جهاد کنند و غنائم و اُسَراء بدست‌شان بیاید، حکم آن چیست؟

الاسـتفتاء (۱۱۷): اگـر مسـلمانان الآن جهـاد کننـد وکفـار را شکسـت داده و اسیرشان کنند،آیا مسلمانان می‌توانند که آن‌ها را غلام خود قرار بدهند یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر مسلمانان بـه طریـق شـرعی جهـاد کـرده و غنائم را به طریق شرعی تقسیم کننـد؛ بـه طورمثـال: خُمـس غنـائم را بیـرون و ادا کنند و چهار سهم دیگر را بین مجاهدین به این طور تقسیم کنند کـه سـوار را دو

سهم و پیاده را یک سهم بدهند و به فرمانده لشکر سهم یک نفر مجاهد داده شود نه بیشتر و... و همه به طریق شرعی باشند، پس الآن هم می‌توانند که اسیران مرد را غلام و زنان را کنیز و سُرّی کنند.

امّا چون امروزه جهاد شرعی به جمیع جهات شرعی از جهان مفقود شده است و همه شرایط آن و تقسیم غنائم دیده نمی‌شود، لذا امروزه به غلام و کنیز شرعی بودن اسیران فتوا داده نمی‌شود و آن‌ها را غلام و کنیزکردن روا نیست.

در درّمحتار می‌نویسد:

«و فی معروضات المفتی‌ابی‌السعود هل یحل وطأ الإماء المشتراة من المغزوات الآن حیث وقع الاشتباه فی قسمتهم بالوجه‌المشروع، فاجاب لاتوجد فی زماننا قسمة شرعیة...».

و قال الشامی: «و کذا حُکّام هذالزمان و امراء الجیوش لاینفلون و لایقسمون و لایخمسون فالظاهران مایؤخذ من الغنائم الیوم حکمه حکم الغلول».[1]

والله اعلم و علمه اتم- محمدعمر (غُفرله)

۴ ذیحجه -۱۴۱۳ هـ.ق

حیثیت یک خواب در مورد فرضیت جهاد

الاستفتاء (۱۱۸): آقای (...) می‌گوید: رسول اکرم ﷺ را خواب دیده‌اند فرموده‌اندکه در امت من ۱۷۰ نفر مجاهد در دنیا درگروه جماعت تبلیغ موجوداست. چون تعداد آن‌ها ۳۰۰ نفر عین تعداد اصحاب بدر برسد، آن وقت بر مسلمانان جهان جهاد فرض و لازم خواهد شد، جواب شما چه است؟

۱- ردالمحتار:ج۳ ص۲۶۵، الجهاد

الجواب باسم ملهم الصواب: عزیزم این قول و خواب به دو وجه صحیح نیست: ۱- خواب غیر انبیاء علیهم السلام دلیل شرعی نمی‌تواند شد.

۲- مجاهدین امت را به ۱۷۰ یا ۳۰۰ نفر مقیّد و منحصر کردن، نه تنها توهین امت است بلکه خلاف نصوص قرآن و حدیث می‌باشد. زیرا از قرآن و حدیث ثابت است که مجاهدین این امت در هر قرن و زمان خیلی بسیاراند. و مزید مجاهدین مخصوص به کسانی نیستند که در میدان مبارزه با شمشیر و اسلحه با کفار رزم‌آرا شوند بلکه تمام علمای ربانیین و اولیای کاملین و مبلّغین کرام در مجاهدین داخل‌اند که بعضی به تعلیم و بعضی به تبلیغ و بعضی به تصنیف و تالیف و بعضی به اصلاح و ارشاد و... مشغولند. و اگر این قول از... صحت داشته باشد، معلوم می‌شود که این خواب صحت ندارد؛ چون خلاف نصوص هست و جهاد مقیّد به زمان و مکان نیست. الآن هم جهاد در بعضی جاها فرض عین و بعضی جاها فرض کفایه است امّا نه تنها با اسلحه و توپ و تانک و بمب بلکه همین تبلیغ، تعلیم، تالیف، اصلاح و ارشاد همه جهاداند که جاری و فرض عین، فرض کفایه، سنت و مستحب اند.

والله سبحانه اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۳ ذیقعده - ۱۴۱۴ هـ.ق

حکم جهاد با نظامیان آمریکا و... در افغانستان

الاستفتاء (۱۱۹): جهاد با اتباع نظامی آمریکا که در افغانستان مستقر هستند و دولت مذکور را تحت سیطره‌ی خود قرار داده‌اند جایز است یا خیر؟ و یا این‌که فرض عین است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: جهاد با اتباع نظامی و تجاوزگر آمریکا بر مسلمانان فرض عین است؛ زیرا کفار برکشور مسلمان افغانستان هجوم برده‌اند.

قال فی الدر: «و فرض عین ان هجموا ای الکفار علی ثغر من ثغور الاسلام».[1]

البته باید دانست که در فرض عین بودن جهاد در چنین مواقع الاقرب فالاقرب بودن با همان کشور اسلامی معتبر و ملحوظ است بر کافة الناس نیست، ولی به تدریج بر تمام مسلمانان فرض عین می‌شود.

قال فی الرد: «قوله (فرض عین) ای علی من یقرب من العدو فان عجزوا و تکاسلوا فعلی من یلیهم حتی یفترض علی هذا التدریج علی کل المسلمین شرقاً و غرباً».[1]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

مثل سؤال بالا

الاستفتاء (۱۲۰): جهاد با افراد نظامی که از ملل متفرقه و کشورهای مختلفه‌ی کافران به بهانه‌ی امنیت بعد از سلطه‌ی آمریکائیان داخل این کشور شده‌اند جواز دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب:جهاد با این نظامیان که از کشورهای مختلف آمده‌اند نه این‌که جایز است بلکه فرض است؛ زیرا آن‌ها برای اشغال کردن آن کشور آمده‌اند نه این‌که امنیت را می‌آورند. کفار هیچ ولایت و تسلطی بر مسلمانان ندارند. نصوص قطعیه بر این مدعا شاهد است.

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

---

[1] دررالحکام شرح غررالاحکام: ۲۸۳ و مثله فی التنویر علی هامش ردالمحتار: ۲۴۲/۳

۱- رد المحتار۲۴۲/۳

مثل سؤال بالا

الاستفتاء (۱۲۱): جهاد با افراد نظامی و غیر نظامی افغان که دست نشانده‌ی امریکا هستند خواه بالذات باشد یا بالواسطه چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب:جهاد با این گروه به دو وجه فرض است:

۱- قبل از آمدن آمریکا و متحدانش، علیه مسلمانان و امامِ برحق خروج کرده و چنین افراد در شرع مقدس «باغی» گفته می‌شوند.

قال فی‌الدرّ والتنویر: «هم الخارجون علی الامام الحق بغیرحق فلو بحق فلیس ببغاة...».[۱]

وفی الشرنبلالیة علی الدرر: «والجهاد معهم واجب بقدرما یندفع به شرّهم...».[۲]

وقال الجصاص الرازی فی احکام القران:

«قال ابوبکر: اذا قاتلوا و ظهر بغیهم علی اهل العدل فقد وجب قتلهم و قتالهم...».[۳]

حضرت تهانوی نیز در احکام القران قتال با اهل بغی را فرض کفایه نوشته است.[۴]

۲- بخاطر این‌که آن‌ها با کفار موالات کرده‌اند و چنین افراد اگر چه ظاهراً مسلمانند ولی چون‌که با کفار متجاوز هم‌دست بوده لذا جهاد با آنها فرض است. قال الله تعالی: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَ

۱- ردالمحتار:۳/ ۳۳۸

۲- دررالحکام شرح غررالاحکام ص۳۰۵

۳- احکام القرآن: / ۵۳۵

۴- احکام القرآن تهانوی:۱۷۱/۶

بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾.[۵]

شیخ الاسلام علامه شبیر احمد عثمانی در تفسیر عثمانی می‌نویسد که مدلول ظاهری «فانه منهم» منافقینند که آن‌ها برای ضربه وارد کردن به اسلام با یهود موالات کرده‌اند ولی آن دسته از مسلمانان که با کفار دوستی و موالات می‌کنند، چون این عمل‌شان رفته رفته به ارتداد منجر می‌شود، اطلاقِ «فانه منهم» می‌تواند در حق آن‌ها نیز صادق گردد.[۱]

البته اگر از این‌ها کسانی هستند که در جنگ علیه اهل عدل شرکت نمی‌کنند مانند زن و پیرمرد و غیره، بر آن‌ها نباید تعرض شود.

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

افراد نظامی که از دُول مختلف به کشوری اسلامی می آیند، آیا مستأمن بشمار می‌آیند؟

الاستفتاء (۱۲۲): افراد نظامی که از دول مختلفه به اجازه و ویزای این حکومت مزدور می‌آیند به داخل کشور آیا مستامن بشمار می‌روند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: امان این حکومت اعتباری ندارد؛ زیرا این‌ها خودشان حکومتی ندارند بلکه کفار با هم اتفاق کرده و یکی را مطابق میل خود انتخاب و بر مردم افغانستان مسلط و تحمیل نموده‌اند لذا آن‌ها مقهور تحت الکفار هستند و امان مقهور اعتباری ندارد.

۵- سورة المائده:۵۱

۱- تفسیرعثمانی (اردو) ص۱۵

وفی التاتارخانیة: «یجب ان یعلم بان لجواز الامان شرائط احدها الاسلام حتی لایصح امان الذمی الا اذا کان باذن الامام، و شرط آخر ان یکون الذی له امان فی منعة المسلمین حتی ان المسلم اذا کان مقهوراً فی ایدی اهل الحرب او کان تاجراً فیمابینهم فامن لایصح...».[۲]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

تعریف و حکم مستأمن / اگر مستأمن علیه اسلام و مسلمین فعالیت کند / مستأمن در عصر حاضر

الاستفتاء (۱۲۳): اگر یک مستامن در داخل کشور اسلامی برعلیه اسلام و مسلمین فعالیت می‌کند مانند تبلیغ مسیحیت و کشف کنوز و ذخایر نفتی و نقشه برداری که در وقت جنگ از آن کار گرفته می‌شود آیا قتل و بردن مال و دارائی ایشان مباح است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ۱- نخست باید دانست که مستامَن نزد فقهاء کسی است که با امان داخل یک کشور می‌شود؛ برابر است که مسلمانی باشد یا کافر.

قال فی شرح التنویر: «هو من یدخل دار غیره بامان مسلماً کان او حربیاً...».[۱]

۲- کافر مستامن در کشور اسلامی نمی‌تواند که به مدت یکسال کامل و بیشتر اقامت گزیند.

و فی الدرّ ایضاً: «لایمکن حربی مستامن فینا سنة لئلایصیر عیناً لهم و عوناً علینا».[۲]

۲- الفتاوی‌التتارخانیة:۵/ ۲۵۸- و ردالمحتار:۳/ ۲۴۹

۱- ردالمحتار:۳/۲۷۰

۲- مرجع سابق:۳/ ۲۷۲

بناءًا علیه کفاری که امروزه درکشورهای اسلامی می‌آیند، اگر حکومت آن کشور اسلامی، دست‌نشانده نباشد بلکه بدون پشتوانه و حمایت کفار حاکم است و یا این‌که به طریق قهر، تسلط او بر کشور اسلامی قائم است، درین صورت آن‌ها مستامن بشمار می‌آیند. و اگر آن مسلمان مغلوب و مقهور است یا این‌که او توسط کفار، حاکم آن مملکت قرار داده شده است، امان او اعتبار ندارد؛ همچنان که از عبارت تاتارخانیه که در سوال قبلی به آن اشاره شد، واضح و تصریح است.

پس اگر کفار درکشوری اسلامی با امان بیایند و شرعاً مستامن باشند ولی علیه اسلام و مسلمین تبلیغ بکنند، این مسأله دو صورت پیدا می‌کند: اگر تبلیغ او به حدی نیست که ضررش به عامه‌ی مسلمین یا طعن به اسلام و مسلمین برسد، دراین صورت او مستحق قتل نیست البته از این عمل منع و جلوگیری کرده شود. و اگر علناً علیه اسلام تبلیغ کند؛ بطوری‌که بر مسلمانان و اسلام ضرر وارد می‌کند، در این صورت قتل او جایز است.

قال العلامة ابن‌عابدین نقلاً عن الشلبی عن النسفی:

«اذا طعن الذمی فی دین الاسلام طعناً ظاهراً جاز قتله لان العهد معقود معه علی ان لایطعن فاذا طعن فقدنکث عهده و خرج من الذمة».[1]

اگر این کفار جهت اخراج ذخایر نفتی به کشور اسلامی آمده‌اند، جایز نیست؛ گرچه با حکومت اسلامی معاهده بسته‌اند.

۱- ردالمحتار:۳/ ۳۰۵

قال العلامه ظفراحمدالعثمانی:«و بهذا ظهرخطاً من قبل من ارض الحجاز و آجرها لاخراج المعادن وغیرها من جماعة من النصاری و لیسوا بذمة لنا والتقبیل لمدة طویلة تزید علی خمسین سنة فان ذالک لایجوز فی قول واحد من العلماء المجتهدین...».[۲]

از این عبارت اعلاءالسنن معلوم می‌شود که اجاره‌ی اراضی کشور اسلامی با این طرز موصوف جایز نیست. علت و سبب این است که کفار نمی‌توانند در دارالاسلام اقامت داشته باشند مگر در دو صورت و به دو چیز: ۱- استرقاق، ۲- اعطاء جزیه.

و فی الاعلاء ایضاً نقلاًعن الهدایة: «و الاصل ان الحربی لایمکن من اقامة دائمة فی دارنا الا بالاسترقاق او الجزیة لانه یصیرعوناً علینا و عیناً لهم...».[۱]

از تفصیل بالا امور ذیل مستفاد می‌شوند:

۱- مستامن نمی‌تواند به مدت بیش از یکسال در دارالاسلام اقامه گزینند.

۲- امان مسلمان مقهور و مغلوب اعتبار ندارد.

۳- امان مستامن و ذمی بسبب افتتان و برگرداندن یک مسلمان از دینش، نقض نمی‌شود و او مستحق قتل نیست.

۴- مستامن یا ذمی اگر علناً برعلیه اسلام ومسلمانان تبلیغ و فعالیت کنند، ناقض عهد بشمار می‌روند.

۵- اقامت کفار به مدت چندین سال در دارالاسلام جهت اخراج ذخایر نفتی و غیره جایز نیست.

۲- اعلاءالسنن:۱۲/ ۵۲۶

۱- اعلاءالسنن:۱۲/۳۳۶

کوتاه سخن این که آن دسته از کفار که در کشورهای اسلامی می آیند اگر با امان می آیند و بیش از یکسال نمی مانند، آن‌ها مستامن هستند و تعرّض بر آن‌ها حرامست.

و اگر بطور دایم اقامه اختیار می کند ولی جزیه پرداخت می کند، در این صورت هم تعرض براو حرامست. در غیر این دو صورت او حربی شمار است و او و اموالش برای مسلمین فئ بشمار می‌روند.

و فی ردالمحتار: «قوله (لایمکن حربی مستامن) قیّد بالمستامن لانه لودخل دارنا بلاامان کان و ما معه فیئاً».[۲]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

استرقاق کفار در وقت جهاد

الاستفتاء (۱۲٤): اگر بعضی از افراد همین کفار خواه مرد باشند یا زن، بدست مجاهدین بیایند (قدّرالله هذا الامر) حکم بَرده و کنیزک دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر جهاد به طریق شرعی باشد و غنایم را مطابق شرع تقسیم کنند، استرقاق آن‌ها جایز است.

قال فی‌التنویر والدر: «و قتل الاساری ان شاء ان لم‌یسلموا و استرقهم».[۱]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

حکم اسرای کفار

الاستفتاء (۱۲۵): اگر افراد نظامی آمریکا بدست مجاهدین اسیر شوند، قتل‌شان بعد از

اسارت جواز دارد؟

۲- ردالمحتار:۲۷۳/۳

۱- ردالمحتار:۲۵۱/۲

الجواب باسم ملهم الصواب: جایز است. البته صبی و مجنون مقاتل بعد از اسیر شدن کشته نشوند. غیر از این‌ها همه را می‌توان کشت.[۲]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

حکم تبادل اسرای کفار با اسرای مسلمانان

الاستفتاء (۱۲٦): تبادله‌ی اسیران کفار با اسیران مسلمان جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در مورد تبادل اسرای کفار با اسرای مسلمان، ائمه‌ی احناف دو قول دارند: یکی مذهب امام صاحب رحمه‌الله است. او می‌فرماید که جایز نیست. دوم: صاحبین رحمهماالله قایلند جایز است و این قول از امام صاحب رحمه‌الله نیز مروی است.

و فی ردالمحتار: «قوله(حرم فدائهم) ای اطلاق اسیرهم باخذ بدل منهم اما امان او اسیر مسلم فالاول لایجوز فی المشهور و لابأس به عند الحاجة و اما الثانی فلایجوز عنده و یجوز عندهما و الاول الصحیح کمافی الزاد لکن فی المحیط انه یجوز فی ظاهرالروایة و تمامه فی القهستانی و ذکر الزیلعی ایضاً عن السیر الکبیر ان الجواز اظهر الروایتین عن ابی‌حنیفة...، قلت: و علی هذا فقول المتون: حرم فدائهم، مقید بالفداء بالمال عند عدم الحاجة اما الفداء بالمال عند الحاجة او باسری المسلمین هو جائز».[۱]

فقهای حنفیه درمورد ترجیح یکی از این دو روایت اختلاف نظر دارند: میلان صاحب فتح القدیر و علامه شامی رحمه‌الله و... بر جواز است و تمایل صاحب قدوری

۲- مرجع سابق: ۲۴۶/۳

۱- ردالمحتار:۲۵۱/۳

و صاحب هدایه و غیرهما بر عدم جواز. البته از قول علامه ظفراحمد عثمانی ؒ معلوم می‌شود که قول امام ابوحنیفه ؒ باعتبار دلیل مرجّح است.[۲]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

حکم اموال و اسلحه‌ی کفار اگر دردست مجهدان بیایند

الاستفتاء (۱۲۷): مال و دارائی و اسلحه‌ی کفار مذکور بعد از این‌که بدست مجاهدین بیایند، غنیمت شرعیه اند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اموالی که از کفار درحالت قیام گرفته شوند، غنیمت می‌باشند. حکم آن این‌که بعد از اخراج خُمس، باقی‌مانده در میان مجاهدین تقسیم شود. و اگر بعد از تمام شدن جنگ چیزی از اموال؛ مثلاً به صورت اختلاس هدیه و غیره بدست مسلمانان بیفتد، این فیء شمار و مال همان آخذ است. و اگر بعد از تمام شدن جنگ اموالی به صورت جزیه گرفته شد، این هم فیء است ولی برای تمامی مسلمانان می‌باشد، و اگر چیزی مال صلحاً گرفته شود، این هم حکم فیء برای تمام مسلمانان را دارد.[۱]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

قطع برق و... نظامیان کفار و غیره

الاستفتاء (۱۲۸): در جایی که نظامیان آمریکائی و مُلکی و غیره همراه افراد عادی سکونت دارند و مشترکاً از برق استفاده می کنند آیا قطع کردن برق جایز است؟ با نظر داشت این‌که برای مجاهدین مفید و برای آن‌ها مضر باشد.

۲- راجع اعلاءالسنن:۹۶/۱۲ الی۱۰۷

۱- کذا فی الشامیة: ۲۵۰/۳

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر واقعاً کفار ضرر می‌بینند، قطع برق جایز است؛ قیاساً علی قطع الماء. امام محمد (رحمة الله علیه) در کتاب السیرالکبیر می‌فرماید:

«و لابأس للمسلمین ان یحرقوا حصون المشرکین بنار او یفرقوها بالماء و ان ینصبوا علیها المجانیق و ان یقطعوا عنهم الماء و ان یجعلوا فی مائهم الدم والعذرة و السم حتی یفسدوه علیهم».[۲]

چنان‌چه افراد غیرنظامی؛ برابر است که بومی باشند یا خارجی با نظامیان در یک‌جا باشند، این عمل اشکالی ندارد. دراین صورت این عمل بمانند حالت ترّس بالمسلمین است.

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

جلب رضایت و اجازه‌ی والدین و... برای جهاد

الاستفتاء (۱۲۹): در صورتی که جهاد فرض عین باشد، اجازه گرفتن از والدین ضروری است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درصورتی که جهاد فرض عین باشد، جلب رضایت و اجازه‌ی والدین، زوج، مولی برای پسر وزن و عبد ضروری نیست.

و فی‌الخانیة: «فاذا وقع النفیر و بلغهم ان العدو جاء الی مدینة من مدائن الاسلام کان للرجل ان یخرج بغیر اذن الابوین عند الخوف علی المسلمین او علی ذراریهم او علی اموالهم».[۱]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

۲- شرح سیرکبیرللسرخسی: ۱۴۶۷/۴

۱- الخانیة بهامش الهندیة: ۵۵۹/۳- و کذا فی الدر و ردالمحتار: ۲۴۲/۲

بکار بردن مِین و انفجار بر کفار نظامی

الاستفتاء (۱۳۰): استعمال مین درجایی که کفار می‌آیند به نیت انفجار برآن‌ها جایز است یا خیر؟ البته احتمال دارد که بر مسلمانان نیز انفجار شود.

الجواب باسم ملهم الصواب: استعمال مین در جایی که کفار حربی سکونت دارند اگر ضرورت و نیاز به این عمل داشته باشد، اشکال ندارد؛ گر چه احتمال برخورد با مسلمان داشته باشد. البته قصد و هدف او کفار باشد.

قال فی الدر: «فان ابوا حاربناهم بمنجنیق و تحریق و تفریق و رمی و لو معهم مسلم او تترسوا به ای بالمسلم بنیتهم متعلق بالرمی لابنیة لیلزم الاثم».[۲]

از منبع بالا معلوم می‌شود که اگر این روش جنگ با کفار ضرورت داشته و امتیاز میان کفار مقاتل و غیرمقاتلین ازکفار و مسلمین مشکل و متعذر باشد، اشکالی ندارد. تفصیل این بحث در کتاب «قضایا فقهیة فی العلاقات الدولیة حال الحرب» [از دکتر حسن ابوغُدّه، عالم و دانشمند معاصر] موجود است. من شاء فلیراجع.[۱]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم

حکم فرار از میدان نبرد

الاستفتاء (۱۳۱): اگر تعداد مجاهدین بیشتر یا مساوی با کفار باشد لکن توانایی مقابله با اسلحه‌ی جدیدشان مانند طیّارات جدیده و تانک‌های مدرن نداشتند، در این صورت گریز از معرکه، فرار من الزحف شمرده می‌شود یا خیر؟

۲- دررالحکام شرح غررالاحکام ص ۲۳۸

۱- قضایا فقهیة فی العلاقات الدولیة حال الحرب۳۰۱ الی ۳۲۳

الجواب باسم ملهم الصواب: درین صورت گریز از معرکه جایز است و فرار من الزحف نیست.

قال فی شرح السیر: «ثم ان کان عدد المسلمین نصف عدد المشرکین لایحل لهم الفرار من الزحف... و هذا اذا کان بهم قوة القتال بان کانت معهم الاسلحة فاما من لاسلاح له فلابأس بان یفرّ ممن معه السلاح وکذلک لابأس بان یفرّ ممن یرمی اذا لم یکن معه آلة الرمی».[۲]

ازاین عبارت معلوم می‌شود که علت ثبات در معرکه، قدرت بر قتال و وجود اسلحه‌ی بزرگ است. درغیراین صورت گریز از معرکه جایز است البته در وقت فرار، قصد رجوع مجدد جهت مقاتله با کفار داشته باشد یا این‌که با عسکر و سپاه مسلمانان بپیوندد به هدف این‌که مجدداً رو به دشمن کند.

قال تعالی: ﴿وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَه اِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ اَوْ مُتَحَيِّزاً اِلى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيْرُ﴾.[۱]

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین، والله تعالی اعلم بالصواب

کتبه: العبد الضعیف عبدالملک آرامش، دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون

۲۳ جمادی الثانی- ۱۴۲۴هـ. ق

لقد اصاب المجیب فیما اجاب و نرجوا له عند الله الصواب - احقر محمدعمر (غفرله)

همکاری با نظامیان کافران و حکم این افراد

۲- شرح سیرکبیرللسرخسی: ۱۲۴/۱

۱- سورة الانفال: ۱۶

الاستفتاء (۱۳۲): درحکومت فعلی افغانستان که دست‌نشانده‌ی امریکاست و از هرنظرسعی و تلاش این‌را دارند که اسلام را از آن کشور محو کنند و عقیده‌ی مسموم خودرا در مردم افغانستان تزریق کنند و هرکس که ذره‌ای شهامت و وجدان ایمانی و اسلامی داشته باشد، اورا با نام «القاعده» شهید کرده یا در گودال زندان‌های می‌اندازند و افرادی نیز موجودند که قبلاً بعضی از آن‌ها با طالبان بودند و بعضی از آن‌جا فراری شده و در ایران پناه برده بودند و حالا همراه آن‌ها اند و آنان را درهرکار مدد و یاری می‌کنند و از آن‌ها قولاً و فعلاً حمایت می‌کنند. اما در فرایض ظاهری مثل نماز و روزه و... با مسلمانان دیگر هستند و می‌گویند ما در حقیقت با آمریکایی‌ها نیستیم بلکه ما مدارا می‌کنیم تا برما مسلط نشوند و این افراد دارای پایگاه‌هایی هستند از طرف حکومت کرزی با تمام تشکیلات و اگر هرجا یک نفر از مجاهدان را ببینند، فوراً اورا می‌کشند یا تحویل حکومت می‌دهند و از مخالفین سرسخت هستند و بعضی فقط بخاطر جمع کردن مال و ثروت با آن‌ها هستند و نیز مخالف هستد. اگر این‌ها همکاری نمی‌کردند، نفوذ امریکایی‌ها بیشتر نمی‌شد. حالا وقتی‌که مجاهدین به این پایگاه‌ها حمله می‌کنند و این‌ها کشته می‌شوند، چه حکمی دارند؟ و نماز جنازه دادن این افراد چه حکم دارد؟ و نیز حکم کشتن این‌ها بدست مجاهدین را بیان فرمایید. و مجاهدین که حمله می‌کنند، خودمختار نیستند بلکه از طرف امیرالمؤمنین اعزام می شوند.

الجواب باسم ملهم الصواب: همکاری این افراد با آمریکایی‌ها طبق آن‌چه در سوال مذکور است، مدارات نیست بلکه یک مداهنت و موالات با کفار است

که از نظر شرع مقدس منهی‌عنه است. قال الله تعالی: ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ﴾ [آل عمران: ۲۸].

حضرت علامه محدث و مفسّر مولانا ظفراحمدتهانوی رحمه الله تحت همین آیه در «احکام القرآن» می‌نویسد:

«وعدّ قوم من باب التقیة مداراة الکفار و الفسقة و الظلمة و الانة الکلام لهم و التبسم فی وجوهم و الانبساط معهم... فهی غیرالمداهنة و هی بذل الدین لصلاح الدنیا فهی حرام».[۱]

از عبارت فوق فرق بین مداهنت و مدارات بطور واضح معلوم شد.

افرادی که مجاهدین را هرجا ببینند آن ها را دستگیر یا شهید می کنند، از قبیل مدارات نیست بلکه موالات مع الکفار و مداهنت است. بنابر این اگر این افراد کشته شوند، نماز جنازه داده نشوند و کشتن آن‌ها جایز است.

و الله اعلم و علمه اتم – کتبه: الاحقر عبدالملک، دارالافتاء منبع العلوم

۲۷ صفر- ۱۴۲۵ هـ. ق

الجواب صحیح- محمدعمر (غُفرله)

۱- احکام القرآن: ۱۳/۲

بَابُ مَا یَتَعلَّقُ بِالسِّیَاسِیَّات

حکم اموال مصادره شده توسط حکومت وقت

الاستفتاء (۱۳۳): چه می‌فرمایند علمای کرام در باره‌ی مسأله‌ی ذیل که اگر حکومت [اموال] قاچاق می گیرد و بعداً خرّاجش می کند،آیا خریدن آن جایز است یاخیر؟ وآیا این استیلائی است یا غصب؟ اگراستیلاء است پس آیا غلبه‌ی حکومت طاغوتی ایران برمسلمانان، غلبه‌ی مسلمان برمسلمان است یا غلبه‌ی کفار برمسلمان؟ ما درامدادالفتاوی نگاه کردیم و درآن نوشته بود که خریدن مال نیلام جایزاست ولی باعث تشفی نگردید، (لطفا توضیح بفرمایید:).

الجواب باسم ملهم الصواب: صورت مسئوله نه استیلاء است و نه نیلام. ترجمه‌ی «نیلام» درعربی «بیعُ مَن یَّزید» است. تعریف استیلاء به هیچ وجه برآن صادق نمی‌آید بلکه این غصب است؛ هم‌چنان‌که از کفایت المفتی معلوم می‌شود.[1] و این عبارت شامی هم به آن تصریح دارد:

«لیس للامام ان یخرج شیئاً من ید احد الا بحق ثابت معروف».[2]

و حال‌آن‌که نزد ما و شما امامِ مُسلِم وجود ندارد و چون امامِ مسلم- در صورت موجود بودن- این حق را ندارد، طاغوت غیرمسلمان چطور این حق را داردکه مال شخص مسلمان را به هرنوع که بخواهد تصرف کند. قاچاق فروشی گرچه جرم بزرگ و قانونی است و خطره‌ی جان و ارتکاب صدها دروغ دارد و به

۱- کفایت المفتی: ۱۸۸/۸، کتاب الغصب

۲- ردالمحتار(شامی): ۲۸۱/۳

همین سبب شدیداً مکروه و دروغ حرامست، اما مع هذا شرعاً موجب استحلال تصرف درملك او نخواهدشد که او هرچه بخواهد بکند و شرعاً جرم نیست؛ هم‌چنان که درکفایت المفتی موجود است.[۱]

لذا این خرّاج، بیعی نیست و شخص خریدار اگر اطلاع دارد، برایش خریدن این اموال و تصرف کردن درآن حرامست.[۲] و حتی اگر شخصی مأمورین را برای مالی ازین اموال، راهنمایی کرده است، براو ضمان لازم می‌شود. کما فی الفتاوی الخیریة و العقود الدریة.[۳]

والله تعالی اعلم و علمه اتم- محمدعمر (غُفرله)

حکم هجرت بهنگام درخطر بودن مال و جان و ...

الاستفتاء (۱۳٤): کسانی که ازحکومت و دزدان خطره دارند به این نحوکه اگر به نظام وظیفه نروند مخالف حکومت شمرده می‌شوند و اگر بروند دزدان به مال و اولاد آن‌ها حمله می‌آورند. چون روستانشین‌اند پس آیا برای‌شان ترک کردن ملك و میراث و خانه‌ها و هجرت کردن به ملك وکشوری دیگر از روی شرع چه حکم دارد؟

اگر درهمین حالت مذکور بازهم هجرت نکرده و به جایی دیگر نرفتند و از دست دزدان یا حکومت کشته شدند، درین باره چه می‌فرمایید؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درصورت مذکور درسوال، چون خوف و خطره‌ی دزدان هست برای شان هجرت جایز است و تا می‌توانند خودشان را به

۱- مرجع سابق: ۷/ ۳۹۴، کتاب المعاش، باب پنجم

۲- کذا فی کفایت المفتی: ۸/ ۱۸۶ وص ۱۸۸

۳- الفتاوی‌الخیریه:۱۵۲/۲، کتاب‌الغصب فصل فی‌السعایة والاعونة- و العقودالدریة: ۲/ ۱۶۵

مقام امنی برسانند. یکی ازصورت‌های جواز هجرت نزد فقها همین است که وقتی ناموس، جان و مال شخصی دریک کشور ناامن و درخطر باشد، برای او هجرت جایز و بلکه دربعضی صورت‌ها واجب می گردد.

۲- درهمین حالت هم اگر نرفتند و کشته شدند، شهید هستند؛ چون بر‌آن‌ها هجرت فرض نیست که تارک فرض گفته شوند. و اگر از دست حکومت کشته شوند، بازهم شهید هستند؛ زیرا درصورت مسئوله رفتن به نظام وظیفه وغیره، جهادی شرعی نیست و اطاعت حکومت وقت هم از واجبات نیست. و اگر بالفرض جهادی شرعی و دستور حکومت واجب الاطاعت گمان برده شود، بازهم درصورت مسئوله چون خطره‌ی دزدان موجود است، حفاظت ناموس و جان و مال برآنان مهم‌تر و فرض‌عین است. بنابراین، طبق حکم و قاعده‌ی «مَن اُبتلیَ ببلیَّتَین فلیختر اهونهما». این‌جا ترک آن (رفتن به نظام وظیفه و اطاعت حکومت) وانتظام وعمل براهمّ (حفاظت ناموس و جان و مال) لازم و ضروری است. و جهاد اگر باشد فرض کفایه است؛ مگر دروقت نفیرعام و دراین کشور در صورت حاضره فرض کفایه هم نیست. کذا یفهم من فتاوی الشامی وغیره.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

اگر نفیرعام اعلان شود، شرکت در آن چه حکم دارد؟

الاستفتاء (۱۳۵): اگرنفیرعام اعلان شد، درآن شرکت نمودن چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر اعلان نفیرعام از طرف حکومت اسلامیِ متشرّع باشد، شرکت کردن مهم و حتی‌الوسع واجب می گردد؛ امّا درصورتی که اعذار منع، قوی‌تر نباشند. درغیراین صورت نفیرعام وجود ندارد؛ خصوصاً در مسأله‌ی مشارالیها. این مسایل از بعضی عبارات فقها و از بعضی فتواهای مفتی

دیارالهند و العرب درجلد نهم کفایت المفتی معلوم می‌شوند.

والله اعلم و علمه اتم ـ محمدعمر (غُفرله)

۱۶ ذیحجه- ۱۴۲۱ هـ. ق.

حکم اموال و اشیای دیگران که توسط حکومت مصادره شوند

الاستفتاء (۱۳٦): اگر نائب و مامورحکومت مانند شهربانی و... الاغ‌های مردم را به وسیله‌ی ماشین از یک منطقه به منطقه‌ای دیگر منتقل کردند،گرفتن، سوار شدن و تصرف کردن آن‌ها برای دیگران چه حکم دارد؟ و اگرصاحب و مالک آن‌ها از همان منطقه آمد آیا به او می رسند یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: تصرف و استفاده ازآن روا نیست و اگر مالک آن آمد به او می‌رسند.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرلَه)

۱۱ محرم الحرام- ۱۴۰۴/ هـ. ق

اطاعت از حُکّام ظالم / شرایط و وظایف امامت و حکومت

الاستفتاء (۱۳۷): جناب مولوی صاحب! بنده ف. قنبری دبیر مدرسه‌ی راهنمائی عدالت قاسم آباد بمپور می‌باشم و عاشق تحقیق پیرامون مسایل اسلامی و فِرَق اسلامی هستم. بنده هنگام مطالعه‌ی کتاب «فلسفهٔ امامت و رهبری» نوشته‌ی محمّدی ری‌ّشهری به یک حدیث برخورد کردم که به علمای اهل سنت نسبت داده شده بود و طبق آن حدیث اطاعت از حاکمان ظالم را واجب دانسته بود، (از کتاب «المذاهب الاسلامیه» ص۱۵۵ طبق آدرس کتاب). و چندحدیث دیگر که از ذکرآن‌ها فعلاً صرف نظر می‌شود.

لطفاً برای من بنویسیدکه آیااطاعت از حاکمان ظالم صحیح است یا خیر؟ جواب را مفصلاً توضیح دهید.

الجواب باسم ملهم الصواب: کتاب ری‌ّشهری و کتاب «مذاهب اسلامیه» نزد احقر وجود ندارد که مراجعه کنم، امّا آن‌چه تحقیق مسأله است، نوشته می‌شود:

متوجه باید شد که در کتب اهل سنت هرجا که ذکر وجوب امامت آمده است، منظور از آن کسی است که حق تصرف عامه بر مسلمانان داشته باشد که آنرا امام، حاکم و پادشاه می‌نامند و در این هم شکی نیست که نزد اهل سنت سمعاً (بر مردم) واجب است که جهت محافظت امور دین و دنیا اتفاق کرده حاکمی نصب کنند تا کنترل و نظم امور کلّی و جزئی، دینی و دنیوی به حکم او باشد و درجامعه مسلمانان کشت و کشتار و خون‌ریزی و کارهای بی‌انتظام پیدا نگردد.

برای انتخاب و تقرّر امام در بسیاری از احادیث صحاح تاکید آمده است و تا زمانی که حاکم بر شرایط حاکمیت خود مستقیم و مواظب باشد، به اتفاق ایمه‌ی اربعه اطاعت از او بر مسلمانان واجب می‌باشد.

شرایط حاکمیت:

۱- امام از قریش باشد. بنی هاشم و عَلَوی مخصوص نیستند بلکه هرکه از قریش باشد، کافیست. معصوم بودن و افضل بودنش هم از همه‌ی اهل زمان و معاصران، لازم و شرط نیست.

۲- مسلمان باشد.

۳- آزاد باشد، برده و غلام نباشد.

۴- مرد باشد نه زن.

۵- عاقل باشد، دیوانه و مجنون نباشد.

۶- بالغ باشد نه طفل.

۷- سیاستمدار باشد.

۸- دارای قدرت علمی و عملی، عدالت، شهامت و شجاعت باشد.[۱]

وظایف لازمه و واجبه بر امام و حاکم:

۱- نگاه داشتن دین پیامبراسلام حضرت محمد ﷺ بر صفتی که به سنت مستفیضهٔ آن‌حضرت ﷺ ثابت شده و بر آن اجماع سلف صالح منعقد گردیده است.

۲- قتل و تنبیه کفار، زندیقان و مرتدان و اهل بدعات.

۳- قائم داشتن حدود و ارکان اسلام.

۴- حلّ و فصل خصومات و اختلافات مردم طبق فرامین شرع و اسلام.

۵- محفوظ نگهداشتن کشورهای اسلامی از فشار و تجاوز کفار و از شرّ راهزنان، دزدان، چپگرایان و اهل انحراف و تغلّبیان.

۶- کنترل وحفاظت مرزهای اسلامی از تجاوز مرزی اقوام وگروه‌های غیراسلامی و مملو و پرساختن آن با قشون، اسلحه و آلات دیگر.

۷- جهاد بادشمنان دین اسلام.

۸- فروغ و ترقی دادن مدارس و مساجد اسلامی.

۹- انتصاب و مقررنمودن قُضات، مفتیان، معلّمان دینی، مبلّغان وائمه‌ی مساجد وائمه‌ی جمعه جهت هدایت وراهنمایی مردم وبه آنان حقوق شرعی دادن.[۲]

خلاصه: امام وحاکمی که دارای صفات بالا باشد، به اتفاق ائمه اطاعت از او واجب و مخالفت اوحرامست. امّا انتخاب کردن حاکم ظالم، فاسق و بی‌دین و از روز اول تعیین کردن او برای حاکمیت و اطاعت از او نزد هیچ احدی از ائمه روا

۱- کذا فی شرح عقائد نسفی ص ۱۴۱ و شروحه، و مسامره شرح مسائره ص ۳۱۸، الاصل التاسع

۲- کذافی ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء: ج ۱ ص ۷

نیست بلکه مردم اگر قدرت داشته باشند، علیه او مبارزه کنند و مورد تردید قرار دادن او واجب و لازم است.[۱]

البته اگر او از روز اول عادل و معتمد بود و مسلمانان اتفاق و اجتماع آرا کرده و او را برای حاکمیت انتخاب و تعیین کردند، ولی بعد از مدتی ظالم، غیرمعتمد و فاسق شد، دراین صورت نزد امام شافعی رحمه الله و معتزله و خوارج، او از حاکمیت معزول و برکنار می گردد و بر مسلمانان اطاعت از او واجب نخواهد شد. اما علیه او قیام و دست به اسلحه زدن روا نیست بلکه به زبان تبلیغ کنند.

ائمه‌ی دیگر می‌فرمایند: او از حاکمیت برکنار و معزول نمی گردد ولی اگر خوف نابسامان شدن اوضاع و کُشت و خون‌ریزی و دو دستگی بین مسلمانان نباشد، مسلمانان حق دارند او را کنار زده و عزل کنند و اگر خوف و اندیشه‌ی به وجود آمدن امور بالا باشد، تعرّض و قیام نکنند بلکه در امور شرعی از او اطاعت و در امور غیرشرعی اطاعت نکنند و در همین صورت هم خروج و قیام علیه او و قتل و خون‌ریزی روا نیست.

و نزد بعضی چون فسق او زیاد شود، خروج علیه او لازم می گردد؛ مثل مبارزه‌ی حضرت حسین رضی الله عنه علیه یزید.

خلاصه این که مسئله‌ی مورد بحث خیلی جرّ و بحث و تفصیل دارد و برای علما کمال تدبر و بیداری دراین مورد لازمست و مبارزه‌ی صریح علیه او روا نیست؛ مگر وقتی که کفر صریح از او ظاهر گردد و خروج علیه او در دو صورت زیر می‌تواند باشد:

۱- تکمله‌ی عقائد توریشتی مجددیه ص ۴۲۱.

۱- او به انکار ضروریات دین کافرشود. درین صورت مبارزه و قیام علیه او، از بزرگ‌ترین انواع جهاد بشمار می‌رود.

۲- او بر اموال، قتل نفوس و تحلیل فروج مسلمانان فشار آورد. در این صورت هم قیام علیه او لازم خواهد شد.[1] درغیر این صورت مسلمانان معذور هستند، اما از او اطاعت نکنند

در مورد این که اگر امام و حاکمی عادل وغیرفاسق اصلاً پیدا نشود، در این باره اختلاف هست که آیا او را امیر خود قرار دهند یا نه؟

نزد بعضی او را بعنوان امیر خود انتخاب‌نکنند و برخی دیگر می‌گویند از این که امور مسلمانان مهمل گذاشته شود، بهتر این‌ست که او را حاکم کنند، ولی در معاصی از او اطاعت نکنند. همین است خلاصه‌ی تحقیق این مسأله درکتب اهل سنت و جماعت.

والله اعلم و علمه اتم و اکمل - محمد عمر (غُفرلَه)

۲۵ جمادی الاول- ۱۴۱۴ هـ.ق

آیا دین از سیاست جداست؟

الاستفتاء (۱۳۸): آیا دین اسلام از سیاست جدا است یا خیر؟ اگر جدا است به چه دلیل و اگر نیست شما چه نقش سیاسی در این جوّ ایران دارید؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اولاً سیاست بر دو قسم است: ۱- سیاست شرعیه، ۲- سیاست غیرشرعیه.

این مقوله وگفته که: «سیاست شرعیه، عین دین و مذهب است و مذهب، عین

۱- کذافی ازالة الخفاء: ۷/۱ – و شرح عقائد نسفی، حاشیه و شروح آن، ص۱۴۳ ومسامره، ص۳۲۳ .

سیاست شرعیه» کاملاً صحیح و مطرد است. البته سیاست غیرشرعیه از مذهب و دین جداست.

شیخ الاسلام علامه ابن تیمیه رحمه الله در رساله‌ی خود بنام «سیاست شرعیه» تفصیل این امور را نوشته است. نزد او دین و سیاست شرعیه، لازم و ملزوم‌اند که تصور یکی بدون آن دیگر، محال است ودر رأی و نظر او، هدف از سیاست «تقرب الی الله و اقامه‌ی دین» است.

سیاست ذاتی احقر در این جوّ و محیط دوچیزاست: یکی، تکثیر مدارس و مکاتب آدم‌ساز و تعمیم تعلیم دین و دیگری، انتشار علوم مختلف کتباً و به صورت نوشتار، جهت اصلاح اذهان مردم؛ با ارشاد و اصلاح و تهذیبِ اخلاقِ ظاهر و باطن. زیرا با این دو تدبیر، دو چیزکه مدار اصلاح جامعه‌اند، به دست خواهد آمد. پس بعد از درست شدن این زمینه، خود بخود در جامعه نشو و نمای مذهبی، پیشرفت و ترقیِ بدون تکلف پیدا خواهد شد؛ لوشاء الله تعالی.

آن دو چیز عبارتند از: ۱- عقل و فکر که اصلاح آن به وسیله‌ی سیاست اول می‌شود. ۲- قلب و اخلاق که به وسیله‌ی امر (سیاست) دوم بدست می‌آید.

والله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۴ جمادی الاول-۱۴۱۰ هـ. ق

فعالیت دست‌جمعی و اقسام آن

الاستفتاء (۱۳۹): مگر نه اینست که فعالیت دست جمعی بهتر از فعالیت فردی است پس علت چیست که علمای اهل سنت با توجه به توقیرعلم و کثرت عددی که دارند جهت فعالیت دست جمعی، وحدت برقرار نمی‌کنند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: وحدت و فعالیت دست‌جمعی سه صورت دارد:

۱- اعتقادی، ۲- عملی، ۳- تمدنی و جامعه‌ای (اجتماعی).

وحدت اول و دوم در علمای بلوچستان هست؛ مگرمختصر و اندکی و برای سوم علناً و آشکارا محیط ایجاب نمی‌کند. ازین وجه بر ما لازمست که در همان دو لباس، مافی الضمیر را در جامعه منتشر کنیم تا به همین تدبیر- اگرخواسته‌ی خدا باشد- مردم به مذهب و دینیات جذب شوند.

والله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۴ جمادی الاول - ۱۴۱۰ هـ.ق

شما چه نقشی جهت وحدت علما داشته‌اید و توصیه‌ی‌تان درین مورد چیست؟

الاستفتاء (۱٤۰): شما چه نقشی جهت وحدت علماء داشته‌اید و هم اکنون توصیه‌ی‌تان درین رابطه چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: نقش بنده جهت وحدت، از جواب دوم برای شما روشن شد.

توصیه‌ی بنده درین محیط و جامعه، برقرار داشتن و ادامه دادن همان دو امراست که در جواب اول تحریرشد.

والله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۴ جمادی الاول -۱۴۱۰ هـ.ق

فعالیت دست جمعی تحت چه موازینی ممکن است؟

الاستفتاء (۱٤۱): فعالیت دست جمعی تحت چه موازینی ممکن است از طریق سازمان یا شوری؟. اگر از طریق سازمان باشد، حکومت ابراز مخالفت (می‌کند)، امّا اگر از طریق شوری باشد آیا ممکن است مخالفین برایش قدعلَم کنند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: فعالیت دست جمعی به سه صورت ممکن است: ۱- مرکزیت، ۲- سازمان شرعی، ۳- شورای مذهب با سیاست دینی.

این محیط برای هرسه مساعد نیست فقط دوم در لباس آن دو امرکه در جواب اول نوشتم، درین محیط ممکن است.

والله تعالی اعلم و علمه اتم- محمدعمر(غُفرِلَه)

۲۴ جمادی الاول - ۱۴۱۰ هـ. ق

مجازات شرعی آدم ربائی و تجاوز جنسی و کتک‌کاری

الاستفتاء (١٤٢): چند نفریک فرد را از خانه‌اش گروگان گرفته و به صحرا می‌برند و با او تجاوز جنسی نموده و با تلمبه بادکرده وکتک‌کاری می‌نمایند.آنها به کتک‌کاری و تلمبه اعتراف می‌کنند فقط به تجاوز جنسی انکار می‌کنند امّا مرد تجاوز شده کاملاً اصرار می‌کندکه برایم تجاوز نموده‌اند.آیا در شرع اسلام مجازات نامبردگان چیست؟ و آیا همه افراد مجازات شوند یا فقط کسی که عامل و سرگروه فساد بوده است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر این گروه قبلاً هم به همین حرکات در بازار و راه‌ها معروف‌اند پس این جرم‌شان از «جرائم سیاسیه» است و این گروه قُطّاع الطریق بشمار می‌روند و مجازات شرعی یا سیاسی‌شان از جانب دولت جمهوری اسلامی برهمه‌ی شان می‌آید.

و اگر این امر و جرم شان اتفاقی بوده است، پس آن از «جرائم عادی- فردی» بشمار می‌رود و مجازات آن‌ها؛ شرعی باشد یا سیاسی، فقط به مرتکب و فاعل محدود است. البته همکاران و مساعدان او هم برئ الذمه نیستند بلکه یکنوع تعزیر علیه آن‌ها نیز لازم است، امّا مُجری (اجرا کننده‌ی) تعزیر هرفرد نمی‌تواند باشد بلکه آن باید زیر نظر قاضی شرعی یا دادگاه جمهوری اسلامی باشد. مجازات آن‌ها در نظرشریعت معین نیست بلکه درین امور فقط تعزیر است و آن

وابسته به نظر قاضی شرعی یا دادستان سیاسی است؛ هرقدرکه در مجازات آن‌ها صلاح ببیند، می‌تواند آن‌ها را همان مقدار مجازات کند. (کذا فی التشریع الجنائی الاسلامی ج ۱).

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرلَه)

۱۸ ذیقعده - ۱۴۱۱ هـ.ق

انعقاد قراردادهای معاملاتی و سیاسی کشورهای ا سلامی با کشورهای غیراســلامی و یا قرارداد مبادله‌ی محکومین به زندان

الاستفتاء (۱٤۳): چنان‌چه بنابه مصالحی دولت جمهوری اسلامی ایران ناچار به انعقاد قراردادی با یک کشور غیراسلامی مبنی بر مبادله‌ی محکومین به زندان باشد (به این معنی که جمهوری اسلامی متعهد می‌شود محکومین به زندان تابع آن کشور را برای تحمّل حبس تحویل کشور متبوع دهد تا ادامه‌ی حبس در آن‌جا صورت گیرد) بفرمائید:

۱- در مورد مجرمین ایرانی، با توجه به صدور احکام حبس توسط دادگاه‌های غیراسلامی آیا از نظرشرعی احکام صادره از سوی آن‌ها برای محاکم قضائی ایران قابلیت اجرا را دارد یا خیر؟

۲- درصورت عدم اجرا بفرمائید: الف)آیا اصولاً دادگاه‌های ما مکلّف به محاکمۀ مجدّد وصدورحکم براساس قوانین جمهوری اسلامی ایران می‌باشند یا خیر؟

ب) با توجه به ضرورت انعقاد چنین قراردادی، شیوه‌ای را که مغایر موازین شرع نباشد، ارشاد فرمایید.

۳- درصورت قابلیت اجرا، با توجه به این که مجازات جرائم ارتکابی درکشورغیراسلامی تنها زندان می‌باشد ولی از دیدگاه مقررات جمهوری اسلامی دارای صورت‌های مختلف ذیل است، تکلیف چیست؟ آیا حاکم شرع می‌تواند صورت‌های ذیل را به حبس تبدیل نماید؟

الف) مجازات جرم ارتکابی حدّ شرعی است.

ب) مجازات جرم ارتکابی دیه است.

ج) مجازات جرم ارتکابی حبس است.

د) مجازات جرم ارتکابی تعزیرغیرازحبس است.

هـ) مجازات جرم ارتکابی قصاص است.

و) عمل ارتکابی جرم محسوب نمی‌شود.

۴- در مورد مجرمین خارجی، در صورتی که تبعه‌ی کشور دیگردر جمهوری اسلامی مرتکب جرم گردیده و هم اکنون مجازات حبس را می‌گذراند آیا از نظرشرعی، جمهوری اسلامی می‌تواند فرد محکوم را قبل از استیفای کامل مجازات به کشور متبوع بسپارد تا ادامه‌ی حبس درآن‌جا صورت گیرد یا خیر؟

۵- اگریک کشورمسلمان طرف قراردادباشد،آیاحکم‌مسأله تغییرمی کندیاخیر؟

۶- آیا رضایت و عدم رضایت محکومین در موارد فوق تاثیر دارد یا خیر؟

(از مرکز تحقیقات فقهی امام خمینی، قُم)

الجواب باسم ملهم الصواب: متوجه باید شد که این سوال نشیب و فرازی وسیع و صورت‌هایی متنوع دارد. اولاً این مسأله دو صورت دارد:

۱- قرارداد آن‌ها فقط قرارداد معاملاتی است. در این مورد اصل مذهب و تعلیم شرع مقدس اینست که در وقت ضرورت برای مسلمانان انعقاد قرارداد

معـاملاتی و اقتصـادی بـا کفـار و مشـرکین جایزاسـت؛ مثـل خریـد و فـروش، شراکت‌های شرکتی، ملازمت‌های خدمتی و ارتباطات تجاری. غذای آن‌ها هم - به استثنای گوشت حیوان مذبوحه‌ی غیراهل کتـاب- و اسـتعمال ظـروف غذائیـه همه به قول جمهور مذاهب مسلمین، درست است.

۲- قرارداد آن‌ها قرارداد سیاسی است. این نوع قـرارداد از نظـر شـرع مقـدس بدین قرار است و از حیث استقصای عقلی سه صورت دارد:

الف) قرارداد منعقده بین آن‌ها فقط قـرارداد صـلحی یـا مصـالحی یـا تجـاری باشدکه درآن استعانت، استمداد و مشارکت عملی باشد.

ب) یا این‌که کشور مسلمان برای حفظ نظام و استقلال خود در مقابله‌ی یـک گروه سوم غیراسلامی، با کشور غیراسلامی قـرارداد، اشـتراک عمـل و اسـتعانت منعقد می‌کند.

ج) یا این‌که مسلمانی به طور انفرادیت بدون شرط و معاهده با گروهی غیـراز مسلمین شریک عمل شده و با آن‌ها موالات برقرار می‌کند.

حکم هریکی:

صورت اول در اصطلاح فقـها «موادعت» نام دارد. این صورت هنگامی جایـز می‌باشـدکه درآن، صـلح و صـلاح مسـلمانان و مفـادات اسـلامی درنظـر باشـد و شرایط صلح خلاف شرع اقدس نباشند.

دراین آیه‌ی‌کریمه:﴿وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ اِنَّه هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيْمُ﴾ [الانفال:۶۱] به همین طرف اشاره شده است. معاهده‌ی پیامبراسلام ﷺ با یهود بنی‌قریظه و دیگرچندگروه مشرکین در اول ورود به مدینه‌ی منوره نیز به همین حکمت بود.

در مبسوط سرخسی، هدایه، فتاوای شامی وغیرها در این مورد توضیحاتی هست و درجواهرالفقه از ص ۲۰۰ تا ۲۲۰ ج۲ این مسأله مفصلاً آمده است.

صورت دوم زمانی گنجائش داردکه کفار مشارِک و مستعین از مسلمانان، مغلوب و در اقلیت و تابع نیروی مسلمانان و زیرپرچم مسلمین باشند و خود آن‌ها استقلال و حاکمیت نداشته باشند. اگرعکس آن باشد یا مساوی با قدرت مسلمانان باشند، این قرارداد گنجائش ندارد.

ممنوعیت این صورت درآیه‌های متعدد قرآن مقدس وارد شده است و درکتب تفاسیر و فقه هم این صورت به نحو احسن توجیه شده است. مراجعه شود به: احکام القرآن ج۳ ص۱۲۳ و ج۲ ص۴۴ و ۵۴۴، جواهرالفقه، تفسیر ابی‌السعود ص ۲۲۶ ج۱، شرح سِیَرص ۱۸۶ج۳، فتح القدیر و مشکل الآثار ج۳ ص۲۴۰ و فتوای خود امام بزرگ ما رحمه الله در جواب امام محمد بن‌حسن رحمه الله در مبسوط ج۱۰ص ۱۳۸ موجود است.

صورت سوم به اجماع، حرام و نادرست است. حرمت موالات با کفار در بسیاری از آیات و احادیث آمده است که نیازی به تحریرآن نیست.

خلاصه: در مسأله‌ی مسئول‌عنها چون نظر دولت جمهوری اسلامی بنابر مصالحت است، لذا در صورت اول داخل و جایز می‌باشد و دلیل آن، عملِ پیامبر برگزیده‌ی اسلام صلی الله علیه و سلم است: «انه کان یمنّ علی بعض الاساری و یقتل بعضهم

و یفادی بعضهم بالمال او بالاسری».(۱)

۱- الفقه الاسلامی: ۵۹۱۰/۸ به حواله‌ی نیل الاوطار:۲/۸- ۶

نزد صاحبین احناف: «یجوز الفداء بالاساری».[۲]

مذهب شافیعه، حنابله، امامیه، زیدیه و ظاهریه هم همین است.

پس ثابت شد وقتی که فدیه‌ی اسراء به اسراء جایزاست، مبادله و انتقال آن‌ها هم از یک کشور به کشوری دیگر و زندانی به زندانی دیگرطبق دید مصلحت مسئول و حاکم آن کشور درست می‌باشد.

قال فی الدرّ و التنویر: «و لا یغلّ الا اذا خاف فراره فیقید او یحوّل لسجن اللصوص».[۱]

و درهندیه می‌نویسد: «و اذا خاف القاضی علی المحبوس فی السجن ان یفرّ من حبسه حوّله الی حبس اللصوص...».

و نیز می‌نویسد: مسئله‌ی حبس و تغییر و ادامه و تبدیل آن وابسته به نظرامام و قاضی است؛ چنان که می گوید: «و الصحیح انه مفوّض الی رأی القاضی...» .[۲]

۱- حکم دادگاه‌های غیراسلامی درکشورهای غیراسلامی برای محاکم قضائی و دیگر کشورهای اسلامی مطلقاً قابلیت اجرا ندارد؛ مساویست که زندانی، مسلمان باشد یا غیرمسلمان. این آیه دلیل بر عدم قابلیت اجرای حکم او بر مسلمان است: قال الله سبحانه و تعالی: ﴿وَ لَن يَّجْعَلَ الله لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيْلاً﴾ [النساء: ۱۴۱].

۲- مرجع سابق:۸/ ۵۹۱۳

۱- ردالمحتار: ۴/ ۳۵۰، کتاب القضاء، مطلب لا تحبس زوجته معه لوحبسته

۲- الهندیة: ۳/ ۱۸۶ و۱۸۷،ط کانفور

و اگر زندانی کافر باشد، امّا چون به کشور اسلامی رسید، محاکمه‌ی او باید به نحو و روش اسلامی باشد؛چراکه قضای کافر بر ما حجّت نیست و فیصله‌ی او بر ما حاکم نخواهد شد.

قال فی التنویر و الدّر: «و اهله اهل الشهادة ای ادائها علی‌المسلمین».

و قال‌الشامی فی حق القاضی‌الدروزی و النصرانی: «فکل منهما لایصح حکمه علی المسلمین».[۱]

حکم قاضیِ کافر برای زندانی کافر در کشور او اگرچه اعتبار دارد، امّا چون به ما برسد، حکم او برما حجّت نیست.

۲- الف) اگرآن زندانی منتقل شده، کافراست، نیاز به تجدید محاکمه‌ی او نیست؛ چراکه حکم دادگاه غیراسلامی برکفار درکشورغیراسلامی و اسلامی اجرا می شود.

قال فی الشامیة: «و الظاهرانه یصح حکم الدروزی علی النصرانی و بالعکس».

و فی الدر: «الکافریجوز تقلیده القضاء (ای فی دارالاسلام) لیحکم بین اهل الذمة».[۲]

حبس او هم همان مقدارکه آن‌جا بوده، ادامه داده شود. امّا این هم وابسته به نظر دادگاه اسلامی است. اگر او را آزاد کند یا نوعیت یا مقدار آن را تغییر و تبدیل کند، اختیاردارد.

۱- ردالمحتار:۴/ ۳۳۳، کتاب القضاء، مطلب فی حکم القاضی الدروزی والنصرانی

۲- مرجع سابق: ۴/ ۳۳۳

و اگر زندانی مسلمان است، باید به محاکمه‌ی مجدّد او بپردازد و طبق قوانین اسلامی فیصله کند؛ زیرا قول و حکم قاضی اول گرچه مسلمان هم باشد، امّا بعد از عزل و تبدیل، درحق محبوسین اعتبارندارد بلکه نیاز به تجدید دارد پس چه برسد به حکم دادگاه‌های کفری و حربی و کشورهای غیراسلامی.

قال فی الشامیة: «و ثبوته عندالاول لیس بحجة یعتمدها الثانی فی حبسهم لان قوله لم

یبق حجة کذا فی الفتح، نَهر».[۱]

و فی العلائیة: «و لم یعمل المولّیٰ بقول المعزول».[۲]

ب) درابتدای جواب در صورت دوم قراردادکشورهای اسلامی با غیراسلامی (قرارداد سیاسی) در شماره‌ی اول نوشته شد که دراین قرارداد اصلاح و مصلحت و مفاد زندانی‌های مسلمانان درنظر باشد و شرایط قرارداد همه، شرعی و طبق موازین اسلام باشند و هدف، اظهار اهلیت کشوراسلامی برای بررسی زندانی‌های خود باشد.

۳- درصورت‌های «الف»، «ب» و «هـ»، حاکم شرع نمی‌تواند آن‌را به حبس تبدیل نماید؛ زیرا حاکم وقت نمی‌تواند منصوص را تغییردهد. و این صورت‌ها همه منصوص‌اند.

آری درصورت‌های «ج»، «د»، و «و» می‌تواند تغییردهد. البته درصورت «و» بنابر یک مصلحت می‌تواند و درغیرصورت مصلحت ظلم بشمار می‌رود.

۱- مرجع سابق: ۴/ ۳۴۳، مطلب فی العمل بالسجلات وکتب الاوقاف القدیمة

۲- مرجع سابق: ۴/ ۳۴۴

قال العلامة الشامی: «و من لم یکن له قضیة خلیّ سبیله».[۱]

۴- این هم وابسته به نظر مسئولین جمهوری اسلامی است.

درهندیه می‌نویسد: «و کثیرمن المشائخ قالوا لیس فی هذا (ای فی الحبس) تقدیرلازم کذا فی الذخیرة و الصحیح انه مفوّض الی رأی القاضی...».[۲]

۵- آری تغییر می کند. اگر فیصله‌ی آن دادگاه اسلامی مطابق شرع و موازین مذهب باشد، برقرارداشته شود و الا تغییر و طبق موازین شرع و مذهب قرار داده شود. دلیل آن، مسأله‌ی «کتاب القاضی الی القاضی فی البلدان الاسلامیة» می‌باشد که درتمامی کتب فقه مطرح شده و آمده است.

۶- اگر محکوم درحقوق عباد است، رضایت صاحب حق معتبراست نه رضایت محکوم و اگر محکوم به حق الله است، در این صورت وابسته به نظرحاکم وقت است. و اگر محکوم سیاسی باعتبار امورکشوری است، در این صورت هم به نظرحاکم بستگی دارد.[۳]

و فی العلائیة: «و تعین مکانه ای مکان الحبس عند عدم ارادة صاحب الحق للقاضی الا اذا طلب المدعی مکانا آخر فیحبسه لذلک».[۴]

والله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم

احقر محمد عمر (غُفرله) ازحوزه‌ی علمیه منبع العلوم کوه‌ون

۲۸ / ۱۰ / ۷۸ ش

۳- مرجع سابق: ۴/ ۳۴۴

۴- الهندیة: ۳/ ۱۸۷، ط کانفور

۱- کذایفهم من بعض عبارات الهندیه ج۳ ص۱۸۶ کانفوری

۲- ردالمحتار: ۳۵۰/۴

آیا شریعت اسلامی در تمامی امور با قوانین وضعی دنیا هماهنگی دارد؟

الاستفتاء (١٤٤): هل يساوق التشريع الاسلامی القانون الوضعی فی جميع الامورام لا؟

الجواب باسم ملهم الصواب: لايساوق التشريع الاسلامی القانون الوضعی الا فی بعض الامورالشاذة لانه ثبت ان الشريعة تختلف عن القوانين الوضعية باختلافات اساسية و تتميزعنها بتميزات جوهرية فلما كان كذلک فقد امتنع قياس القانون الوضعی علی الشرع المقدس لان هذه قاعدة: «ان القياس يقتضی مساواة المقيس بالمقيس عليه»، فاذا انعدمت المساواة فلا قياس اوكان القياس باطلاً.

قال اخونا الشيخ عبدالقادرعوده فی كتابه «التشريع الجنائی الاسلامی»:

«ينشأ القانونالوضعی فی الجماعة التی ينظمها و يحكمها ضئيلاً محدود القواعد ثم يتطور بتطورالجماعة فتزداد قواعده و تتسامی نظرياته‌كلما ازدادت حاجات الجماعة و تنوعت وكلما تقدمت الجماعة فی تفكيرها و علومها و آدابِها، فالقانون الوضعی كالوليد ينشأ صغيراً ضعيفاً ثم ينمی و يقوی شيئاً فشيئاً حتی يبلغ اشده...».

فاما الشريعة الاسلامية لم تنشأ هذه النشأة و لم تسر فی هذا الطريق، لانه لم‌تكن الشريعة فی مبادی امرها قواعد قليلة، ثم كثرت و لامبادی متفرقة ثم تجمعت و لانظريات اولية ثم تهذبت و لم‌تولد الشريعة طفلة مع الجماعة الاسلامية ثم سايرت تطوّرها و نَمَت بنموّها و انما وُلدت شابة مكتملة و نزلت من عندالله شريعة كاملة شاملة جامعة مانعة لاتری فيها عوجاً و لاتشهد فيها نقصاً، انزلها الله تعالی من سمائه علی قلب رسوله محمد صلی الله عليه و سلم فی فترة قصيرة لاتجاوز المدة اللازمة

لنزولها فترة بدأت ببعثة الرسول و انتهت بوفاته... و لـم تـأت الشـريعة لجماعـة دون جماعة او لقوم دون قوم او لدولة دون دولة و انما جـاءت للنـاس كافـةً مـن عـرب و عجم، شرقيين و غربيين، على اختلاف مشاربهم و تباين عاداتهم و تقاليدهم و تاريخهم فهى شريعة كل اسرة و شريعة كل قبيلة و شريعة كل قبيلة و شريعة كل دولة.[1]

والله سبحانه اعلم و علمه اتم- الاحقر محمد عمر (غُفرلَه)

۲۶ ذیحجه - ۱۴۱۱ هـ.ق

فرق بین تشریع اسلامی و قانون وضعی

الاستفتاء (١٤٥): ما الفرق بين التشريع الاسلامى و القانون الوضعى؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اساس الفرق بين الشريعة و القانون هو أنّ الشريعة من عندالله جلّشانه و هو يقول: «لاتبديل لكلمات الله»، و هوعالمالغيـب القـادرعلى ان يضع للناس نصوصاً تبقى صالحةً على مرّالزمان اما القوانين فمن وضع البشر و توضـع بقدر مايسدّ حاجتهم الوقتية و بقـدر قصورالبشـرعن معرفـة الغيـب، تـأتى النصـوص القانونية التى يضعونها قاصرة عن حكم ما لميتوقعوه، و لقـدجاءت الشـريعة مـن يـوم نزولها بأحدث النظريات التى وصل اليها اخيراً القانون الوضعى مع ان القانون اقدم من الشريعة بل جاءت الشريعة من يوم نزولها بأكثرممـا وصـل اليـه القـانون الوضـعى، و حسبنا ان نعرف ان كل ما يتمنى رجال القانون اليوم أن يتحقق من المبادى موجود فـى الشريعة من يـوم نزولهـا، و نسـتطيع ان نقـول بحـق ان الشـريعة لاتماثـل القـانون و لاتساويه و لايصح ان تقاس به و أن طبيعة الشريعة تختلف تماماً عن طبيعة القانون.

١- ر. ك: التشريع الجنائى الاسلامى: ١/ ١٣، المقدمة

الآن یکفیک ماحررته مختصراً، اما المباحث فی ذلک فکثیرة و شعب الامتیاز و الفرق بینهما کثیرة و البحث عن اعماقها و تحقیقها طویل.

والله سبحانه اعلم و علمه اتم- الاحقر محمد عمر (غُفرلَه)

۲۶ ذیحجه - ۱۴۱۱ هـ.ق

چرا جلو فرقه‌ی بهائی را نمی گیرید و چرا علما مردم را آگاه نمی کنند؟

الاستفتاء (١٤٦): دیروز محمدعلی باب از شیراز و بعد از ۱۴سال بهاؤالدین از تهران ادعای پیامبری کردند و خلق خداوند را گمراه کردند و قبرشان درحنیفا و عکا است و مذهب بابی و بهائی را رواج دادند و حافظ منافع اسرائیل در تمام کره‌ی زمین هستند و تمام فرقه‌ی بهائی و بابی دشمن اسلام و دارای کتب بیان و اقدس هستند و جاسوس درجه‌ی یک اسرائیل هستند و تمام فتنه‌های زیر سر انگلیس، و روسیه و آمریکا و غیره این فرقه هستند و مذهب تشیّع داد و ستد را با این فرقه‌ی ضاله حرام اعلام کرده‌اند و نجس هستند، چرا در بلوچستان تمام اقتصاد مردم بلوچ بیسواد را قبضه کرده‌اند و دارای میلیاردها تومان ثروت هستند؟ چرا اهل سنت بافرقه‌ی بهائی زد و بند دارند و چرا این فرقه را در بلوچستان بزرگ می‌نمائید؟ و چرا علمای دین مردم را آگاه نمی‌نمایند؟ چرا امروز علمای دین ما تماشاگرهستند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: مسلّم است که قبل از رژیم جمهوری اسلامی، در رژیم طاغوتی، بهائی‌ها در بروز و ترقی بودند و فشارشان به اکثرشهرستان‌های سیستان و بلوچستان رسیده بود. در مخالفت علیه آن‌ها علما و عوام اهل سنت و تشیع قیام کردند و حتی با آن‌ها درگیری می‌شد. ممکن است حادثه‌ی درگیری با بهائی در ایرانشهر و دکتر مجدپور در سرباز به گوش شما

رسیده است، اما چون رژیم طاغوتی حامی آن‌ها بود و آنها را سرکوب نمی‌کرد و پشتیبان آن‌ها بود، مردم کامیاب نشدند. چندی از علما تصمیم نوشتن در ردّ آن‌ها داشته بودند ولی درمرتبه‌ی اراده ماندند.

الآن که الحمد لله نظام جمهوری اسلامی پیاده شد و قدرت کلّی دردست علمای اهل تشیع و من وجه به اهل تسنن هم افتاد، دیدیم که بهائیت، کمونیست، دموکراسیت و تَقَویَّت یکپارچه بی اثر وگمنام شدند. ما اهل سنت هم آن‌را غنیمت دانسته، از دیگرسر و صدا خاموش شدیم و عقیده‌ی ما تاحال همین است که خداوندکریم جمهوری اسلامی را به این امورخیر عطا فرماید که ما همه را از کار و فکرشان در این کشور مستغنی ساخته و برای سرکوبی این اقشار فاسد، آماده باش و متوجه است.

به فکر ما آن طورکه شما تحریر فرموده‌اید، در بلوچستان به ظاهر دیده نمی‌شود و یا ما پی‌نمی‌بریم و گرنه بر فتوای کفر بهائی و کمونیست ما همه اهل تسنن و تشیع، موافق و هم‌صدا هستیم، همانگونه که درتحریم اقتصادی با آن‌ها هم نوا هستیم. این یک الزام است که شما بر اهل تسنن نموده‌اید که آن‌ها سکوت اختیار نموده و یا مردم را آگاه نکرده‌اند. بلکه اینها وظیفه‌ی خود را انجام داده و تا حال هم اگر ببینند، انجام وظیفه خواهندکرد. علمای دین را تماشاگر گفتن، جسارتی بزرگست.

البته سلب موارد اقتصادی آن‌ها از قدرت ما بیرونست. آری اگر این امر از ناحیه‌ی جمهوری اسلامی باشد، جلوگیری آن‌ها خیلی سهل و آسان و ما اهل سنت هم با مسئولین و مامورین جمهوری اسلامی، در این مورد همکاری و

مساعدت خود را دریغ نخواهیم داشت. برای اقدام به این امور، مذهباً و سیاستاً اهل سنت تنها قادر نیستند تا پشتیبانی ازدولت جمهوری اسلامی نباشد.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفِرَله)

۱۹ محرم الحرام - ۱۴۱۲ هـ.ق

مثل سوال بالا

الاستفتاء (١٤٧): جمشید معانی از فرقه‌ی بهائی‌گری درکشور اندونزی برای بهائیت دارد فعالیت می‌کند؛ زیر زمینی، جلو این عناصر کثیف را از طریق شورای مسلمین جهانی بگیرید.

الجواب باسم ملهم الصواب: انشاءالله تعالی اگرخداوندکریم توفیق خود را شامل حال ماکند و جمهوری اسلامی توفیق داشته باشد، جلو این عناصرکثیف ازکشورهای خارج هم گرفته شده و امید ریشه‌کنی دارد؛ مثل موضوع سلمان رشدی که نخست محکومیت او از جمهوری اسلامی صادرشده و درسراسر جهان محکوم گردید. پس اگر برای محکومیت گروه بهائی قدمی بردارند امیداست که تمام جهان از اهل سنت هم این صدا را اجابت کرده و بازگشت می‌دهد.

و الله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفِرَله)

۱۹ محرم الحرام - ۱۴۱۲ هـ.ق

حکم وکیل بودن مسلمان برای کافر و ملحد و زندیق

الاستفتاء (١٤٨): در زمان حکومت طاغوت تمام دادگاه‌های ایران، اداره‌ی ثبت احوال، اداره‌ی ثبت املاک دراختیار فرقه‌ی ضاله‌ی بهائی شوم استثمار کفر بهائی به سرکردگی ملعون «هویدای معدوم» بوده است. تا درایران و تمام نقاط

عالم ثروت‌های مسلمین را بگیرند و در قبضه‌ی بهائی‌ها بگذارند و سپس به بانک‌های اسرائیل سرازیرشود، و شخص بهائی با زد و بند با اداره‌ی ثبت املاک قبل از انقلاب در سراوان املاک مسلمین را برخود ثبت کرده‌اند و هم اکنون فراری هستند و فرقه‌ی بهائی بادادن زر و زیور و پول و جنس به این قاضی و آن قاضی دادگاه تا مال مسلمین را با رشوه دادن از مسلمین بگیرند و به بهائی فراری بدهند. می خواهم سوال نمایم، درمذهب تشیع وکیل بودن برای بهائی حرام است و تشیع مذهب، وکیل بودن برای بهائی را حرام می‌دانند، شما چه می‌فرمایید در مورد یک نفر وکیل سنی مذهب که وکیل بهائی شده و می‌خواهد به زور و پارتی و رشوه دادن و گرفتن مال مسلمین را و دادن آن به فرقه‌ی بهائی و زیرپا گذاشتن احکام خداوندی و قرآن مجید را و رسول اکرم ﷺ را، اسم و مذهبش سنی است، پس ۱- آیا این وکیل کافراست؟ ۲- قتل چنین اشخاص جایزاست؟ ۳- زنش طلاق است؟ ۴- معاشرت با او حرامست؟ ۵- وصلت با او حرامست؟ ۶- نمازجنازه دارد؟ ۷- مالش حلالست؟ ۸- داد و ستد با او حرامست؟ ۹- از دایره‌ی اسلام خارج است یاخیر؟

توضیح این که از نظرفکری من، جنگ و اعلام جنگ با خداوند متعال و قرآن کریم و رسول اکرم ﷺ نموده است و بایستی جنازه‌اش سوزانده شود.

الجواب باسم ملهم الصواب: درین صورت که شما تحریرکرده‌ایدکه املاک مسلمین را بهائی به اعطای رشوت در اداره‌های طاغوتی برای نام خود ثبت کرده است و به پشتیبانی اداره‌های طاغوتی در دسترس و ملکیت خود قرارداده است، اگرتحریرصحیح است، بهائی اصلاً مالک آنها نمی‌گردد پس چگونه این فرد سنی می‌تواند وکیل او گردد. وکالت این فرد اصلاً اعتبار ندارد.

زیرا انسان درچیزی می‌تواند دیگری را وکیل کندکه خودش اولاً مالک آن و قدرت تصرف درآن را داشته باشد.

درکنز می‌فرماید: «و هواقامة الغیرمقام نفسه فی التصرف ممن یملکه».[۱]

یعنی: توکیل، نصب کردن دیگری به جای خود است درتصرف و این توکیل ازکسی صحیح می‌باشدکه خودش قدرت تصرف در همان شیء داشته و مالک تصرف آن باشد. بنابراین، چون این بهائی خودش از اول امر مالک و متصرف درملک مسلمانان نمی‌تواند شد، چگونه می‌تواند فردسنی را وکیل کند لذا این وکالت او ناروا و باطل است و اعتبار ندارد.

البته اگر واقعاً این املاک درآن زمان، به طور ثابت ملک بهائی بوده‌اند پس این توکیل از دوصورت خالی نیست:

۱- بهائی خودش قبل از فرار یا بعد از آن فرد سنی را وکیل خودکرده است.

۲- سنی خود برخاسته و وکالت او را انجام می‌دهد.

درصورت اول، وکالت سنی از بهائی حرام و ناجایز است؛ زیرا بهائی درحکم مرتد و ملحد و زندیق است و تصرفات مرتد، ملحد و زندیق که امید اسلام و رجوع به اسلام نداشته باشد، نزدامام ابوحنیفه ﷺ غیرنافذ و مردود می‌باشد.

قال فی البحر: «و اما توکیل المرتد فموقوف ان اسلم نفذ و الا بأن قتل او مات او لحق بطل».[۱]

۱- کنزالدقائق ص۳۳۳، کتاب الوکالة

۱- البحرالرائق: ۱۴۲/۷

و فی الدرّ: «و توقف توکیل مرتد فان اسلم نفذ و إلا... بطل عند ابی حنیفة رحمه الله».[۲] و مثله فی البدائع.[۳]

صورت دوم وکالت نیست بلکه حمایت است و حمایت ازکافر درین موارد حرامست و شخص به این عمل سخت مجرم وگناه‌کار می‌گردد. البته کافر نمی‌شود؛ زیرا نزد اهل سنت انسان به گناه کبیره فاسق می‌شود نه‌کافر. قتلش هم جایز نیست البته حکومت اسلامی می‌تواند او را تعزیرکند. زنش هم مطلّقه نیست. البته از معاشرت چنین مردم احتیاط کرده شود، وصلت با او، جنازه براو و داد و ستد هم جایزاست و شخص ازدائره‌ی اسلام خارج نیست، اما سخت مجرم و گنهکار است.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرَله)

۱۹ محرم الحرام - ۱۴۱۲ هـ. ق

۲- ردالمحتار: ۲۵۲/۳

۳- بدائع‌الصنائع: ۲۰/۶

كِتَابُ الْوَقْفِ

بهترین طریق و صورت وقف / وقف اشجار و نخیل و حکم فروش و تصرف درمال وقف

الاستفتاء (۱٤۹): شخصی می‌خواهد زمینی یا چند درخت یا نخل وقف کند پس او را به طور عام وقف کند بهتراست یا این‌که به شخصی خاص بدهد بهتراست؟ و آیا زمین را وقف برای زراعت بدهد یا به قبرستان یا به مسجد کدام‌یک بهتراست؟ و آیا وقف اشجار و نخیل هم جایزاست یا نه؟ و فروخت و تصرف در وقف جایزاست یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: کثرت و قلت ثواب به نیتِ واقف و صلاحیت موقوف‌علیهم و اعلی و ادنا بودن موقوف و ضرورت وقت و مکان، تعلق دارد. مثلاً اگرنیت واقف خالص باشد، ثواب هم کامل‌تر و اگر نیتش ضعیف باشد، ثواب هم ضعیف و ناقص خواهد شد و چنان‌چه موقوف‌علیهم افراد نیک و باصلاح باشند، ثواب بیشتر و اگرعکس آن باشد، ثواب هم کمتر می‌شود و اگر زمین و درخت موقوفه، اعلی باشد، ثواب هم هم‌چنان بسیار و در غیر این‌صورت ثواب کم و ناقص می‌شود.

اگرمقتضای وقت و مکان، بنای مسجد است پس به مسجد دادن افضل و اگر قبرستان احتیاج به زمین داشته باشد، وقف آن به قبرستان اولی‌تر و اگرمسکینی مستحق‌تراست، دادن آن به او بهتراست.

لازم بذکراست که چون نیت و هدف از وقف، تابیداست و واقف از این بترسد که اگر به شخصی معین بدهد، بعداً دعوای ملکیت می‌کند و اگربه طور عموم بدهد، خوف اهلاکش موجود است، پس بر واقف لازمست که شخصی را به تولّیت آن معین کند یا خود یا اولاد خودش را متولی‌کند و متولی هم فردی صالح و قابل برای حفاظت آن باشد.

سپس چون متولی محصولِ وقف را به دست می‌آرد، اگر خود وقف احتیاج صرف دارد، اولاً به آن صرف کند و اگر احتیاج ندارد پس به همان مصارف که واقف تعیین کرده است، صرف کند و متولی خود اگر به قدر حق خدمت و زحمت خود بگیرد، برایش جایزاست.

وقف اشجار و نخیلات هم باعتبارتعامل و عرف جایز می‌باشد؛ هم‌چنان‌که تعامل در منطقه‌ی ماست.

فروش، هبه و ارث در وقف جایز و جاری نخواهد شد.

قال فی الکنز: «و منقول فیه تعامل و لایملّک و لایقسم و ان وقف علی اولاده و یبدأ من غلته بعمارته بلاشرط».

و قال: «و لایقسمه بین مستحقی الوقف و ان جعل الواقف غلته لنفسه او جعل الولایة الیه صح».[۱] وکذا ایضاً فی حاشیته نقلاً عن العینی و الفتح.

و فی العالمگیریة: «و منها التابید و هو شرط علی قول الکل و لکن ذکره لیس بشرط عندابی‌یوسف و هوالصحیح کذا فی الکافی».[۲]

و فیه: «و لایباع و لایوهب و لایورث کذا فی الهدایة».[۳]

تقسیم وقف بنابرتملّك جایز نیست ولی برای حفظ و زراعت جایزاست؛ مثلاً این طورتقسیم کندکه هریکی حصه‌ای را تصرف و از آن استفاده کند، اما نه به طورملکیت و نه به عنوان مالك.

۱- کنزالدقائق ص۲۲۶- ۲۲۵

۲- العالمگیریة (الهندیة): ۳۵۶/۳، شرائطالوقف، ط بیروت

۳- مرجع سابق: ۳۵۰/۳، اول کتاب الوقف

قال فی الخیریة: «صرّح فی الاسعاف ان اهل الوقف لو قسّموا الوقف بینهم لیزرع کل واحد نصیبه جاز».[۱]

و فی الکاملیة: «قال فی المنح المتعارف فی دیارنا وقف‌البناء دون‌الارض وکذا وقف الاشجار بدونها فتعین الافتاء بصحته لانه منقول فیه تعامل اهـ».[۲]

اگرمتولی خائن یا از ادای حقوق و زحمت وقف عاجزشود، قاضی، شخصی دیگر را قائم مقام اوکند.

قال فی العقود الدریة فی تنقیح الفتاوی الحامدیة:

«و یُنزع المتولی لوخائناً... وکذا تولیة العاجزلان المقصود لایحصل به.[۳]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۲ شعبان - ۱۳۸۴ هـ. ق

حکم تبدیل نیت و جهتِ وقف برای واقف

الاستفتاء (۱۵۰): شخصی درختی وقف عام‌کرد آیا دوباره می‌تواند نیت خود را تبدیل کرده خاص کند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: برای واقف تبدیل جهتِ وقف جایزنیست.[۴]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۴ ربیع الاول- ۱۳۹۶ هـ. ق

۱- الفتاوی‌الخیریة: ۱۱۹/۱

۲- الفتاوی‌الکاملیة ص۵۷

۳- العقودالدریه: ۲۰۰/۱

۴- کذافی الشامیة ج۳ و فتاوی دارالعلوم: ۵ و۲۴۸/۶

حکم استفاده‌ی واقف از وقف

الاستفتاء (۱۵۱): آیا واقف می‌تواند از وقف خود استفاده کند یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: درصورت شرط نمودن استفاده از ثمرات برای خود، می‌تواند همه یا بعضی از منافع را تا حین حیات خود استفاده کند و یا این‌که خودش متولی آن است، دراین صورت هم بدون شرط کردن استفاده، به قدر احتیاج و ضرورت خود می‌تواند استفاده کند.

قال فی الدر: «جعل الواقف الولایة لنفسه جازبالاجماع وکذا لو لم یشترط لاحد فالولایة له عند الثانی و هو ظاهرالمذهب...».[1]

و قال: «وجازجعل غلة الوقف لنفسه عندالثانی و علیه الفتوی».[2]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۱ ربیع الاول - ۱۳۹۷ هـ. ق

استفاده‌ی شخصی از نهال و پاجوش درخت موقوف

الاستفتاء (۱۵۲): نخلی که وقف شده است، خارج کردن بوته [پاجوش] ازآن وکاشتن آن برای خود جایزاست یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر در وقت وقف کردن نخل، همان پاجوش و... موجود بوده و واقف آن‌را استثنا کرده، درین صورت جایزاست که‌آن‌را بیرون کرده و برای خود بکارد. و اگراستثنا نکرده است یا همان پاجوش بعداً پیدا شده است، او حق ندارد که آن‌را بیرون‌کرده و برای خود بکارد بلکه بیرون‌کرده و برای وقف بکارد.

۱- ردالمحتار:۴۲۱/۴

۲- مرجع سابق: ۴۲۳/۴، و کذا فی فتاوی دارالعلوم: ۵ و۲۶۷/۶ و امدادیه: ۵۱۹/۲

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۴ محرم - ۱۴۰۲ هـ.ق

دادن درختی که به طور عموم وقف شده است به یک فرد معین

الاستفتاء (۱۵۳): اگر کسی نخلی به طور عمومی به همه‌ی مردم وقف نمود بعداً دیدکه هیچ کس او را تلقیح [گُشن] نمی‌کند و هرسال بی‌ثمره می‌شود، دومرتبه همین نخل وقف را به کسی دادکه مستحق هست آیا جایزاست یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: آری جایز است.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرلَه)

۲۶ ذیحجه - ۱۴۰۵ هـ.ق

درصورت عدم ضرورت به موقوف، حکم فروختن و تبدیل جهتِ وقف

الاستفتاء (۱٥٤): شخصی زمین خود را برای دو مسجد وقف نمود. امّا خود مسجد و اهالی مسجد هیچ احتیاجی به این وقف ندارند. پس درصورت موجود نبودن واقف، ولیِّ واقف یا متولی مسجد نقل این وقف را به مدرسه‌ای برسانند و یا حصه‌ای فروخته و مدرسه‌ای جدید بنا کنند تا منفعت وقف و ثواب واقف زیاده شود. آیا جایزاست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگرواقف، در وقت وقف همین طور شرط کرده است که اگر روزی این مساجد ضرورت این وقف را نداشته باشند، من آن‌را به مدرسه‌ای می‌دهم یا فروخته به مدرسه می‌دهم و...، درین صورت نقل آن به مدرسه و فروختن آن و بنای مدرسه رواست و اگراین شرط را نکرده است، پس این هردو امر جایز نیست بلکه به هرحال به همان دو مسجدگذاشته شود.(۱)

۱- فتاوای دارالعلوم: ۵ و۲۳۸/۶ و۲۴۰

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۷ شوال- ۱۴۰۷ هـ.ق

حکم نهال درخت موقوف

الاستفتاء (۱۵۵): یک درخت خرمای وقفی موجود است و نهال زیاد دارد حکم نهال‌های آن چیست؟ آیا آن‌ها را بیرون کرده و بکارند وقف می‌شوند یا خیر؟ و آیا جایز است که آن‌ها را به قیمت بگیرند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر این نهال‌ها بعد از وقف کردن پیدا شده‌اند، در وقف داخل‌اند. پس اگرصاحب (واقف) معین است، او دو اختیار دارد: یا آن‌ها را بیرون‌کرده و بکارد و وقف کند و یا آن‌ها را بفروشد و قیمت را به وقف یا موقوف‌علیهم صرف کند، هردوصورت جایزاست. و اگرمعین و موجود نیست، متولّیِ وقف همین‌طور کند هم جایزاست.

قال فی الهندیة: «و ما یحدث من الثمرة بعد الوقف فانه یصرف الی الوجوه التی سمّی فی الوقف».[1]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

حکم زمین یاچیزی دیگر که برای یک مسجد وقف شده و مسجد متروک شود

الاستفتاء (١٥٦): شخصی نصف یا ثلث زمین خودرا برای مسجد یک قریه وقف کرد. در وقت وقف کردن، تمام اهالی آن روستا دور بر مسجد سکونت داشته و مسجد از نمازگزاران آباد بود. بعد ازگذشت زمانی تمام اهل روستا از آن‌جاکوچ کرده و به جایی دیگر رفتند و مسجد لاوارث مانده است. حتی ازگذشتن مدت زیاد، سقف و دیوارآن از سبب باران به زمن می‌ریزد و از باز

١- الهندیة: ٣١٨/٢، ط کانفور

شدن در و پنجره‌ها امکان داخل شدن حیوانات هم هست. پس آیا وقف این زمین مذکور شرعاً صحیح است یا نه؟ .اگرصحیح هست، محصول این حصه به چه طریقی به مسجد صرف شود؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این وقف صحیح شده است. امّا وقتی که این مسجد متروک و مخروب شده است پس اگر ازین وقف چنین ثمره‌ای پیدا می‌گردد که این مسجد را تعمیر کنند، قیمت ثمره‌ی آن‌را گرفته و به تعمیرآن صرف کنند و اگرچنین گنجائش ندارد پس همان ثمرات وقف را به مسجدی دیگر که نزدیک‌ترین مسجد به همین مسجد مخروبه باشد، صرف کنند.

قال فی الدر و التنویر: «فیصرف وقف المسجد و الرباط و البئر و الحوض الی اقرب مسجد او رباط او بئر او حوض الیه».(۱)

و اگراسباب و وسایل آن مسجد برای آن قابل استفاده نیستند و ضایع می‌شوند، پس آن‌ها را فروخته و به مسجدی نزدیک‌تر به آن صرف کنند.(۲)

و چون وقت وقف نمودن این زمین، مسجد تعمیر بوده و وجود داشته است؛ گرچه بعداً منهدم شده است، بازهم وقف صحیح است. حتی اگرفرضاً مسجد تعمیر نشده فقط زمین برای بنای مسجد تهیه می‌شد، در این صورت هم وقف صحیح می‌شد.

قال فی العقودالدریة: «وقف عقاراً علی مسجد او مدرسة هیأ مکانُها لبنائها قبل ان یبنیها اختلف المتأخرون و الصحیح الجواز».(۳)

۱- ردالمحتار: ۳/ ۴۰۷، الوقف، مطلب فیما لوخرب المسجد اوغیره

۲-کذا فی ردالمحتار: ۳/ ۴۰۷

۳- عقودالدریة: ۱۱۲/۱

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۶ جمادی الآخر- ۱۴۱۰ هـ.ق

وقف زمین مشترک و مشاع توسط شرکای آن

الاستفتاء (۱۵۷): دو بند زمین با هم‌دیگر متصل هستند یکی ازین‌ها مال یک نفرکه با خاندان خودش مشترک است و دیگری مال جماعتی دیگراز مردمان می‌باشد و درین روستا مردم باعتبار قومیت دوگروه هستند. هریکی از افراد آن قوم که قوت داشت، دیگری را نمی‌گذاشت که به همسایگی او زندگی کند. اتفاقاً یک فرد از آن دو گروه در زمینی که با قوم خود شریک شده بود، خانه‌ی خود را درست کرد. سپس او و تمام صاحبان این زمین متفق شده او را وقف مسجد محله‌ی خودکردند و از ترغیب دادن بعضی افراد، گروه دوم هم زمین دیگر را که مشترک بین آن خاندان بود، وقف آن مسجدکردند.

مقصود و منظور ترغیب‌دهندگان اتفاق و اتحاد آن دو قبیله بود از همین جهت ابتدا زمین خودرا وقف کردند حالا دو بند زمین که آن‌را وقف مسجدکردند، افراد آن دو قوم درهمین زمین سکونت دارند بعضی افراد متصرف و قابض کمترحصه‌ی زمین به اندازه‌ی خانه و حمام و توالت یا جای حیوانی که دارد هست و بعضی متصرف دو سه برابر ازین هستند و بعضی ازین‌ها صاحب مال و ثروت و بعضی فقیر و محتاج هستند پس آیا وقف کردن زمین این دو قوم صحیح است یا نه؟ اگرصحیح هست حق مسجد را به چه طریق ادا بکنند؟ واضح‌تر بگویم: طریق ادائگی حق مسجد براین افراد به چه نحو است؟ امیدوارم به طور واضح تحریرفرموده باشید تا طریق ادائگی حق مسجد را بدانیم و به‌حق‌تلفی گرفتار نشویم و درختی که درین زمین به غیرکاشتن کسی خود بخود برویدآیا به

وقف کردن زمین وقف می‌شوند یا نه؟. و بعضی افراد درخت‌هایی را که نزد خانه‌ی‌شان هستند از حیوانات حفاظت می‌کنند تا وقتی که کاملاً بزرگ شوند آیا آن‌ها حق حفاظت کردن را دارند یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر این زمین‌ها را قبل از ساخت مسکن و خانه‌ها وقف‌کرده و بعداً در آن ساکن شده‌اند و همه اتفاقاً سهمیه‌ی خود درآن زمین را وقف‌کرده‌اند، این وقف‌شان صحیح است؛ چراکه این «وقف مشاع فیما یحتمل القسمة» می‌باشد که نزد امام ابویوسف رحمه الله صحیح است و فتوای متأخرین هم برآن است.

قال فی الهندیة: «و المتأخرون افتوا بقول ابی‌یوسف انه یجوز و هوالمختار».[۱]

البته اجرت این مساکن و خانه‌ها که در زمین وقف بسته و در آن سکونت می‌کنند، برآن‌ها لازمست؛ کما فی الشامیة.[۲]

و اگر بعد از ساخت مسکن، همه‌ی آنان زمین را وقف کرده‌اند پس اگر شرط‌کرده‌اند که تا زندگی خود از آن استفاده کنند پس می‌توانند. و اگر شرط نکرده‌اند، آن‌را تخلیه کنند یا اجرت و کرایه‌ی آن‌ها را به مصرف وقف بدهند. و اگرهریکی مقدار را معین نکرده مثل نصف یا ثلثِ سهمیه‌ی خود و یا همه آن‌را اتفاقاً وقف نکرده‌اند بلکه مجهولاً وقف کرده‌اند؛ مثلاً گفته‌اند: «مقداری از سهمیه‌ی من وقف است» پس این وقف مجهول و غیرمشخص، صحیح نیست؛ لما قال فی الهندیة:

۱- الهندیة:۳۱۹/۳ ، ط کانفور

۲- ردالمحتار:۴۰۳/۳

«و منهاعدم الجهالة فلو وقف من ارضه شیئاً و لم یسمّه کان باطلاً و لو وقف جمیع حصته من هذه الدار و لم یسمّ السهام جاز استحساناً...».[۱]

هر درختی که خود بخود در زمین وقف بروید یا دیگری بکارد، وقف می گردد و حق حفاظت آنرا دارند.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۶ جمادی الآخر- ۱۴۱۰ هـ.ق

ثبوت وقفیت به قول و اعلان عمومی و علامت‌گذاری

الاستفتاء (۱۵۸): مسأله‌ی مورد بحث را کمی تشریح بدهم: اهالی قدیمی آسپیچ که در۷ کیلومتری شهر سراوان قرار دارد، یک قطعه زمینی از حریم این قریه بنا به گفته‌ی اهالی، ۲۵ سال قبل به وسیله‌ی تراکتور تحجیرکردند یعنی دور تا دور آن‌را با گاوآهنی خط کشیدند البته بند نبستند. و درین محوطه اوراق شهید شده‌ی قرآن و حدیث را دفن نمودند تا این‌که این زمین بنام «دنّ (زمین) شهیدان» مشهورشد. مردم این قطعه زمین را جهت قبرستان قریه در نظر گرفته ولی تا هنوز مرده دفن نکرده اند. شخصی در طول این مدت دو بار سنگ آورده و روی زمین می‌ریزد. مسئول شورای اسلامی در مسجد جامع اعلام می کند که این سنگ‌ها از چه کسی هستند که بر روی زمین قبرستان ریخته آن‌ها را ببرد، امّا با وجود اعلام مکرر، صاحبی برای سنگ‌ها پیدا نمی‌شود تا این‌که مسئول شورای اسلامی ۶۰۰ تومان از پول قبرستان به کارگری می‌دهد که این سنگ‌ها را دور تا دور قبرستان تا جایی‌که می‌رسند، ببندد. چنان‌چه کارگر هم این کار را انجام می‌دهد. و ریش سفیدِ یک قبیله ازین قریه به خود بنده می گوید که پولی

۱- الهندیة:۳/۳۱۶ ، شرائط‌الوقف، ط کانفور

جمع کنیم تا دور تا دور زمین قبرستان را دیوار کنیم تا کسی دیگر تصرف نکند. بالفور من هم سستی کرده و پول جمع نشد البته اعضای شورای اسلامی در مسجدجامع از مردم جهت قبرستان پول جمع‌آوری می‌کنند و مبلغی پول هم جمع می شود و این مرتبه با تراکتور بند می‌بندند تا مشخص شودکه قبرستان است. بعد از گذشت مدتی، یک شخص که اهل قریه‌ای دیگراست، مدعی می‌شود که درین زمین من برای خود خانه درست می‌کنم و چون این شخص کارمند دولت هست، بعضی از اهالی آسپیچ هم که توقع منافعی ازو دارند، می‌گویند‌که ما زمین را به این شخص می‌دهیم که خانه بسازد. حتی ریش سفیدی که قبلاً به من گفته بود که برای قبرستان پولی جمع کرده و قبرستان را دیوار می‌کنیم، این هم به طمع منافعی از او می‌گوید‌که زمین را به او بدهید تا خانه بسازد. حالا این زمین مورد بحث که جزو حریم قریه‌ی آسپیچ می‌باشد، آیا عده‌ی معدودی می‌توانند این زمین را به آن شخص که اهل قریه‌ای دیگر می‌باشد، بدهند تا خانه بسازد یا این‌که چنده‌ی اعضای شورای اسلامی و اعلام عمومی در مسجد جامع که این تکه زمین ازحریم قریه جهت قبرستان در نظر گرفته شده وکسی هم مخالفت نکرده و حق خود را به قبرستان واگذار نموده‌اند، اعتبارداشته و زمین متعلق به قبرستان می‌شود؟

و افرادی‌که می‌خواهند این زمین را جهت ساختن خانه به شخص مذکور بدهند، ریش‌سفیدشان همان فرد است که به من گفت که برای قبرستان پولی جمع کرده تا آن‌را حصار کنیم پس آیا این رضایت این ریش سفید دلیل بر این نمی‌شود که این قبیله هم راضی است که حق حریم خود را به قبرستان بدهند؟ و آیا رجوع از دادن حق خود، درست است یا خیر؟ و آیا عده معدودی از قریه،

می‌توانند که حریم قریه را به شخصی که از اهالی قریه‌ای دیگر است، بدهند در صورتی که وقت جمع آوری چنده، این‌ها هم مطلع شده و هیچگونه اظهار مخالفتی نکرده‌اند؟

و مزید درباره‌ی این زمین بین اهالی قریه و حتی علما اختلاف است گروهی از علما می‌گویند که بنابه گفته و قول امام ابویوسف رحمه الله وقفیت قبرستان به مجرد قول ثابت می‌شود و احتیاجی به دفن مرده هم نیست بنابراین همان طوری که یک شخص زمین خود را به قبرستان بدهد به مجرد قول وقفیت آن ثابت می‌شود این عده از علما می‌گویند: حالا وقتی که اهالی قریه کلاً حق خود را سپرده‌ی قبرستان نموده و اعلام عمومی در مسجد شده و چنده هم به وسیله‌ی اعضای شورای اسلامی که نماینده‌ی مردم هستند، جمع شده است، گویا اهل قریه به رغبت و رضایت خود این زمین را داده‌اند لذا وقف قبرستان شده و ایشان نمی‌توانند رجوع کنند. گروهی دیگر از علما می‌گویند چون مرده دفن نشده، هنوز قبرستان نیست و آن‌ها می‌توانند رجوع کنند. خواهشمندم درین مورد حکم شرعی را بیان کرده و راهنمایی فرمایند تا مردم از اختلاف نجات یابند. اجرکم علی الله.

(مستفتی (مولانا) خالد دهواری از عین العلوم گشت سراوان)

الجواب بسم ملهم الصواب: ۱- قال فی الهندیة فی شرائط الوقف: «و منها الملک وقت الوقف...» .[1]

۲- و قال ایضاً: «و یتفرّع علی اشتراط الملک انه لا یجوز وقف الاقطاعات الا اذا

۱- الهندیة: ۳۵۳/۲ ، شرائط‌الوقف، ط بیروت

كانت الارض مواتاً او كانت ملكاً للامام...».[1]

۳- و قال ايضاً: «و ذكرالوقف وحده او الحبس معه يثبت بـه الوقـف علـى مـا هـو المختار و هو قول ابى‌يوسف...».[2]

۴- و قال فى وقف المشاع المحتمل للقسمة: «و المتأخرون افتوا بقول ابى‌يوسف انه يجوز و هو المختار...».

۵- و قال ايضاً: «و اتفقا على عدم جعل المشاع مسجداً او مقبرةً مطلقاً ...».

۶- «و لو انّ رجلين كانت بينهما ارض وقف كل واحد نصيبه علـى قـوم معلـومين فهذا جائز».[3]

۷- و قال ايضاً: «و عند ابى‌يوسف يزول ملكه بالقول...».

۸- و قال فى الدرّ: «فلايجوزوقف مشاع يقسم خلافـاً للثـانى...و اختلـف التـرجيح، و الاخذ بقول الثانى احوط و اسهل، بحـر و فـى‌الـدرر و صدرالشـريعة: و بـه يفتـى و اقـرّه المصنف».[4]

۹- و قال فى الاشباه و النظائر: «لاينسب الى ساكت قولٌ».[5]

و اقول: و الذى نحن فيه ليس من المستثنيات التى ذكره من هذه القاعدة هناك.

از عبارات بالا امور ذيل معلوم می‌شوند:

۲- مرجع‌سابق: ۳۵۴/۲، ط بيروت

۱- مرجع‌سابق: ۳۵۸/۲، شرائط‌الوقف

۲- مرجع‌سابق: ۳۶۵/۲

۳- ردالمحتار:۳۹۹/۳ الى۴۰۱، مطلب شروط‌الوقف على قولهما، وكذا فى امدادية:۵۲۵/۲

۴- الاشباه والنظائر ص۱۵۴

ملكِ تام بودنِ موقوف در وقت وقف ضروری و شرط است. زمین مذکور اگرچه قبل از تحجیر و بعد از تحجیر بنابر بودنِ حق حریم قریه، ملك تام اهالی قریه نبود، امّا بعد از محوطه‌ی دیواری دور آن، احیاء شده و به ملك تام مملوكِ افراد جمع کننده‌ی پول مشترکاً گردید. ملکیت تام در اول امر به حکم عبارت اول و دوم دیده شده؛ چراکه بعد از بستن حائط و دیوارهم، همه‌ی آن‌ها به قبرستان عمومی کردنِ آن اعلان کردند و چنده جمع آوری نمودند و هیچ احدی از شرکا انکار نکرد بلکه چنده هم داد، پس همین ذکر قبرستان در عرف، نائبِ وقف و حبس است درکار خیر و راه خدا.

پس به حکم عبارت سوم طبق قول مختار (قول ابی‌یوسف ﷀ) وقفیت آن فقط به قول ثابت شد؛ اگرچه در آن دفن میت واقع نشده است و طبق عبارت چهارم اگرچه این مشاع بود، و طبق عبارت پنجم اگرچه وقف مشاع برای مسجد و مقبره به اتفاق هم روا نیست، امّا چون همه‌ی شرکا آن‌را به قبرستان واگذارکرده و علامت گذاری نمودند، پس در موقوف، مشاعیت باقی نماند لذا این وقف، غیرمشاع برای قبرستان شدکه به حکم عبارت ششم نزد تمام ائمه روا و درست است و به مجرد قول آن‌ها که «این را برای قبرستان واگذارکردیم» ملكِ آن‌ها به حکم عبارت هفتم زایل گردید. فتوا هم در این خصوص برقول امام دوم (امام ابویوسف ﷀ) است؛ هم‌چنان که درعبارت هشتم از فتاوای شامی و درّ و دُرَر تصریح شده است.

و نیز گرچه سکوت بعضی در این مسأله حکم رضایت را ندارد؛ کما فی عبارة الاشباه، اما چون همه آن‌را به قبرستان اسم بُرد و علامت گذاری کردند، این، اقرار و اعتراف است نه سکوت.

خلاصه‌ی مسأله: این زمین الآن موقوفه به قبرستانست و هیچ احدی از شرکاء حق تغییر اراده‌ی خود، حق تبدیل، فروخت، هبه و تصرفات دیگر در این زمین ندارد؛ زیرا بعد از قبرستان شدن، ملکِ اصلِ مالک زائل شده است.(۱)

هذا ما ظهرفی فهمی‌القاصر و الله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۳ شوال- ۱۴۱۰ هـ.ق

حکم وقف کردن نخل و ادعای حریم آن توسط وارثان واقف

الاستفتاء (۱۵۹): چند تا نخل موقوفه هستند و در زمینی کاشته شده‌اند به دست صابر نامی مثلاً و مردم تا ۳۰ و ۴۰ سال استفاده کرده‌اند و حالا اگر وارثین او ادعای حریم نخل بکنند که در زمین مواتی کاشته شده‌اند پس آیا این حریم متعلق به نخل است یا جدا و ارث وارثین است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بعد از تحقیق و تتبع زیاد، عین جزئیِ این مسأله دیده نشد، امّا از قواعد و نظائر چنین به نظر می‌رسد که این حریم تابع و متعلق نخل نمی‌باشد بلکه ارث وارثان قرار می‌گیرد؛ به دلیل این که اولاً در مورد وقف نمودن شیء منقول انفراداً، اختلاف وجود دارد: نزد امام محمد رحمه الله وقف منقول رواست و نزد شیخین رحمها الله روا نیست مگر تبعاً، ولی فتوا بر قول امام محمد رحمه الله است؛ وقتی که عرف و تعامل باشد.

و باید دانست که نخل ازمنقولات است و چون وقف بعضِ منقولات [حصه و جزئی از منقول] مثل نخل در دیار ما از قدیم، عرف و تعامل شده است، طبق قول مفتی‌به یعنی قول امام محمد رحمه الله وقف آن رواست.

۱- کذا فی فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۵ و۶/ ۲۴۱ وص ۲۴۸ و ص۲۵۴، فی عدم صحة الرجوع

قال فی الشامیة: «و الخلاف فیما سوی ذلک فعند ابی‌یوسف لایجوز وعند محمد یجوز

ما فیه تعامل من المنقولات و اختاره اکثر فقهاء الامصارکما فی الهدایة و هو الصحیح کما فی الاسعاف و هو قول اکثرالمشائخ کما فی الظهیریة لان القیاس قد یترک بالتعامل و

نقل فی المجتبی عن السیر جواز وقف المنقول مطلقاً عند محمد و اذا جری فیه التعامل عند ابی‌یوسف و تمامه فی البحر و المشهور الاول».[۱]

و فیها ایضاً: «و الحق فی المنع وقف البناء بدون الارض وکذا وقف الاشجار بدونه لانه منقول فیه تعامل و تمامه فی الدرالمنتقی». [۲]

این مسأله هم در فقه معروف است که در وقف و بیع وغیره زمین، تابع زراعت و اشجار- که منقول‌اند- نمی‌شود بلکه عکس آن می شود. حالا اگر این‌جا زمین را که حریمش هست، تابع نخل کنیم، عکس آن لازم می‌آید و بیع از وقف قوی‌تر است و در بیع، زمین بدون ذکر، تابعِ نخل و اشجار نمی گردد پس در وقف اولی‌ترتابع نمی‌شود.

قال فی الشامیة: «و اما وقف الشجرفهوکوقف البناء و فی‌البزازیة: غرس شجرة و وقفها ان غرسها علی ارض مملوکة یجوز وقفها تبعاً للارض و ان بدون اصلها لایجوز...».[۳]

۱- ردالمحتار:۴۱۰/۳، الوقف، مطلب فی وقف‌المنقول قصداً

۲- مرجع‌سابق: ۴۱۱/۳، مطلب فی العرف والتعامل

۳- مرجع‌سابق: ۴۲۸/۳، مطلب فی وقف البناء بدون الارض

و فی الشامیة ایضاً: «و لو اشتری نخلة و لم یبیّن انّها للقلع او للقرار قال ابویوسف لایملک ارضها و ادخل محمد ما تحتها و هو المختار و ان اشتراها للقلع لاتدخل الارض اتفاقاً و ان للقرارتدخل اتفاقاً».[۱]

از این عبارات معلوم شد که وقف درخت بدون اصلِ آن- که زمین و «کَلّ» (به بلوچی) است- اصلاً روا نیست البته عرفاً چون که زمین (کَلّ) را داخل می‌دانند پس داخل و صحیح می گردد.

و نیز معلوم شد که ما ورا (بجز از) اصل آن نزد کسی داخل نمی گردد؛ چنان که از عبارت دوم واضح و تصریح است پس وقتی که در بیع که قوی‌تراست، ماورایش داخل نمی گردد، در وقف فبها داخل نمی‌شود.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۹ شوال- ۱۴۱۰ هـ . ق

حکم وقف و میراث غیرمسلمان

الاستفتاء (١٦٠): اگر این صابر فرضاً ذگری مذهب بوده و نخل‌ها را وقف کرده است آیا وقف صحیح است یا نه؟ و وارث او که حالا مسلمان هستند میراث می‌برند یا نه؟ ارث او را به چه مصرفی صرف کنند؟ و آیا دعوای ارث در شرع اسلام صحیح است یا خیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در صحتِ وقف، اسلام شرط نیست بلکه وقف کافر هم روا و درست است.

۴- مرجع‌سابق: ۴۲/۴، البیوع

قال فی الهندیة: «و اما الاسلام فلیس بشرط فلو وقف الذمّی علی ولده و نسله وجعل آخره للمساکین جاز...».[۱]

البته این‌را باید دانست: اگر چه میراثی از او باقی‌مانده و وارث کافر ندارد و وارث او مسلمان‌اند، امّا آنان او نزد جمهور و احناف وارثِ او نمی‌شوند [و از او ارث نمی‌برند]. بنابراین، اگر به طور صحیح بیت المال وجود دارد، مالِ او به بیت المال داده شود و چون‌که در زمان ما بیت المال وجود ندارد، به مصرفی از مصارف خیر و صدقات مثل مدارس وغیره صرف شوند.

قال فی السراجیة: «المانع من الارث اربعة: الرق وافراً ... و اختلاف الدینین».[۲]

و فی الهندیة: «و من مات من اهل الذمة و لاوارث له فماله لبیت المال کذا فی الاختیار شرح المختار».[۳]

حضرت مفتی محمدکفایت الله ﷺ تحریر فرموده است: چون بیت المال معدوم شده، مصارف خیر قایم مقام آن هستند .

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۹ شوال- ۱۴۱۰ هـ.ق

وقف نمودن زمین مشترک و مشاع

الاستفتاء (١٦١): یک بند زمین بین باهوت فرزند درّا وحسین مشترک بوده دوحصه مال باهوت و حصه‌ی سوم مال حسین بوده است. تقریباً مدت ۳۸ سال است که بنده حصه‌ی سوم این زمین را به عوض زمینی دیگر از باهوت گرفتم و

۱- الهندیة:۳۱۵/۲، ط کانفور

۱- سراجی فی المیراث: ص ۴۴   ۲- الهندیة: ۴/ ۴۰۶

یک سوم آن را به قیمت ۴۵ هزار تومان خریـدم و یـک سـوم دیگـرآن کـه مـال حسین بوده بعد از وفات او به فرزندش عبدالرحیم رسیده. عبدالرحیم تمـام زمـین را قیمت کرده حصه‌ی او را شعبان خریدکرده است بعد از موت شعبان فرزنـدش یک فرد ثالث را به نام حاجی دلمراد وکیل بیع کـرده و گفتـه حصـه‌ای ازهمـین زمین که خالی ازمنازل مسکونی این محله می‌باشد آن‌را بفروشید بنده نیز آن‌را به قیمت بیست هزار تومـان خریـدم. زمـانی‌کـه دوحصـه‌ی ایـن زمـین را از بـاهوت بدست آورده بودم و یک سوم آن مال شعبان بوده به رضامندی او یـک حصـه از همین زمین برای سکونت اهل محله جداکردیم که هـرکس فقـط حـق سـکونت درین زمین دارد و بس وکریم‌بخش یکی از اهالی محل در همین زمین سـکونت داشته و دارای پنج خانه بوده حالا از آن‌جا به جایی دیگرکـه زمـین‌هـای خـود او هستند، رفته و منزل درست‌کرده است. بعضی از خانه‌ها را کـه در زمـین مـذکور بوده‌اند، شکسته و اسباب آن‌ها را برای درست کردن منازل جدید صـرف کـرده فقط دو خانه و یک آشپزخانه را با یکی بنام علـی فروختـه اسـت. و دریـن زمـین بیست‌تا درخت خرما هم هست و مدت دوسال است‌که بنده زمین مذکور را وقف برای مسجد محله کردم. یک میدان خالی‌که به طرف قبله‌ی مسـجد واقـع اسـت، برای ضروریات مسجدگذاشتیم که زمانی‌که برای مسـجد ضـرورت خـاک پیـدا شود، از همین زمین استفاده می‌کنیم. حالا یکی از باشندگان این محل می‌خواهد در همین زمین خالی، جای حیوان‌های خودش را درست کند ما به او هرچه گفته و نصیحت‌کردیم که این زمین قریب مسجد است و خاکش برای مسجد اسـتفاده می‌شود لذا درست کردن جای حیوانات در این‌جا مناسب نیست ولی به حرف ما توجه نمی‌کند. حالا عرض به حضور مبارکتان این‌که آیا وقف این زمین مذکور

درست است یا نه؟ و برای این شخص درست کردن طویله خانه برای حیوانات قریب مسجد و در این زمین وقفی جایز است یا خیر؟ و فروختن کریم بخش خانه‌هایش را با علی چنان‌چه معروض داشتیم صحیح هست یا نه؟ خواهشمندیم این مسأله را کاملاً واضح فرمایید:

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر شما زمین مذکور را بعد از خرید، مجزّا کرده و وقف نموده‌اید، وقف آن به اتفاق جایز و صحیح است. و اگر همین طور به صورت مشترک گذاشته و حصه‌ی خود را وقف کرده‌اید، این صورت وقف «مشاع فیما یحتمل القسمة» است که مختلف فیه است و قول جواز و عدم جواز در صحتِ آن مساوی‌اند، امّا چون‌که برای مسجد است، احقرجنبه‌ی جواز را ترجیح می‌دهم و این وقف شما برای مسجد جایز شده است و در زمین وقف تصرف غیرموقوف‌علیهم و اشغال کردن آن روا نیست.(۱)

موضوع کریم‌بخش به این تفصیل است: اگر شما آن زمین کریم‌بخش را هم وقف کرده و اجازه‌ی سکونت داده‌اید، پس فروش‌آن توسط کریم‌بخش غیرصحیح است بلکه زمین به حال اول وقف است و اگر این زمین وقف نبوده بلکه شماآن‌را فقط به طور عاریت حق سکونت و تصرف داده‌اید نه به طور هبه و تملیک و او هم به آن اعتراف می‌کند و ملکِ شما درآن از اول ثابت بوده و مواتی نبوده است و درصورت عدم اعتراف او، شما گواه دارید که به‌طور عاریت داده‌اید، درین‌صورت فروش‌آن برای او غیرصحیح است و اگر این زمین مواتی بوده است، بعد از احیاء ملکِ او شده و خرید و فروش‌آن برای او صحیح است.

۱- کذا فی ردالمحتارشامی: ۳/ ۴۰۳ وغیرها

و اگر زمین موات نبوده است و او به ملکیت شما اعتراف هم نمی‌کند یا دعوای هبه و... می‌کند پس به نزد قاضی مراجعه‌کنید تا مسأله‌ی شما را حل کند.

والله اعلم بالصواب و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۹ ذیقعده- ۱۴۱۱ هـ.ق

طریق مصرف و استفاده از اموال موقوفه

الاستفتاء (١٦٢): شخصی یک درخت خرما وقف کرد در راه خدا پس آیا هر فرد را اجازه داده و بگذارد که ثمره‌ی آن‌را بخورند تا تمام شوند یا این‌که آن‌را به فقیری بدهد‌که خرما ندارد و از آن استفاده کند و یا این‌که در حلب وکارتن کرده و به مساکین و غرباء بدهد؟ ازین سه طریق کدام‌یک افضل‌تراست؟ و حکم شرعی درصرف کردن میوه‌جات وقفی چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگر این درخت خرما را وقف عام کرده است، پس به همان طریق عمومی بگذارد‌که هرکس استفاده کند و اگر وقف معین و خاص‌کرده است، درین صورت هم به حال اول بگذارد. زیرا وقتی‌که اول آن‌را عام کرده بعداً خاص نمی‌شود و اگر اول خاص کرده، بعداً عام نمی‌گردد.

البته اگر اول آن‌را عام کرده بود و بعداً دید‌که اگر به عموم مردم بگذارد، آن‌را تا مدت پختن و رسیدن ثمره نمی‌گذارند پس آن وقت آن‌را دراختیارخود یا فردی دیگر و مشخص بدهد که آن‌را جمع کرده و بعد به مساکین و محتاجین تقسیم نماید، جواز دارد.

طریق مصرف‌آن این‌ست‌که هرکه از فقرا محتاج‌تر است، به آن‌ها بیشتر و غیرمحتاج را کمتر بدهد. کذ افی الفقه.

والله اعلم وعلمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۹ رجب- ۱۴۱۲ هـ.ق

تصرف و استفاده‌ی شخصی وارثان واقف از موقوف

الاستفتاء (١٦٣): پدربزرگ ما بنام کدخدا حسین امراء در مرکزشهرسراوان حدود ۴۰ تا ۴۵ سال قبل از مردم سراوان و طایفه‌ی امراء پول جمع کرده و زمینی را تصرف نموده‌است بنام زمین قبرستان و چاهی هم درآن حفرنموده است و حدود ۴۸ نفر که به علت بیماری حصبه فوت نموده‌اند درآن‌جا دفن هستند. امّا پسربزرگ کدخدا حسین چند سال قبل زمین را برای شخص خودش و برادرانش با پول و رشوت تصرف و روی اجساد مردگان ساختمان سه طبقه احداث نموده‌است. پس تکلیف شرعی درمورد این شخص چه می‌باشد و آیا جرمی دارد ؟

الجواب بسم ملهم الصواب: این زمین از نظرشرع مقدس وقف برای قبرستان شده‌است؛ زیرا وقتی کدخدا حسین از مردم پول جمع کرده و همه اتفاق کرده و به قبرستان و دفن مردگان واگذارکردند و ۴۸ نفرهم درآن دفن کرده شده، گویا این همه به طور دست‌جمعی حق خود را از زمین، وقفِ قبرستان کردند و این وقف جایزاست و مشاع هم نیست. و ثانیاً وقتی‌که به زبان اعلان وقف به قبرستان کردند و مرده هم دفن کرده شد، همین وقف زبانی هم بعد از اعلان و دفن مرده صحیح و ملک کدخدا حسین و دیگرشرکاء ازین زمین زایل شده است. پس بعد از وقف شدن، تصرفات وارثان کدخدا حسین مرحوم برآن زمین مثل بیع و هبه و احداث ساختمان و کشاورزی و... همه حرام و نارواست و مرتکب این امور به دربارخداوند متعال سخت مجرم، ظالم، غاصب، و فاسق می گردد. اگر حکومت اسلامی یا قُضات قدرت دارند، ساختمان‌های‌شان را منهدم کرده و زمین را برای

دفن مردگان خالی بگذارند. و اگر قدرت ندارند، آنـان را پنـد و انـدرز کننـد تـا آخرت‌شان برباد نشود.

کذا حرر المسئلة فی فتـاوی دارالعلـوم دیوبنـد فـی صـفحات مختلفـة و نیـز در امدادالفتاوای و کفایت المفتی همه‌ی اینها به حواله‌ی فتاوای علامه شامی و هنـدیه و قاضیخان و هدایه و غیرها آورده‌اند.[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

غرهٔ ذیقعده - ۱۴۱۲ هـ.ق

وقف نمودن نخل و استثنای پاجوشِ آن که پس از وقف کردن پیدا شود

الاستفتاء (١٦٤): شخصی بوته‌ی نخلی کاشت و گفـت ایـن نخـل وقـف اسـت مگر بوته‌ی نخلی که از آن بروید پس آیا بوته‌ی نخلِ وقـف هـم مثـل اصـل‌شـان وقف خواهند شد یا خیر؟

الجواب بسم ملهـم الصـواب: آری وقـف مـی‌شـوند؛ چراکـه وقـف منقـول درآن‌چه که عرف است، صحیح اسـت. و وقـف نخـل درعـرف مـا مروّجسـت و چون‌که پاجوش این نخل که بعد از وقـف کـردن آن پیـدا مـی‌شـوند، از توابـع و منافع و غلاّت آن هستند و جدا نمی‌شوند و استثنای آن‌ها درین وقـت کـه وجـود ندارند، صحیح نیست؛ به دلایل زیر:

جواز وقـف منقـول و درخـت و نخـل درفتـاوای هندیـه و شـامی کتـاب وقـف و فتاواهای خانیه، بزازیه، خلاصه، غیاثیه، انقرویه، و تاتارخانیه و... تصریح شده است.

۱- فتاوای‌دارالعلوم (قسمت‌عزیزالفتاوی): ۵ و۲۴۰/۶ و ۲۴۱ و ۲۶۹ (قسمت امدادالمفتین)- امدادالفتاوی:۵۰۱/۲- کفایت المفتی: ۱۲۲/۷و ۱۳۵و ۱۳۹.

قال فی‌الهندیة: «و مایحدث من الثمرة بعد الوقف فانه یصرف الی الوجوه التی سمّی فی الوقف». [۱]

«غرس اشجاراً علی طرف حوض‌القریة ثم قلعها بعد ذلک و نبت من عروقها فالنابت للغارس لانه فرع ملکه».[۲]

و فی البزازیة: «فان نبت مکانها ثانیاً فهی وقف و الاّ غرس».

و فیها: «و ان قطعها و خرج من عروقها شجرة فهی له ایضاً».[۳]

و قال العلامة الطرابلسی فی الکاملیة فی جواب سوال فی الوقف:

«و فی المحیط لصحةالوقف شرائط اربعة... و ان لایشترط لنفسه شیئاً من منافع الوقف».[۱]

و قال فی الخانیة: «و لایکون الاستثناء الا لمایتناوله اللفظ».[۲]

و فی التنویر: «ماجاز ایراد العقد علیه بانفراده صح استثناءه منه».

و قال الشامی تحت هذا القول بعد اسطر: «بان الباقی بعد اخراج المستثنی لیس مشاراً الیه و لامعلوم الکیل‌المخصوص فکان مجهولاً...».[۳]

خلاصه: از عبارت اول «هندیه» معلوم شد که هرثمره‌ای که از وقف بعد از وقف نمودن آن پیدا شود، حکم وقف را دارد و پاجوش آن هم حکم ثمره را

۱- الهندیة:۳/۳۱۸، ط کانفور

۲- مرجع‌سابق:۴/۷۱

۳- البزازیة بهامش‌الهندیة:۶/۲۶۰ و ۲۶۱

۱- الفتاوی‌الکاملیة، ص۶۰

۲- الخانیة بهامش‌الهندیة: ۳/۱۴۴

۳- ردالمحتار:۴/۴۵

دارد و از عبارت دوم معلوم شد که پاجوش، تابع و فرع نخل است. هرحکمی که برآن عاید است، برفرع آن‌که بعداً پیدا شود، عاید می‌گردد.

عبارت «بزازیه» هم صریح است و از عبارت دیگر بزازیه هم ثابت شد که هرچه از عروق و ریشه‌ی درخت پیدا گردد، حکم اصل را دارد و از عبارت «کاملیه» واضح شد که شرط کردن پاجوش‌ها برای خود، صحیح نیست.

از عبارت «خانیه» معلوم شد که برای استثناء، وجود یک شیء ضروری است و از عبارت «تنویر» معلوم شد که هرچه که برآن جداگانه ایراد عقد نشود، استثنای آن صحیح نیست و ظاهراست که برپاجوش معدوم، استثنا درست نیست؛ چراکه ایراد عقد بر معدوم صحیح نیست.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۰ صفر- ۱۴۱۳ هـ.ق

حکم درخت خودرُو در زمین مباح که شخصی آن را تصرف کند

الاستفتاء (۱٦۵): یک بوته نخل نرینه در یک زمین غیرمملوکی خود بخود پیدا شد شخصی درین‌جا یک دربند درست می‌کند و نخل می‌کارد، آیا این نخل نرینه برای هرکس وقف است یا ملک این صاحب دربند می‌شود؟

الجواب بسم ملهم الصواب: اگرهمین نخل نرینه ضعیف بود؛ به‌طوریکه اگر این شخص دربند را نمی‌بست، امکان داشت که آن مرده و هلاک می‌شد و به سبب بستن بند، رُشد و ترقی و ادامه پیدا کرد پس ملکِ صاحب دربند می‌گردد.

و اگر قبل از بستن بند، آن نخل رُشدکامل و ثمره داشت و احتیاج به بستن بند او نداشت و اگر بندبسته نمی‌شد، هلاک نمی‌شد، پس به حال اول مباح است و

ملک هیچ کس نمی‌شود بلکه هر کس می‌تواند از آن استفاده کند و وقف هم نیست. کذا یفهم من المجلة و شروحها.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۱ ربیع الاول - ۱۴۱۵ هـ.ق

استفاده نمودن واقف از وقف

الاستفتاء (١٦٦): زید نخلی وقف کرد. آیا می‌تواند از چوب تر و خشک آن برای خود استفاده و استعمال کند.

الجواب بسم ملهم الصواب: آری! می‌تواند استفاده کند.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۱ ربیع الاول - ۱۴۱۵ هـ.ق

استبدال وقف

الاستفتاء (١٦٧): اگر واحد مسکونی را وقف کردند که درآمدش صرف متولی مسجد یا مدرسه یا دیگر مؤسسه‌ای شود یا این‌که محل زیست متولیین مربوطه باشد آیا تغییر و تحوّل و تعویض آن جایز است؟ آیا صحیح است با رعایت مصلحت، درآمد آن‌را صرف توسعه دادن آن نمود؟

الجواب بسم ملهم الصواب: تبدیل و تعویض اشیای موقوفه به قول محقق فقط در دوصورت جایز است: ۱- واقف وقت وقف‌کردن شرط کند‌که چنان‌چه یک وقت ضرورت باشد، این وقف تبدیل و تعویض‌کرده شود.

۲- همان وقف از استفاده نمودن به طورکلی متوقف شود.

درغیراین دوصورت، تغییر و تبدیل آن روا نیست؛ اگرچه ناقص شده و نفع آن کم باشد.[۱]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۲ شعبان - ۱۴۱۵ هـ.ق

تصرف در قبرستان مندرس و احداث ساختمان وغیره بر آن

الاستفتاء (١٦٨): فقها می‌گویند میت وقتی‌که پوسید و حدوداً شصت و هفتاد سالی از مدت دفن او گذشت، برآن قبرستان کشاورزی و احداث ساختمان و غیره جواز دارد؟ امّا حضرت مفتی محمد شفیع ﷬ در فتاوای دارالعلوم دیوبند (امدادالمفتین) می‌نویسد که قبرستان در ملکیت هیچ کسی داخل نمی‌شود پس شخصی بنام زید قبل از چند سال قبرستانی که جلو زمین مسکونی او قرار دارد و معلوم نیست که چند مدت است این‌ها درین قبرستان مدفون‌اند و حتی‌کلان عمرترین مردمان منطقه از حال این‌ها بی‌خبراند، هموار نمود آیا این زمین مذکور که جلو منزل‌های مسکونی او قرار دارد و چند سال است که در تصرف او بوده در ملکیت او داخل می‌شود یا خیر؟ اگر در ملکیت او داخل می‌شود پس محمل فرموده‌ی مفتی صاحب چیست؟ اگر کدام جزئی درین مورد که زید مالک او می‌شود در دست دارند، لطف نمایند، عین نوازش خواهد بود.

الجواب بسم ملهم الصواب: زمین قبرستان از سه حال خالی نیست: اگر زمین قبرستان زمینی موقوفه است‌که شخصی آن‌را برای دفن مرده‌ها وقف‌کرده است، حکم آن حکم وقف است که تصرف هیچ‌کس در آن؛ مثل بیع، تبدیل، تملیک، بناء،کشاورزی وغیره روا نیست. آن‌چه فقهاء می‌نویسند که درقبرستان‌کسی حق

۱- کذا فی فتاوای دارالعلوم دیوبند (عزیزالفتاوی): ۵ و۲۴۰/۶ و۲۴۸ نقلاً عن الشامی

تملیک و تصرف ندارد، مراد همین نوع قبرستان است و منظور حضرت مفتی عزیزالرحمن ﷫ در فتاوای دارالعلوم هم همین است.[۱] شما اشتباه نوشته‌اید که مفتی محمدشفیع در امدادالمفتین نوشته است. او ﷫ درامدادالمفتیین ننوشته است.

دوم این که زمین قبرستان ملك شخصی بوده و درآن مرده دفن کرده است. در این‌صورت آن زمین ملك اوست و می‌تواند در آن تصرف و تملیک وبناء و کشاورزی وغیره کند.

سوم این که آن زمین، زمین مباحی بود؛ مثل قبرستان‌های مناطق ما و شما. پس این قبرستان اگرچه بعداز دفن عمومی هم حکم وقف پیدامی کند، اما بعداز مندرس شدن قبور وگذشتن شصت و هفتاد سال و ترک دفن کردن مردم مرده‌ها را درآن، دراین‌صورت تصرف وکشاورزی و بناء وغیره درآن برای همه رواست.

خلاصه، احکام هریکی ازین سه اقسام، جداست. تفصیل این مسایل در کفایت المفتی ج۷ و فتاوای دارالعلوم دیوبند ج۵ و۶ قسمت عزیزالفتاوی و امدادیه ج۲ و احسن الفتاوای ج ۶ از کتاب وقف موجود است.

البته اگر شخصی درهمان قبرستان وقف درختی کاشت یا بنائی درست کرد و به نیت ملك خود این کار را انجام داد، پس او مجبورکرده می‌شود که آن‌ها را بیرون کرده و زمین را خالی بگذارد.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۲ شعبان - ۱۴۱۵ هـ.ق

تصرف در زمین موقوفه و احداث منزل بر آن

۱- فتاوای دارالعلوم دیوبند (عزیزالفتاوی): ۵ و۶/ ۲۵۵

الاستفتاء (١٦٩): ساخت و احداث منزل برسر زمین وقف شده‌ی مسجد چه حکم دارد؟ و کسانی که قبلاً بر زمین وقف شده خانه ساخته‌اند و زمین مسجد را اشغال کرده‌اند حالا چه راهی اختیار کنند تا ازین جرم سبک‌دوش شوند؟

الجواب بسم ملهم الصواب: ساخت منزل بر زمین وقف شده‌ی مسجد روا نیست بلکه حرامست.[1]

راه سبک‌دوش شدن‌شان ازین جرم عظیم این‌ست که اگر همان منزل را از وسایل و مصالح خود بنا کرده‌اند، پس اگر منهدم کردن آن و خالی گذاشتن زمین وقف برای مسجد مفیدتر است، همین عمل را انجام دهند و اگر گذاشتن آن منزل برای مسجد مفیدتر است؛ مثلاً در کنار آن ساخته شده و این منزل به کرایه به نفع مسجد داده می‌شود، همین عمل را انجام دهند.

و اگر صاحب منزل آن‌را به مسجد بگذارد پس چون‌که این منزل مال اوست، متولی مسجد قیمتش را از مال مسجد به او بدهد و برای مسجد بگذارد و اگر صاحب منزل خودش بدون دستور متولی، منزل خود را منهدم کرد، قاضی از مالك ضمانش را گرفته و به مسجد وقف بدهد. و اگر آن‌را منهدم کرده و به طوری دیگر سازد، اگر این ساخت دوم بهتر است، پس خوب است و اگر نه بر او لازمست که به صورت اول بنا کند.

و اگر آن منزل را از مصالح و وسایل مسجد و وقف بنا کرده است، پس برای او چیزی نمی‌رسد و همه‌ی آن مال مسجد است.

۱- کذا فی فتاوی رشیدیه ص۴۰۶ وکفایت المفتی ص ۵۹،ج ۷

قال فی الدرّ: «و لو بنی المشتری او غرس فذلک لهما فیسلک معهما بالانفع للوقف».

و فی الردّ: «قوله (فذلک لهما) هکذا عبارة المصنف و نصُّها: و اذا زاد المشتری فی المکان المذکور زیادة هی مال متقوم کالبناء و الغرس فذلک لهما و لهما المطالبة به فیسلک معهما فیه طریقاً یظهرها نفعاً لجهة الوقف و یعظم وقعها اهـ والظاهر ان یقول فذلک له ای للمشتری و المراد بالانفع للوقف انه ان کان القلع و التسلیم للمشتری انفع للوقف یفعل و الاّ بان کان القلع یضرّ بالوقف یتملکه الناظر للوقف کما مرّ فی بناء المستاجر تأمل. قلت و هذا اذا کان النقض ملک المشتری فلو بنا بنقض الوقف فهو للوقف....و بقی لو هدمه...».[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲ محرم الحرام- ۱۴۱۶ هـ.ق

استبدال و فروش وقف

الاستفتاء (۱۷۰): عوض کردن زمین وقف و فروخت آن چطور است؟

الجواب بسم ملهم الصواب: بدون شرط نمودن واقف روا نیست. البته اگر واقف وقت وقف شرط تبدیل کرده است یا همان وقف به طوری ناقص شده است که هیچ نفعی از آن گرفته نمی‌شود پس فروش و تبدیل آن امکان و گنجائش دارد. کذا فی فتاوای دارالعلوم نقلاً عن الدرّ و الشامیة.[2]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲ محرم الحرام- ۱۴۱۶ هـ.ق

اگر زمینی در کنار زمین وقف بفروش برسد، آیا متولی وقف دعوای شفعه بکند؟

۱- ردالمحتار: ۳/ ۴۶۵، الوقف، مطلب مراعاة غرض الواقفین واجبة....

۲- فتاوای دارالعلوم دیوبند (عزیزالفتاوای): ۵ و۶/ ۲۴۰

الاستفتاء (۱۷۱): زمینی در قرب و جوار زمین وقف به فروش می‌رود،آیا متولِیّ مسجد می‌تواند دعوای شفعه کرده و زمین را برای مسجد خریدکند یا نه؟

الجواب بسم ملهم الصواب: نمی‌تواند؛ زیرا برای طلب و دعوای شفعه شرط است که «مشفوع‌به» ملک کسی باشد و ظاهر است که وقف ملک هیچ‌کس نیست.

البته وقف بر دوقسم است: یکی آن‌که به هیچ وجه ملک کسی نیست و نمی‌شود. در این قسم در هیچ صورت شفعه نیست.

دوم آن‌که گاهی ملک کسی قرار می‌گیرد؛ مثلاً محکوم‌به نباشد. برای این هم شفعه وجود ندارد ولی اگر همین وقف فروخته شود پس درین صورت درآن شفعه وجود دارد.[۱]

قال فی المجلة و شرحها: «یشترط ان یکون المشفوع به ملکاً ایضاً و ان یکون مملوکاً للشفیع وقت البیع... فلو بیع ملک عقاری فلا شفعة فیه لمتولی عقارالوقف المتصل به و لا للمتصرف لان لا شفعة للوقف لا بشرکة و لا بجوار اذ لا مالک له...».[۲]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۲ محرم الحرام- ۱۴۱۶ هـ.ق

احداث مدرسه در زمین موقوفه

الاستفتاء (۱۷۲): بنای مدرسه در زمین وقف چه حکم دارد؟

۱- توضیح این‌که: حق شفعه در این مورد مبنی بر صحت بیع است یعنی هر آن وقف که فروش آن در هیچ صورت جایز نیست، شفعه در آن جاری و ثابت نمی‌شود و آن‌چه فروش آن جایز می‌شود، شفعه در آن ثابت می‌شود.

۲- شرح‌المجلة، ص۵۶۹،شرائط‌الشفعة

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر وقف برای مدرسه است، رواست و اگر وقف برای مسجد یا چیزی دیگراست، بنای مدرسه درآن روا نیست. کذا فی فتاوی دارالعلوم احالة الی الشامیة و الدرّ.[۱]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲ محرم الحرام- ۱۴۱۶ هـ.ق

وقف نمودن زمین مشاع و مشترک

الاستفتاء (۱۷۳): زمینی بین چهار نفر مشترک است توسط سه نفر ازآنان وقف مسجد شده است امّا نفرچهارم راضی به وقف نیست، حکم این زمین چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این وقف از قبیل «وقف مشاع فیما یحتمل القسمة» است که نزد امام ابویوسف ﷬ وقف آن جایزاست و قول ایشان اوجه و مفتی‌به است. بنابراین، این سه نفرحق خود را تقسیم کرده و به مسجد بدهند و حق نفرچهارم را تحویل او بدهند.

قال فی‌التنویر والدرّ: «و یفرز فلایجوز وقف مشاع یقسم خلافاً للثانی.. و اختلف الترجیح و الاخذ بقول الثانی احوط و اسهل، بحر و الدرّ و صدرالشریعة و به یفتی و اقرّه المصنف».

و قال ابن‌عابدین: «قوله (و اختلف الترجیح): مع التصریح فی کل منها بان الفتوی علیه لکن فی الفتح ان قول ابی‌یوسف اوجه عند المحققین».[۲]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۷ ربیع الاول- ۱۴۱۶ هـ.ق

زمینی به یک شخص معین وقف شد و او فوت‌کرد و وارث هم ندارد، حکم آن چیست؟

۱- فتاوای دارالعلوم دیوبند (عزیزالفتاوی):۵ و۲۵۲/۶

۲- ردالمحتار: ۴۰۱/۳

الاستفتاء (۱۷٤): زید زمینی برای عَمرو وقف کرد، عَمرو از دنیا رفت و بچه‌ای هم نداردکه ارثاً زمین وقف به او برسد پس آیا این زمین دو مرتبه به زید برمی‌گردد یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در وقف چون‌که تابید شرط است و این شرط تابید اتفاقی است، لذا در صورت مسئوله چون‌که تابید دیده نمی‌شود، این وقف گفته نمی‌شود بلکه این صدقه‌ای قرار می‌گیرد. بنابراین، این زمین به زید برنمی‌گردد بلکه به وارثان عَمرو به ترتیب ارث می‌رسد؛ هم‌چنان‌که از عبارات ذیل معلوم می‌گردد. البته نزد امام محمد ﷺ ذکر تابید صراحتاً لازم است نه نزد امام ابویوسف ﷺ. درفتاوای تاتارخانیه می‌نویسد:

«...فاما اذا عیّن بان قال وقفت ارضی هذه علی فلان او قال داری هذه موقوفة علی فلان او قال علی ولدی فلان او قال علی قرابتی و هم یُحصون لایجوز و فی الحاوی فالوقف باطل اجماعاً».[۱]

و فی‌الرد: «قوله (و یجعل آخره لجهة قربة لاتنقطع) یعنی لابدان ینص علی‌التابید عند محمد خلافالابی‌یوسف (الی‌ان‌قال): و اماالتابید فشرط اتفاقاًعلی‌الصحیح والصحیح ان‌التابید شرط اتفاقاً لکن ذکره لیس بشرط عندابی‌یوسف و عندمحمد لابدان ینصّ‌علیه».[۲]

والله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع‌العلوم.
۲۵ ذیقعده- ۱۴۱۶ هـ.ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

عدم جواز تصرف در زمین وقف

۱- الفتاوی التتارخانیة:۳/۶۹۰

۲- ردالمحتار: ۳۴۹/۴، اوائل کتاب‌الوقف، مطلب فی‌الکلام علی‌اشتراط التأبید

الاستفتاء (۱۷۵): متولی مسجد برای مسجد زمینی وقفی دور و بر مسجد جهت درست کردن دستشوئی و حمام گرفته است. زمانی‌که متولی این‌جا بوده هیچ احدی در آن زمین تصرف نکرده است امّا هنگامی‌که متولی به جماعت تبلیغ رفته، شخصی دیگر این زمین مسجد را تصرف کرده و برای خودش مغازه درست نموده است. پس آیا متولی مسجد می‌تواند زمین را دو باره از او بگیرد؟ حکم شرعی درین مورد چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: متولی مسجد وقتی‌که زمین را جهت درست کردن حمام و... برای مسجد گرفته است، احدی حق تصرف درآن ندارد و آن شخص که برای خود مغازه درست کرده است، بی‌جا و تجاوز نموده است. متولی می‌تواند بلکه براو لازم است که زمین‌را از او پس‌گرفته و به مسجد صرف و استفاده شود.

والله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع‌العلوم.
۱۲جمادی الثانی- ۱۴۱۹ هـ. ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

بنای مسجد یا مدرسه در زمین وقف شده برای قبرستان

الاستفتاء (۱۷٦): زمینی را برای قبرستان تعیین کردند، پس آیا در این زمین بنای عیدگاه یا مدرسه‌ی دینی و یاچیزی دیگرکه منافع آن برای هرکس عام باشد، جایز است یا خیر؟

ناگفته نماندکه بعضی از مردم بر این امر راضی‌اند و بعضی راضی نیستند.

الجواب باسم ملهم الصواب: زمینی‌که برای قبرستان وقف شده است، حکم آن اینست که اولاً باید به دفن اموات، مورد استفاده قرار گیرد و برای عموم مردم

جایزنیست که آن‌را برای خود قبض و یا تصرف ذاتی نمایند؛ چون این عمل حرامست. البته اگر برای دفن اموات ضرورت نباشد و مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، در این صورت برای متولی و... الزامی است که در آن زمین، مسجد یا چیزی دیگر که نفع آن عمومی و برای همه باشد، احداث و درست نماید.

در احسن الفتاوای به نقل از عمدة القاری می‌نویسد:

«قال الحا فظ العینی رحمه الله تعالی: فان قلت هل یجوز ان تبنی المساجد من قبورالمسلمین، قلت قال ابن القاسم رحمه الله تعالی: لو ان مقبرة من مقابرالمسلمین عفت فبنی قوم علیها مسجداً لم‌ار بذلک باساً و ذلک لان المقابر وقف من اوقاف المسلمین لدفن موتاهم لایجوز لاحد ان یملکها فاذا درست و استغنی عن الدفن فیها جاز صرفها الی المسجد لان المسجد ایضاً وقف من اوقاف المسلمین لا یجوز تملیکه لاحد فمعناهما علی

هذا واحد» (عمدة القاری شرح صحیح بخاری ۴/ ۱۷۹).[1]

والله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع‌العلوم

۶ جمادی الثانی - ۱۴۲۲/ هـ . ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

وقف نمودن زمین و آب آن و... به فرزندان و نواسه‌های خود

الاستفتاء (۱۷۷): ما از گذشته‌ای دور است که در روستایی زندگی می‌کنیم که آب و زمین آن وقف اولاد است و پدران و نیاکان ما بر سر همین زمین‌ها کار کرده‌اند و سهمی گرفته‌اند و برای سکونت خود بر این زمین خانه ساخته‌اند

۱- احسن الفتاوی: ۶/ ۴۱۴

واکنون زمین یک متولی دارد که به ما که در آن زندگی می کنیم و روی زمین کار هم نمی کنیم اجازه داده است که به اندازه‌ی ضرورت زمین بگیریم و درآن زندگی کنیم و طبق دستور اسلام در زمین وقف هیچ‌کس دخل و تصرف ندارد. از شما خواهش می کنم که ما را راهنمایی بفرمایید که با چه شرایطی زندگی ما بر سر این زمین بدون اشکال است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر واقف، زمین و آب خود را بر اولاد و اولاد اولاد، برای همیشه نسل به نسل وقف نموده است پس محصولاتی که از این زمین پیدا شود درمیان ایشان به‌طور مساوی به تعداد رؤس تقسیم می گردد. در این وقف پسر و دختر و اولاد پسر و دختر، همه داخل می‌شوند.[۱]

و اگر واقف، زمین و آب را به همین نحو که نوشته شده وقف کرده است، پس متولی نمی‌تواند اکثر زمین را تصرف نماید و دیگران را کمتر دهد، بلکه محصولاتی که از زمین حاصل گردد بین همه‌ی ایشان به‌طور مساوی تقسیم شود. این سؤال واضح نیست که واقف، چه‌طور و به چه الفاظی زمین و آب را به اولاد خود وقف نموده است ؛ زیرا حکم وقف باعتبار الفاظ فرق می کند.

والله اعلم و علمه اتم- کتبه عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع‌العلوم

۱۱ربیع‌الثانی- ۱۴۲۷ هـ. ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غفر له)

استبدال یا فروش وقف در صورتی که غیر قابل استفاده باشد

۱- فتاوای هندیة: ۲/ ۳۷۵

الاستفتاء (۱۷۸): کسی درخت خرمایی وقف کرد تا مدت درازی بعداً همان درخت خیلی بزرگ شد تا جایی که کسی نمی‌تواند از آن استفاده کند. بالا رفتنش خیلی مشکل است. آیا کسی می‌تواند آن‌را قطع و از تنه‌اش استفاده کند یا خیر؟ اگر می‌تواند، قیمت آن‌را پرداخت کند یا نه؟

الجواب و هو ملهم للحق و الصواب: اگر از آن درخت خرمای وقف شده، استفاده گرفتن به‌طور کلی قطع گردیده است، فروش و استبدال آن نزد فقهای کرام جایز است، امّا به‌جای پرداخت قیمت آن، در عوض آن نخلی وقف کردن بهتر و افضل است؛ هم‌چنان‌که در کتاب «الفقه الاسلامی» تصریح شده است.

و فی الرد: «اعلم ان الاستبدال علی ثلاثة وجوه: الاول: ان یشرطه الواقف لنفسه او لغیره او لنفسه و غیره فالاستبدال فیه جائز علی الصحیح و قیل اتفاقاً، الثانی: ان لایشرطه سواء شرط عدمه او سکت لکن صار بحیث لاینتفع به بالکلیة بأن لایحصل منه شئی اصلاً او لایفی بمئونته فهو ایضاً جائز علی الاصح...».[۱]

و فی الهندیة: «و لوصارت الارض بحال لاینتفع بها المعتمد انه یجوز للقاضی بشرط ان یخرج من الانتفاع بالکلیة و ان لایکون هناک ربح للوقف یعمد به و ان لایکون البیع بغبن فاحش و ان یکون قاضی اللجنة المفسر بذی العلم و العمل...».[۲]

والله اعلم و علمه اتم. کتبه: ابواسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون

۱۵ جمادی الثانی - ۱۴۲۷ / هـ. ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

۱- حاشیة ابن عابدین (ردالمحتار): ۵۱۰/۱۳، طبع دمشق.

۲- الهندیة: ۴۰۱/۲ وکذا فی امداد الاحکام: ۳/ ۸۱- الفقه الاسلامی: ۷۶۷۵/۱۰- فتاوای محمودیه: ۱۴/ ۱۶۲ و ج ۱۵/ ۳۱۴

احداث مدرسه‌ی دینی در زمین وقف شده به مسجد

الا ستفتاء (۱۷۹): شخصی در لیست نامه‌اش نوشت که از زمین‌های بنده که حدوداً ۴۰۰۰ متر یا بیشتراند، مقدار یک هزار مترمال مسجد فلان مرکز است یعنی خاص کرد برای مسجد فلان مرکز ولی آن‌را جدا نکرد و به آن‌ها تحویل نداد. حال این زمینِ وقف شده کنار مدرسه‌ی دینی قرار دارد که جایش تنگ و نیاز دارد و از آن مسجد مرکز خیلی دور است. آیا از نظرشریعت جایز است که ورثه‌ی آن مرحوم زمین مذکور را به این مدرسه که نیاز دارد، بدهند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: زمینی که به یک مسجد به طور وصیت وقف کرده شده، آن‌را به غیر از متعلقات و ضروریات مسجد به امور دیگرصرف کردن درست و صحیح نیست؛ چراکه مخالفت نیت واقف لازم می‌آید و مخالفت نیت او شرعاً جایز نیست بلکه آن‌را طبق وصیت او به همان مسجد مشخص شده مورد استفاده قرار دهند.

ساخت مدرسه و... در آن درست نیست. البته وقتی که از آن مسجد دور است، می‌توانند آن‌را به قیمت خریداری کرده و به مدرسه بدهند و قیمت را به همان مسجد صرف نمایند. قال العلامة الخصفکی:

«ما خالف شرط الواقف فهو مخالف للنّصّ و الحکم به حکم بلادلیل».[1]

والله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع‌العلوم

۱۷ محرم الحرام- ۱۴۲۸ / هـ.ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

۱- کذا فی فتاوای‌حقانیه: ۵/ ۸۵ ، و احسن الفتاوی: ۶/ ۴۲۱

كِتَابُ اللُّقطة

حکم لقطه‌ای که در بیابان یا خیابان یافت شود

الاستفتاء (۱۸۰): شخصی در بیابان و یا خیابان پول یا چیزی دیگر یافت،آن‌را چه کار کند؟ حکم شرعی درین باره چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر کسی چیزی گم شده یافت، در این مورد چند صورت باید ذکر نمود:

۱- اگر در صورت نگرفتن و برنداشتن آن، خوف تلف و نقصان شدن آن هست و او برنفس خود اعتماد دارد که می‌تواند از آن تعریف می کند، درین صورت گرفتن و چیدن آن واجب است.

۲- خوف تلف شدن آن وجود ندارد و برنفس خود هم اعتماد دارد،گرفتن و برداشتن آن مندوبست.

۳- اگر بر نفس خود اعتماد ندارد، ترک کردن آن اولی و بهتر است. امّا در این صورت هم اگر آن رابرداشت و با وجود قدرت بر گواه گرفتن به خاطراین که آن‌را به صاحبش بر می گرداند، شاهد هم نگرفت و بعداً تعریف نکرده و آن چیز در دست او هلاک شد، ضامن خواهد شد و اگر همه‌ی این امور وکارها را انجام داد و آن چیز هلاک شد، ضامن نخواهد شد.

در صورتی که آن‌را گرفت، باید در مجالس و مساجد آشکارا اعلان کند که چیزی یافته‌ام یا بگوید: چنین چیزی یافته‌ام، مال هرکس است، نزد من مراجعه کند و تا مدتی اعلان کند که امید ملکیت از کسی منقطع گردد.

پس اگر کسی پیدا شود، از او طلب ثبوت کند. اگر او علامتی از آن نشان داد، دادن آن به اوجایز است و تا زمانی که ثبوت و حجت نیاورده و علامتی ارائه ندهد، آن‌را به او ندهد و می‌تواند آن‌را نزد خود نگهدارد.

و اگر برای آن صاحبی پیدا نشد و امید هم منقطع گشت، اگر خودش و اقرباء او فقیر و احتیاج داشته باشند، می‌توانند ازآن استفاده‌کنند و اگر نه به فقیری صدقه‌کند و یا این‌که آن‌را فروخته و قیمتش را و یا آن‌را نزد خود نگهداشته تا روزی‌که برای آن مالکی پیدا شود. کلّها ماخوذة من الشامیة.[۱]

والله اعلم و علمه اتم- احقر محمد عمر (غُفرله)

سنه‌ی ۱۳۸۴ هـ. ق

اگر ملتقط لقطه را به فقرا بدهد و سپس صاحب آن پیدا شود

الاستفتاء (۱۸۱): شخصی چیزی یافت و تعریف هم کرد بعد نومیدی به فقرا داد، بعداً صاحبش آمد و ضمان می‌طلبد آیا او را می‌رسد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در صورت مذکور ضمان واجب است. البته درین مورد تفصیل موجود است بشرح ذیل:

اگر ملتقط وقت یافتن آن چیز گواه‌گرفت که آن‌را به صاحبش می‌رساند پس نزد او هلاک شد، ضمان بر وی لازم نخواهد شد و یا این‌که صاحب و مالک آن او را تصدیق کرد.

و اگر خود ملتقط آن‌را هلاک‌کرد، اگرشاهدگرفته یا نگرفته در هر دو صورت ضمان بر وی لازم است. البته صاحب آن چیز اختیار داردکه ضمان را از ملتقط و یابنده بگیرد و یا از فقیر و در این‌صورت ضمان از هرکه گرفته، بر آن دیگر حق رجوع ندارد. البته این درصورتی است که آن شیء هلاک شده باشد و اگر هلاک نیست، عین آن‌را بگیرد.[۲]

۱- ردالمحتارشامی:۳/۳۴۷ الی ۳۵۲

۲- کذا فی ردالمحتار ج۳،کتاب‌اللقطة

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۱جمادی الثانی- ۱۳۹۰ هـ.ق

حکم اشیایی که دریا آن‌ها را بیرون می‌اندازد

الاستفتاء (۱۸۲): کناردریا پارچه می‌آید و مردم آن‌ها را می گیرند و حالانکه می‌دانندکه از فلان کشتی افتاده‌اند و یا مردمان خود انداخته‌اند برای حفاظت کردن کشتی تا غرق نشود،آیا این‌ها لقطه شمار می‌شوند یا نه؟ و آیا خریدن چنین چیز و به همین لباس نماز خواندن روی آن‌ها جایزاست یا خیر؟ و اگر دانسته نشود که از کجا وکدام کشتی آمده‌اند،آیا حکم این‌ها مثل اول است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این‌ها همه حکم لقطه را دارند مگر این که مالک آن‌ها به تعیین دانسته شود.

قال فی الهندیة: «هی مال یوجد فی‌الطریق و لایعرف له مالک بعینه».

و قال: «فی فتاوی اهل سمرقند الحطب الذی یوجدفی الماء لابأس باخذه و الانتفاع به و ان کان له قیمة...».[۱]

البته اولاً برای خود استفاده نکند بلکه مثل لقطه تعریف‌کرده شود. چون ناامید شده و میعاد تعریف بگذرد و هیچ‌کس آن‌را تحویل نگیرد، اگر خودش فقیر است، استفاده‌کند و اگر نه به فقیری بدهد.

خرید و فروش و استعمال آن بعد از تعریف جایز است امّا قبل از تعریف جایز نیست.

در صورت عدم تعریف، چنان‌چه روی آن نماز خوانده است، اصل نماز صحیح و جایز است، امّا از مقبولیت بدور است.

۱- الهندیة: ۲/ ۲۹۱ و۲۹۲

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۲ محرم الحرام -۱۴۰۱ هـ.ق

شخصی حیوانی به لقطه گرفت و سپس مُرد، حکم آن چیست؟

الاستفتاء (۱۸۳): شخصی گوسفندی به لقطه گرفت و تا مدتی نگهبانی کرد، ناگهان همین گوسفند مُرد آیا خوردن گوشت آن برای او جایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: گوشت آن‌را قیمت کرده و بخورد بعداً چون مالک آن پیدا شود، قیمتش را بپردازد.

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرله)
۵ ذیقعده-۱۴۰۳ هـ.ق

حکم حیوانی که مالک آن معلوم نباشد

الاستفتاء (۱۸٤): شتری هست بی‌صاحب و کشتزارهای مردم را می‌خورد. مردم آن‌را گرفته و اذیت می‌کنند و صاحبی ندارد پس اگر کسی آن‌را تحویل بگیرد برای بار کشیدن و دیگر استفاده کند و گیاه و علفش را به خوبی می‌دهد بعد از چندین سال برای آن صاحبی پیدا نشد آیا فروختن آن جایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این شترحکم لقطه را دارد. اگر این شخص اعلان و تعریف کرده و برایش صاحبی پیدا نشده و ناامید شود، به محتاجی بدهد. و اگر خودش محتاج است، ازآن استفاده کند یا آن‌را بفروشد و قیمتش را نزد خود نگهدارد. اگر قیمت آن‌را گم کرد و صاحبش با ثبوت شرعی آمد، آن‌را ادا کند.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۱۲ جمادی الاول- ۱۴۰۹ هـ.ق

شتر شخصی گم شد و او شتر دیگری را اشتباها تصاحب کرد، بعدا شتر او پیدا شد

الاستفتاء (۱۸۵): شترمردی گم شد و در باهَو، دشتیاری شتری بی‌صاحب پیش مردی دیگر بود. او رفته نگاهش کرد با شترش هم‌رنگ بود.آن‌را آورده فروخت. بعداً شترش جایی دیگر پیدا شد وآن شترفروخته شده تا هنوز هست مالک ندارد و یکسال پیش همان مرد اول بوده است. حالا این شترچه حکم دارد و پولش (قیمتش) را چه کنند؟ و اگر کسی دیگر بگوید که مال من است آیا به او داده شود یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این شتر چون اکنون که فروخته شده است، در دست همان شخص که خریده است، گذاشته شود و پول قیمت آن از دست فروشنده گرفته شده و به دست کسی که شتر را اولاً دیده است، داده شود. آن شخص موظف است که پول‌را نزد خودنگهداشته و اعلان کند تا این‌که ناامید گردد که شتر صاحب ندارد. پس اگر خودش محتاج است، می‌تواند آن‌ها را برای خود صرف کند و اگر نه به نیازمندی دیگر بدهد.

سپس اگر زمانی برای آن شتر مالکی پیدا شود و ملکیت خود را ثابت کند، اگر شتر زنده مانده و موجود باشد، صاحب آن اختیار دارد که شتر را تحویل گرفته و یا قیمتش (پول) را بردارد. اگر او شترش را تحویل گرفت، خریدار به پول خود به فروشنده و فروشنده به مُلتقط (یابنده) رجوع کند و یا این‌که صاحب شتر، پول آن را از ملتقط بگیرد و بس و یا (این بیع را) اجازت دهد تا به او اجر برسد.

طریق اثبات ملک: اگر مالک شتر گواه آورد، ملتقط مجبور است که شتر را به او بدهد و اگر گواه شرعی ندارد، امّا نشانی‌ها و علامات آن‌را بدون دیدن شتر

کاملاً بیان کرد، در این‌صورت به تحویل دادن شتر مجبور نمی‌شود البته جایزاست که به او بدهد و اگر فقط چند نشانی و علامت بیان کرد نه همه را، تحویل دادن آن جایزنیست و اگر ملتقط خودش تصدیق کردکه مال اوست، طبق قول راجح، به دادن آن مجبور نمی‌شود اما اگر بدهد جایزاست.

و چنان‌چه شتر را به کسی‌که علامات آن‌را بیان کرد یا خودش تصدیق کرد و داد، سپس مالکی دیگر پیدا شد و شاهد هم دارد، شتر مال همین شخص می‌شود. اگر شتر زنده هست، آن‌را بردارد و اگر هلاک شده است، از هرکه ضمان می‌گیرد حق دارد. اگر او از قابض و تحویل گیرندۀ شتر ضمان گرفت، قابض بر ملتقط رجوع نکند. امّا اگر از ملتقط ضمان گرفت، قول اصح آنست که او بر قابض رجوع کند.

قال فی التنویروالدرّ: «و عرّف الی ان علم ان صاحبها لایطلبها او انّها تفسد ان بقیت– الی‌ان‌قال–: فینتفع بِها لو فقیراً و الا تصدّق بِها علی فقیر و لو علی اصله و فرعه و عرسه».

و فی الرد: «و فی الخلاصة له بیعها ایضاً و امساک ثمنها ثم اذا جاء ربّها لیس له نقض البیع لو بامرالقاضی و الا فلو قائمة له ابطاله و ان هلکت فان شاء ضمن البائع و عند ذلک ینفذ بیعه فی ظاهرالروایة...».[1]

و ایضاً فی الدرّ: «و له منعها من ربّها لیأ خذ النفقة و لایدفعها الی مدعیها جبراً علیه بلانیة فان بیّن علامة حل الدفع بلا جبر و کذا یحل ان صدّقه مطلقاً بیّن او لا».

۱– ردالمحتار:۳/۳۵۱– ۳۵

و قال العلامة الشامی: «قوله (فان بیّن علامة)... و ظاهر قول التتارخانیة اصاب فی

علامات اللقطة کلها انه شرط،... (تتمة) دفع بالتصدیق او بالعلامة و اقام آخر بینة انّها له فان قائمة اخذها و ان هالکة ضمن ایهما شاء ...».[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۰ جمادی الآخر- ۱۴۱۲ هـ.ق

حکم اشیایی که دریا بیرون می‌اندازد

الاستفتاء (١٨٦): دریا چیزهای زیادی می‌آورد امثال چوب، پارچه، رادیو و... و صاحبان اینها معلوم نیست و صاحب به دنبال این‌ها هم نمی‌گردند که معلوم شود که مال چه کسی هستند، آیا گرفتن و استعمال کردن اینها جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر این اشیا ارزش ندارند؛ مثلاً درین زمان یک تومان و دو تومان بیشتر ارزش ندارند، گرفتن و استعمال کردن آن‌ها رواست. زیرا ظاهراست که مالک دنبال این چیزها نمی‌آید و اگر چیزی ارزش‌مند است؛ مثلاً چهار و پنج تومان و بیشترارزش دارد، پس آن چیز درحکم لقطه است که اولاً آن‌را تصرف نکند بلکه نزد خود نگهدارد و اعلان کند. مدت اعلان طبق قول مفتی‌به مقدّر و معین نیست، امّا تا حدی اعلان کند که از پیدا شدن صاحب و تحویل گرفتن آن، ناامید شود. بعد از آن اگر خودش نیازمند است،آن‌را استعمال کند و اگر نه به فقرای دیگر بدهد و یا فروخته و قیمتش را نگهدارد. هر وقت

۱- مرجع سابق: ۳۵۳/۳.

صاحب آن آمد به او تحویل دهد. اگر صاحب، او را به استفاده از آن یا صدقه اجازه داد، پس چه بهتر و اگر آن‌را بخواهد، باید قیمتش را به او رد کند.(۱)

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۹ ربیع الثانی- ۱۴۱۴ هـ.ق

حکم به لقطه گرفتن چیزهایی که مالک آن نامعلوم باشد

الاستفتاء (۱۸۷): حکم چیدن چیزی که صاحبش نامعلوم باشد چیست؟ مثلاً: چیدن چیزی پهلوی جاده‌ی اصلی یا داخل شهرستان یا جایی دیگر.

الجواب باسم ملهم الصواب: برداشتن و جمع کردن مال گم شده چند صورت دارد:

اگر برای نگهداشتن برای مالکش برمی‌دارد و خوف هلاک شدن آن درآن‌جا نباشد و نیز به نفس خود اعتماد دارد که آن‌را ضایع نکرده و از آن تعریف می‌کند، در این صورت برداشتن آن مستحب است و اگر خوف هلاک شدن باشد، برداشنن و جمع کردن آن واجبست.

و اگر بر نفس خود اعتماد حفظ آن ندارد، ترک نمودن آن اولی‌تر است. و اگر از نفس خود خوف هلاک کردن آن‌را دارد، در این صورت برداشتنِ آن حرام و ترک آن لازمی است؛ و لو این‌که در مجامع و معابر عمومی، داخل شهر، خیابان و... باشد.

البته بعد از برداشتن آن از راه‌ها و معابر عمومی و شهر، مدت اعلان مشخص نیست. طبق قول مفتی‌به همین قدر اعلان کند که از پیدا شدن مالک آن نا امید شود. وقتی که ناامید شد، به فقیری بدهد و یا اگر خود او فقیر است، خودش

۲- کذافی الشامیة: ۳۵۰/۳

استفاده کند، اما اگر روزی مالک آن پیدا شود قیمت آن‌را به او بدهد. هذه خلاصة مافی الشامیة وغیرها.[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۸ ربیع الثانی- ۱۴۱۵ هـ.ق

حکم حیوانی که با حیوانات شخصی دیگر بپیوندد

الاستفتاء (۱۸۸): شخصی یک گلّه گوسفند دارد. مدت ۳ یا ۴ سال می‌شود که چند عدد گوسفند از جایی دیگر آمده و به گوسفندان او پیوسته‌اند و در این‌جا تولید مثل هم کرده‌اند. صاحب گله تا جای توان خود اعلان کرده که چند گوسفند بدین نشانی و علامات پیش من هستند، امّا کسی آن‌ها را برای خود قبول نکرده‌اند یعنی تا حال مالک‌شان پیدا نشده است. حالا صاحب این گلّه می‌گوید: من توان نگهداری آن‌ها را ندارم و می‌خواهم آن‌ها را بفروشم، پس آیا این شخص می‌تواند ازین گوسفندان نفع بگیرد از قبیل خوردن شیر آن‌ها یا خوردن گوشت آن‌ها و یا بعد فروختن حق خرج کردن پول آن‌ها را برای خود دارد یا خیر؟ اگر حق ندارد پس آنها را چه کار کند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این گوسفندان که خود آمده و به گلّه‌ی گوسفندان او پیوسته‌اند، نزد او امانت به‌شمار می‌روند. ولی چون مالک آن‌ها معلوم نیست،حکم لقطه را دارند.

قال فی المجلة: «او دخل بطریق الامانة فی ید آخر بدون عقد و لا قصد کما لو القت الریح فی دار واحد مال جاره فحیث کان ذلک بدون عقد لایکون ودیعة بل امانة فقط... و ان لم یکن مالکه معلوماً فهو لقطة و یکون فی ید الملتقط امانة ایضاً».[1]

۱- ردالمحتار: ۳/ ۳۴۸ الی ۳۵۲

البته باید دانست لقطه‌ی حیوان سه صورت دارد:

اگـر خـوف ضـیاع و نقصـان شـدن آن باشـد، برداشـتن آن واجبسـت وگرنـه مستحب است و اگر نزد ملتقط خوف ضیاع آن باشد، نزد امام شـافعی رحمه‌الله و طبـق قولی نزد احناف، مکروه است؛کما قال فی الدرّ:

«و نـدب التقـاط البهیمةالضـالّة و تعریفهـا مـا لـم‌یخـف ضـیاعها فیجـب وکـره لومعها».[۲]

خلاصه: چون درحکم لقطه قرارگرفت، باید ازآن تعریـف‌کنـد تـا زمـانی‌کـه گمان غالب او برآن باشدکه مالک ندارد و گر نه تـا ایـن وقـت مـالکی بـرای آن پیدا می‌شد. همین است قول سرخسی و تصحیح هدایه و در مضـمرات و جـوهرة «علیه الفتوی» نوشته است؛ اگرچه ظاهرالروایة در قلیـل و کثیـر، تعریـف آن‌را تـا سالی نوشته است که در هر جمعه و ماه و شش ماهی از آن تعریف کند. کذا فـی الشامیة.[۳]

پس اگر کسی به‌عنوان مالـک پیـدا نشـد، اگـر خـودش غنـی هسـت بایـد بـه نیازمندی تصدق کند یا آن‌را به فروش رسـانده و قیمـتش را تصـدق کنـد و اگـر محتاج است، می‌تواند از آن یـا از قیمـتش اسـتفاده کنـد و در ایـن صـورت اگـر روزی مالک آن پیدا شود، او اختیار دارد که صدقه را جاری دارد و یـا قیمـت را از جمع کننده بگیرد و اگر گوسـفند زنـده هسـت، آن‌را بـردارد و اگـر گوسـفند بدون تصرف ملتقط ضایع و هلاک شد، بر ملتقط ضمان لازم نمی‌شود.

۱- شرح مجله لابن‌رستم ص ۴۲۵ و ۴۲۶

۱- ردالمحتار:۳۵۲/۳ ۲- مرجع سابق:۳۵۰/۳

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۷ جمادی الثانی- ۱۴۱۵ هـ.ق

لقطه اگر کم باشد یا زیاد حکم آن تعریف و اعلان است

الاستفتاء (۱۸۹): اگرکسی چیزی کم قیمت مانند قلم و تسبیح و... چید و یا چیزی گران قیمت آیا گرفتن آن جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: لقطه اگرکم باشد یا زیاد، معرفی آن لازم است. حکم شرعی لقطه اینست که بعد از تعریف و اعلان، اگر خود رافع به آن احتیاج دارد، می‌تواند به مصرف خودش صرف کند و اگر غنی هست، به محتاجی دیگر تصدق کند. سپس اگر مالکش پیدا شد او اختیاردارد یا صدقه‌ی رافع را اجازه دهد و یا از او عوض بگیرد.[۱]

والله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع‌العلوم

۴ ذیقعده- ۱۴۱۶ هـ.ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

حکم لقطه

الاستفتاء (۱۹۰): زید گوسفندی را که در چاهی افتاده بود، دید و آن‌را بیرون آورده و اعلان کرد امّا صاحبش معلوم و پیدا نشد پس آن‌را فروخته و پول‌ها را

۱- کذا فی الشامیة ج۳ ص۴۴۱، و فتاوای دارالعلوم ج۱۲ ص۴۵۱

برای خود صرف کرد. حالا می‌خواهد قیمت همان گوسفند را صدقه کندآیا قیمت روز را صدقه کند یا قیمت زمان گذشته. و تقریباً بیست سال گذشته است.

الجواب باسم ملهم الصواب: این گوسفند در حکم لقطه است و حکم لقطه در کتاب‌های فقهی واضح است.

پس درصورت مسئوله اگر زید محتاج بوده و آن‌را برای خود صرف کرده، بر او تصدق کردن آن لازم نیست و اگر غنی بوده، تصدق کردن قیمت آن لازم است. البته قیمت همان زمان را که آن‌را به فروش رسانده است، صدقه کند نه قیمت زمان حال را.

والله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع‌العلوم

۲۴ جمادی الثانی- ۱۴۲ هـ. ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

كِتَابُ الشِّرْكَة

حکم شرکت‌های تعاونی

الاستفتاء (۱۹۱): شرکت تشکیل شده بنام «شرکت تعاونی» که مردم در آن پول می گذارند. شرکت مذکور پول مردم را جمع نموده و جنس وارد می کند و بین مردم به نرخ ارزان‌تر می‌فروشد پس آیا گذاشتن پول درآن در ربا داخل می‌شود یا خیر؟ و چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: صورت این شرکت را واضح ننوشته‌ایدکه جواب شافی داده شود، امّا طبق آن‌چه از نوشته‌ی شما فهمیده می‌شود و آن‌چه از دیگران صورت این شرکت به سمع رسیده است، حکم آن بشرح زیر است:

بایددانست که آن شرکتی نیست بلکه از وعده‌ی محضِ بیوع فاسده است؛ به چند وجه: یکی این که در این عقد ذکر «مبیع» به طورتعیین نیست بلکه مجهول به جهالت فاحشه است و این مُفسد عقد می‌باشد.

قال فی المجلة: «یلزم ان یکون المبیع معلوماً عند المشتری».

و فیها: «بیع المجهول فاسد».(۱)

و در ردالمحتارشامی نیز این مسئله موجود و محقّق است.(۲)

دوم این که صاحب شرکت تعاونی خود مالک نیست بلکه از تاجران دیگرخریدکرده و نفع حاصل نموده بعداً به این مشتری‌ها می‌فروشد و این صورت «بیع مالیس عنده عندالعقد» است و این هم فاسد می‌باشد.

سوم: این همه پول را یکجا جمع کرده و اشیایی که می‌خرد تقسیم آن‌ها به مطابق پول مشتریان متعذر است و در این صورت امکان دادنِ حق دیگری به

۱- مجلةالاحکامالعدلیة، ص۲۹ و ۳۰

۲- ردالمحتار: ۲۴/۴، البیوع

دیگری وجود دارد که آن حرام می‌باشد.

و هم‌چنین بیع فاسد به تصریح فقها در حکم ربا داخل است. یک وجه ربا بودن آن این‌ست که این پول بعد از اهلاک، قرض می گردد و درحکم «کلّ قرض جرّ نفعاً فهوحرامٌ» داخل است.

دلیل جزئیِ این صورت درهدایه بدین صورت موجود است که اگر کسی نزد بقّالی مبلغی پول جهت اعتبارگذاشته و وقتاً فوقتاً از او جنس می گیرد، این عمل مکروه و حرامست؛ چون در حکم قرضِ جرّ نفعاً داخل است.[۱]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۵ ربیع الاول- ۱۳۸۷ هـ.ق

مثل سؤال بالا

الاستفتاء (۱۹۲): بازکردن شرکت تعاونی به این صورت که مثلاً صد یا دو صد نفر هر یکی مبلغ ۲۰ تومان مثلاً جمع کرده و در توی بانک تعاونی می‌اندازند و به هر یکی از صاحبان شرکت کارت داده می‌شود سپس به حساب خود جنس وارد محل می کند و یکی ازین‌ها آن جنس را می‌فروشد به صاحبان کارت نه به افرادی دیگر و از مبلغ یک هزار تومان، پنج تومان مزد زحمت فروشنده است. زمانی که این دکان شکست بخورد، شرکت پولی که ۲۰ تومان بود، می‌دهد و کارت خود را باز می گیرد.

فایده‌ی اهل این محله اینست که جنس به قیمت ارزان به آن‌ها می‌رسد. پس آیا این جایز است یا حرام یا مکروه یا چه؟

۱- هدایه ج۴ ص۴۵۷ کتاب الکراهیة

الجواب باسم ملهم الصواب: این شرکت به این صورت حرامست؛ زیرا درین صورت صاحبان مال، «مُقرِض» و صاحب شرکت، «مستقرض» می‌شوند و مستقرض خود تصریح می‌کند که من رفته جنس می‌آورم و چون‌که شما پول داده‌اید، همان جنس را با شما به قیمت ارزان می‌فروشم. یعنی این ارزانی و تسهیل به سبب قرض پیدا شد و بدیهی است که «کلّ قرض جرّ نفعاً فهو حرام». اگر نفع بخاطر قرض نیست پس چرا غیرصاحب اموال را به قیمت ارزان جنس نمی‌دهد و چرا بعد از هلاک شدن مال، بیست تومان را رد می‌کند.

و ظاهر است که این بیع نیست بلکه از قبیل «استجرار» است که اول پول می‌دهند و کم‌کم مبیع دریافت می‌کنند که جنس را دوباره می‌فروشد به قیمت رخیص و از دیگران، رعایت صاحب اموال را می‌کند؛ بخاطر این‌که او را در اول به قرض معاونت کرده‌اند. نظیر این مسأله در امدادیه موجود است و چون‌که نقل تمام سوال و جواب آن به طول می‌انجامد، ترک داده شد.[۱]

و نیز مشابه آن درفتاوای دارالعلوم موجود است.[۲]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۷ ذیحجه- ۱۳۹۴ هـ. ق

اگر پسر از مال خود کسب و کار کند، آیا برادرانش شریک می‌شوند؟

الاستفتاء (۱۹۳): چه می‌فرمایند علمای کرام در مسأله‌ی ذیل:

مثلاً مردی چند پسردارد یکی از پسران او بالغ است و باقی همه نابالغ‌اند و پدرشان هم زنده است. این پسر بالغ از دست خدمت خود چیزی جمع‌کرده آیا

۱- امدادالفتاوی:۴۱۲/۳

۲- فتاوای‌دارالعلوم‌دیوبند:۷و۳۲/۸

این مال بین این برادران تقسیم می‌شود [و آن‌ها شریک‌اند] یا نه؟ و آیا این برادران بعد از بلوغ درهمین مال که برادر ایشان از دست خود جمع کرده حق دعوا دارند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر این پسر بالغ که مال جمع کرده است، از پدر جدا است یعنی مکاسب خود را جدا جمع می کند و اکل و شرب و لباسش از خانه‌ی پدر جداست، پس این مال جمع شده‌ی او، ملکِ خاص او هستند و دیگر برادران درآن شریک نیستند، اما اگر این پسر با پدر و در خانه‌ی او زندگی می کند، این صورت از دوحال خالی نیست:

۱. با پدر و به همراه او این مال را جمع کرده‌اند و پدرهم به او تعیین و ممیّز نکرده و نداده است، پس این مال، ملک پدرهست و بعداز موت او دیگر برادران هم شریک هستند و درحیات پدر ملک او هستند. به هرکس بدهد، می‌تواند.

۲. در عیال پدر بوده ولی تنها عمل کرده وکسب خود را نزد خود نگهداشته و به پدر تحویل نداده است، در این صورت این مال ملک خاص او بوده وکسی دیگرحق ندارد.

قال الشامی نقلاًعن القنیة: «الاب و ابنه یکتسبان فی صنعةواحدة و لم یکن لهما شئ فالکسب کلّه للاب ان کان الابن فی عیاله لکونه معیناً له الا تری لوغرس شجرة تکون للاب».[1]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۵ ذیحجه -۱۳۹۷ هـ.ق

۱- ردالمحتار: ۳۸۳/۳، کتاب الشرکة، مطلب اجتمعا فی دار واحد و اکتسبا...، و کذا فی فتاوی دارالعلوم:۷و۳۶۲/۸

حکم شرکت تعاونی

الاستفتاء (۱۹٤): چه می‌فرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین درین مسأله که درشرکت تعاونی حصه و سهمیه می‌گیرند و مدیرعامل یا رئیس شرکت از هر فرد مبلغ ۳۰۰ تومان تحویل می‌گیرد و به نرخ رخیص و آسان قند و شکر و آرد وغیره دستیاب می‌کنند آیا در شرع انور این چنین شرکت جایز است یا ناجایز؟ و به‌کدام علل وچه طریقی ناجایز می‌باشد؟ لطفاً مدلل و مکمل و مفصل از جواب این سوال آگاه و مطلع فرمایند:

الجواب باسم ملهم الصواب: به نظر احقر این شرکت ناروا و از قبیل «کلّ قرض جرّ نفعاً فهو ربوًی» است. درین مورد به دلایل زیر متوجه باید شد:

– این بیعی صحیح از بیوع شرعی نیست؛ زیرا تعریف بیع شرعی اصلاً برآن صادق نمی‌آید.

– هیچ یکی ازتعریفات شرکت‌های شرعیه نیز برآن صادق نمی‌آید؛ زیرا شرکت، یا شرکت املاکست یا شرکت عقود و شرکت ملك یا اختیاری است یا جبری و یاشرکت عین است یا دین و شرکت عقود هم یا مفاوضه است یا عنان و هریکی ازین دو یا شرکت اموالست یا شرکت اعمال و یا شرکت وجوه. شرکت اعمال را «شرکت ابدان»، «شرکت صنایع» و «شرکت تقبّل» هم گویند.

خلاصه: بعد از تتبع و استقراء، تعریف هیچ یکی ازین شرکت‌ها بر «شرکت تعاونی» صادق نمی‌آید.

اگر گفته شود که «مضاربه» است، تعریف مضاربه هم برآن صادق و صحیح نیست؛ چراکه مضاربه شرکتی است که رأس المال، از یکی و سعی و عمل، از

دیگری می‌باشد و رأس المال همیشه مال یکی و ربح (فایـده)، مشـترک اسـت. و اگر گفته شود که «وکالت» است بازهم صحیح نیست.

البته بعد از تعمّق نظرمعلوم می‌شود که این پول‌که مدیر عامل بعنوان شـرکت، از مردم می‌گیرد از دوحال خالی نیست: یا آن‌را برده وجنس می‌گیـرد یعنـی آن‌را استهلاک می‌کند و جنس‌ها راکه می‌آورد، با افـرادی‌کـه پـول داده‌انـد، بـه نـرخ رخیص و دیگران را به نرخ گران می‌دهد و یا آن‌را برده در بانک شرکت اصـلی به طور اعتبار و توثیق واریز می‌کند. احتمال سوم‌که نزد خود و در خانـه بـه طـور وثیقه بنهد، بعید و مشکل است. و بعـداً در وقـت تقاضـا ممکـن اسـت کـه همـان مقدار پول را بدهد ولی در ایـن صـورت هـم دو احتمـال وجـود دارد: یـا عـوض همان پول است‌که از بانک‌گرفته و یـا از همـین پـول شـرکت خـودش پرداخـت می‌کند. و درین‌صورت هم این احتمال سوم‌که عین همان پول‌ها را نهاده اسـت و تا این روز می‌دهد، محال است.

از تحریر و توضیحات فوق واضح شدکه مسأله دردوصورت دایر می‌گردد:

۱- پولِ گرفته را خودش هلاک و مصرف می‌کند.

۲- حواله‌ی بانک می‌کند و بعد از تقاضا بدهد یا ندهد.

پس درصورت اول این درحکم «عاریت» است و بعد از اهلاک حکـم قـرض را دارد و عامل بسبب مراعات همین اقـراض، بـه مُقـرِض بـا قیمـت پـایین جـنس می‌دهد و ظاهر است‌که این درقاعده‌ی‌کلیـه: «کلّ قرض جرّ نفعاً فهو ربوًی» داخـل است. چنان‌چه عامل مراعات همین قرض نمی‌کند، چرا به دیگران بـه نـرخ ارزان نمی‌دهد. در صورت دوم این یکنوع معاونت برای بی‌دینـان اسـت جهـت تـرویج

اهداف و مرامات‌شان که این عمل هم درشریعت مقدسه حرامست؛ بطوری که در حدیث برای معاون کفار و معاون معاملات ربوی لعنت آمده است.

و اما نظائر این مسأله:

در فتاوای دارالعلوم می‌نویسد:

«دکانداروں کو اورکاشتکارون وغیره کوبلاتعیین منافع تجارتکے واسطے روپیه قرض دینا اسي طرح پر که اس روپیه سے وه جومال مناسب سمجهیں یا جنس نفع بخش جائزکار و باریں چاهیں لگائیں اور منافع میں سے جوچاهیں بلاحساب روپیه والي کو دیں اوراگر ٹوٹا هوا تو بهي روپیه والا دینے کو تیار اور کل یا جزو رقم کا هرروز یا هفته‌وار یا ماهوار وغیره باقساط یا یکمشت مالك کو واپس کیاجاوے؟ الجواب: قرض دیکراس پرکُچھ نفع لینا درست نہیں‌هَے جیسا که وارد هَے: کلّ قرض الخ».[۱]

و در امدادیه می‌نویسد: «ایك شخصي اپني زمین کومزارعت پر دیتاهَے که پیداوار مین نصف کاشتکار کا اور نصف مالك زمین کاهَے اورچونکه زمین کے خواهشمند اوربهي هَیں اب کاشتکارمالك زمین کو کُچھ روپیه قرض دیتاهَے تا که تا اداي قرضه دوسري کو یه زمین نه دیوے تو یه قرض لینا جایز هُوگا؟

الجواب:کلّیه کلّ قرض جرّنفعاً فهوربوي میں داخل هُونےکي وجه سِے یه حرام هَے».[۲]

ونیزدرامدادیه مباحث حصص کمپنی را مفصلاً نوشته است.[۳]

این مسئله نظائر بسیار دیگر دارد (به کتب مربوطه) مراجعه فرمایید.

اگر گفته شود که صاحبان شرکت، در اصل و ارباب بانک، کفارانـد، می‌گویم: قول محقّق آنست که سود و ربا با کفار هم حرامست.[۴]

و اگر گفته شود که کشور، دارالحرب است، می‌گویم: (صرف نظر از صحت و تایید این قول) بازهم قول محقق و مفتی‌به برحرمت ربا در دارالحرب است.[۵]

۱- فتاوای‌دارالعلوم: ۷و۸/۳۲

۲- امدادالفتاوای: ۱۳۸/۳ ۳- مرجع‌سابق:۴۱۲/۲

۴- فتاوای دارالعلوم: ۷و۸/ ۳۵

۵- ر.ک: فتاوای دارالعلوم: ۷و۸ / ۳۴ - و امدادیه: ۳/ ۱۱۲

درپایـان لازم بـه یـادآوری اسـت کـه درخصـوصِ ایـن مسـئله بـه دیگرعلمـا وخصوصاً به علمای پاکستان که مجرّب‌اند، رجوع شود.

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرله)

۱۲ ربیع الاول- ۱۴۰۲ هـ.ق

چند نفر دریک موتورپمپ شریک هستند بعضی از آن استفاده می‌کنند و یکی نه آیا در خرج و استهلاک همه شریک هستند؟

الاسـتفتاء (۱۹۵): عَمـرو و زیـد و چنـدنفردیگر شـریک دریـک موتورپمـپ هستند. عَمرو می گوید من از این موتورآب نمی گیرم و از این نظر نبایـد خرجـی متحمل بشوم. زید و شرکای دیگر می گویند اگرچه عَمـروآب نمـی گیـرد، ولـی چون شریک موتور است و موتوربه‌غیر اسباب روشن نمی‌شود باید پول استهلاک و مخارج موتور را بپردازد. و موتور اسباب وگازوئیل و خرج وغیـره مـی‌خواهـد. پس با توجه به این که عمرو مدعی است که بـردن آب و اسـتفاده بـرایش صـرف ندارد و ضررش بیشتر از نفع اسـت، آیـا دعـوای او از نظـر شـرع مقـدس اسـلام درست است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: مخارج موتور بعضی از آن‌ها چنین هسـتند کـه در ترمیم و اصلاح خود موتور و نفع برداری از آن بکار مـی رونـد؛ مثـل موتـور، آهن و هر آلات دیگری که به خود موتور پیوست کرده می‌شوند.

نوع دوم مخارج، مثل گازوئیل و بنزین و حقوق روشن کننـده و... مـی‌باشـند. پس مخارج قسم اول که به موتورمصرف وبکاربرده می‌شوند، دراین‌ها بـر عَمـرو لازمست که حساب خـود را بپردازد و اگر انکارکند، با اجبار شـرعی از او گـرفته می‌شود؛ و لو این که ازآب استفاده نکند، امّا در مخارج نوع دوم سبکدوش است.

این مخارج را کسانی متحمل شوند که از آب استفاده می کنند. دلایـل قسـم اول عبارت زیر می‌باشد:

قال فی مجمع‌الضمانات لابن‌غانم البغدادی:

«و فی الوجیزمن نفقة المشترک اصله ان مـن اصـلح ملکـاً مشـترکاً بینـه وبـین غیـره و هومضطر بالاتفاق لاحیاء نصیبه ان کان بامر القاضـی یرجـع علـی شـریکه بقـدر نصـیبه و بغیرامره لایرجع ثم ینظر ان کان الانفاق لاصلاح ملک الرقبة یجبر الشـریک الآبـی علـی العمارة و ان کانت العمارة لاجل استیفاءالمنفعة لایجبر الآبی علیها اذا لم‌یرد الانتفاع بـه و لکن‌یرجع علی‌الآبی بقسطه انتهی»[۱].

این اصل و قاعده‌ی کلّی مسأله بود و جزئی آن این است:

«و عن محمد فی طاحونة بین شریکین انفق احدهما علـی مرمّتهـا بغیـر اذن شـریکه لایکون متطوعاً لانه لا یتوصل الی الانتفاع بنصیب نفسه الابذلک»[۲].

دلیل قسم دوم: قال فی الهندیة: «و النفقة تجب علی من له المنفعة مالکـاً کـان او غیرمالک کذا فی غایة السروجی».[۳]

و درین صورت موتور، مثل غلام و الاغ مشترک است کـه هر کـه از شـرکا در نوبه‌ی خود برای نفع بکاربرد، درآن نوبت خرج، غـذا وعلـف و... او را متحمـل شده و تامین کند نه شرکای دیگر.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۳ جمادی الاول- ۱۴۰۷ هـ. ق

۱- مجمع الضمانات ص ۲۸۸، الباب‌الثانی والعشرون، الفصل الاول

۲- مرجع‌سابق ص۲۸۶ومثله فی ص۲۹۲ (الفصل الاول من الباب‌الثانی والعشرین

۳- الهندیة:۱۵۳/۲

حکم اشیایی که در شرکت تعاونی می‌آورند و بین سهامداران با قرعه‌کشی می‌دهند

الاستفتاء (١٩٦): اجناس به شرکت تعاونی می‌دهند از قبیل یخچال، کولر، فرش امّا بر اثر کمی آن‌ها به تمام سهامداران فروشگاه نمی‌رسند. از سهامداران می‌خواهند تقاضای خودرا به فروشگاه بدهند برای این اجناس و آن‌ها به اسم سهامداران قرعه‌کشی می‌کنند. اسم هرشخصی به هر اشیائی درآمد، با قیمت دولتی به او می دهند آیا این نوع جنس و به قرعه‌کشی جایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درشرکت تعاونی، صورت و تعریف بیعی صحیح دیده نمی‌شود و آن‌چه از اجناس جمع می شود، حق کسانی است که به پول آن‌ها خریده و آورده شده‌اند و مبلغ پول و مقدار مبیع دراین اجناس نامعلومست. ازین وجه اگر این اسباب و کالاها را بدون قرعه‌کشی و یا بعد از قرعه‌کشی کسی خرید کند و تمام سهامداران راضی باشند، اشکال ندارد و اگر همه راضی نباشند، اشکال دارد. هکذا یستفاد من کفایت المفتی.[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲ محرم الحرام- ۱۴۰۹ هـ. ق

دو نفر در احداث یک قنات شریک شده یکی پول داده و دیگری زمین در اختیار گذاشته و مسیر را برای قنات باز کرده اکنون وارثان صاحب زمین طلب نصف زمین می‌کنند

الاستفتاء (۱۹۷): دو نفرمسیری را برای احداث یک قنات در نظرگرفته و سهم هر یکی نصف قنات تعیین گردیده و کار را شروع کردند. در این مسیر چند تکه زمین از مردم وجود داشت که مانع پیشرفت کار قنات بودند. یکی از صاحب قنات مذکور که دارای اراضی بوده، عوض این زمین‌ها را که در مسیر

۱- کفایت‌المفتی: ۱۲۲/۸، کتاب الشرکة والمضاربة، باب دوم

قنات واقع شده‌اند، به صاحب‌شان داده و مسیر را برای پیشرفت‌کار بازکرد و شریک دوم چندان زمینی نداشته که عوض آن چند تکه زمین‌ها را بدهد امّا او مسئولیت پرداخت پول کارگران و وسایل کار را بعهده گرفته؛ زیرا شریک اول الذکر از نظر پولی تهی‌دست‌تر بوده و درآن زمان بعلت نبودن پول، زمین هیچ ارزش نداشته فقط چیزی که کمیاب و با ارزش شده پول بود؛ یعنی ۲۵ تا ۳۰ سال قبل.

کار قنات به همین ترتیب با توافق طرفین به پایان رسیده و آب به دو قسمت تقسیم شده و هریکی آب را به نوبه‌ی خود به مزارع خود می‌برد و مزارع خود را آبیاری می کردند. بعد از گذشت چند سال شریک اول الذکر به شهادت رسید. بعد از گذشت چند ماهی از شهادت شریک موصوف، برادر و فرزندان شهید عوض نصف زمین‌ها را که شهید به عوض داده بود، از شریک ثانی می‌خواستند. همان طور که ذکر گردید این شریک زنده زمینی نداشت که عوض بعضی از زمین‌ها را بدهد. شریک شهید تعهد کرده و به او گفته بود که عوض این زمین‌ها را من می‌دهم و شما فقط پول بدهید تا کار تعطیل نشود. اگر این توافق نمی‌بود، اصلاً قنات بوجود نیامد. اکنون آیا شریک ثانی الذکر از نظر شرع اسلام موظف است که نصف عوض زمین‌ها را بدهد و یا نصف قیمت را؟ و یا خسارت و مخارج قنات قیمت کرده شود و نصف قیمت را بدهد یا نه؟ و آیا قیمت امروزی پرداخت کند یا قیمت روز مبادله و معاوضه‌ی زمین‌ها؟

و اگر قرار باشد عوض نصف زمین‌ها را بدهد، پس تکلیف پولی که برای پیش‌رفت‌کار قنات تا پایان آن به مصرف رسانده چیست؟ آیا پول آن روزی با پول امروز مساوی است یا نه؟ معلوم است که یک هزار تومان آن روز به صد هزار امروز بلکه بیشتر هم امتیاز دارد این پول چگونه مقایسه می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ۱- قال فی شرح المجلة: «اذا اصلح احد الشریکین الملک المشترک باذن الآخرو انفق من ماله قدراً معروفاً فله الرجوع بحصة شریکه یعنی انه یأخذ من شریکه مقدار ما اصاب حصته من النفقة».[۱]

۲- «اذا ترک واحد دعواه بلاعذر و مرّ علیها الزمان علی ما ذکر آنفاً فکما لاتسمع تلک الدعوی فی حیاته لاتسمع ایضاً من ورثته بعدمماته».[۲]

۳- «و فتوی الامام قاضی ظهیرالدین علی انه یطالب بالدراهم التی یوم البیع یعنی بذلک العیار و لا یرجع علیه بالتفاوت و الدین علی هذا و الانقطاع و الکساد سواء».[۳]

۴- «و حاصل ما مرّ انه علی قول ابی‌یوسف المفتی‌به لافرق بین الکساد و الانقطاع و الرخص و الغلاء فی انه تجب قیمتها یوم وقع البیع او القرض لامثلها».[۴]

۵- «و الذی حررته فی رسالتی تنبیه الرقود انه ینبغی ان یؤمر المشتری بدفع المتوسط رخصاً لابالاکثر رخصاً و لابالاقل حتی لایلزم اختصاص الضرر به و لا بالبائع و لکن هذا اذا حصل الرخص لجمیع انواع العملة اما لوبقی منها نوع علی حاله فینبغی ان یقال بالزام المشتری الدفع منه».[۵]

از عبارات فوق امور ذیل مستفاد شدند:

– از عبارت شماره‌ی اول معلوم شد که چون یکی از دو شریک به اذن دوم در

۱- شرح‌المجلة لابن‌رستم، ص۸۶۹۸ ، المادة: ۱۳۰۸

۲- مرجع‌سابق: ص۹۹۴، المادة، ۱۶۶۹

۳- مجموعة رسائل‌ابن‌عابدین:۶۱/۲ (رسالة تنبیه‌الرقود علی‌مسایل‌النقود)

۴- ردالمحتارشامی:۲۷/۴، البیوع، مطلب فی احکام‌النقود اذا کسدت... و ص۲۹

۵- مرجع‌سابق: ۳۰/۴

ملک مشتری خرجی متحمل شد که مشخص است، پس به مقدارحصه‌ی شریک دوم به او رجوع کند. پس در مسئله‌ی مسئوله شریک اول آن زمین‌ها را که عوض آن‌ها داده است، همه مال او هستند و هر مقدار از همین زمین‌ها که قنات اشغال کرده است، چون‌که این زمین‌ها مال خالص شریک اول‌اند که از مال خود نفقه کرده است و زمین هم قیمی است نه مثلی، پس نصف قیمت زمین‌های اشغال شده را از شریک دوم بگیرد؛ طبق قول مفتی‌به قیمت همان روز اول را.

– از عبارت دوم معلوم شد که اگر مورث (شریک شهید) در زندگی خود شریک دوم را بدون عذر شرعی دعوا نکرده است و ۳۰ سال هم گذشته است و شریک دوم الآن انکار وجود حق او می‌کند، دعوای وارثان او نزد قاضی شرعی نامسموعست نه نزد حَکَم. البته اگر شریک دوم به وجود حق قیمت زمین این وقت اعتراف کند یا نکند، ادای آن بر او لازم است.

– از عبارت شماره‌ی سوم و چهارم معلوم گردید که چنان‌چه آن زمین‌ها باشند یا این پول مصرف شده‌ی شریک دوم، نرخ همان روز و سال‌های عقد اعتبار دارد نه زمان حال.

– از عبارت پنجم معلوم شد که چون در تمام انواع ثمن‌ها و پول‌ها کساد و آسانی آید، قیمت متوسط اعتبار کرده شود و زمین‌ها هم چون‌که الآن خالی شده است، بازهم به توسط فیصله کرده شود. پول امروز چون به ذات خود مقصود نیست بلکه نزد اکثر،حواله‌ی محضی است و این‌جا هردو طرف مدیون آن دیگر است و این در حکم دین‌اند پس در دین، قیمت روز اول در هردو طبق قول مفتی‌به معتبر است.

البته فیصله‌ی شان این است که هردوطرف به قیمت متوسط حال حاضر راضی

شوند تا هر دو از ضرر نجات یابند.

والله اعلم و علمه اتم – محمدعمر (غُفرله)

۱۷ ربیع الاول- ۱۴۱۰ هـ.ق

شرکت عنان / شرکت در نفع و ضرر

الاستفتاء (۱۹۸): عامل می‌رود پیش مالك می‌گوید که شما به من پول بدهید تا چوب بخریم. نصف فائده برای مالك و نصف برای عامل که خرید و فروش به عهده‌اش می‌باشد. مالك می‌گوید: چه قدر پول می‌خواهد؟ عامل می‌گوید: حدود ۴۵۰ هزار تومان و فعلاً حدود ۲۷۰ الی ۳۰۰ هزار تومان می‌خواهد که می‌خواهیم ده متر چوب بخریم. و بقیه پول را بعداً می‌دهم چون طرف با من آشنا هست. مالك ۲۶۰ هزار تومان به عامل می‌دهد. عامل مبلغ ۴۰ هزار تومان دیگر خودش پیدا کرده و ۳۰۰ هزار تومان تکمیل می‌کند و برای طرف می‌فرستد. جمع کل مبلغ ده متر طبق فاکتور، ۴۷۳ هزار تومان می‌شود که عامل به مالک می‌گوید مبلغ ۱۷۳ هزار تومان قرض می‌باشد که نه مالک پول دارد و نه عامل که این قرض را پرداخت نمایند. پس ده مترچوب با کامیون و یک بارنامه و یک فاکتور به انبار می‌رسد. لذا عامل همین ده مترچوب را می‌فروشد پس آن ۱۷۳ هزار تومان قرض را داده و سرمایه‌ی مالك را پرداخت کرده و هم سرمایه و۴۰ هزار تومان خودش می‌گیرد.

خواهشمند است بفرمائید: در ضرر و نفع ۱۷۳ هزار تومان قرض شامل مالک و عامل است یا شامل یکی از دو نفر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در صورت مذکور، این معامله نوعی از شرکت عنانست نزد شوافع؛ اگر عامل هم مال آورده و شامل کرده است وگر نه مضاربه

است. البته درین مسأله احناف و شوافع اتفاق نظردارند.

حکم شرکت عنان این‌ست که ضرر و فائده و قرض طبق مال هردو شریک، مشترک و تقسیم می‌گردد.

حالا درمسئله‌ی مذکور نسبت مال مالك با مال عامل این طور است که همه مال- که رأس المال است- چون جمع کرده شود، هفت چهل و یک نصف می‌گردد. پس یک چهل عددی مال عامل و شش چهل و نصفی دیگر مال مالك است. بنابراین، شش حصه و نصفی از نفع و ضرر هم در حساب مالك شمرده شود و یک حصه در نفع و ضرر سهمیه‌ی عامل است.

دلیل احناف عبارت زیر است:

قال فی شرح المجلة: «الضرر و الخسار الواقع بلا تعدّ و لا تقصیرینقسم فی کل حال علی قدر رأس المال».(۱)

دلیل شوافع: **«نعم یشترط ان یقسم الربح و الخسار علی قدر المالین سواء، تساوی الشریکان فی العمل او تفاوتا».**(۲)

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۵ ربیع الاول -۱۴۰ هـ.ق

تعمیر و مرمت زمین مشترک بر تمامی شُـرکا لازمست

الاستفتاء (۱۹۹): آقایان جمشیر، بوهیر، برهان و پردل در دوتا زمین یکی بنام «زمین سُورَگ» و دیگری بنام «زمین کَرگ» شرکت داشتند هر چهار نفر در هردو زمین نخل کاشته‌اند. البته درکشت و زراعت‌کاری نوبه کرده بودند به این

۱- شرح‌المجلة لإبن‌رستم، ص۷۲۷، المادة:۱۳۶۹

۲-کتاب‌الفقه علی‌المذاهب‌الاربعة: ۱۱۲/۳

صورت که جمشیر و بوهیر در یکسال زمین «سُورَگ» را و برهان و پردل زمین «کرگ» را کاریده‌اند و سال دیگر عکس این. تا این که زمین «کرگ» در نوبه‌ی جمشیر و بوهیر بود، براثر بارندگی باران و طغیان سیلاب، خسارتی به سدّ زمین وارد گردید. جمشیر و بوهیر، هر دو شریک خود را اطلاع دادند که بیایید سدّ آن‌را دو باره مسدود می کنیم. آن‌ها می گویند چون این زمین در نوبه‌ی شما تخریب شده باید خود شما آن‌را درست کنید. جمشیر و بوهیر اظهار می‌دارند که زمین بین ما و شما مشترک است پس باید در درست کردن آن هم شرکت داشته باشیم. پس آیا مسدود و درست کردن سدّ این زمین تنها بر جمشیر و بوهیر است یا بر همه‌ی شرکاء؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درصورت مذکور، درست کردن سدّ زمین بر همه‌ی شرکا می باشد نه تنها بر آن‌ها که در نوبه‌ی آن‌ها تخریب شده است.

قال فی شرح المجلة فی مادة ۱۳۰۸:

«الملک المشترک متی احتاج الی الاصلاح و الترمیم یصلحه اصحابه بالاشتراک علی قدر حصصهم».[۱]

بنابراین، بر هریکی از شرکا، اصلاح سدّ به مقدار حقش لازم است؛ اگر خودشان انجام می‌دهند پس همان سدّ به مقدار سهام زمین تقسیم کرده شود وحصه‌ی خود را هریکی ببندد و یا صلح کرده با هم اصلاح کنند. و اگر به مزدوری به دیگران می‌دهند، هریکی سهمیه‌ی پول خود را پرداخت کند.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۶ ربیع الاول- ۱۴۰۹هـ.ق

۱- شرح المجلة، ص۶۹۸

یکی از شرکا در مال مشترک تصرف کرد و ضرری به آن وارد شد

الاستفتاء (۲۰۰): در همین صورت سوال مقدم، جمشیر و بوهیر از درست کردن سدّ زمین «کَرَگ» خودداری کردند و به همین جهت، برهان و پردل هم زمین «سُورَگ» را متروک گذاشتند چون زمین کرگ در دست جمشیر و بوهیر براثر سیلاب ویران شده و دوباره مسدود نکرده تا این‌که نخل‌ها از بین رفته‌اند پس ما هم زمین سورگ را ترک می‌دهیم تا ویران شود. بعد از مدتی جمشیر و بوهیر به شرکای خود گفته بیائید «کِی» (مسیل آب) زمین «سورگ» را درست می‌کنیم و آبادش می‌نمائیم چون زحمتی دیگر ندارد فقط زحمت آن درست کردن مسیل است. شرکاء آن‌ها (برهان و پردل) جواب می‌دهند: شما اولا سدّ زمین «کَرَگ» را درست کرده و آب داخل آن برود و الا ما کار نمی‌کنیم. و اگر به سبب آب خسارتی بر این زمین وارد شود، ما خسارت حصه‌ی خود را از شما خواهیم گرفت. پس اگر جمشیر و بوهیر مسیل این زمین را درست کردند و بر اثر طوفان و آب که وارد زمین گردید، خسارتی به زمین رسید آیا جمشیر و بوهیر ضامن می‌شوند یا نه؟ اگر ضامن نمی‌شوند آیا می‌توانند که نصف حق درست کردن «کِی» را از برهان و پردل بگیرند یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر جمشید و بوهیر مسیل آب (کِی) را طبق عادت و حالت قدیم جاری درست کرده و از حالت قدیم زیاده نکنند ولی بدون رضای شرکاء و با وجود منع صریح، این کار را کنند، ضامن می‌شوند. اما اگر از حالت معروف (قبلی) زیاده کنند، با وجود اذن شرکاء هم خسارت سهمیه‌ی آن‌ها را ضامن می‌شوند.

قال فی شرح المجلة: «کیفما یتصرف صاحب الملک المستقلّ فی ملکه فکذا یتصرف ایضاً
فی الملک المشترک اصحابه بالاتفاق و لکن لیس لاحد منهم ان یتصرف فیه مستقلاً حتی انه لایجوز لاحدهم ان یبنی علی الهواءالمشترک الا برضاء شرکاءه».

و ایضاً: «لاحد اصحاب الحصص التصرف مستقلاً فی الملک المشترک باذن الآخر لکن لایجوز له ان یتصرف تصرفاً مضرّاً بالشریک».[۱]

و در فتاوای خیریه نوشته است: «**شریک در حصه‌ی شریک دیگر، حکم مُودَع را دارد و «مُودَع» به منع (امتناع از تحویل ودیعه) ضامن می‌گردد برای چیزی که بعد از منع نزد او هلاک گردد.** کذا فی الحامدیة.[۲]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۶ ربیع الاول – ۱۴۰۹ هـ.ق

شرکت ملک

الاستفتاء (۲۰۱): یارمحمد مبلغ یک میلیون تومان به آقای خالد داد به این طور که خالد گفت بعد از ۱۵ روز به شما آهن می‌فرستم هر کیلوئی ۷۰ تومان. یارمحمد به شریک خود که عبدالواحد نام دارد می‌گوید اگر پول دارید به من بدهید که به خالد می‌دهم و چهارم حصه‌ی نفع را به تو می‌دهم. عبدالواحد می‌گوید من صد هزار تومان دارم بیشتر ندارم. یارمحمد گفت مسأله‌ای نیست من پول دارم فقط یک چهارم نفع را به تو می‌دهم، او قبول کرد. خلاصه این که خالد آهن نیاورد. پس یارمحمد می‌آید پیش عبدالواحد و می‌گوید: چهارم

۱- شرح المجلة، ص ۵۹۹، المادة: ۱۰۶۹

۲- الفتاوی الخیریة: ۱۱۱/۱، کتاب الشرکة - و تنقیح الفتاوی الحامدیة: ۸۷/۱ و ۹۷

حصه‌ی یک میلیون را به من بده. عبدالواحد می گوید من خالد را نمی‌شناسم و تو خودت می گویید من پول دارم تو باید همراه من باشید می‌رویم پیش خالد از او پولان تو را می گیریم. یارمحمد می گوید نه تو حتماً به من پول بدهی چون تو شریک بودید. عبدالواحد انکار می کند که من به تو پول نمی‌دهم چون درهمان روز اول به تو گفتم که بیشتر پول ندارم و شما گفتید من خودم دارم و ترا یک چهارم نفع می‌دهم البته با تو همکاری می کنم که با هم می‌رویم پیش خالد و پول‌های شما را از او می گیریم امّا یارمحمد می‌خواهد جبراً عبدالواحد به او پول بدهد. پس آیا عبدالواحد از نظر شرع مقدس مجبور به دادن پول‌های یارمحمد می‌شود یا نه؟ و اگر خالد مُرد یا به زندان رفت، پس درینصورت آیا یارمحمد می‌تواند از عبدالواحد پول‌ها را به قدر حصه‌ی او بگیرد و یا این‌که از خالد به قدر حصه‌ی خود بگیرد وباقی حصه‌ی عبدالواحد را از خود عبدالواحد بگیرد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر عبدالواحد غیر ازین صد هزار تومان که از خود داده باقی حساب را از یارمحمد به طور قرض گرفته است و بعد از تحویل گرفتن دو مرتبه به یارمحمد حواله کرده است که من شریک همان جنس هستم و آن هم بعد از قبض کردن یارمحمد همان جنس را، پس باید عبدالواحد- اگر مفلس نیست- این قرض یارمحمد را که طلب می کند بپردازد؛ چون واجب الاداء است.

و اگر از او قرض نگرفته بلکه فقط قولاً همین‌طور گفته‌اند، این شرکت و عقدی صحیح است، امّا فقط به همین حساب که عبدالواحد داده است؛ چراکه بعد از قبض کردن یارمحمد آهن را، این «شرکت الملک فی الاعیان» بوده و صحیح است. البته اگر یارمحمد تا حال آهن را قبض نکرده بود، عبدالواحد به

پول خودش یا به پولی که از یارمحمد قرض گرفته بود، شریک یارمحمد شده، این شرکت اصلاً صحیح نیست. عبدالواحد اصل پول خودش را بردارد و بس.

قال فی شرح‌المجلة: «و الحاصل ان شرکة الملک ان یملک اثنان فاکثرعیناً اودیناً بأیّ سبب کان و لومتعاقباً کما لواشتری شئیاً ثم اشرک فیه آخر، قال فی‌التنویر: و من اشتری عبداً مثلاً فقال له آخر اشرکنی فیه فقال فعلت ان قبل القبض لم‌یصح و ان بعده صح و لزمه نصف الثمن».[۱]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۲ ربیع الثانی- ۱۴۱۱هـ.ق

زمینی بین دو نفر مشترک بود یک شریک قسمت خودش را توسعه داد، مسیل آن چه‌گونه تقسیم شود؟

الاستفتاء (۲۰۲): دونفر در زمینی به صورت تنصّف شریک بودند یک شریک جانب حصه‌ی خود را کار کرده و کشاده گردید به اندازه‌ای رسید که حصه‌ی او دو برابرِ حصه‌ی شریکش شد. بعداً با هم گفتند که در کِیْ (مسیل آب) هم زراعت می‌کنیم. شریک او گفت: چون قبلاً زمین نصف بوده و حالا تو حصه‌ی خود را اضافه کرده‌ای پس مسیل آب را هم به نصف می‌کاریم و درین باره اختلاف شدند، پس آیا این «کِیْ» را به طور نصف بکارند یا به طور دو بهر و سه بهر (دو سوم و یک سوم) چون الآن دو حصه‌ی زمین مال یکی و یک سوم مال دیگری است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این ظاهر است که مسیل و آب‌رَو را از اول هردو باهم مساوی بریده و کانال کرده و بسته‌اند و درملک هم اولاً مساوی بوده‌اند

۱- شرح‌المجلة لابن‌رستم، ص۵۹۷.

پس این آب‌رَو برحساب همان اصل زمین که اول بوده، می‌باشد و به این ازدیاد تعلق ندارد. تنازع شخص دوم بی‌جاست.

قال فی المجلة: «العبرة للقدم فی حق المرور و حق المجری و حق المسیل».[1]

البته اگر سدّ همین زمین یا آب رَو (مسیل) آن بعد ازین ازدیاد، احتیاج به کار و اصلاح داشت، پس اصلاح وکار آن به حساب و حصه‌های کنونی زمین می‌باشد؛ به این صورت که شریکی که دو حصه‌ی زمین مال اوست، دوحصه‌ی کار را متحمل شود و شریک دوم که یک سوم زمین مال او هست، یک سوم را.

قال فی المجلة: «الملک المشترک متی احتاج الی الاصلاح و الترمیم یصلحه اصحابه بالاشتراک علی قدرحصصهم».[2]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۷ ربیع الثانی- ۱۴۱۱هـ.ق

شرکت عنان و مِلک / هر دو شریک در نفع وخسارتِ شرکت شریک هستند

الاستفتاء (۲۰۳): دوشخص دردُبی باهم صحبت‌کردندکه جنس خریده (و به ایران بیاورند) و باهم شریک باشند. یک نفر دردُبی پول تحویل رفیقش کرد و باهم رفتند جنس خریدند. پول ذکر شده به اندازه‌ی دو هزارکارتن شدند و طرف دوم هم دو هزارکارتن خرید که جمعاً چهار هزارکارتن شدند و در یک فاکتور به این منظورکه دو نفر درین چهار هزارکارتن شریک هستند ولی موقع

۱- شرح‌المجلة، ص۶۷۱، کتاب الشرکات، الباب الثالث، الفصل الرابع.

۲- مرجع‌سابق، ص۶۹۸، اول الباب الخامس من‌الشرکة.

خرید به طرف نگفت که شما در این دو هزارکارتن شریک هستید. جنس به ایران آورده شد و این‌جا جنس خوابید و آن‌ها ضرر کردند.

حالا طرفی که در دُبی پول داده می‌گوید که من به اندازه‌ی پولم در جنس شریک هستم چون در موقع خرید به من نگفتند که تو در بقیه شریک هستی و تو شاید میلیون‌ها قرض بکنید و من در بقیه شریک نیستم و حاضر به پرداخت ضرر نیستم. خواهشمند است ما را در این مورد راهنمایی فرمایید. در پایان از زحمات شما قدردانی می‌شود و من الله‌التوفیق. (از هرمزگان، بندرلنگه)

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله از قبیل «شرکة‌الملک الاختیاری فی‌العین» است.

قال فی شرح المجلة: «شرکة الملک هی ان یکون الشیئ مشترکاً بین اثنین فاکثر ای مختصاً بِهما بسبب من اسباب الملک کالشراء...کأن یشتری اثنان مثلاً مالاً او یهبه لهما واحد أویوصی لهما به و یقبلا اویرثاه منه فیصیر ذلک الملک مشترکاً بینهما و یکون کل منهما شریک الآخر فیه».[1]

ازین عبارت ثابت شد که این دو شخص چون از اول صحبت کرده‌اند که جنس خریده و شریک می‌شویم و وقت خرید هم شریک شده و هردو از فروشنده مال را قبول نموده‌اند، پس این هردو در تمام آن مال و در تمام نفع و ضررش به همان نصف نصف شریک هستند که هر یکی از آن دو، دو هزار کارتن خریده و باهم جمع کرده‌اند.

۱– شرح المجلة لابن‌رستم: ص۵۹۷، الباب‌الاول من‌کتاب الشرکة (المادة۱۰۶۰).

قال فی شرح المجلة: «الاموال المشترکة شرکة الملک تقسم حاصلاتُها بین اصحابِها علی قدر حصصهم...».[۲]

البته این تفصیل نزد احناف است. نزد حضرات شوافع این از قبیل «شرکت عنان» است.

قال فی کتاب‌الفقه علی‌المذاهب‌الاربعة:

«الشافعیة قالوا: الشرکة الجائزة نوع واحد وهی شرکة العنان و هی عبارة عن ان یتعاقد اثنان فاکثر علی الاشتراک فی مال للاتجار فیه و یکون الربح بینهما علی نسبة اموالهم».[۱]

ارکان صحت شرکت عنان نزد شوافع چهاراند:

یکی لفظ شرکت است یعنی در لفظ این شرط است که در آن از طرفین اذن به تصرف باشد. بطور مثال: یکی به شریک دومش بگوید که شما این چیز را برای من و خودت بخرید که هردو باهم شریکیم و تو را اجازه‌ی تصرف برای تجارت داده‌ام. صرفاً این لفظ که: «من و تو شریکیم» بدون لفظ «اذن» کافی نیست.[۲]

پس چون شرکت ثابت گردید، درنفع و ضرر به مال آن‌ها، هردو شریک می‌شوند.

۲- مرجع‌سابق: ص۶۰۱- ۶۰۰ (المادة ۱۰۷۳).

۱- کتاب‌الفقه علی‌المذاهب الاربعة: ۱۰۰/۳.

۲- کذا فی کتاب‌الفقه: ۱۱۱/۳.

قال فی کتاب الفقه: «نعم ان یشترط ان یقسّم الرّبح و المنار علی قدر المالین سواء تساوی الشریکان فی العمل او تفاوتا».[۳]

حالا شما چون‌که مذهباً شافعی هستید پس اگر وقت دادن پول و خرید جنس، صراحتاً باهم‌دیگر اجازه‌ی تصرف و شرکت در مال را، اقرار و اظهار نموده‌اید پس عقد شما صحیح و نفع و ضرر به مقدار مال شماست و الا صحیح نیست مگر در همان مقدار که اظهار کرده‌اید.

تذکر: برای شما بهتر است که در مسایل‌تان، به علمای معتمد آن‌جا مراجعه بفرمائید که به شما فتوا داده و فیصله می‌کنند.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۹ جمادی الاول- ۱۴۱۱ هـ. ق

استفاده نمودن هریکی از شرکا در مال مشترک با اذن و رضایت شریک

الاستفتاء (۲۰٤): چهار نفر در زمینی شریك هستند و هریکی از آن‌ها خودسرانه علف می‌چیند و به زبان همه راضی‌اند امّا یکی بیشتر می‌چیند و دیگری کمتر و یکی خوب‌تر و بهتر می‌چیند، چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: جایز است. وقتی‌که همه راضی‌اند و هریکی آن دیگر را اجازه داده است، اگر یکی زیاد بچیند یا بهتر، اشکال ندارد. امّا اگر مقیّد کرده‌اندکه هیچ کس ازآن دیگر بیشتر و بهتر نچیند پس به همان قرار باید عمل کنند نه غیر از آن.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۲ ربیع الاول- ۱۴۱۲هـ. ق

۳- مرجع‌سابق: ۱۱۲/۳.

تصرف در مال مشترک و برداشتن سهمیه‌ی خود بدون اذن و رضایت شریک

الاستفتاء (۲۰۵): نخلی یا زمینی مشترک است بین زید و بکر. زید جلوتر از بکر می‌رود و سهمیه‌ی خویش را که نصف یا یک سوم یا کمتر می‌باشد بدون از اجازه‌ی بکر از زمین یا نخل قطع می‌کند آیا جواز دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این عمل به چند وجه جواز ندارد:

۱- تصرف در اعیان مشترکه بدون رضا و اذن شرکا روانیست.

قال فی شرح المجلة: «و لکن لیس لاحد منهم ان یتصرف فیه مستقلاً حتی انه لایجوز لاحدهم ان یبنی علی الهواء المشترک الابرضاء شرکائه و کذا لیس له فی بعض الاحوال ان

یتصرف فی حصة نفسه».[۱]

۲- این ثمرات از مکیلات و موزونات هستند و باید به کیل یا وزن و به تساوی بین شرکا تقسیم شود نه به تخمین.

قال فی المجلة: «المال المشترک ان کان من المکیلات فبالکیل یقسم او من الموزونات فبالوزن او من العددیات فبالعدد او من الذرعیات فبالذرع».[۲]

۳- اگر به صورت «مهایات» (به نوبت) چنین کنند، بازهم روانیست؛ زیرا ثمرات، مثلیات و اعیان‌اند و درآن‌ها نوبت هم بدون تقسیمِ صحیح روانیست.

لما قال فی المجلة: «المهایات لا تجری فی المثلیات».[۳]

و قال: «لا تجوز المهایات علی الاعیان».[۴]

۱- شرح المجلة، ص ۵۹۹.

۲- مرجع سابق، ص۶۳۵، المادة: (۱۱۴۷).

۳- مرجع سابق، ص۶۴۸ ، المادة: (۱۱۷۵).

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۱۹ ربیع الاول/۱۴۱۲ هـ.ق

بعد از احیای زمین دیگری را به این شرط شریک نمود که به مقدار کار او باید کار کند و شرط هم ایفا نشد

الاستفتاء (۲۰٦): زید به درست کردن زمینی مشغول بود و سدّ زمین را تا حدودی بسته بود که خالد آمد و گفت: مرا درین زمین شریک کن زید گفت: به شرطی تورا شریک می‌کنم که همین قدر سدّ که من بسته‌ام باید تو هم ببندی خالد قبول کرد. بعداً بر اثر طغیان طوفان، سدّ مسدوده‌ی زید ویران شد. بعد از مدتی زید دومرتبه به آباد نمودن و بستن سدّ زمین شروع بکار گردید. دوباره خالد آمد و گفت: من با تو همکار می‌شوم چون در زمین شریک هستم و قبلاً مرا شریک کرده‌اید زید می‌گوید درست است امّا تو طبق شرط طی شده عمل نکرده‌ای و سدّ باقیمانده را مسدود نکرده‌ای تا این‌که همه سدّ ویران و خراب شده، حالا شما را شریک نمی‌کنم. پس آیا قول خالد معتبر و مسموع است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: قول خالد مسموع و معتبر نیست؛ زیرا وقتی که زید سدّ زمین را بسته بود، به علت احیاء مالک آن شده بود و بعد از احیاء چون خالد را به شرط بستن مقدار سدّ خودش، شریک کرد، این یک اجاره‌ی فاسد شد و آن هم تا حال به جایی نرسیده بود که سدّ زمین تخریب شد، پس این شراکت نه از اول درست و منعقد شده و نه درآخر و نه الآن به این قرار منعقد می‌گردد. کذا فی الفقه.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۴- مرجع‌سابق، ص۶۵۲ ، المادة: (۱۱۸۷).

۵ رجب- ۱۴۱۲ هـ.ق

به فروش رساندن شریک مال مشترک را بدون اطلاع دادن شریک دوم

الاستفتاء (۲۰۷): زید و عَمرو شریک بودند درگاوی پس زید این گاو را به قیمت پنج هزار تومان نزد بکر فروخت و عَمرو که شریک زید است معلوم نبود. بکر آن‌را نزد خالد فروخت به قیمت ده هزار و خالد آن‌را به قیمت پانزده هزار نزد قصاب فروخت و قصاب ذبحش کرد. پس آیا عَمرو قیمت حصه‌ی خود را از زید بگیرد یا ازین همه مشتری‌ها و آیا کدام قیمت به عمرو می رسد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: عَمرو اختیار دارد که قیمت سهمیه‌ی خود را از زید بگیرد یا از بکر و قیمت همان روز تعدّی به او می‌رسد یعنی روزی‌که زید آن‌را با بکر فروخته است. اگر ضمان و قیمت را از مشتری (بکر) گرفت، مشتری به همان سهمیه به زید رجوع کرده و از او بگیرد. کذا فی شرح المجلة لابن رستم ففیها جزئیة مثل المسئلة المذکورة، و مثلها فی «مجمع الضّمات» من باب الغصب، لانه فی حکم الغصب.[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۱۹ ذیقعده- ۱۴۱۳ هـ.ق

در کسب و تجارتِ پدر و پسر باهم، آیا فرزندان دیگر هم شریک می‌شوند؟

الاستفتاء (۲۰۸): آقای بکر پنج پسر و پنج دختر دارد. سه نفر از دختران و سه نفر از پسران ازدواج کردند و جداگانه تشکیل زندگی دادند و از پدر جدا شدند. سه فرزند کوچک و یک پسر بزرگ نزد پدر ماندند. این پسر با پدر خود به کار

۱- شرح المجلة، ص۶۰۲، المادة: ۱۰۷۵، مجمع الضمانات، ص۱۲۰.

و تجارت پرداختند و برای خود تشکیل زندگی دادند تا حدود ۱۰ الی ۲۰ سال تا این که پدر از دنیا فوت کرد. حالا آن پسران و دختران جدا شده از پدر آمده‌اند و ادعای کل میراث از مال پدر خود می کنند و حالانکه این مال را پدر و پسر بزرگ با مشارکت و تجارت با هم بوده و جمع آوری کرده‌اند، پس آیا به این پسران و دختران میراث مساوی با پسر بزرگی که وی با پدر مشترک در کار و کسب بوده است می‌رسد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر پسر بزرگ درآن زمان که با پدر مشترکاً تجارت کرده‌اند، از خود مستقلاً مالی را دارا نبوده که با مال پدر ضمّ و جمع کند بلکه مال همه ازآنِ پدر بوده است و نیز درآن زمان مجرد بوده و با پدر همراه بوده و خدمت کرده و خودش مستقلاً عیالی نداشته و متأهل و جدا از پدر خانه‌داری نکرده است و نیز عنوان تجارت‌شان هم یکی بوده است؛ به طور مثال: هردو پارچه‌فروشی یا مغازه‌داری کالاهای خاصی کرده‌اند، پس دراین‌صورت این پسر بزرگ چون که خودش چیزی نداشته است، با دیگر برادران خود در میراث پدر مساوی است. البته به دختران نصف سهمیه‌ی پسران می‌رسد؛ به حکم قرآن مقدس: ﴿للذّکر مثل حَظّ الانثیین﴾.

و اگر او خودش مالی مستقل داشته و با پدرشریک شده و تجارت‌کرده‌اند یا در آن وقت متأهل و جداگانه دارای خانه بوده یا صنعت و تجارت هریکی از پسر و پدر جدا بوده و تجارت‌کرده‌اند و منافع را یک‌جا جمع نموده‌اند و بقیه پسران هم این‌را تسلیم می کنند پس در این صورت هر سهمیه‌ی مال مشترک که از پسر بزرگ بوده است، آن مال تنها مال اوست و در باقی ارث پدر، همه مشترک‌اند؛ طبق حکم «للذّکر مثل حَظّ الانثیین» تقسیم شود.

در تنقیح فتاوای حامدیه می‌نویسد: «سئل فی رجل ساکن فی بیت ابیه فی جملة عیال و صنعتهما متحدة یعنیه بتعاطی اموره و لایعرف للابن مال سابق فاجتمع مال بکسبه و یرید ان یختصّ به بدون وجه شرعی فهل جمیع ما حصله بکسبه ملک لابیه و لاشئ له فیه؟

(الجواب): نعم جمیع ما حصله بکسبه ملک لابیه لاشیئ له فیه حیث کان من جملة عیاله و المعین له فی اموره و احواله و صنعتهما متحدة و لایعرف للابن مال سابق.....و اما قول علمائنا اب و ابن یکتسبان فی صنعة واحدة و لم یکن لهما شئ ثم اجتمع لهما مال یکون کله للاب اذا کان الابن فی عیاله فهو مشروط کما یعلم من عباراتِهم بشروط منها اتحاد الصنعة و عدم مال سابق لهما و کون الابن فی عیال ابیه فاذا عدم واحد منها

لایکون کسب الابن للاب...».[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۳ جمادی الثانی- ۱۴۱۴ / هـ. ق

چند نفر در یک قنات شریک هستند بعضی می‌خواهند آن را تغییر مسیر دهند و بعضی دیگر راضی نیستند

الاستفتاء (۲۰۹): ۳۰ نفر مبلغی پول جمع کردند تا جایی قناتی احداث نمایند. دهانه و مسیر قنات را مشخص کردند و شروع بکار شدند تا این‌که آب بیرون آمد و کسانی که املاک به قرب دهانه‌ی قنات دارند، از سهمیه‌ی آب خود استفاده کرده و درخت و غیره کاشتند. بعداً احساس کردند که بُن قنات پائین و

۱- تنقیح الفتاوی‌الحامدیة: ۱۷/۲ و۱۸.

دهنش بلند است باز قنات را به کار دادند و کارگران تا نصف آن کـار کردنـد و زمانی که «تَان» و گودال‌ها را گرفته و کار کردند داخل آن تا یک قدّ انسان رسید و آب داشته کم کم اضافه شد تا این‌که یک چاه که در وسط رود باز شده بـود، سیلاب در آن داخل شده و پائین قنات را پر از خاک کرد. از اول تا آخر مبلغ ۳ میلیون تومان خرج شده است.

حالا مالکین قنات دوگروه شدند، اکثر می‌گویند: ما مسیر قنـات را بـه‌کلّـی از جای اول تغییر می‌دهیم به‌علـت ایـن‌کـه زمـین و هوشـاب مـا پـائین هسـتند. دوم مسافت راه قنات دورتر شده و شاید آب آن زیادتر شود. سوم در یک چـاه (دپ چاه) به‌کوه دچار شده و رسیده است.

گروه دوم که در اقلیت‌اند می‌گویند: ما و شـما دهانـه و مسـیر قنـات را تعیـین نموده‌ایم و این مبلغ را خرج نموده‌ایم و الآن صـافکاری مرحلـه‌ی دوم نـیم تمـام است و در زمان کار آب کم کم زیاد شده. و ازین اقلیت سـه نفـر مـی‌گویـد: مـا پائین‌تر که شما در نظرگرفته‌اید، زمین نداریم و اگر از روز اول شما آن‌جـا نظریـه داده بودید، ما شریک نمی‌شدیم و الآن ما چون ازین آب استفاده بـرده‌ایـم حـالا نمی‌گذاریم که مسیر قنات را ازحال اول تغییر دهید چون بر ما ضرر وارد می‌کند حالانکه شما گروه اول هم از آب بـه نوبـت سـهمیه‌ی خـود اسـتفاده نمـوده‌ایـد. اگرچه مسافت آب به املاک شما دور هسـت و هـر کجـا ایـن مسـئله هسـت، در خصوص این مسأله چه می‌فرمایید؟ حکم شرعی درین باره چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درین مسأله هیچ گروهی بدون رضـایت طـرف دیگر، نمی‌تواند مسیر قنات مذکور را تغییر دهـد. البتـه اگـر همـه اتفـاق کـرده و مسیرش را تغییر دهند، اشکال ندارد؛ چراکه از عبارات سوال معلوم مـی‌شـود کـه

این کار به اتفاق همه انجام گرفته است و همه سهیم و شریک هستند و هرکس تا حدودی می‌تواند از آن استفاده کند. امّا برای ازدیاد استفاده، اختلاف شده و هر یکی به طرفی می‌کشد و ظاهر است هرطرف که استفاده‌ی کامل خود در نظر بگیرد، دراین صورت به ضرر آن دیگر تمام می‌شود و هیچ شریک نمی‌تواند که در مال مشترک بدون ارضای شرکا، تصرف کند یا کاری انجام دهد که به ضرر بقیه تمام شود و چون یک گروه، مانع تغییر مسیر و گروهی دیگر مقتضی است، گروه مانع طبق قواعد فقهیه مقدم است. ثانیاً دفع مفاسد از جلب منافع مقدم است؛ هم‌چنان که از عبارات زیر معلوم می‌شود:

قال فی المجلة فی المادة ۴۶: «اذا تعارض المانع و المقتضی یقدم المانع».[۱]

و فی الاشباه و النظائر: «الضرر یزال، لاضرر و لاضرار».

و قال: «درء المفاسد اولی من جلب المصالح».[۱]

و فی المجلة و شرحها للاتاسی: «لیس لاحدالشرکاء فی النهرالمشترک ان یشق منه نهراً یعنی جدولاً الا باذن الآخرین و لیس له ان یبدّل نوبته القدیمة...، لانه تصرف فی الملک المشترک بلا اذن الشریک».[۲]

و اگر ضرر صریح نباشد بلکه متردد باشد که ضرر هست یا نه؟ باز هم فتوا بر آنست که از تصرف منع کرده شود.

قال فی شرح المجلة للاتاسی: «وکذا ان اشکل (ای الضرر) علی المختارللفتوی».[۳]

۱- شرح‌المجلة لابن‌رستم، ص۳۸.

۱- الاشباه و النظائر، ص ۸۵ و ۹۰ .

۲- شرح‌المجلة للاتاسی، ۱۹۷/۴ .

۳- مرجع‌سابق: ۱۴۰/۴.

والله اعلم و علمه اتم – محمد عمر (غُفرله)

۲۳ صفر– ۱۴۱۵ هـ.ق

شرکت عقد وشرکت عِنان (دونفرپول جمع نموده و مغازه‌ای باز کردند)

الاستفتاء (۲۱۰): چه می‌فرمایند علمای دین و مفتیان شرع عظام درین مسئله که زید و عَمرو به توافق طرفین مال جمع کردند و دکانی کشیدند. در ابتدای معامله زید به عَمرو گفت: تو برادرت خالد را برای خرید و فروش بر دکان بگذار. در نتیجه عَمرو خالد را بردکان گذاشت. خرید و فروخت طرفین به وسیله‌ی خالد شروع شد. بعد از مرور مدتی، بعض مال طرفین بدست خالد نقصان شد. بعداً هر دو مال دکان را حساب کردند دیدند که بعض مال نقصان شده است. آخر الامر زید و عَمرو، معامله‌ی با همی را به اختتام رساندند و زید مدعی شد که چون برادرت خالد مال را نقصان و ضایع کرده است لذا تو عَمرو هیچ حصه‌ای در مال باقی مانده نداری و من از مال باقی مانده هیچ حصه‌ای نخواهم داد و قرض قبلی را که بر دکان هست باید تو ادایش بکنی، با توجه به این‌که عَمروبه‌هیچ وجه به فعل برادرش راضی نبوده است وبرادرش درصورت عدم‌علم اومال‌دکان‌راضایع ونقصان‌کرده است،آیادعوای زید اعتباردارد یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر این مال که زید و عمرو جمع کرده‌اند، مبلغی پول بوده و پول هردو مساوی بوده است، این عقد از قبیل «شرکت عقد» و «مفاوضه» است و اگر مال هردو مساوی نبوده، «شرکت عقد عنان» است. البته هر چه باشد ازین‌دو، شرکت اموال شمار است. و اگر مال‌شان از قبیل عروض وکالا بود مثل پارچه و... وآن‌را جمع‌کرده مغازه بازکردند، این «شرکت ملک» است.

خلاصه: اگر صورت اول است (یعنی مال شان پول بود)، سرمایه بین شان مشترک است و نفع و ضرر هم به حساب سرمایه تقسیم می گردد.

قال فی شرح المجلة لابن رستم: «فما کان من ربح فهو بینهما علی قدر رؤس اموالهما وما کان من وضیعة او تبعة فکذلک».[۱]

پس اگر چیزی ازین مال در دست یکی ازین دو بدون تعدّی تلف شد، او ضامن نمی گردد؛ چون آن مال امانت است نزد او. البته اگر به تعدیِّ او یا کوتاهی کردن او در حفظ تلف شد، ضمان بر او لازم می آید.

قال فی المجلة: «الشریکان کل واحد منهما امین الآخر فمال الشرکة فی ید کل واحد منهما فی حکم الودیعة فاذا تلف فی ید احدهما بدون تعدّ و لا تقصیر لا یضمن حصة شریکه».[۲]

و چون هردو خالد را به رضای خود مقرر کرده‌اند پس اگر خالد بدون مزد کار کرده، امانت‌دار است واگر مزد گرفته است، اجیر خاص است (و در هردو صورت) اگر دردست اوچیزی بدون تعدّی و تقصیر او تلف شود، بر او ضمان نیست که او امین است واگر به تعدّی و کوتاهی کردن او درحفظ چیزی تلف شود، ضمان آن بر خالد لازمست نه بر عَمرو.

قال فی مجمع الضمانات: «و لاضمان علی الاجیر الخاص و لافیما تلف من عملها اتفاقاً اذا لم یتعمد الفساد».[۱]

حاصل کلام: مال باقی مانده از سرمایه و نفع، بین زید و عَمرو به همان حال اولست که بوده است و قول زید اعتبار ندارد و بر ذمه‌ی عَمرو ضمان هیچ چیزی

۱- شرح المجلة، ص۷۰۹، المادة: ۱۳۳۰. ۲- مرجع سابق، ص۷۱۹.

۱- مجمع الضمانات، ص۲۸ (الباب الخامس فی الاجارة، القسم الثانی فی الاجیر).

نیست.آری! اگر خالد مقصّر است، بر خود او ضمان لازم می‌شود و چون ضمان گرفتند، بین زید و عَمرو مثل سرمایه‌ی آن‌ها بین آن‌ها تقسیم می‌شود.

والله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۳ جمادی الاول- ۱۴۱۵ هـ. ق

استفاده‌ی شریک از چیز مشترک بیشتر از سهم خود و...

الاستفتاء (۲۱۱): دو نفر در زمینی شریک هستند واین زمین را توسط یک موتور و یک حلقه چاه که بین شان خریده وحفّاری شده، آباد نموده‌اند. ازین دونفر، یکی زمین جداگانه‌ای دارد و می‌خواهد آن‌را از همین موتور و چاه آباد سازد. آن یکی می گوید: من نمی گذارم که تو آب را به زمین خود برده و آن‌را آباد کنی، آیا می‌تواند که شریکش از بردن آب به زمین خود منع کند یا خیر؟

ثانیاً: ازین دو شریک، یکی ازین موتور کمتر استفاده می کند و دوم بیشتر. بطور مثال: یکی شش ساعت یا یک روز و دوم ده ساعت یا دو سه روز از آب استفاده کرده وزمین‌های خود را آب می‌دهند. آن که کمتر استفاده می کند می گوید: تو همین قدر استفاده کن که من استفاده می کنم و از استفاده‌ی بیشتر تو را نمی گذارم، آیا حق منع را دارد یا نه؟ و یا مثلاً یکی می گوید: من سهمیه‌ی آب خود را به محل می‌برم برای آشامیدن و زمین خود را مخروبه می گذارم و آن یکی مانع است آیا حق منع دارد؟

الجواب و منه الصدق و الصواب: چون روشن بودن موتور از حدّ زیاد، موجب خسارت و ضرر مثل مصرف شدن روغن و گازوئیل و از کارافتادن موتور، می گردد، بنابراین شریک او نمی‌تواند بدون اذن شریک خود موتور را بیشتر از سهمیه‌ی خویش روشن و استفاده کند و هم‌چنین نمی‌تواند آب را به

زمین تنهایی خود وقتی که از این موتور سهمیه‌ی آب نداشته باشد، ببرد. آن شریک، حق منع دارد.[۱]

خلاصه، هریکی از دوشریک به قدر سهمیه‌ی خود از موتور استفاده کند.

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی(عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۲۳ جمادی الثانی - ۱۴۱۷ / هـ.ق

الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

در زمین مشترک بدون اطلاع و رضایت شریک، کار و تصرف کردن

الاستفتاء (۲۱۲): دو برادر و یک خواهر زمینی ارثی داشتند که یک قسمت آن آباد و بقیه خرابه بوده است. دوتا برادر یک لودر آورده زمین را درست کرده‌اند و به دامادشان گفته‌اندکه بیا پول لودر و کارگرها را می‌دهیم و بعداً زمین را تقسیم می‌کنیم. داماد گفته من خود و فرزندانم را بدبخت نمی‌کنم تا یک خرابه آباد کنم و حالا بعد از گذشت بیست سال می‌گوید که از زمین آباد شده قسمت مرا بدهید، آیا به او زمین تعلق می‌گیرد یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در صورت مسئوله اولاً زمین چون که متعلق به خواهر بوده است نه به داماد، به حرف داماد زمین خواهرشان از ملکیت او بیرون نمی‌رود. اینان اگرخواهر را هم معلوم می‌کردند و اطلاع می‌دادند و او به کار کردن آن راضی شده و دستور می‌داد، آن وقت بر او قیمت کارمزد همان روز آباد کردن زمین لازم می‌گردد نه قیمت زمان حاضر و اگر آن‌ها خواهر را معلوم کرده و اطلاع داده‌اند ولی خواهر توافق نکرده است و آن‌ها کار کرده‌اند، نمی‌توانند به مقدار سهمیه‌ی خواهرشان از او پول طلب کنند و سهمیه‌ی خواهر از

(۱- کذا فی کنزالدقائق، ص۴۳۲، فصل فی‌الشِّرب).

زمین هم به او می رسد. و اگر برادران بدون اذن و اطلاع دادن خواهرشان زمین را کارکرده‌اند، دراین صورت متبرّع (احسان کننده) محسوب می‌شوند و رجوع هم نمی‌توانند کرد.

خلاصه این‌که یک فرد جهت اصلاح وکار کردن زمین خود مجبور هم کرده نمی‌شود و شریک نمی‌تواند بدون اذن و رضایت شریک دیگر کار کند و اگر کارکند، نمی‌تواند به مقدار سهمیه‌ی پول او به او رجوع کند و از او بگیرد بلکه متبرّع محسوب می‌شود. درصورتی می‌تواند رجوع کند که شریک راضی باشد یا قاضی اجازت دهد.

قال‌فی‌شرح‌المجلة: (المادة ۱۳۱۱):

«اذا عمّر احد الملک المشترک من نفسه ای بدون اذن من شریکه او القاضی یکون

متبرّعاً ای لیس له ان یاخذ من شریکه مقدار ما اصاب حصته من المصرف سواء کان ذلک الملک قابلاً للقسمة او لم یکن...و یبین فی هذه المادة مسألتان: المسألة الاولی: اذا عمّر احدٌ من نفسه الملک‌المشترک القابل‌للقسمة ای بدون اذن من شریکه او من القاضی یکون‌متبرعاً ای‌لیس له ان یأخذ من شریکه مایصیب من حصته من مصرف‌البناء لان له ان یراجع القاضی و ان یقسم الملک‌المشترک جبراً و ان یعمرمایشاء فی حصته،.. اما اذا استاذن من شریکه فاَذِنه و اَمَره‌الشریک بالتعمیر فله‌الرجوع علی شریکه‌الآخر کماذکر فی المادة ۱۳۰۹... .

اما اذا کان الملک المشترک قابلاً للقسمة فلا یمکن الشریک الحاضر ان یراجع القاضی لتعمیر الملک المشترک و اخذ الاذن منه ای لیس للقاضی ان یاذنه و اذا اذنه

فلا یعتبر اذنه لانه کما لیس للقاضی فی هذه المسألة ان یجبر الممتنع علی التعمیر فلیس له ان یأمر شریکه بالتعمیر لان الاذن بالتصرف فی ملک الغیر باطل، انظر المادة ۹۵.

المسألةالثانیة: اذا عمّراحد من نفسه ای بدون اذن شریکه و بدون اذنالقاضیالملکالمشترک الغیرالقابل للقسمة کان متبرعاً و لفهم هذه المسألة یجب بیان التفصیلات الآتیة....».[۱]

درصورت مسئوله چون که زمین قابل تقسیم هم است، بنابراین برادران متبرّع محسوب می‌شوند. وقتی که آن‌ها کار کرده‌اند، چرا خواهرشان را اجبار به کار کردن زمین یا تقسیم آن نکرده‌اند. این کار را می‌توانستند بکنند پس حالا نمی‌توانند به او رجوع کنند.

والله اعلم و علمه اتم – کتبه: عبدالغنی(عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۲۶ ربیع الاول – ۱۴۲۲هـ. ق

الجواب صحیح – محمد عمر (غُفرله)

یکی از دو شریک شرکت عنان بدون اطلاع شریک از سرمایه‌ی شرکت تجارت کرده و می‌خواهد او را در نفع شریک نکند

الاستفتاء (۲۱۳): دو نفردرمعامله‌ای درنفع و ضرر شریک بودند. چنان‌چه از شخصی مقداری جنس خریدند و پول‌های آن شخص را جمع کردند. یکی از این دو شریک آن‌ها را به شریک خود داد که به فروشنده تحویل نماید. این شریک این پول‌ها را برداشته و به آن فرد نداد بلکه رفت اجناس دیگرخرید کرد و فایده هم حاصل نمود بدون این که شریک خود را معلوم کند. بعد از مدتی

۱– دررالحکام شرح مجلّةالاحکام:۳/۳۱۶ .

شریک معلوم شد، دعوا کرد که در این فایده من هم شریک هستم و نصف فایده مال من است. آیا به او نصف فایده می‌رسدیا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: شرکت این دو نفر از دیدگاه فقه حنفی «شرکت عِنان» نامیده می‌شود که هریکی از این‌دو، وکیل آن دیگر قرار می گیرد.

قال فی الهندیة: «اما شرکة العنان فهی ان یشترک اثنان فی نوع من التجارات برّ او طعام او یشترکان فی عموم التجارات و لایذکران الکفالة خاصة، کذا فی فتح القدیر، و صورتُها ان یشترک اثنان فی نوع خاص من التجارات او یشترکان فی عموم التجارات و لایذکران الکفالة و المفاوضة فیها فتضمنت معنی الولایة دون الکفالة».[۱]

و فی‌الخانیة علی هامشها: «و موجب هذه الشرکة ثبوت الوکالة لکل واحد منهما من صاحبه یبیع و یشتری...».[۲]

حالا اگر این شریک که پول‌ها را تحویل فروشنده نداده و اجناس خریده و معامله نموده است، دیده شود اگر این اجناس از نوع اجناس شرکت‌شان هستند، پس منافع این معامله بین هردو شریک تقسیم شود واگر نه نه.

قال فی الهندیة: «رجلان اشترکا کشرکة عنان فی تجارة علی ان یشتریا و یبیعا بالنقد و النسیئة فاشتری احدهما شیئاً من غیر تلک التجارة کان له خاصةً فاما فی ذلک النوع من التجارة فبیع کل واحد منهما و شراءه بالنقد و النسیئة ینفذ علی صاحبه....».[۱]

۱- الهندیة:۳۱۹/۲.

۲- الخانیة بهامش‌الهندیة:۶۱۳/۳ .

۱- الهندیة:۳۲۵/۲.

و فی‌المجلة: «المادة ۱۳۷۶: اذا اشتری احدالشریکین بدراهم نفسه شیئاً لیس من جنس تجارتِهم یکون ذلک المال له و لایکون لشریکه حصة فیه، اما اذا اشتری احدهما مالاً من جنس تجارتِهم حال کون راس مال الشرکة فی یده فیکون للشرکة...».

و فی الشرح: «و علی ذلک فقید بدراهم نفسه فی هذه المادة لیس احترازیاً فعلیه حتی لو اشتری ذلک بمال الشرکة یکون ایضاً له....».[۲]

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی(عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۱۴ جمادی الاول - ۱۴۲۲/ هـ.ق

الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

کفالت در شرکت / هردو شریک از شخصی چیزی خرید می‌کنند آیا بائع تمام دیون را از یک شریک بگیرد یا حصه‌ی هر کدام را از خود او؟

الاستفتاء (۲۱٤): زید و عَمرو از بکر صدکیلو غله خریدند به طور شرکت وجوه یعنی پول نقد نداشتند که به صاحب غله که بکر است، بدهند. آیا زید وعَمرو هر یکی کفیل دیگری می‌شود یا نه فقط وکیل همدیگر می‌شوند؟

و صورت دوم: بایع که بکر است، دروقت بیع زید و عَمرو هردوتا حاضر بودند و مبیع را از بکرخرید نمودند، بکرشرط نمودکه ثمن بیع خود را از تو عَمرو می‌خواهم نه از زید یعنی شرکت کفالت نمودآیا شرط بایع اعتباردارد یا نه؟

صورت سوم این است: مثلاً زید که شریک عَمرو است، رأس المال و نفع عَمرو در دست زید است. عَمرو به نفع خود از زید طالب است و بکر به رأس المال خود که به ذمه‌ی زید و عَمرو می‌باشد. بکر می گوید من در وقت بیع شرط

۲- دررالحکام شرح مجلةالاحکام:۳۹۷/۳.

نموده‌ام که از تو عَمرو بگیرم لهذا طرف حساب من تو عَمرو هستی. عَمرو می‌گوید من فقط و فقط از زید طالب نفع خود هستم. رأس المال شماچون کلاً در دست زید است، تو بکر اگر چه روز بیع شرط نموده‌اید ولی این شرط شما شرط کفالت است و شرط کفالت در شرکت وجوه صحیح نیست. آیا از نظر شرعِ انور عَمرو مجبور می‌شود که رأس المال بکر را از زید بگیرد تحویل بکر بدهد یا نه بکر خود بگیرد از زید؟ و عَمرو فقط طالب نفع خود می‌شود یا نفع خود و رأس المال بکر از حصه‌ی خود می‌شود؟ بَیِّنُوا تُوجرُوا.

جواب حوزه‌ی علمیه‌ی عزیزیه انزا

الجواب بسمه تعالی: بلی زید و عَمرو که هردو مشترکاً از بکر جنس خرید می‌کنند، هردو موظف به پرداخت مقدار ثمن نسبت به مقدار جنس متعلق به خود می‌باشند. حتی بائع نمی‌تواند در عدم صورت کفالت احد المشتریین سهم دین یکی از دو نفر را از دیگری مطالبه کند چنان‌چه در ص ۲۷۹ ج ۱ «عقود الدریه» مرقوم است:

«نعم عشرون رجلاً جاءوا واستقرضوا من رجل و امروه ان یدفع الدراهم الی واحد منهم فدفع لیس له ان یطالب منه الاحصته».

و کفالت هریکی از زید و عمرو برای بکر صحیح است.

«سئل فیما اشتری زید و رجلان آخران من عمرو امتعة معینة بثمن معلوم من الدراهم مؤجل الی اجل معلوم وکفّل کل منهم الثمن لعمروکفالة شرعیة مقبولة من الجمیع ثُم حلّ الاجل و غاب الرجلان قبل اداءکل الثمن و یرید عمرو مطالبة زید بجمیع الثمن بالاصالة و الکفالة بالوجه‌الشرعی فهل له ذلک؟ الجواب: نعم». (عقودالدریة ج ۱،ص ۲۸۹).

لذا در مسئله‌ی مذبور که عَمرو کفیل از طرف زید به پرداخت کل دیـن چـه از سهم خود و چه از سهم زید شـده بکـر اختیـار مطالبـه از عَمـرو را دارد و پـس از پرداخت عَمرو برسر زید به قدر حصه‌ی دیـن او رجـوع نمایـد و ربـح طبـق قـرار دادی که بین دو نفر شریک معین زید و عمرو بعمل آمده، تقسیم شود.

هذا ما ظهرلی والله اعلم بالصواب - العبد الضعیف عثمان قفیزاده

از: حوزه‌ی علمیه‌ی عزیزیه انزاء سرباز

۱۱ ربیع الاول -۴۲۳ هـ.ق

جواب از: حوزه‌ی علمیه‌ی حقانیه ایرانشهر

در مسأله‌ی مذکوره زید و عَمرو، مشتری و بکر، بایع است. به تعبیـری دیگـر: زید و عَمرو مدیون و بکر، دائن است. زیـد و عَمـرو بـا هـم عقـد شـرکت وجـوه بسته‌اند. زید، وکیل عَمرو و عمرو، وکیـل زیـد اسـت در آن‌چـه از مـال شـرکت خرید نمایند. امّا بین بکر و زید و عَمرو شرکتی وجود ندارد بلکه بکر، بائع و زید و عَمرو، مشتری هستند. لذا بکر، حصه‌ی دین زید را از زید بگیرد و حصه‌ی دین عَمرو را از عَمرو. بکر حق ندارد که تمام دیـن را از یـک مشـتری بگیـرد؛ همـان طوری که درشرح مجله ص۶۱۷ المادة ۳ تصریح است:

«اذا باع واحد من اثنین یطالب کل واحد بحصـته مـن الـثمن و اذا لـم یکـن احـد المشتریین کفیلاً للآخر فلایطالب بدینه».

امّا زید و عَمرو اگر از مال شرکت چیزی خـرید نمایند، چـون هر یکی وکیل آخر است، می‌تواند به آخر رجوع کند.

«اماشرکة الوجوه فالرجلان یشترکان و لامال لهما علی ان یشتریا بوجوههما و یبیعا فتصح الشرکة علی هذا و کل واحد منهما وکیل الآخر فیما یشتریه و مـا اشـتراه کـل

واحد منهما للشرکة طولب بثمنه دون الآخر ممّابیّنا انه یتضمن الوکالة دون الکفالـة و الوکیل هوالاصل فی الحقوق ثم یرجع علی شریکه بحصته منه، معناه اذا ادی من مـال نفسه لانه وکیل من جهته فی حصته فاذا فقـد مـن مـال رجـع علیـه الـخ» (هدایـه ج ۳، الشرکة).

والله تعالی اعلم و علمه اتم - حرره: یارمحمد بارانی

جواب دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون

الجواب باسم ملهم الصواب: به نظر بنده درصورت مسئوله بکرحق مطالبـه‌ی کل دین را از عَمرو ندارد بلکه زید و عَمرو هـردو بـه پرداخـت مقـدار سـهمیه‌ی خود موظفند و بکر باید حصه‌ی هر کدام را از خود او بگیرد؛ هم‌چنـان کـه مفتـی حوزه‌ی علمیه‌ی حقانیه نوشته است. و آن‌چه مفتی محترم حوزه‌ی علمیـه‌ی انـزاء نوشته و عَمرو را کفیل زید قرارداده و پرداخت کل دین را بر عمـرو لازم نمـوده است، صحیح نیست؛ چراکه درکفالت، شرط این است که مکفول‌به مضمون علی الکفیل باشد و اموال شرکت، غیرمضمونه‌اند لذا کفالت در شـرکت، بنـابر فُقـدان شرط مذکور صحیح و جایز نیست و عبارتی که بـه عنـوان اسـتدلال بـرای ثبـوت کفالت آورده‌اند، در مورد دیون مشترکه است و در دیون مشترکه، کفالت مطلقاً جایز است نه در شرکت. به عبارات و حواله‌های زیر ملاحظه شود:

قال فی الهدایة: «و لا (ای لایصح الکفالة) بما کان امانـة کالودیعـة و المسـتعار و المستاجر و مال المضاربة و الشرکة...».[1]

و فی جامع‌الفوائد: «و لایصح الکفالة بالحدود و القصـاص...و الشـرکة فانّهـا غیـر مضمونة و الشرط کون المکفول‌به مضموناً علی الکفیل».[1]

۱- الهدایة :۱۲۰/۳، الکفالة.

و در نثر الفرائد می گوید:

«**کفالت در امانات مانند ودیعه و عاریه و مال مضاربه و شرکت درست نیست**».[۲]

و نیز می‌نویسد:

«**و همچنین کفالت شریک برای شریک به دین مشترک جایز نیست اگر چه دین صحیح است**»[۳].

خلاصه این که در صورت مسئوله در شرکت وجوه کفالت، صحیح نیست و عمرو مجبور به پرداخت کل دیون نمی‌شود و او مجبور هم نمی‌شود که از زید بگیرد بلکه بکر خودش از زید بگیرد؛ چراکه کفالت در این مورد اعتبار ندارد و صحیح نیست.

والله اعلم بالصواب – کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۲۷ ربیع الاول – ۱۴۲۳ هـ. ق

الجواب صحیح – محمد عمر (غُفرله

۱– فتاوی‌جامع‌الفوائد، ص۱۸۸ با حاشیه.

۲– نثرالفرائد، ص۲۹۲.

۳– همان، ص۲۹۲.

كِتَابُ البُيُوعِ

شخصی در زمین دیگری یک نخل‌خرما خرید آیا زمین و نهال‌های آن در بیـــع داخـــل می‌شوند؟

الاستفتاء (۲۱۵): اگر شخصی یک نخل در زمین دیگـری خریـد امّا تصـریح نشده که با موضعه‌ی آن از ارض خریده است یانـه و بـرای قـرار خریـده یـا بـرای قطع؟ وقتی که نخل افتاد یا خودش آن‌را قطع کرده و از چوب آن اسـتفاده نمـود. آیا می‌تواند موضع آن‌را تصرف نماید یاخیر؟ وعـرف درکـدام‌جـا مـؤثر اسـت و المسئلة بحالها؟ و آیا نهال‌های آن مال صاحب نخل می‌شوند یا مال صاحب زمین؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در ایـن صـورت نـزد امـام اعظـم و ابـویوسـف (رحمهما الله) زمین و موضع نخل ملک مشتری نمی‌گـردد و نـزد امـام محمـد رحمه الله بـه قدر غلظ وکلفتی تنـه‌ی درخـت در وقـت خریـد، در ملـک او داخـل مـی‌شـود. روایتی از امام اعظم رحمه الله و قول مختار نیز همین است.

و اگرآن‌را برای قطع خریده است، به اتفاق مالک موضع و زمین‌آن نمـی‌شـود و اگر برای قرار خریده و تصریح شده است، اتفاقاً مالک می‌گردد.

قال فی الشامیة: «و لو اشتری نخلة و لم‌یبین انّهـا للقطـع او للقـرار قـال ابویوسـف لایملک ارضها و ادخل محمد ما تحتها وهو المختار و ان اشتراها للقطع لاتدخل الارض اتفاقاً و ان للقرارتدخل اتفاقاً».[1]

و فی الهندیة: «فـی ای موضـع دخـل مـا تحـت‌الارض مـن الشـجرة فانمایـدخل بقدرغلظ الشجرة وقت مباشرة ذلک التصرف...».[2]

نهال و بوته‌ی آن همه مال مشتـری هستند زیرا نهال جزء مرکب و متصل مبیع است

۱- ردالمحتار:۴۲/۴، البیوع. وکذا فی‌الهندیة:۲۰/۳، و فتح القدیر: ۱۰۰/۵.

۲- الهندیة: ۲۰/۳ .

مگر در صورت استثناء. امّا آن‌چه بعداً بروید، مشتری حق قرار ندارد و صاحب ملک می‌تواند آن‌ها را قطع کند؛

ففی الهندیة: «اشتری شجرة بعروقها وقدنبت من عروقها اشجار فان کانت الاشجار النابتة بحیث لو قطعت شجرة الاصل یبست صارت مبیعة و الافلا لانّها اذا کانت یبست بقطع الشجرة کانت نابتة من هذه الشجرة فکانت مبیعة کذا فی الذخیرة».[۱]

و فی المجلة: «ماکان فی حکم الجزء من المبیع ای ما لایقبل الانفکاک عن المبیع نظراً الی غرض الاشتراء یدخل فی البیع بدون ذکره...». (مادة ۲۳۱).

و قال: «توابع المبیع المتصلة المستقرة تدخل فی البیع تبعاً بدون ذکر...». (مادة ۲۳۵).[۲]

البته باید دانست که دراین مسئله، مدار برعرف است. یعنی درعرف هرآن‌چه را وقت بیع از جزء مبیع شمار می‌کنند و می‌دهند پس آن چیز بغیراز ذکر در بیع داخل می‌شود.

قال فی التنویروالدر: «کل ما کان فی الدار من البناء المعنی کل ما هو متناول اسم المبیع عرفاً یدخل بغیر ذکر».[۳]

و فی المجلة: «کل ما جری عرف البلدة علی انه من مشتملات المبیع یدخل فی البیع من غیر ذکر...» (مادة ۲۳۰).[۴]

خلاصه درصورت مسئوله بنابرعدم میعاد مناصبه فاسد است ودرخت مال خریدار است و براو اجرمثل زمین لازم می‌گردد؛ اگر نهال مال خودش بوده است. چون

۱- الهندیة: ۲۰/۳.

۲- شرح المجلة، ص۱۱۳و۱۱۴.

۳- ردالمحتار: ۳۷/۴.

۴- المجلة،۳۴.

درخت مال او شد، نهال هم مال اوست اما حق قرار ندارد مگرآن‌که باهم‌دیگر به نوعی صلح کنند.

هذا ما عند هذا الحقیر و العلم الجدیرعند العلیم الخبیر و الله اعلم - محمد عمر(غُفرله)
۲۶ صفر- ۱۳۹۳ هـ.ق

طریق و روش کسب و تجارت

الاستفتاء (۲۱٦): طریقه و راه دکان داری چگونه است؟ و نرخ خیاطی و زکات و چهل‌یک را برای ما بنویسید. هم‌چنین برای ما بنویسیدکه چگونه بیع و شراء و خیاطی کنیم؟ خداوند به شما اجر عظیم عطا فرماید.

الجواب باسم ملهم الصواب: دراین مورد چند مسأله برای شما نوشته می‌شود متوجه شوید:

۱- اگر چیزی را به طور قرض به فروش رساندی، قیمت و تاریخ دادن و پرداخت آن‌را معین و مقرر‌کن. پس اگر بدهکارطبق وقت مقرر قرض را پرداخت‌کرد، چه بهتر وحرفی نیست و إلا به او تاخیر و مهلت بده.

۲- اگر خواستی چیزی بفروشی، چنان‌چه در ن عیبی باشد، بر تو واجب است که عیب آن‌را به مشتری بیان کنی.

۳- اگر از تو پرسیده شد که این چیز را به چه قیمت خریده‌ای، راست بگو که به این قیمت خریده‌ام. دروغ گفتن حرامست.

۴- خرید و فروش عکس و عروسک جایز نیست.

۵- اگر کسی پول درشتی آورد که آن‌را خورده کنید یا عکس آن، پس در همان مجلس خوردکن. اگر پول خورد نداری و جایی دیگر می‌روی و خورد می‌کنی، صاحب پول را به همراه خود ببر؛ هر جاکه می‌خواهی خوردکنی، برو و

به او پول خورد بده و یا این که برایش بگو که فی الحال پول خورد ندارم پولت را با خود نگهدار و وقتی دیگر بیا.

۶- چنان‌چه شخصی به تو مبلغی پول داد که برایش کالا و جنسی بگیری، حساب و قیمت دقیق و کامل آن‌را به او بیان کن و بده.

۷- اگر کسی در دکان و تجارت تو شریک باشد، حساب او را کاملاً یادداشت و واضح کن.

۸- چون سال مکمّل بر مال تجارت گذشت، تمام متاع و کالاهای دکان را از بزرگ تا کوچک و لواین که یک عدد خودکار هم باشد، حساب کرده و قیمت همان وقت را برآورده پس به حساب آن از هر چهل تومان یک تومان بابت زکات ادا کن.

۹- در شغل خیاطی دوختن لباس دراز که خلاف شرع است و دوختن کالر، مکروه است. دوختن لباس مزین زنانه نیز خلاف اولی است.

۱۰- بر هر آن‌چه قرار و وعده کرده‌ای، برآن ثابت قدم باش. درآن بی‌وفایی نباید کرد.

والله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۴ ربیع الآخر- ۱۳۹۷ هـ.ق

فروش روغن و... نجس و استفاده از آن

الاستفتاء (۲۱۷): فروختن روغن نجس و استفاده‌ی خارجی از آن رواست یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: برای غیرخوردن جایز است. استفاده گرچه گنجایش دارد، ولی وقت نماز آن‌رابشوید. کذا فی امدادیه.(۱)

والله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۱۹ محرم الحرام -۱۴۰۰ هـ.ق

۱- امدادالفتاوی: ۶۴/۱، کتاب‌الطهارة (دربیان احکام‌نجاسات).

خرید و فروش برده (اگر وجود داشته باشد)

الاستفتاء (۲۱۸): اگر رقّیت وجود دارد آیا خرید و فروخت آن هم جایز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: وقتی که شرعاً ملکیت مالک ثابت شود، مالک او می‌تواند او را خرید و فروخت کند؛ زیرا هرفرد می‌تواند در ملک خود تصرف مشروع مثل خرید و فروخت و...کند. البته بهتر و اولی، آزادکردن اوست؛ مگراین که احتیاج غالب باشد چنان که صحابه رضی‌الله تعالی‌عنهم چنین می کردند.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۵ ذیحجه-۱۴۰۰ هـ.ق

به‌فروش رساندن شریک شيء مشترک را بدون اذن و رضایت شریک دیگر / فسخ بیع توسط چند خریدار و انکار یکی از آنان

الاستفتاء (۲۱۹): آقای یارمحمد فوت کرد و یک ماشین ترکه گذاشت. زوجه اش ماشین مذبور را به قیمت چهل هزار تومان با آقای سومار برادر یارمحمد متوفی فروخت کرد. سومار با یک تعمیر جدید ماشین مورد بحث را به آقای بائیان به قیمت هفتاد هزار تومان فروخت نمود. بائیان هم آن‌را با آقای عبدالرحمن به قیمت شصت و پنج هزار تومان فروخت کرد. عبدالرحمن با تعمیری جدید آن‌را با محمد به قیمت یکصد و ده هزار تومان فروخت نمود آقای محمد هم آن‌را با یک نفر زید به قیمت یکصد و بیست هزار تومان فروخت کرد، زید هم آن‌را با یک زیدی دیگر به قیمت یکصد و بیست و پنج هزار تومان فروخت نمود. بالآخره مشتری آخر سند ماشین مذکور را از بائع آن طلب نمود تا این که مراتب طلب به ترتیب به آقای بائیان رسید. بائیان با مشتری‌اش آقای عبدالرحمن اظهارداشت: برو ماشین مورد ذکر را بخرید و به اینجانب تحویل نمایید تا ثمن آن‌را به شما پرداخت نمایم. عبدالرحمن طبق دستور بائع‌اش بائیان، رفت ماشین را به قیمت یکصد و سی و پنج هزار تومان

خرید نمود و به آقای بائیان تحویل نمود. بائیان آن‌را به بائع فوق آقای سومار تحویل نمود سومار از تحویل گرفتن آن انکار نمود. بنابراین الآن بائیان اظهار می‌دارد که چون سومار آن‌را تحویل نمی‌گیرد، من هم تحویل نخواهم گرفت. (لطفاً) مسأله‌ی بالا را طبق دستور شرع محمدی واضح نموده و تکلیف اینجانب را روشن نمائید.

تذکر: یعنی یارمحمد فوت کرد یک زوج و چند پسر صغیر و یک برادر به نام سومار زنده ماندند و فعلاً آقای سومار از قبول کردن ماشین انکار می کند به سبب این که زن یارمحمد شناسنامه‌ی خودرا نمی‌دهد که ماشین را بنام مشتریان منتقل کنند در صورتی که دادگاه انتقال ماشین را موقوف به شناسنامه‌ی زن کرده است.

جواب از مولانا عبدالله روانبد رحمه الله

الجواب: «و یکون بقول و فعل اما القول فالایجاب و القبول الی قوله و اما الفعل فالتعاطی و هو التناول فی خسیس و نفیس و لو فی احدالجانبین علی الاصح، فتح و به یفتی، فیض اهـ صورته ان یتفقا علی‌الثمن ثم یاخذ المشتری و یذهب برضاء صاحبه من غیردفع الثمن اویدفع المشتری الثمن للبائع ثم یذهب من غیرتسلیم المبیع فان البیع لازم علی الصحیح حتی لوامتنع احدهما بعدها اجبره القاضی، انتهی». (شامی علی الدر: ص۱۱، ج۴).

«و من بیع التعاطی تسلیم‌المشتری ما اشتراه الی من یطلبه بالشفعة فی موضع لاشفعة فیه وکذا تسلیم الوکیل بالشراء الی المؤکّل بعدماانکرالتوکیل اهـ». (شامی ص۱۲،ج۴).

در مسأله‌ی زیر بحث اگر عبدالرحمن از طرف بائیان وکیل بالشراء بود، پس شراء بر بائیان لازم می آید و اگر بائیان منکر توکیل است، پس اگر هنگام

تحویل گرفتن ماشین مقدار ثمن نزد بائیان معلوم بود پس این بیع بصورت «تعاطی فی احدالجانبین» است که به قول مفتی‌به صحیح و لازم خواهد بود. و تحویل نگرفتن سومار، در بهم زدن عقد تاثیری نخواهد داشت.

هذا ما عندی و الله اعلم- المجیب: محمد عبدالله عفی‌عنه

جواب از مولانا تاج محمد بزرگزاده رحمه‌الله:

الجواب: از سؤال معلوم می‌شود که ماشین مبیعه، از ترکه‌ی مشترکه بین الزوجه و ابناء الصغار است و بدیهی است که این از قبیل «شرکت فی الملک» است که ثمن آن به زوجه متعلق می‌شود و الباقی لاولاد الصغار. و قاعده‌ی مقرره عندالعلماء درین باب این‌ست: «ان فی شرة الملک کل واحد من الشرکاء اجنبی فی حق الآخر» یعنی هریکی از شرکاء حق تصرف از بیع و امهار وغیرهما در سهم خود دارد نه در سهم شریکش مگر به اجازه‌ی او، بنابراین اگر شریک بدون اجازه‌ی بقیه شرکا شیئ مشترک را فروخت نموده و تحویل مشتری داده است پس حکمش این است که اگر مبیع عینش باقی است، باید به شریکش برگردانیده شود و اگر هلاک شده است، پس شریک مختار است که قیمت سهم خود را از بائع بگیرد یا از مشتری.

«سئل فی فرس مشترکة بین اثنین احدهما له ربع فیها و للآخر الباقی، باع ذوالربع ربعه فیها و سلّمها بغیر اذن الشریک هل یضمن حصته ان هلکت و یحب علیه ردها للمشتری ان باقیة ام لا؟ اجاب: نعم الشریک بتسلیمها للمشتری ضامن لحصة شریکه و ان کانت قائماً یجب ردها علیه و ان شاء الشریک ضمن المشتری فی صورة الهلاک والله اعلم» (خیریة ص۱۱۰).

از جزئی ماقبل معلوم شد که زوجه‌ی یارمحمد نمی‌تواند سهم خود را در ماشین بغیراجازه‌ی شرکا به اغیار بفروشد چه جایی که سهم خود و شرکایش را

جمعاً بفروشد البته بدون اذن، معامله‌ی مذکوره از بیع فضولی شمار می‌شود. اگر از اولاد صغار مذکورین کدام ولی از اولیای صغار یاوصی‌ای از اوصیای آن‌ها اذن داده بیع نافذ می‌شود و الا فلا.

«وقف بیع مال الغیر لو الغیر بالغاً عاقلاً فلو صغیراً او مجنوناً لم ینعقد اصلاً کما فی
الزواهرمعزیاً للحاوی (درمختار)، و فی الشامیة: لم ارذلک فی الحاوی و وجهه غیرظاهر اذا کان للصغیر او المجنون ولی او کان فی ولایة القاضی لانه عقد له مجیز وقت العقد فیتوقف».

به هرحال در این مورد که شرکای ماشین، اولاد صغاراند، طبق روایت حاوی که مطابق قیاس است، فروخت زوجه‌ی یارمحمد ماشین را همه و جمعاً، در سهام اولاد بیع به کلّی منعقد نمی‌شود مگر طبق روایت جامع الفصولین که استحسانست، بیع موقوف می‌شود به اجازه‌ی اولیاء یا اوصیاء یا قاضی ولایت اگر هست و الافلا (شامی ص۱۸۸ الجزء الرابع).

والله اعلم – ۱۱ ذیقعده – ۱۴۰۱ هـ.ق

تاج محمد از مدرسهٔ انزاء (سرباز)

اظهار تردد و نظر جناب مولوی محمدعثمان بر جواب مولانا تاج‌محمدﷺ:

الجواب: عدم جواز از بیع ام [مادر] اموال منقوله‌ی اولاد صغار را مطلقاً، نزد بنده محل تردد است؛ زیراکه تصرف ام برای اولاد صغار در نفع محض معتبر است. لذا بیع ایشان در منقوله که احتمال توی و زیان داشته باشد، به نفع ایشان‌ست، باید معتبر باشد و بدیهی است که ماشین از همین قبیل است؛ ولی با نظریه‌ی قاضی وقت.

علاوه براین چون پدر می‌تواند مادر را وصیّ اولاد نماید و او را چون وصیّ نکرد، بنابر تعامل مردم که در صورت وجود نداشتن اولیای امور اولاد بر ام وابستگی دارد، وصیّ قرار داده شود. درین باره به امدادالفتاوی ج۳ ص۲۵ و احسن‌الفتاوی ج۵ ص۴۱۳ باب ولایةالنکاح و المال مراجعه فرمایند. والله اعلم.

العبد: فقیر زاده، ۶۰/۶/۲۴ ش

جواب تردد از مولانا بزرگزاده رحمه الله:

الجواب عن‌التردد: «و فی‌التنویر (قوله الولی فی‌النکاح)، قال فی‌الدرّ: لالمال و قال الطحطاوی: اماالولی فیه فالاب و وصیّه و الجد کذالک و القاضی و وصیّه، و قال الشامی: فان الولی فیه الاب والجد و وصیّه و القاضی و نائبه فقط» (ج۲ ص۴۳).

فی‌المجلة المادة ۹۷۴: «ولی الصغیر فی هذالباب اولاً ابوه ثانیاً الوصیّ المختار اذا ناب ابوه ای الوصیّ الذی اختاره ابوه و نصبه فی حیاته ثالثاً الوصیّ الذی نصبه الوصیّ المختار حال حیاته اذا مات، رابعاً جده الصحیح ای الوالی الصغیر اوالوالی الاب خامساً الوصیّ الذی اختاره الجد و نصبه فی حال حیاته سادساً الوصیّ الذی نصبه هذا الوصیّ سابعا الحاکم اوالوصیّ الذی نصبه الحاکم و اما الاخ و العمّ و سائر الاقارب ان لم یکونوا اوصیاء فاذنهم غیرجائز» (مجله، ص۵۴۵).

طبق حواله‌جات گذشته، اذن درتصرف مال صغیر برای اقسام ماره معتبر است نه برای غیرآن‌ها. بنابراین اگر مادر صغیران از پدر یا جدّشان به صراحت وصیّ قرارداده شده است، تصرفش درماشین درست [است] و الا فلا و مال در عبارت فوق مطلق است که شامل مال منقول و غیرمنقول می‌باشد.

و الله اعلم بالصواب- تاج محمد (غفرله)

جوابیه دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون:

الجواب باسم ملهم الصواب: آن‌چه از تحریر مستفتی معلوم می‌شود، این بیع بالاصالت صحیح و درست نیست. بنابراین، ماشین مورد بحث به همسر یارمحمد و اطفالش برگردانده شود و هریکی از مشتری‌ها برای دریافت ثمن بر بائع و فروشنده‌ی خودش مراجعه کند.

درمسأله‌ی مذکور، نظر مفتیِ اول بر اوائل بیع اول نبوده است بلکه مورد نظر ایشان فقط بر بیعِ دائر بین آقای عبدالرحمن و بائع‌اش می‌باشد، اما چون خشت اول و آغاز آن به طور کج افتاده است، لذا تصحیح آن از وسط مشکل است. و آن‌چه حضرت مفتی دوم تحریر فرموده است، خیلی موزون وصوابست البته بازهم نیاز به تفصیلی مختصردارد که در ادامه به نظر شما خواهد رسید. نظر صاحب تردد بر جزئی‌ای برخورده است که به مسأله‌ی مسئوله تعلق ندارد بلکه در مرتبه‌ی اجمالست؛ زیرا حکم هر مال منقول چنین نیست.

توضیح مسئله مختصراً: این‌جا مادر، فروشنده‌ی مال مشترک بین خود و فرزندان صغیرش است پس باید دانست که این فروخت به دو وجه صحیح نیست:

۱. این بیع، تصرف در مال مشترک بدون اذن شرکا است؛ هم‌چنان‌که مفتی دوم دلایل آن را تحریر فرموده است.

۲. مادر، ولایت تصرف در اموال ایتام خود ندارد؛ مساوی است اموال آنان عقار (زمین) باشند یا منقول؛ گرچه در بعضی حالات ولایت نکاح را دارد. البته وصیٍّ مادر بعد از موتِ او می‌تواند در ترکه‌ی اولاد او؛ بالاخص وقتی‌که از مال مادر و هم منقول باشد نه غیر، برای فروخت و غیره تصرف نماید و بس.

والجزئی فی هذا ما قال فی شرح المجلة لابن‌رستم:

«و ماملکه الیتیم من مال غیرترکة امه فلیس لوصیّ امه التصرف فیه منقولاً او غیره لان الوصیّ قائم مقام الام و لیس للام التصرف فی مال طفلها فکذا وصیّها... و

الحاصل ان وصیّ الاب... و وصیّ الام لایملک الا بیع المنقول المتروک عنها فقط»[۱].

والله اعلم و علمه اتم و احکم - محمد عمر (غفرله)
۱۵ ذیقعده- ۱۴۰۱ هـ. ق

خرید و فروش سیگار، تنباکو و تلویزیون

الاستفتاء (۲۲۰): آیا فروختن سیگار و تنباکو و تلویزیون جایز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: خرید و فروش سیگار و تنباکو مباح و خرید و فروش تلویزیون ناجایز است.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۱۱ محرم الحرام – ۱۴۰۲ هـ. ق

خانه‌ای که به‌فروش رسید، تا چه حدود متعلق به آن و در بیع داخل می‌شود؟

الاستفتاء (۲۲۱): زید یک اطاق مسکونی داشت آن‌را عاریتاً برای سکونت به خالد داد. خالد این اطاق را بدون اذن مالک (زید) به دیگری فروخت. زید بعد از اجازه‌ی بیع مدعی می‌شود که پیشگاه همین صحن از دور و بر هیچ زمینی به همان مشتری به همراه اطاق نمی‌دهد حکم مسئله را به این صورت که آیا همین خانه تا چه مقدار صحن و زمین از دور و بر متعلق آن می‌باشد؟ بیان فرمایید.

و درکنار آن، اطاقی دیگر مال دیگری است و راهی هم موجود است و می‌خواهد نصف آن راه را بگیرد و ببندد پس تمامِ آن راه بند می‌شود. مثلاً اولاً راه ماشین بوده بعد ازگرفتن آن، قابل عبور ماشین نمی‌شود، پس آیا کسی حق منع دارد یانه؟ و او حق این عمل را دارد یاخیر؟

---

۱ – شرح المجلة، ص۵۴۶ .

الجواب باسم ملهم الصواب: این خانه با صحن خود و هرچه به آن متصل است، به صورت استقرار درفروش رفته است، امّا حد اتصالات مستقره به آن، به عرف همان ملك و منطقه تعلق و بستگی دارد. هر چه مردم بگویند كه تا این حدود، حدود خانه و اطاق شماراند، در بیع شمرده می‌شوند. و او نمی‌تواند راه را بند كند. تمام اهل محله حق منع را دارند و او حق این عمل را ندارد.

قال فی المجلة: «كل ماجری عرف البلدة علی انه من مشتملات‌المبیع یدخل فی البیع من غیرذكر».

و فی شرحها لسلیم رستم: «قال فی مجمع الانْهر ودرالمختار: و فی عرفنایدخل العلو فی الكل سواء باع باسم البیت او المنزل او الدار و الاحكام تبنی علی العرف فیعتبر فی كل
اقلیم و فی كل عرف اهله اهـ ».[1]

صحن اطاق و زمین كه خیلی متصل به دیوار است، اتصال قرار داده می‌شود.

والله تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۱ صفر- ۱۴۰۲ هـ.ق

چیزی را از كسی خرید كه او دزدیده بود، بعداً صاحب آن پیدا شد

الاستفتاء (۲۲۲): حیوان حلال گوشت سرقت شده را كه بر مشتری معلوم نیست خریدن آن و خوردن گوشت آن حلال است یا نه؟ و روز بعد صاحب آن آمد و اظهاركرد كه این حیوان از من بوده فلانی دزدیده و با شما فروخته، حالا مشتری به صاحب چه جوابی بدهد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: برای مشتری درصورت بی‌علمی حلال است، امّا بعد از آمدن صاحب آن و اثبات شرعی، او قیمت آن‌را پرداخت كرده و

۱- شرح المجلة، ص۱۱۳،ماده‌ی۲۳.

قیمتی که به دزد داده از او بگیرد البته اگر آن‌را کشته و خورده، قیمت گوشت را قصر کند و از دزد نگیرد.

والله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۲ ربیع الاول - ۱۴۰۲ هـ. ق

قیمت مبیع مقداری نقد داده شد و مقداری نسیه تعیین شد و سپس بائع مبیع را از دست مشتری گرفت و نزد او هلاک شد

الاستفتاء (۲۲۳): خالد از بکر شتری خرید بقیمت ۱۴ هزار تومان. خالد هفت هزار تومان نقداً داد و باقی را به وقت فرصت بعد از پنج ماه پرداخت کند. خالد وقت رسیدن موقع پرداخت، مهلت خواست پول نداشت. بکر دیگر وقتی به وقت عدم حضور خالد شتر خود را برد و در دست او هلاک شد. و خالد ۳ هزار تومان از شتر گرفته بود، حالا آیا به خالد آن هفت هزار تومان می‌رسد یاخیر؟

این مسئله به چه صورت می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله و بیع منعقد و تمام شده است. امّا بعد از این‌که بکر شتر را از نزد خالد برده و بعد از دخول در ملک خالد و پیش بکر هلاک شده، این یک تعدّی است از بکر. پس حکم آن این‌ست که قیمت روز هلاک حساب کرده شود؛ هر مقدار که باشد، بر بکر واجب الاداء است و هرچه قیمت اوّلی بوده است آن‌را خالد بدهکار است. و اگر کم و بیش شدند، اشکال ندارد. یا هریکی قرض خود را بر آن دیگر مقاصه کرده آن مقدار را ساقط و باقی را طلب کند.

والله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۱ محرم الحرام - ۱۴۰۴ هـ. ق

پس گرفتن و استرداد مبیع توسط فروشنده به علت پول نداشتن مشتری

الاستفتاء (۲۲٤): زید و عَمرو ماشین عوض کردند. قیمت ماشین زید مثلاً ۲۰۰/ هزار تومان و قیمت ماشین عَمرو ۱۰۰/ هزار تومان است. پس زید از عَمرو طلبگار صد هزار تومان اضافه است به طور فایده. پس عَمرو پنجاه هزار تومان تحویل زید کرد و گفت که باقی را بعد از سه ماه می‌دهم. پس وقتی که مدت و قرار رسید، عَمرو پول نداشته مزید از زید مهلت طلب کرده زید او را مهلت نداد و همین ماشین را که به عَمرو بطریق تبادله داده بود و همان پنجاه هزار تومان را که از عَمرو گرفته بود، همه را پیش خود بُرد. آیا عندالشرع این همه به او می‌رسند یا فقط ماشین خودرا ازعَمرو بدون عوضی بگیرد یا دیگرصورتی دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: زید نمی‌تواند آن ماشین را که به عَمرو داده است و آن پول خودش را ببرد و به او نمی‌رسند بلکه بیع و معامله‌ی‌شان ثابت و منعقد شده است. البته فقط بر عَمرو لازم است که همان پول‌های باقی مانده‌ی زید را بپردازد و اگر ندارد، زید به او مهلت دهد و اگر دارد ولی نمی‌دهد، زید از حکومت استعانت کند.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غفرله)

۱۱ محرم الحرام - ۱٤۰٤ هـ.

در معاملات، چند درصد سود گرفتن جایز است؟

الاستفتاء (۲۲۵): در معاملات امروزه فائده تاچه حدود و چند درصد از نظر اسلام جایز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: برای صاحب کالا گرفتن سود از مشتری به طریق شرعی هر قدرکه باشد، جایز است و حد معینی ندارد. البته بیش از حد و بیش از دو برابر گرفتن خلاف انصاف و مواساتست.

والله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۱ رجب ۱۴۰۵ هـ.ق

دروغ گفتن در معامله

الاستفتاء (۲۲٦): آیا دروغ درمعامله باعث حرام شدن مال و روزه می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: دروغ گفتن حرامست، اما اثرش به مال به درجه‌ی حرام نمی‌رسد؛ اگرچه مال مشتبه می‌گردد. و نفس روزه را هم فاسد نمی‌کند، امّا اجرش را ناقص می‌کند.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۱ رجب - ۱۴۰۵هـ.ق

به‌نام دیگری ثبت نام کرده و چیزی خرید، آیا آن چیز مال خریدار می‌شود یا صاحب مشخصات؟

الاستفتاء (۲۲۷): چه می‌فرمایند علمای ربانی و مفتیان حقانی در این مسأله: همان طوری‌که مستحضر هستید نمایشگاه بین المللی کتاب تهران مقداری کتاب با ارز دولتی از بیروت و جاهای دیگر می‌آورد و به برادران و مدارس با نرخ دولتی بفروش می‌رساند و هر کسی از علما و... می‌تواند مراجعه نموده و فُرم گرفته و درخواست کتاب بکند. سهمیه‌ای خود آن‌ها درنظرگرفته و در اختیار قرار می‌دهند. اگر شخصی از علما برای ثبت نام برای خودش به آن‌جا برود و ببیندکه به نام کسانی دیگر هم می‌توان ثبت نام بعمل آورد. پس از طریق تلفنی مشخصات دوستان دیگر را از شهرستان‌ها بگیرد و بگوید من بنام شما ثبت نام می‌کنم البته نگویدکه برای خودم کتاب‌ها را می‌خواهم و این طرف بفهمدکه برای من ثبت نام می‌کند تا سهمیه‌ی بنده سوخت نکند و مبلغی پول بعنوان پیش قسط هم از خودش بپردازد بدون این‌که طرفین قرار داد و معاهده‌ای داشته باشند که کتب مال چه کسی باشند. پس از مدتی کتب به نام و نشانی همین شخص می‌آیند. او کتب را از اداره‌ی ارشاد اسلامی تحویل بگیرد و ما بقیه پول را تحویل بدهد. سپس بین طرفین منازعه بروز بکند. شخص ثبت نام کننده

می گوید کتاب‌ها مال من هستند و این شخص می گوید سهم من هستند و بنام من آمده‌اند. لذا خواهشمند است مسأله را بررسی نموده بیان فرمایید که این کتب مال چه کسی هستند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این کتاب‌ها مال کسی هستند که پول را پرداخت کرده است از پیش قسط و ما بقیه پول. زیرا رکن بیع، ایجاب و قبول است و این امر بین پول دهنده و فروشنده واقع شده است و بیع همین مبادله‌ی مال بالمال است نه فقط ثبت نام و غیره.

در امداد المفتین می‌نویسد:

«محض سركاري كاغذات ميں كِسِي كا نام درج هوجاني سے اس كے ملك شرعاً ثابت نهيں‌هوتي» .[۱]

و نیز نظیر آن در امدادیه موجود است.[۱]

البته همین ابهام یکنوع فریب بشمار می‌رود که شرعاً ناروا است و مسئولیت دارد. می بایست روز اول او را معلوم می کرد که من کتاب برای خود طلب می کنم ولی از ثبت نام بنام شما دراین کار مساعدت می گیرم. پس برای دفع گناه این فریب، راه همین است که آن‌ها را هم شریک کند و سهمیه‌ی پول را از آن‌ها دریافت و وصول کند. اگر نکرد، در حکم قضا و شریعت اجبار نمی‌شود.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۹ ربیع الثانی - ۱۴۱۱ هـ.ق

حکم بیع مُجازفه (تخمینی)

الاستفتاء (۲۲۸): در وقت فروختن گوجه فقط یک کارتن وزن می کنند و نمی‌توانند همه کارتن‌ها را برسر ترازو کرده و وزن کنند پس باقی همه را بر

۱- فتاوای دارالعلوم دیوبند (قسمت امدادالمفتین): ۷و۱۵/۸.

۱- امدادالفتاوی:۱۱/۳.

همین یک کارتن قیاس می کنند و کاملاً شناخت نمی‌شود و همین طور انار، سیب، پرتقال و پیاز را به همین نحو وزن می کنند، پس آیا این بیع به این نحو جایز است یا خیر؟ و آیا در حکم مجازفه نیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به این صورت خرید و فروش این اشیا جایز است؛ تا وقتی که خرید و فروخت آن‌ها به جنس عین آن‌ها نباشد. مجازفه در ربویات به جنس خود روانیست. در این مسأله چون مبیع، مشار الیه است، احتیاج به معلوم بودن قدر و وصف ندارد.

قال فی المجلة وشرحها: «اذا کان المبیع حاضراً فی مجلس البیع تکفی الاشارة الی عینه... وکذا لوقال بعتک هذه الصبرة من الحنطة و هی مجهولة الکمّیة صح البیع ایضاً لان

المبیع اذاکان مشاراً الیه لایحتاج الی معرفة قدره و وصفه مالم یکن ربویا».[۲]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۶ جمادی الاول -۱۴۱۱هـ . ق

بیع حیوان به نسیه

الاستفتاء (۲۲۹): اگر زید گوسفندی خرید به هزار تومان وامی آیا این بیع جایز است یا خیر؟ و آیا اختلاف دارد یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این بیع بدون اختلاف جایز است.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۵ رجب - ۱۴۱۱ هـ . ق

خریدن اموال و کالای مصادره شده از قاچاق‌چیان

۲- شرح المجلة، ص۹۸-۹۷(المادة ۲۰۲).

الاستفتاء (۲۳۱): امروزه که بیشتر اجناس از آرد، روغن، پسته، بادام، بنزین، نفت و دیگر اشیای مختلف به طرف پاکستان برده می‌شوند و در بازار کمیاب می‌گردند و باقی مانده به قیمت خیلی گران در بازار عرضه کرده می‌شوند و مردم گنجائش این قیمت را ندارند. حالا وقتی‌که دولت این اشیا را از کسانی که به پاکستان و غیره می‌کشند و می‌برند، بگیرد و به قیمت ارزان به مردم بفروشد یا به کارمندان دولت به قیمت مناسبی بدهند پس آیا این اجناس برای مردم که از دولت می‌خرند به قیمت ارزان که از قاچاقچیان گرفته شده‌اند، جایزاند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: چون این اشیا را از اموال قاچاق گرفته‌اند، ملکیت مالک زایل نمی‌گردد بلکه تاحال هم ملک او هستند. بنابراین، فروش ملک کسی را بدون اذن او غیرصحیح است و خرید این اشیا خوب نیست، احتیاط از آن لازم است. گرچه این شخص که این اعمال را انجام می‌دهد، متحمل و مرتکب دوجرم است: یکی تضییع حقوق مسلمانان و دوم تحمل جرم قانونی، اما ازین هردو عمل فقط خود عامل، مجرم و قابل مجازاتست و بس.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

فسخ معامله بعد از قبض و تصرف در مبیع

الاستفتاء (۲۳۲): زمین زید و عَمرو در کنار همدیگر قرار دارند. عَمرو زمین خویش را در مقابل زمینی دیگر که مال زید می‌باشد و در جایی (دیگر) قرار دارد، داد. یک میدانی نسبتاً وسیع و غیر مزورعه در قسمت بالای این دو زمین واقع است که تقریباً شیب دار است و از آنِ زید می‌باشد. زید آن زمین شیب دار بالایی را توسط بُلدوزر با دو زمین خویش هموار نمود و شیب را نیز صاف نمود. الآن عَمرو دوباره تقاضای زمینش را می‌کند، آیا این زمین به عمرو می‌رسد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: دراین‌صورت این زمین به عَمرو نمی‌رسد؛ زیرا تبدیل زمین به زمینی دیگر، درحکم بیع است و در بیع بعد از ایجاب و قبول،

عقد تمام می گردد وکسی از بائع و مشتری حق رجوع ندارد؛ مگر درصورتی که خیارشرط یا خیارعیب یا سببی دیگر از اسباب رجوع دیده شود و درصورت سوال شده ذکر هیچ خیاری نیست.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۷ ربیع الثانی - ۱۴۱۲هـ.ق

بعد از معامله، مستحقی برای مبیع پیدا شد

الاستفتاء (۲۳۳): سالم چند بوته نخل با هاشم فروخت. هاشم گفت: شما در این نخل‌ها شریکی دیگر دارید لذا من این نخل‌ها را نمی‌خرم سالم گفت: من شریکی دیگر ندارم ولی اگر چنان‌چه مستحقی پیدا شد من چند بوته نخل دیگر در موضع «رِگّاپ» دارم پس همان نخل‌های رِگّاپ را به مقابله‌ی همین نخل‌ها به همین قیمت مال شما هستند. بعد از چند روز قاسم آمد و دعوای شریکی کرد و الآن سالم هم تصدیقش می کند، آیا درین صورت هاشم را آن نخل‌های رگاپ می‌رسند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این بیع به‌جای خود صحیح است، اما بعد از استحقاق قاسم، به هاشم نخل‌های «رِگّاپ» نمی‌رسند البته او اختیاردارد که هر حصه‌ای که از سهمیه‌ی قاسم برای سالم باقی می‌ماند، به حصه‌ی همان قیمت بخرد یا اصلاً نخرد و همه را ترک دهد.

قال فی شرح المجلة: «و فی الطحطاوی عن البحر ان محل الفساد بالشرط ایضاً اذا لم یخرجه مخرج الوعد کما اذا قال اشترِ حتی ابنی لک الحوائط لم یفسدالبیع و لکن لو لم یبن البائع لایجبر و یخیر المشتری فی الرد».[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱- شرح المجلة للاتاسی: ۶۰/۲ ، الفصل الرابع فی حق البیع بشرط.

۵ رجب - ۱۴۱۲ هـ.ق

در کنار زمین فروخته شده زمین خرابه‌ای وجود دارد آیا در بیع داخل می‌شود؟

الاستفتاء (۲۳٤): زید یک تکه زمین با بکر فروخت و این زمین خرابه داشت وقت بیع نام خرابه را ذکر نکردند، بعداً بکر زمین را تصرف کرده با همراه خرابه زمین را دیوارکرد. زید، بکر را ازین کار منع کرد. بعدازمدت مدیدی زید آمد و درهمین خرابه یک بوته نخل کاشت، پس آیا این خرابه مال زید است یا مال بکر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگراین زمین خرابه در یک وقت آباد شده بعداً خرابه‌گردیده است پس تابع این زمین فروخته شده نمی‌شود و مال بائع است، مشتری حق ندارد. و اگر هیچ وقت آباد نبوده است پس وقتی‌که مشتری آن‌را دیوارکرد، چون این مَواتی بود که آن‌را احیا کرد لذا مال مشتری شده و بائع حق ندارد. کذا فی الفقه.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۷ رجب - ۱۴۱۲ هـ.ق

فروش اموال دیگران

الاستفتاء (۲۳۵): شوهر به همسرش گفت اگرگوسفندان خود را به همراه گوسفندان من می‌چرانی پس حکم گوسفندان تو مثل گوسفندان من است یعنی آن‌ها ملک من هستند آن‌ها را بیع و فروخت می‌کنم و اگر به این راضی نیستی پس گوسفندان خود را از رمه‌ی گوسفندان من جدا کن زیرا آن‌ها چرانیدن می‌خواهند و چرانیدن آن‌ها بر من است و هم گاهی به باغ من رفته و مرا ضرر می‌دهند. لذا زن ناچار شده و نمی‌تواند گوسفندان را جایی دیگر امانت کند و بدون رضا می‌گوید خوبست حکم گوسفندان من مثل گوسفندان تو است ودر اختیارتو هستند اگر می‌خواهی بفروش و اگر می‌خواهی بگذار. این از حیث

شرع مقدس چه حکم دارد؟ زیراکه بعضی مردم همین طور می‌کنند. و آیا فروختن آن‌ها نافذ می‌شود یا خیر؟

الجـواب باسم ملهم الصواب: این اجبار برای شوهر حرامست. چون در حدیث وارد شده: «**الا لاتظلموا الا لایحل مال امرئ الا بطیب نفس منه**». [1]

البته بعد از اجازه‌ی زبانیِ زن، فروش آن‌ها برای شوهر صحیح می‌گردد؛ وقتی‌که زن دروقت فروش سکوت کند. زیرا این اکراه شرعی و اصطلاحی نیست.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۹ رجب - ۱۴۱۲ هـ.ق

دولت که با گرفتن مبلغی پول از مردم به‌عنوان خودیاری، به‌مردم آبرسانی می‌کنـد، آیا این بیعی است یا هبه و ...؟

الاستفتاء (۲۳٦): روستای خیرآباد دارای ۳۵ خانواردارای یک موتورآب جهت آب‌رسانی از طریق دولت در قبال پرداخت بیست و پنج هزار تومان خودیاری می‌باشد. فروش، هبه و عاریت بودن آن برای ما معلوم نیست؛ چون دولت فقط گفته است که شما اهالی روستا مبلغ ۲۵ هزار تومان بعنوان خودیاری بدهید، ما موتور را با تمام وسایل از قبیل لوله، منبع آب و لوله کشی دراختیار شما می‌گذاریم. ازین مبلغ مذکور، بیشتر از این مبلغ نمی‌گیرد حالا شما این‌را تعیین و واضح فرمایید‌که آیا فروش است یا هبه یا عاریت؟

پولی‌که دولت از مردم می‌گیرد همان خودیاری می‌باشد. شخصی بنام زید هنگام پرداختِ خودیاری و نصب موتور از پرداخت خودیاری موردعفواهالی و سرانِ روستا قرارگرفت که درزمان جمع‌آوری پول خودیاری، زید را با کسانی دیگر از پرداخت خودیاری مورد عفو قرار دادند. زید دروقت خودیاری خانه

۱- مشکوة، ص۲۵۵، باب الغصب.

نداشت بعد از گذشت یکسال خانه ساخته و شیرآب کشید. درین وقت مردم اعتراض کرده می‌گویند: هر که ازین به بعد شیرآب می‌کشد، همان مقدار پولی که ما وقت جمع آوری خودیاری داده‌ایم، باید او هم بدهد که ما آن‌را نگهداشته جهت تعمیر موتور صرف می‌کنیم. زید می‌گوید: من مجوزنامه از جهاد سازندگی که مسئول آب رسانی بوده، دارم چون من خودم لوازم شیرآب را تهیه کرده‌ام لذا پول خودیاری نمی‌دهم. هدف و اثر این مجوزنامه این که هر شخصی که بدون مجوز نامه و اذن دولت (جهاد) شیرآب بکشد، دولت آن‌را قطع می‌کند پس زید که مجوزنامه از مسئول گرفته است آیا در صورت بالا، پرداخت پول خودیاری بروی لازم است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به نظر احقر این صورت بیع و فروخت قرار می‌گردد؛ زیرا هنگامی که مسئول جهادسازندگی با مردم طی و قرارداد می‌کند که شما این مبلغ پول خودیاری پرداخت کنید، من موتور را با تمام وسایل در اختیار شما می‌دهم و مردم نیز قبول کرده و پول را پرداخت نموده‌اند، مبادلة المال بالمال و وجود عاقدین و ایجاب و قبول و رضای طرفین و تعیین مبیع و ثمن همه دیده شده و بیع صحیح و منعقد گردیده است. این حرف و گفته‌ی مسئول جهاد که «درمقابل این مبلغ موتور را در اختیار شما می‌گذارم» نظیر و مرادف آن در عربی لفظ «جعل» و جمله‌ی «**جعلت لک هذا**» است.

درهندیه می‌فرماید: «و یصح الایجاب بلفظ الجعل کقوله: **جعلت لک هذا بکذا** لماذکره محمد ان القاضی اذا قال للدائن **جعلت لک هذا** بدینک کان بیعاً و هو الصحیح».[1]

اگر صورت هبه قرار داده شود، باز هم به شرط عوض، بیع می‌گردد.

۱- الهندیة: ۳/۳.　　　　۲- شرح مجلةلابن‌رستم، ص۱۹.

و فی‌المجلة وشرحها: «العبرة فی العقود للمقاصد و المعانی لا للالفاظ و المبانی،... و ممّایتفرّع
علی هذه‌القاعدة: ما لوقال وهبتک هذه‌الداربثوبک هذا کان بیعاً بالاجماع اذالعبرة للمعانی لا للالفاظ، درّمنتقی... و الهبة بشرط العوض بیع».[۲]

عاریت قرار دادن آن مشکل و غیرممکن است؛ زیرا عاریت عبارت است از: «تملیک المنفعة مجاناً، و شرطها خلوّها من شرط العوض لانّها تصیر اجارةً»، (درمختار).

خلاصه: به نظر من این یکنوع فروخت و بیع است. چون بیع قرارگرفت،گویا مسئول جهاد این موتور را به دست چند افراد بفروش رسانده است و هر فردی از مشتری‌ها به مقدار ادای ثمن، مالک همان حصه‌ی موتور و استفاده از آن می‌شوند و همه درآن شریک می‌شوند و آن شخص که از روز اول او را از پول خودیاری عفوکرده‌اند، او شریک موتور نشده و اجنبی قرار می‌گیرد. بنابراین الآن اگر همه‌ی شرکای موتور توافق کرده مبلغی پول از او بعنوان خودیاری گرفته و او را شریک کنند، او شریک شده و مستحق استفاده از موتور می‌گردد و بر او پول خودیاری لازم می‌گردد.

البته او مجبور هم نیست که شریک شود وبقیه مردم هم مجبور نیستند که او را شریک کنند. اگر او سهیم نمی‌شود، بر او پول خودیاری لازم نیست. اما درین صورت برای او استفاده از موتور و آب آن بدون اذن ارباب موتور (اهالی روستا) روا نیست؛ چون تصرف درحق الغیر است. البته او را آب به اجاره بدهند.

حکم مجوزی که از سوی جهاد گرفته است، فقط حیثیت سفارش را دارد وبه این امر او مالک و سهیم نمی‌گردد؛ زیرا الآن جهاد مالک نیست بلکه فقط حق سفارش و جهت تحفّظ حاکمیت دارد نه غیر.

این شخص (زید) اگر می‌خواهد که از موتور و آب استفاده کند، همین شریک کردن خود را با ادای همان مقدار پول که دیگران داده‌اند و شرکا قبول می‌کنند، غنیمت داند و گرنه چنان‌چه اهالی روستا او را شریک نکنند، شرعاً مجبور نیستند. البته ممکن است قانوناً مجبور باشند. و چون شریک گردد، مصارف و هزینه‌ی تلفات و استهلاک موتور مثل روغن و گازوئیل و... بر همه شرکا طبق سهام آن‌ها واجب می‌شود.

هذا مافهمت و الله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۷ ربیع الاول - ۱۴۱۳ هـ. ق

شرط خیار (عیب و...) در بیع

الاستفتاء (۲۳۷): زید از عَمرو یک موتورسیکلت به قیمت پنجاه هزار تومان خرید کرد و به عَمرو گفت: موتور شما زیاد خرج دارد و من بلد نیستم او گفت: موتور دسته دوم و سوم است ولی خرجش زیاد نیست. مشتری (زید) گفت: مرا سه روز خیاربده اگر قیمت اسباب خراب شده از سه هزارتومان زیاد شدند، من موتور را نمی‌خرم و اگر نه مال من است. روزسوم مشتری دعوا نمودکه قیمت اسباب از سه هزار تومان زیاده‌اند و بایع می‌گویدکم‌اند، آیا این بیع و شرط چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این بیع و شرط هردو صحیح اند و این شرط، وصفِ مرغوب‌فیه است یعنی [گویا مشتری چنین گفته است:] اگر موتور تودارای وصف سالم بودن و بی‌ضرر است، من او را بعد از سه روز قبول دارم و اگر درظرف این سه روز عیب و ضرری زیاد که وصف ناموزونست، برای من رویت و ثابت شود آن‌را نمی‌خرم. پس چون در ظرف سه روز ضرر زیاد برای مشتری روشن شد و در اصل هم بیع به این شرط، صحیح شده بود، حالا اگر موتور را بعد از ثابت و ظاهر شدنِ ضرر زاید، رد کند باید بائع (فروشنده) آن‌را قبول کند.

البته به شرطی که بعد از ظهورعیب و ضرردرآن، تصرفی مالکانه نکرده باشد. به طورمثال: بعدازمعلوم شدن، آن‌را برای تعمیر نداده است و نیز بعد از معلوم شدن، بیشتر از یک مرتبه سوار نشده است و... و الدلیل فی هذه المسئلة ما قال فی المجلة و شرحها لابن‌رستم:

«و شرط وصف مرغوب فیه و شرط رده بعیب وجد فیه... و شرط البراءة من العیوب فان کل ذلک جائز».

«فسخ البیع و اجازته فی مدة الخیارکما یکون بالقول یکون بالفعل ایضاً،... او ترمیمه اذا کان بناء... و بزغ الدابة و رکوبُها اکثرمن مرة اهـ».[1]

یعنی امور مذکوردراین عبارات هم اجازه‌ی فعلیه و صحیح اند که مشتری بعد از انجام دادن آن، نمی‌تواند مبیع را رد کند. و در صورت مشخص نبودن کمی و زیادتی ضرر، به افراد باتجربه و خِبره رجوع کنند.

و الله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۲۷ ربیع الاول - ۱۴۱۴ هـ. ق

خرید و فروش به وسیله‌ی تلفن و هلاک شدن مبیع در بین راه

الاستفتاء (۲۳۸): شخصی مقداری اجناس از یک شرکت مغازه‌ای توسط تلفن صحبت کردند، طلب کرده و معامله‌ی شان تلفنی شد و ایجاب و قبول هم تلفنی و قیمت هم مشخص شد وقرار شد بائع اجناس را توسط باربری با یک ماشین بفرستد. پس جنس‌ها را فرستاد و وسط راه هلاک شدند آیا به قیمت اجناس، مشتری ضامن می‌شود یا بائع؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این مسئله سه صورت دارد:

۱- شرح‌المجلة لابن‌رستم، ص۸۹ و ۱۵۸.

۱- فروشنده بعد از ایجاب و قبول به مشتری گفته است: من اجناس را به وسیله‌ی باربری می‌فرستم. مشتری قبول کرده و گفته: خوبست. دراین‌صورت چون‌که قبض حقیقی و حکمی- هیچ‌کدام- از مشتری دیده نشده است، جنس‌ها درضمان او داخل نمی‌شود بلکه درضمان و به حساب بائع هستند.

قال فی الدرالمختار: «اوکان بعیداً لم‌یصرقابضاً و الناس عنه غافلون».

و فی الرد: «قوله (اوکان بعیداً): والمراد بالبعید مالایقدرعلی قبضه بلا کلفة... و اما اذا کان بعیداً لایتصورالقبض فی الحال فلاتقام التخلیة مقام القبض...».[۱]

۲- مشتری به بائع گفته است که اجناس را توسط باربری خودم یا باربری تو یا باربری کرایه‌کش بفرست و بائع فرستاد و بین راه هلاک شدند، دریـن‌صورت نیز به ضمان و حساب بائع است نه مشتری.

قال فی الرد: «اشتری وعاء لبن خاثر فی السوق فامر البائع بنقله الی منزله فسقط فی الطریق فعلی‌البائع ان لم‌یقبضه المشتری، اشتری فی‌المصرحطباً فغصبه غاصب حال حمله الی منزله فمن‌البائع لان علیه التسلیم فی منزل الشاری بالصرف، قال للبائع زنه له و ابعثه مع غلامک اوغلامی ففعل و انکسرالوعاء فی الطریق فالتلف من البائع».[۲]

۳- مشتری به بائع چنین گفته است: اجناس را به راننده‌ی باربری من یا به قاصد یا نفر من بده تا به من برساند پس بائع داد و جنس‌ها هلاک شدند، دریـن صورت به ضمان مشتری می‌باشند؛ چراکه این امر است به حواله کردن به وکیل اوکه راننده و... باشد. دریـن صورت وکیل تحویل و تحوّل، راننده و... قرار می‌گیرد و از تحویل وکیل حکماً از سوی مشتری، مثل این است که خود مشتری قابض شده و در قبض او هلاک شده‌اند.

۱- ردالمحتار: ۴۸/۴، البیوع، مطلب فیمایکون قبضاً للمبیع.

۲- مرجع‌سابق: ۴۹/۴.

قال فی الرد: «الا ان یقول ادفعه الی الغلام لانه توکیل للغلام و الدفع الیـه کالـدفع الی المشتری».[1]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۲۸ ربیع الاول - ۱۴۱۴ هـ. ق

حکم حیله و دروغ در معامله

الاستفتاء (۲۳۹): زید صیّاد است و ماهی گیری می کند عَمرو رفت نـزد وی و ماهی گرفت به این که می‌خواهد خود مصرف کند. بار دوم هم نزد دیگران رفت و همین طور طلب ماهی کرد سپس همه را جمع کـرده و بـه بـازار بـرد آن‌هـا را فروخت. آیا این پول‌ها را که ازین راه بدست آورده برایش جایز و حلال‌اند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این پول برایش جایز وحلال‌اند البته گنـاه دروغ و حیله بر سر او هست.

و الله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۲۵ جمادی الاول - ۱۴۱۴ هـ. ق

در فروش منزل آیا راه آن تبعاً در بیع داخل می‌شود یا نه؟ / حکم و اقسام راه‌ها

الاستفتاء (۲٤۰): درباره‌ی راه منزل‌ها کـه هـر یکـی زمینـی مـی‌خـرد یـا رَنـد آب‌های شهر، بعضی راه می‌دهند و بعضی می گویند باید به مـا عـوض زمـین یـا قیمت زمـین بدهیـد تـا شـما را راه بـدهیم، آیـا مـردم بـرای راه کوچـه مجبـور کرده می‌شوند یا هریکی اختیاردارد که راه دیگری را بند کند؟ جواب شرعی چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اولاً راه منزل‌ها سه قسم هستند:

۱- آن راه است که به‌سوی خیابان عمومی می‌رود. ۲- آن‌ست که به کوچه‌ی بُن‌بست و غیرنافذ می‌رود. ۳- راه خاص که در ملک فروشنده است.

۱- مرجع‌سابق: ۴۹/۴ .

دو راه اول الذکر اگر وقت فروش آن‌را ذکر کنند یا نکنند، تبعاً در بیع داخل می‌شوند و حق مرور شرعی درآن ثابت می گردد؛ فروشنده بخواهد یا نخواهد. سوم داخل نمی‌شود مگردرصورتی که اسم برده شود یا این که مشتری منزل را به این الفاظ خرید کند: «منزل تو را با همه حقوق و منافع و متعلقات آن خریدم» پس درین صورت داخل می‌شود.

قال فی ردالمحتار: «ثم فی الدررعن‌التتارخانیة: الطریق‌ثلاثة: طریق الی‌الطریق‌الاعظم و طریق الی سکّة غیرنافذ و طریق خاص فی ملک انسان فالاخیر لایدخل فی البیع بلاذکره اوذکر الحقوق اوالمرافق و الاوّلان یدخلان بلاذکر...».[۱]

پس درین صورت‌ها وقتی که فروخت راه ضمناً یا به ذکر کردن داخل شد، حق مرور مشتری هم درآن تبعاً ثابت می گردد بدون قیمتی مستقل. البته در صورت سوم اگر صاحب خانه یا صاحب زمین اولاً استثنا کند که راه و حق مرور نمی‌دهد یا اصلاً نام نبردند پس بائع می‌تواند قیمت راه خاص را جداگانه بگیرد.

قال فی‌الدر: «و صح بیع حق المرور تبعاً للارض بلاخلاف و مقصوداً وحده فی روایة و به اخذ عامة المشائخ».

و قال العلامة الشامی: «قال‌السائخانی و هوالصحیح وعلیه الفتوی، مضمرات».[۲]

و ایضاً فی‌الدر: «و صح بیع الطریق».[۳] وکذا فی‌الهندیة.[۴]

راه کوچه اگر به‌جانب خیابان عمومی می‌رود، او حق منع ندارد. و اگر کسی راه خاصی دارد که در ملک اوست و دیگری اصلاً راه ندارد، این صاحب راه مجبور نمی‌شود که مجاناً و رایگان به او راه بدهد. البته قاضی می‌تواند صاحب

۱- ردالمحتار: ۱۳۱/۴، البیوع، مطلب فی بیع الطریق.

۲- مرجع‌سابق: ۱۳۲/٤.

۳- مرجع‌سابق: ۱۳۰/٤. ٤- ج۳،ص۱٦

راه را به گرفتن قیمت مجبور کند؛ اگر منزل هریکی مال خودشان است، امّا اگر کسی منزل را از دیگری خریده و به شرط حقوق و منافع خریده است، نیز مجبور است که اورا بدون قیمتی سوای قیمت منزل راه بدهد.

قال فی‌الهندیة: «و لو باع بیتاً بعینه من المنزل و بحدوده و حقوقه فاراد المشتری ان یدخل المنزل و صاحب المنزل یمنعه من الدخول... لیس له ان یمنع و ان لم یبین قال بعضهم لیس له ان یمنعه و هو الصحیح».[۱]

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرله)

۲۰ جمادی الاول - ۱۴۱۴ هـ.ق

فروش قسمتی از زمین قبل از تقسیم آن

الاستفتاء (۲٤۱): زید دارای زمین زراعتی بود ثلث آن‌را با خالد فروخت. خالد از قیمت زمین چیزی پرداخت کرد و چیزی ماند ولی بائع (زید) این ثلث را به مشتری جدا نکرد و نداد و این زمین را کاشت و مشتری را هم محصول زمین رسید، آیا این بیع که بدون تقسیم بوده جایز است یا خیر؟

الجواب و هو الملهم للصواب: جایز است؛ زیرا ثلث، نصف و ربع، سهمیه‌ای شائع و معلوم‌اند لذا بیع قبل از تقسیم صحیح است.

قال فی‌المجلة: «یصح بیع حصة شائعة معلومة کالنصف و الثلث و العشر من عقار مملوک قبل الافراز».[۲]

والله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرله)

۱۹ ربیع الاول - ۱۴۱۵ هـ.ق

بیع نقد و نسیه با تفاوت قیمت

۱- الهندیة: ۱۷/۳.　　　۲- شرح المجلة لابن‌رستم، ص۱۰۲.

الاستفتاء (۲۴۲): آیا فروختن شیء به نقد (در قبال ثمن مؤجل) به بهایی بیشتر جایز است یا نه؟ مثلاً یک شیئ درمغازه‌ی بنده وجود دارد که بنده قیمت نقدی آن‌را ۱۰۰۰ تومان و قیمت نسیه‌ی آن‌را ۱۱۰۰ تومان می‌گذارم.

ضمناً درهدایه مضمونی به مفهوم این وجود دارد، لطفا واضح فرمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب: این مسئله دو صورت دارد:

۱- عقد را بین نقد و نسیه دایر می‌کند و یکی را هم متعین نمی‌کند. مثلاً می‌گوید: اگر این شیئ را به نقد می‌خری، قیمت آن ۱۰۰۰ تومان است و اگر به نسیه می‌خری ۱۵۰۰ تومان است. پس چون‌که این‌جا مبیع و ثمن متردد است و عقد باید متعین گردد، لذا این صورت روا نیست. آن‌چه در هدایه وغیره عدم جواز را نوشته‌اند، همین صورت مراد است.

۲- نقد و نسیه را جدا و معین می‌کند. مثلاً می‌گوید: نقد می‌دهی یا نسیه؟ مشتری گفت: نقد می‌دهم سپس او جواب داد که قیمت آن ۱۰۰۰ تومان است آن‌را بردار. و اگر مشتری گفت نسیه می‌دهم، بائع گفت: پس قیمت آن ۱۵۰۰ تومان است و نرخ نقد و نسیه برابر نیست، این‌صورت اشکال ندارد؛ چون ثمن و مبیع ازهرجهت متعین و مشخص شده است. کذا فی «صفائی‌معاملات» لحکیم‌الامة‌التانوی.

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرله)

۱۲ ربیع الثانی - ۱۴۱۵ هـ.ق

بعد از انعقاد بیع، وارثان بائع دعوای ملکیت مبیع می‌کنند

الاستفتاء (۲۴۳): شخصی بنام نقدی از ملاصادق چیزی خرید کرد دیناً و به عوض دین زمینی را رهن کرد. پس از مدتی دینی‌که بر او واجب بود، ادا کرد و زمین خود را پس گرفت. سپس این زمین را نقداً با خیرمحمد فروخت. چندی سال در تصرف ایشان بود. سپس ایشان هم زمین را با دوستین فروختند. در حدود

چند سال در ملکیت و تصرف ایشان بود. بعداً ایشان (نیز) همین زمین را با یارمحمد فروخت و در مدت ۱۶ سال در تصرف او بود. باز ایشان همین زمین مزبور را با شیرمحمد فروخت. درین اثنا پسران نقدی ادعا نمودند که این زمین مال ماست از طرف خاله‌ی پدر ما و خاله‌ی مادر ما به ما بخشیده شده است و مال پدر ما نیست. و هم مدعی شدند که پدر ما این زمین را بفروش نداده و اگر چنان‌چه شما مدعی هستید که پدر ما این زمین را فروخته است، بر فروش و بیع آن مدرک و گواه حاضر کنید. یارمحمد گواه و مدرک نداشت. رفتند پیش قاضی، قاضی پسران نقدی را گفت: شما با شیرمحمد دعوا کنید که او ذوالید است و زمین درحال حاضر دردست اوست پس پسران نقدی با شیرمحمد دعوا کردند. قاضی علیه شیرمحمد سوگند ثابت کرد که شما شیرمحمد به این امر سوگند می‌خوری که این زمین مال پسران نقدی نیست؟ شیرمحمد از خوردن سوگند نکول کرد و امتناع ورزید. پس قاضی زمین را برداشته به پسران نقدی داد. شیرمحمد این زمین را که از یارمحمد خریده بود، خواهان همین پول‌های خود از وی شد. قاضی گفت: شما پولی نداری. یارمحمدگفت: اگر قاضی حکم کند بر من به دادن پول‌ها، آن وقت پول‌های شما را خواهم داد. سپس بعد از قضا بنده شیرمحمد پیش قاضی رفتم که چرا پول‌های مرا ساقط کرده‌ای؟ گفت: حکم من همان است که کرده‌ام و شما پول‌های خود را به هر نحو از یارمحمد بگیرید، پس آیا این پول‌های شیرمحمد بر یارمحمد لازم اند و شیرمحمد می‌تواند بر او رجوع کند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر مدت ماندن این زمین دردست این قدر مشتری‌ها؛ از خیرمحمدگرفته تا شیرمحمد، ۳۰ الی ۳۶ سال می‌باشد و وارثان نقدی بعد از بفروش رسیدن زمین زنده بوده و تصرفات این همه مشتری‌ها را پشت‌سر همدیگر دیده وچیزی نگفته‌اند و یا هنگامی که نقدی زمین را فروخته و

زنده هم بوده است، خاله‌ی نقدی و خاله‌ی فرزندان نقدی با نقدی دعوا نکـرده و سـکوت کـرده‌انـد و بعـداً بـه فرزنـدان نقـدی داده‌انـد، در همـه‌ی صـورت‌هـا دعوای‌شان نـزد قاضـی بـه حکـم اسـقاط فقهـا مسـموع نیسـت و زمـین دردسـت شیرمحمد گذاشته شود؛ تا زمانی که فرزندان نقدی گواه ارائه کنند که ما به سبب عذرهای شرعی سکوت کرده و یا خاله‌هـای مـا بـه سـبب عـذر شـرعی سـکوت کرده‌اند و یا این‌که این قـدر مـدت (۳۰ ، ۳۶ سـال) نگذشـته باشـد و یـا ایـن‌کـه شیرمحمد اعتراف کند که این‌ها معذورشرعی بوده و ملک مال این‌ها بوده است، پس آن وقت زمین به وارثان نقدی باز گردانده شود.

و الدلیل علی هذا ما قال فی شرح المجلة للاتاسی:

۱- «المادة۱۶۵۹: اذا باع احد مالاً علی انه ملکه فی حضورآخر لشخص وسلّمه ثـم ادعی الحاضر بانه ملکه مع انه کان حاضراً فی مجلس البیع و سکت بلا عذرینظر الـی ان الحاضرهل‌کان من اقارب البائع ام لا فـان کـان مـن اقاربـه او زوجهـا او زوجتـه لاتسمع دعواه هذه مطلقاً و ان کان من الاجانب...».

۲- «الکلام علی هذه المادة من وجوه: الاول انه لیس فـی اصـل المـادة المترجمـة مایفید تقیید الاقارب بکونِهم محارم...».

۳- «ظاهرفی انه اذا ادعی ان‌المبیع له و انه حالةالبیع لم‌یکن یعلم انـه لـه لـم‌یقبـل منه».

۴- «رجل تصرف فـی ارض زمانـاً و رجـل اخـری یـری تصـرفه فیهـا ثـم مـات المتصرف و لم یدّع الرجل حال حیاته لا تسمع دعواه بعد و فاته. و بمـا فـی الوالجیـة: رجل تصرف زماناً فی ارض و رجل اخری یری الارض و التصرف و لم یـدّع و مـات علی ذلک لم تسمع بعد ذلک دعوی ولـده فتتـرک علـی یـد المتصـرف... بـل مجـرد الاطلاع علی التصرف».

۵- «الا اذا كان المدعى غائباً او صبيّاً او مجنوناً...».

۶- «و اما ماتقدم عن الخلاصة و الوالجية فالاول مسوق لبيان ان من لاتسمع دعوى عليه لاتسمع الدعوى على ورثته ايضاً لان الوارث قائم مقام مورثه و الثانى مسوق لبيان ان من لاتسمع دعواه على رجل لاتسمع دعوى ورثته على ذلک الرجل...».

٧- «نقل فى التنقيح عن جامع الفتاوى ان المتأخرين من اهل الفتوى قالوا لاتسمع بعد ست وثلاثين سنة الا ان يكون المدعى غائباً او صبيّاً او مجنوناً...».[١] و مثلها فى قُرّة عيون الاخيارتكملة ردالمحتار.[٢]

البته اگر وارثان نقدی به گواه شرعی حق و نیزعذرخود را ثابت نمودندکه این قدرمدت سکوت کرده‌اند، آن وقت دعوای‌شان مسموعست و زمین مال ایشان است و شیرمحمد به یارمحمد و هم چنین همه‌ی مشتری‌ها به ترتیب تا به اول برسد، رجوع کنند.

و اگر گواه نیاوردند ولی شیرمحمد اقرارکرد یا بر او قسم آمد و از برداشتن قسم انکار نمود پس او حق رجوع به هیچ کس ندارد. البته اگر قاضی او را حکم کرد یا خود یارمحمد تسلیم کرد، (دراین صورت زمین را) از او بگیرد.

و فى شرح‌المجله لابن‌رستم: «و اذا استحق المبيع بعد ان تداولته الايدى لايرجع احد المشترين على بائعه مالم يرجع عليه المشترى منه...».

«و انما يثبت للمشترى حق الرجوع بالثمن على بائعه بشرطين ...الثانى ان يكون الاستحقاق بالبينة لانّها حجّة متعدية، اما اذا كان الاستحقاق باقرار المشترى او بنكوله او باقرار وكيله بالخصومة فلارجوع لان الاقرار حجة قاصرة...».[٣]

و الله تعالى اعلم بالصواب- محمد عمر (غُفرله)

١- شرح‌المجلةللاتاسى: ۴/١۶٧- ١۵٧، كتاب‌الدعوى.

٢- ج١، ص٣٧٣.   ٣- شرح‌المجلة لابن‌رستم، ص٢٢٩- ٢٢٨.

۲۱ ربیع الثانی - ۱۴۱۶ هـ.ق

فروش ثمره‌ها بر درخت (قبل از رسیدن یا بعد از آن)

الاستفتاء (٢٤٤): درین زمان در بعضی جاها عرف است که ثمره‌ی نخل‌ها یا پرتقال‌های خود را قبل از «بدؤ الصلاح» یا بعد از «بدؤ الصلاح» بر سر نخل‌ها و پرتقال‌ها می‌فروشند، آیا این بیع از نظر شریعت صحیح و درست است یا نه؟ زیراکه در بعضی از کتاب‌ها نوشته که این بیع فاسد است و در بعضی نوشته: بنابر عرف صحیح است.

الجواب باسم ملهم الصواب: در این مسأله بسی نشیب و فراز و بسی اختلاف و اقوال و آراء موجود است که خلاصه‌ی آن بشرح ذیل است:

در هرمنطقه و مُلکی که این نوع خرید وفروش تعامل و عرف عام یا خاص نشده است، درآن منطقه این عقد به وجوه‌های مختلف، فاسد است و روا نیست و درهر منطقه‌که این عمل، تعامل و عرف شده است مثل سرباز و...، درآن منطقه این عقد بدون قید و قیود صحیح و رواست؛ همان طورکه عرف شده است یعنی قبل از بروز ثمره یا بعد از آن و قبل از «بدؤ الصلاح» یا بعد از آن و به شرط یا بدون شرط یا «المعروف کالمشروط»؛ خلاصه هر چه باشد، رواست.

چون نقل دلایل و عبارات درین مورد به طول می‌انجامد، ازآن خودداری شده است. کذا حقق المسئلة العلامة الشامی فی «ردالمحتار»:۴۲/۴، و فی شرح المجلة لخالدالاتاسی:۱۰۰/۲- ۹۴، و لابن‌رستم، ص۹۹، و فتاوی دارالعلوم دیوبند:۷و۸/ ۸ ، و احسن الفتاوی:۴۹۰/۶- ۴۸۵.

والله سبحانه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۱۳ جمادی الاول - ۱۴۱۶ هـ.ق

فرزند، ملک پدر را بدون اذن و اطلاع او به فروش رساند یا عوض نمود

الاستفتاء (۲٤٥): زید، عَمرو، خالد و بکر در آب یک چشمه شریک بودند و زید نزد خانه‌ی عَمرو چندعدد نخل خرما دارد و عَمرو هم نزد خانه‌ی زید چند عدد نخل دارد با یک حصه آب از همین چشمه‌ی مشترکه. پس فرزند زید گفت: ای عَمرو بیا من وتو معامله می‌کنیم؛ به این گونه که تو همین چند عدد نخل و حصه‌ی آب خود را به من بده من همان نخل‌ها را که نزد خانه‌ی تو دارم به تو می‌دهم. عَمرو گفت: خوبست من حصه‌ی آب بکر و خالد را از آن‌ها می‌گیرم و بعداً من و تو این آب را به منزل‌های خود می بریم و برای شُرب استفاده می‌کنیم. به این امر هردوتا توافق نمودند. عَمرو حصه‌ی آب بکر و خالد را از آن‌ها گرفت و آب را بردند. عَمرو یک شیرآب درمحل استفاده‌ی زید باز کرد ولی عَمرو یک شرط درمیان گذاشت که حصه‌ی اصلی توی زید و حصه‌ی من عَمرو اگر باهم شوند، ثلث آب زیاده می‌شود ولی من تو را از ثلث آب بیشتر نمی‌دهم. فرزند زید قبول کرد وهم گفت: پدرم قبول نمی‌کند ولی من خودم او را قانع می‌کنم و اگر پدرم از تو سوال کند که تو همه‌ی آب را به ما داده‌ای؟ تو بگو بله. زید از عَمرو سوال نمود و عَمرو همین گونه اقرار کرد و عَمرو این معامله را با فرزند زید انجام داد. آیا این بیع فاسد است به این شرط یا خیر؟ و آیا زید می‌تواند مانع بیرون کردن آب شود؟ بیّنوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله یک بیع نیست بلکه تبدیل وتعویض است البته درحکم بیع است و بالاصالت این تبدیل صحیح هم هست؛ زیرا بیع و تبدیل آب به همراه زمین و نخل و غیره تبعاً، به اتفاق ائمه رواست.

قال فی‌المجلة: «یصح بیع حق المرورو حق الشرب و المسیل تبعاً للارض».[۱]

۱- شرح‌المجلة لابن‌رستم، ص۱۰۴، المادة: ۲۱۶.

البته چون مالك آب و غیره پدر است، اگر پسرش او را راضی کند، خوبست و بیع صحیح است و الاّ قبول پسر، فضولی می‌باشد و آن موقوفست به اجازه‌ی پدر (زید). اگر او اجازه ندهد، این عوض و تبدیل صحیح نیست.

والله سبحانه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۳ جمادی الاول - ۱۴۱۶ هـ. ق

توضیح عبارت «و الاعواض المشار الیها لایحتاج الی معرفة مقدارها فی جواز البیع»

الاستفتاء (۲٤٦): «و الاعواض المشار الیها لایحتاج الی معرفة مقدارها فی جواز البیع». عبارت فوق درمختصرالقدوری ص ۸۸ کتاب البیوع را ترجمه [کرده] و مقصد آن‌را بیان فرمایید تا هدف آن برای ما روشن شود. اجرکم علی‌الله.

الجواب باسم ملهم الصواب: ترجمه‌ی عبارت این است: «**بدل‌ها و عوض‌هایی که در وقت خرید و فروخت حاضر و مشارالیه باشند، نیازی به شناختن وزن و کیل آن‌ها درجواز بیع، نیست**».

توضیح آن این که: مثلاً زید و بکر که بائع و مشتری اند اگر کالای فروشی را یا قیمت آن‌را در جلو هم‌دیگر نهادند و گفتند: این مبلغ را من به تو می‌دهم و تو این کالای حاضر را به من بده و مقدار مبلغ معلوم نیست که هزار است یا صد هزار و هم‌چنین مقدار و وزن کالا هم معلوم نیست که صدکیلو است یا هزار کیلو، این خرید و فروخت با همین حالت صحیح و جایز است؛ به دلیل این که همین اشاره،آن‌را مشخص کرده است؛ گرچه مقدار مبیع و ثمن معلوم نیست. البته درین مورد دو صورت مستثنی است:

۱- این خرید و فروخت در اموال ربویه نباشد. مثلاً: اگر گندم را به گندم می‌دهد یا جو را به جو، باید مقدارهردو جهت مشخص و مساوی باشند تا ربا به وجود نیاید.

۲- در بیع سَلَم هم نباشد؛ زیرا در سَلَم اگر رأس المال (ثمن) مکیل یا موزون باشد، آن وقت شناخت مقدار مشخصِ آن نزد امام بزرگ ماﷺ شرط است و این وقت اشاره کافی نیست. کذا فی فتاوی الشامی و الجوهرة النیّرة.[۱]

والله سبحانه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۶ رجب - ۱۴۱۶ هـ.ق

دستگاه اتومبیل را به این شرط فروخت که اگر سَنَد نداشته باشد، آن را دوباره به بائع به نرخ روز برمی‌گرداند

الاستفتاء (۲٤۷): بین معامله‌کنندگان عرف است که وقتی که با یکدیگر اتومبیل را عوض کرده یا فقط می‌فروشند، با مشتری قرارداد می‌کنند که اگر بالفرض این ماشین سَنَد نداشت پس ماشین به نرخ روز دوباره به بائع واپس گردد، آیا این معامله ازنظرشرع مقدس درست است؟ و آیا این عرف اعتباردارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این قرار داد و شرط در بیع که چنان‌چه ماشین سند نداشته باشد آن‌را برمی‌گرداند، درست و بیع صحیح می‌گردد. بنابر این، اگر ماشین سَنَد نداشته باشد، مشتری می‌تواند آن‌را به بائع برگرداند؛ زیرا نداشتن سند برای ماشین عیب محسوب شده و ناقص قیمت آن است و این قرارداد در وقت معامله و بیع هم ذکر و طی شده است.

[قال فی الهدایة: «و کل ما اوجب نقصان الثمن فی عادة التجّار فهو عیب...».[۲]

و فی الفقه الاسلامی: «العیب هو کل مایخلو عنه اصل الفطرة السلیمة و یوجب نقصان الثمن فی عادة التجار نقصاناً فاحشاً او یسیراً»[۳]].

اما این قراردادکه اگر سَنَد نداشت، به نرخ روز به بائع برگردانده شود، اعتبار

۱- الجوهرة النیرة:۲۲۶/۱.

۲- الهدایة:۴۰/۳.

۳- الفقه الاسلامی و ادلته: ۳۵۵۸/۵ .

ندارد بلکه مشتری درصورت نداشتن سند فقط این اختیار را دارد که یا ماشین را به قیمت اول که بین او و بائع مطرح شده قبول کند و یا این که آن‌را به همان قیمت اول به بائع برگرداند. البته درصورت راضی بودن بائع، می‌تواند که به مقدار نقصان قیمت ماشین به او مراجعه کرده و از او بگیرد، درغیراین صورت نه.

قال فی الهدایة: «و اذا اطلع المشتری علی عیب فی المبیع فهو بالخیار ان شاء اخذه بجمیع الثمن و ان شاء ردّه و لیس له ان یمسکه و یأخذ النقصان».[۱]

و فی دررالحکام: «صاحب خیارالعیب له قبول المبیع بثمنه المسمّی کله و لیس له امساکه و نقص الثمن بما یقابل العیب الا اذا رضی البائع....».[۲]

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۳ ذیحجه - ۱۴۱۶ هـ.ق

الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

توضیح عبارت «و الاعواض المشارالیها لایحتاج الی معرفة مقدارها...» / توضیح بیع سلم، مسلم فیه، مسلم الیه و مسلَم به و عبارت «و لا یجوز التصرف فی رأس المال...»

الاستفتاء (۲٤۸): عبارات ذیل را ترجمه‌ی لغوی کرده و معنی و هدف را روشن فرمایید:

۱- «و الاعواض المشارالیها لایحتاج الی معرفة مقدارها فی جواز البیع»، بفرمایید: معنی«اعواض» و «مشارالیها» و هدف آن چیست؟ با ذکر مثالی آن‌را روشن فرمایید. (مختصرقدوری ص۸۸).

۲- معنی لغوی «سَلَم» و هدف «بیع سلم» و تعریف و توضیح «مسلم فیه» و «مسلم‌الیه» و «مسلم‌به» را بیان فرمایید.

۱- الهدایة: ۴۰/۳.

۲- دررالحکام شرح مجلةالاحکام: ۳۳۵/۱ .

۳- «و لایجوز التصرف فی راس المال و لا فی المسلم فیه قبل القبض و لایجوز الشرکة و لا التولیة فی المسلمفیه قبل قبضه» (ص۱۰۰ قدوری). لطفاً این عبارت را ترجمه نموده و مقصود آنرا بیان فرمایید:

۴- «رهن، مرتهن، راهن و مرهون » را ترجمه کرده و آنرا روشن فرمایید

الجواب و منه الصدق و الصواب: ۱- «اعواض» جمع «عوض» بمعنی بدل و عوض؛ برابر است که ثمن باشد یا مثمن.

ترجمه و توضیح عبارت این‌ست: عوض‌هایی که مشارالیه هستند یعنی به‌طرف آن‌ها اشاره‌کرده می‌شود برای صحیح بودن بیع، معلوم کردن و شناختن مقدار آن‌ها ضروری نیست؛ زیرا همین اشاره برای معلوم بودن و شناختن آن‌ها کافی است. درین مورد «جهالت وصف» مفضی الی المنازعة نخواهد شد.

حاصل مسأله: اگر مبیع و ثمن غیرمشار باشند، درین صورت معلوم و مشخص بودن مقدار و وصف مبیع و هم‌چنین وصف ثمن، ضروری است در غیر این صورت بیع صحیح نمی‌شود. زیرا در بیع، تسلیم و تسلّم ضروری است و در صورت نامعلوم بودن مقدار و وصف، موجب نزاع و اختلاف می‌شود و اگر بیع و ثمن مشارالیه وحاضراند، پس معلوم بودن مقدارآن‌ها ضروری نیست؛ زیرا در این‌صورت اندیشه‌ی نزاع وجود ندارد. مثلاً بائع گفت من این توده‌ی گندم را به عوض این درهم‌ها که دردست تواند، می‌فروشم. مشتری قبول‌کرده و آن‌را خرید، بیع درست و جایز است. البته اموال ربویه و بیع سَلَم از این حکم مستثنی هستند.

۲- توضیح مسئله‌ی «سَلَم»: وجه تسمیه‌ی این بیع و معامله به «سلم» این‌ست‌که رأس المال در مجلس عقد تسلیم می‌گردد و تعریف آن درشرع چنین است: «هو بیع الآجل بالعاجل». یعنی «سلم» آن بیع و معامله است که درآن مبیع، مؤجل و ثمن، معجل باشد. مراد از آجل، «مُسْلَم فیه» و از عاجل، «رأس المال» است.

با این توضیحات واضح است که «سَلَم» اسم همین معامله و بیع می‌باشد و مشتریِ این بیع را به‌عربی «ربُّ السَّلَم» و «مُسْلِم» و عاقد آخر که بائع است «مسلم‌الیه» و ثمن معین و قیمت را «رأس المال» و مبیع را «مسلم فیه» می‌نامند.

به طورمثال: زید از بکر مقدار ۲۰ کیلو گندم به قیمت/ ۲۰۰۰ تومان می‌خرد و نقداً مبلغ را پرداخت کرده و مبیع (۲۰ کیلو گندم) را بعداً تحویل می‌گیرد. در این صورت زید را «ربّ‌السّلم» و «مسلم» و بکر را «مسلم‌الیه» و مبلغ/ ۲۰۰۰ تومان را «رأس المال» و ۲۰ کیلو گندم را «مسلم‌فیه» می‌نامند.

۳- ترجمه‌ی عبارت مذکور چنین است: «**تصرف در رأس مالِ سَلَم و هم‌چنین در مسلم‌فیه قبل از قبض جایز نیست**». مثلاً زید به مبلغ بیست درهم ده کیلو گندم از بکر معامله‌ی سلم کرد و بکر قبل از دریافت بیست درهم، به عوض آن‌ها از خالد کالایی می‌خرد و یا این‌که زید همان ده کیلو گندم را قبل ازدریافت با خالد می‌فروشد، این تصرف صحیح و جایز نیست.

«و لایجوز الشرکة...»- ترجمه‌ی عبارت: «**تصرف مذکور برابراست که به‌صورت شرکت باشد یا تولیه، در هر دو صورت ممنوع و ناجایز است**».

توضیح: صورت شرکت این‌ست که ربّ السّلم (مشتری) با شخص دیگری می‌گوید: تو مرا نصف مبلغ رأس مال و قیمت را بدهید، نصف مسلم‌فیه را به تو داده و تو را شریک می‌کنم و صورت تولیه این‌که: مشتری به شخص دیگری می‌گوید: من این مقدار و مبلغ به مسلم الیه داده‌ام تو هم مرا همین مبلغ را بدهید، تا مسلم‌فیه برای تو باشد وآن‌را به تو می‌دهم، این هردو صورت ناروا و ممنوع‌اند.

۴- معنی «ارتهان» اخذ رهن است. و الراهن هو الذی اعطی الرهن و المرتِهن هو آخذ الرهن. مثلاً زید مدیون خالد بود پس باغ خود را در مقابل دین خود به خالد رهن کرد، درین صورت، زید را «راهن» و خالد را «مرتهن» و باغ را «مرهون» می‌نامند و رهن اسم همین عمل است.

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۸ صفر - ۱۴۱۷ هـ. ق

الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

حصه‌ای از آب چشمه به همراه حصه‌ای از زمین خرید، آیا حریم چشمه بدون ذکر آن در بیع داخل می‌شود؟

الاستفتاء (۲٤۹): زید یک حصه‌ی آب چشمه‌ای با یک حصه زمین از خالد خرید کرد و طرفین در وقت بیع نام حریم چشمه را نگرفته‌اند و در دور و بر چشمه زمین موات و نیز نخیلات که مال خالداند، موجود است. پس بعد مدتی زید و خالد در مورد حریم و نخیلات چشمه اختلاف کردند. زید می‌گوید که من در حریم چشمه شریک هستم پس من حق دارم که ازین زمین موات که دور و بر حریم چشمه‌اند تصرف کنم. خالد می‌گوید: تو در حریم چشمه حق نداری چراکه من حریم چشمه را با تو نفروخته‌ام، پس سوال اینست که حریم چشمه و نخیلاتی که در دور و بر چشمه واقع اند، در بیع داخل می‌شوند یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درصورت سوال شده، حریم چشمه‌که دروقت بیع ازآن سکوت نموده‌اند، در بیع داخل نمی‌شود؛ زیرا حریم، تابع نفس چشمه می‌باشد نه تابع شِرب و ظاهر است که بائع یک حصه‌ی آب از چشمه به همراه حصه‌ای از زمین فروخته است و حق مشتری فقط شِرب است نه عین چشمه.

قال فی الهندیة: «فان الشرع جعل الحریم تبعاً للبئر لیمکن لصاحبه الانتفاع بالبئر فکان الحریم لمالک البئر».[۱]

و ایضاً فی الهندیة: «رجل له ارض و نَهرخاص فی هذه الارض فباع النهر من رجل ذکر فی الاصل انه لایدخل فیه الحریم الابالذکر».[۲]

۱- الهندیة: ۳۸۸/۵، ط بیروت، احیاءالموات، الباب الاول .

۲- مرجع‌سابق: ۳۹۵/۵، احیاءالموات، الباب الثانی .

ثانیاً: بیع شِرب (حصه‌ای از آبِ) این چشمه تابع بیع زمین است که بدون فروش زمین، فروش شِرب تنها راه جواز ندارد. پس چون بیع شِرب به‌تابعیت زمین جایز قرار گرفت، شِرب تابع زمین شمار است و تابع نمی‌تواند که حریم خود را ضمناً دربرگیرد؛ مگر این که از حریم ذکری به میان بیاورند.

قال فی‌البحر: «و لو اشتری نخلة و لم‌یبین انه اشتراها للقطع او للقرار قال ابویوسف لایملک ارضها و ادخل محمد ما تحتها و هو المختار و ان اشتراها للقطع لاتدخل الارض اتفاقاً و ان اشتراها للقرارتدخل اتفاقاً».

و فی منحة الخالق علی‌البحر: «لو اقرّ لانسان بشجرة یدخل فی‌الاقرارما تحتها من الارض وکذا فی‌القسمة و اذا دخل ماتحتها من‌الارض فی البیع یدخل مقدار غلظ الشجرة وقت البیع و وقت الاقرار».(۱)

و الله اعلم بالصواب - کتبه: ابواسحاق (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۲ ربیع الاول - ۱۴۱۷ هـ. ق
الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

تعویض وسیله‌ی نقلیه‌ی نو با کهنه با گرفتن سود و پول

الاستفتاء (۲۵۰): عوض کردن ماشین نو با کهنه به همراه گرفتن پول زاید از دیدگاه شرع مقدس چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: قال فی‌الهندیة: «و الحدید کله من نوع واحد جیّده و ردیئه سواء لایجوز البیع الا وزناً».(۲)

و فیها ایضاً: «و فی‌التجرید: الاوانی‌المتخذة من الصفر و الحدید تصیر عادتاً عددیة بالتعامل یجوز بیع بعضها ببعض کیف ما کان، کذا فی التتارخانیة».(۳)

۱- البحرالرائق: ۳۱۸/۵، البیوع، فصل (فیمایدخل فی البیع و مالایدخل).

۲- الهندیة: ۲۲۰/۳، کتاب‌الصرف.

۳- مرجع‌سابق: ۲۲۱/۳.

از عبارات فوق معلوم می‌شود که آهن در اصل وجود، وزنی و همه یک نوع هستند، امّا پس از ساخت وصنعت بنابر تعامل ناس و عرف، خرید و فروش بعضی از آن‌ها با بعضی دیگر بدون وزن جایز است پس معلوم شد که عوض نمودن ماشین نو با کهنه با گرفتن پول اضافی جایز است؛ چون خرید و فروش وسایط نقلیه بعد از ساخت وزناً در هیچ جا رواج ندارد.

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۹ ربیع الثانی- ۱۴۱۷هـ. ق

الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

بیع سَلَم (پرداخت ثمن نقداً و تحویل مبیع مؤجلاً) و شرایط آن

الاستفتاء (۲۵۱): شخصی ازدیگری مقداری پول می گیرد و می گوید هنگام رسیدن وقت حصاد و دیاس ترا گندم می‌دهم البته اگر قیمت گندم درآن وقت صد تومان باشد، من از تو پنجاه می گیرم، آیا این بیع و این شرط صحت دارند یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله «بیع سَلَم» نام دارد. البته چون‌که در آن بعضی از شرایط که مدار صحت بیع سلم هستند، دیده نمی‌شود، این سلم صحیح نیست. از جمله‌ی آن شرایط یکی مشخص و معلوم بودن مقدار گندم (مُسْلَم‌فیه) است که در این‌جا مفقوداست و... .

ففی‌الهدایة: «و لایصح السَّلَم عند ابی‌حنیفة الا بسبع شرائط: جنس معلوم کقولنا حنطة اوشعیر و نوع معلوم‌کقولنا سقیّة او بخسیّة و صفة معلومة‌کقولنا جیّدٌ او ردیٌّ و مقدارمعلوم‌کقولناکذا کیلاً بمکیال معروف اوکذا وزناً و اجل معروف و مقدار راس المال اذا کان یتعلق العقد علی‌مقدارهکالمکیل و الموزون و المعدود و تسمیة المکان الذی یوفیه فیه اذا کان له حمل و مؤونة».[1]

۱- الهدایة: ۹۵/۳ ، و کذا فی الهندیة: ۱۷۸/۳، باب السَّلَم.

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۵ ربیع الثانی- ۱۴۱۷ هـ. ق
الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

کالای خرید شده به قیمت ارزان بعد از مدتی گران شد، آیا می‌توان آن را به قیمت گران فروخت؟

الاستفتاء (۲۵۲): صاحب مغازه‌ای کالائی به قیمت ارزان خرید بعد از گذشت مدتی همان کالا گران شد، پس آیا آن‌را به قیمت اوّلی یعنی ارزان بفروشد یا به قیمت روز و گران؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر آن‌را به قیمت ارزان و سود اوّلی بفروشد، بهتر است؛ چون به‌سوی عدالت و انصاف نزدیک است و اگر به نرخ روز بفروشد، هم گنجائش و جواز دارد؛ چون در احتکار ممنوع داخل نیست.

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: ابواسحاق، دارالافتاء منبع العلوم
۹ جمادی الثانی- ۱۴۱۷ هـ. ق
الجواب صحیح — محمد عمر (غُفرله)

فروش سهمیه‌ی نفت و بنزین و... که از مصرف اضافه باشد

الاستفتاء (۲۵۳): در مورد اجناس شرکت‌های نفت،کسانی که مواد سوختی نفت، بنزین وگازوئیل، از نظر دولتی به اندازه‌ی مصرف خود می‌گیرند ولی مصرف‌شان کم است و باقی مانده را می‌فروشند آیا جایز و حلالست یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: حلال است. درحرام داخل نیست.

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: ابواسحاق، دارالافتاء منبع العلوم
۹ جمادی الثانی/ ۱۴۱۷/ هـ. ق
الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

دروغ گفتن در معامله

الاستفتاء (۲۵٤): قسم خوردن در مال (معامله چطور است؟) یعنی یک جنس را به قیمت ۵۰۰ تومان خریده و مشتری را بگوید به قیمت ۶۰۰ تومان خریده‌ام آیا این کار مال حرام می کند یا فقط گناه دارد؟

الجواب بسم ملهم الصواب: قسم یاد کردن جهت ترویج کالای خود، حرامست و در احادیث وعید شدید بر آن وارد شده است. خداوند متعال این چنین اشخاص را در روز قیامت به نظر رحمت نمی‌نگرد.

درصحیح مسلم آمده است: «عن ابی‌ذر ﷺ عن النبی ﷺ قال: ثلاثة لایکلّمهم الله یوم القیامة و لاینظر الیهم و لایزکّیهم و لهم عذاب الیم، قال: فقرأها رسول الله ﷺ ثلاث مرار، قال ابوذر: خابوا و خسروا مَن هُم یا رسول الله قال: المسبل و المنّان و المنفق سلعته بالحلف الکاذب».[1]

البته از سوگند خوردن مالش حرام نمی‌شود ولی سخت گناه‌کار می‌شود.

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)
۴ ذیقعده - ۱۴۱۸ هـ .ق

تجارت و کاسبی برای زن

الاستفتاء (۲۵۵): تجارت ومعامله برای زن‌که درمغازه باشد درست است یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: برای زن شوهردار تجارت عمومی در بازار روا نیست. البته برای زن بیوه که مخارج و درآمد به قدر ضرورت داشته نباشد، در وقت ضرورت شدیده با رعایت ستر گنجایش دارد.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۸ صفر- ۱۴۱۹ هـ.ق

اگرفروشنده کالایی را به‌قیمت گران بفروشد، آیا مشتری می‌تواند بدین سبب آن‌را رد کند؟

۱- صحیح‌مسلم: ۷۱/۱ ، کتاب الإیمان.

الاستفتاء (۲۵۶): شخصی بنام عبدالله قالینی را بـه مبلـغ هشـتاد هـزار تومـان از عَمرو به صورت اعتماد خریده است پس از آن قالین را به مدت یک یا دو ماه بـه خانه‌ی خود می‌اندازد و فرش مـی کنـد. بعـد ازیـن، شـخص خبـره‌ای بـه خانـه‌ی عبدالله می‌آید. عبدالله از او سوال می کند که قیمت ایـن قـالین در بـازار چـه قـدر است؟ شخص خبره می گوید: قیمت آن چهل هزار تومان است. عبـدالله در چنـد جای دیگر تحقیق می کند معلوم می‌شود که قیمت آن همـان چهـل هـزار تومـان است. حالا مسأله اینست که آیا این معامله جایز است یاخیر؟ وآیا عبدالله می‌تواند قالین را بعد یک ماه به عَمرو (فروشنده) ردکرده و پول خودرا بگیرد یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درصورت مسئوله چون که تعریف، رکن، شرط و حکم بیع دیده شده‌اند، بیع صحیح شـده اسـت و مشـتری نمـی‌توانـد قـالین را رد کند. اگر عَمرو قالین را به قیمـت گـران داده اسـت، ایـن فقـط یـک نـوع ظلـم و بی‌انصافی است نه این که عبدالله حق فسخ بیع را ندارد.

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی(عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۲۲ ربیع الاول - ۱۴۲۰ هـ.ق

الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

یک مسأله متعلق به خرید طلا

الاستفتاء (۲۵۷): زیوراتی که طلا هسـتند و قیمـت آن‌هـا را طـلا فـروش روی برگه‌ی خرید تحریر می کند اگر بعد از چنـد روز شخصـی آن‌هـا را کمتـر از آن قیمت می‌خرد جواز دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: سوال شما مبهم است. اگرمنظورتان این‌ست که مشتری چند مثقالی طلا از طلا فروش طبق برگه‌ی خرید و فاکتور می‌خرد و سپس آن‌را به قیمت کمتر از خرید به دیگری می‌فروشد، پس حکم آن اینست که اگـر طلاها را قبض کرده و بعداً با دیگری می‌فروشد، اشکالی ندارد؛ چرا کـه شـخص

ملک خود را می‌تواند به هر نرخ که باشد، بفروشد و اگر طلاها را قبض نکـرده و قبل از قبض می‌فروشد، جایز نیست؛ زیرا فروش مبیع قبل از قبض و تحویل، جایز نیست. کذا فی کتب الفقه.

و اگر منظورتان اینست که شخص مذکور پیش طلا فـروش می‌رود و می‌بینـد قیمت طلا روی برگه نوشته شده و او نمی‌خرد سپس بعد از چند روز فردی دیگر آن طلاها را به قیمت کمتر می‌خرد، این صورت جایز است.

و الله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی(عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۳ جمادی الثانی-۱۴۲۰ هـ. ق
الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

بعد از معامله، مستحقی برای مبیع پیدا شد

الاستفتاء (۲۵۸): زید گوسفندی از بکر خرید. بکـر ایـن گوسـفند را دزدیـده بود و زید ندانست که بکر این گوسفند را دزدیده و زید آن‌را بـا عَمـرو فروخـت. بعداز مدتی صاحب اصلی او که خالد بود، پیدا شد و گوسفند را داد پس آیا خالـد چه کار کند؟ و اگر گوسفند را گرفت و برد، پس عَمرو به زید رجوع کند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: مستحق که خالد است بـا آوردن بیّنـه و قضـای قاضی، گوسفند را از عَمرو بگیرد سپس عَمرو به زید می‌تواند رجوع کنـد. چـون عَمرو به زید رجوع کند، زید به بائع اول (بکر) رجوع کند.

قال فی‌الهندیة: «و لواشتری عبداً و باعه من رجل فاستحق مـن یـدالثانی لایرجـع المشتری الاول بالثمن علی بائعه قبل ان یرجع المشتری الثانی فی قول ابی‌حنیفة...».[۱]

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۵ ذیحجه- ۱۴۲۰ هـ. ق
الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

۱- الهندیة: ۱۶۶/۳.

فروش کالا به نسیه به قیمت بیشتر از قیمت نقدی

الاستفتاء (۲۵۹): دو نفر، بائع و مشتری معامله می‌کنند به این‌طور که مشتری می‌گوید: قیمت و ارزش کالای تو، مثلاً بیست هزار تومان است ولی من به وامی به قیمت پنجاه هزار تومان می‌خرم که بعد از شش ماه پول‌ها را به تو پرداخت خواهم کرد. بایع قبول می‌کند و هردو به این امر رضایت دارند، آیا این معامله به این صورت جایز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله، «بیع بالاجل» است که آن شرعاً جایز است؛ وقتی که اجل (مدت) معین باشد. جواز آن از کتاب الله و سنت ثابت است.

«المادة ۲۴۵ : البیع مع تاجیل الثمن و تقسیطه صحیح، و یفهم من اطلاق هذه المادة ان البیع مع التاجیل صحیح و لوکان الاجل عشرین سنة اوخمسین سنة اومأة وخمسین سنة اوالی امد لایمکن ان‌یدرکه المتبایعان فی قیدالحیاة إلا ان الاجل یبطل بموت المدین و یجب اداء الدین من الترکة ».[1]

در صورت مسئوله چون‌که اجل، معین و قیمت هم مشخص است و قیمت مؤجل (وام) و معجل (نقدی) فرق دارد، لذا این معامله صحیح است و این‌که ارزش مبیع بیست هزار تومان است و به پنجاه می دهد، اشکال ندارد.

والله اعلم و علمه اتم – کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۵ صفر – ۱۴۲۱/هـ. ق
الجواب صحیح – محمد عمر (غُفرله)

بیع بالتقسیط و مؤجلا / حبس و باز گرداندن مبیع توسط فروشنده بعلت تاخیر در پرداخت اقساط

الاستفتاء (٢٦٠): زید از شرکتی یک دستگاه کامپیوتر خریداری کرد به قیمت یک میلیون و چهارصد هزار تومان؛ به این قرار که مبلغ چهارصد هزار تومان نقداً

۱- دررالحکام شرح مجلة‌الاحکام: ۱۹۴/۱.

طی چکی به شماره ... صادرات مرکزی پرداخت گردید و سه برگه چک دیگر برای تاریخ‌های: ۷۹/۵/۳۰، ۷۹/۷/۳۰ و ۷۹/۹/۳۰ نیز بعنوان وثیقه تحویل فروشنده‌ی شرکت بنام آقای حنفی شد. حنفی مبلغ چک دوم را رأس تاریخ قید شده دریافت نمود و برای وصول مبلغ قسط سوم، خریدار مبلغ لازم را نقداً به شرکت برد که متصدی شرکت حاضر نبوده و دو قبه یکی دو روز بعد، خریدار به شرکت جهت پرداخت وجه نقد می‌رود، معلوم می‌شود که فروشنده به مسافرت رفته است. بعد ازچند روز، مشتری و مالک اصلی کامپیوتر نیز به مسافرت می‌رود و طبق برنامه‌ی قبلی‌اش، مسافرت برای یک ماه منظور شده است امّا به علت عارضه‌ای مسافرت او تا سه ماه طول می‌کشد.

حنفی متصدی شرکت و به اصطلاح فروشنده، بعد از مراجعه به بانک جهت دریافت قسط سوم و عدم دریافت مبلغ موردنظر و قبل از فرا رسیدن قسط چهارم اقدام به بازگرداندن دستگاه می‌نماید و بدون اطلاع مالک، دستگاه را از اتاق محفوظ و محصور به همکاری چند نفردیگر به شرکت می‌برد و حال آن‌که مشتری و مالک درتاریخ قسط چهارم، آمادگی پرداخت کل مبلغ الباقی را داشته است، امّا اطلاع شده که کامپیوتر موجود نیست.

از نظر شرع مقدس اسلام: آیا بیع اول منعقد شده یا نه؟ اگر منعقد شده، اقدام بعدی فروشنده از نظر قانون اسلامی، قانونی مجاز بوده یا سرقت محسوب شده و محکوم است؟ و حکم ایادی این موضوع شرعاً چیست؟

ثانیاً: تاخیردریکی از اقساط وآن هم تا یک ماه، موجب استرداد مبیع می‌شود یا خیر؟ و تاخیر دررأس تاریخ نبوده بلکه بعداز حضورو آمادگی مشتری به جایگاه فروشنده و بعلت مسافرت و تاخیر غیراختیاری اتفاق افتاده است.

ثالثاً: حین قسط چهارم بازهم مشتری (مالکِ) دستگاه، عملاً اقدام به پرداخت

کل مبلغ الباقی نموده، امّا دستگاه را غیرموجود و یا معدوم دیده است. حالا آیا ممکن است که فروشنده دستگاه را با پول پرداخت شده ببرد یا این که مبلغ یا دستگاه را؟ یعنی یکی ازین دوچیز را، عین جنس یا قیمت آن‌را؛ بدون اطلاع مشتری و اگر چنان‌چه بگوید مبلغ پرداخت شده را که عبارتست از هفتصد هزار تومان به همراه دستگاه می‌برم چون در پرداخت اقساط تاخیرآمده آیا حکم ربا و سود را دارد یا خیر؟ در صورتی که مشتری ازین شرائط مطلع نبوده و عمیقاً متنفّر است. بیّنوا بالبرهان اجرکم عند الرحمن.

الجواب باسم ملهم الصواب: این بیع منعقد شده است؛ چراکه فروش مبیع به طور قسط شرعاً جایز و مشروع است و چون مشتری آن‌را به‌طور قسط می‌خرد، مالکِ آن می‌شود و مبلغ قسط برذمه‌ی او واجب الاداء می‌باشد. بنابراین، اگر مشتری قسط را در وقت ادا و تاریخ یاد شده، پرداخت نکند، فروشنده حق ندارد که مبیع را بدون رضایت مالک (مشتری) برگردانده و ببرد بلکه این عمل او غیر مجاز است. ودر صورت مذکوردرسوال چون مبلغی از قسط‌ها را پرداخت نموده است، خریدار الآن حق داردکه دستگاه خود را از فروشنده پس بگیرد، امّا قسط‌های ادا نشده را پرداخت کند. البته اگر به رضای خودش پس نگیرد، اختیار دارد و دراین صورت می‌تواند و حق دارد آن مبلغ پرداخت شده را باز بگیرد و چنان‌چه فروشنده انکار کرده و ندهد، به ذرائع قانونی از او گرفته و وصول کند.

اولاً فروشنده حق استرداد و بردن دستگاه را نمی‌داشت ولی چون بدون مجاز برده و رعایت قانون شرعی ننموده است، حق بردن و هضم کردن قسط‌های ادا شده را ندارد. برای او تجاوز اول کافی است. تجاوزی دیگر نکند که برایش شرعاً جایز نیست بلکه آن‌را تحویل خریدار کند؛ اگر به این راضی می‌شود والا حق خریدار، همان دستگاه و حق فروشنده، وصول مبلغ قسط‌های ادا نشده

می‌باشد نه حبس مبیع؛ زیرا حبس مبیع درصورت معجل بودن بیع است نه مؤجل یعنی فروشنده حق حبس مبیع را درصورتی دارد که بیع به معجل و نقداً باشد نه در بیع به مؤجل و به‌طور قسط. و بیع به قسط از قبیل بیع مؤجل است. البته این مسئله که مشتری به علت مماطله و تاخیردرادای قسط‌ها، گناهکار می‌شود یاخیر؟ مسئله‌ای جداگانه است و درآن تفصیل هست که درعبارات زیر مفهوم می‌شود:

قال شیخ الاسلام العلامه محمدتقی العثمانی حفظه الله تعالی:

«البیع بالتقسیط بیع بثمن‌مؤجل یدفع الی‌البائع فی اقساط متفق‌علیها فیدفع البائع البضاعة المبیعة الی مشتری حالةً ویدفع المشتری الثمن فی اقساط مؤجلة».

«فاما الطریق‌الاول وهوحبس البائع المبیع لاستیفاءالثمن فانه لایجوز فی البیع بالتقسیط لان البیع بالتقسیط بیع‌مؤجل و ان حق البائع فی حبس المبیع لاستیفاء الثمن انما یثبت فی البیوع‌الحالة ولیس له ذلک فی البیوع‌المؤجلة، جاء فی الفتاوی‌الهندیة: قال اصحابنا: للبائع حق المبیع لاستیفاء الثمن اذاکان حالاً کذا فی المحیط وان‌کان مؤجلاً فلیس للبائع ان یجبس المبیع قبل حلول الاجل و لابعده کذا فی المبسوط».[1]

«و هناک مسئلة اخری تتعلق بالبیع المؤجل وهی ان المشتری المدیون ربّما یقصر فی اداءدینه عندحلول‌الاجل اوفی بعض الاقساط فی موعدها فان‌کان هذا التقصیر من اجل اعساره فقد بیّن القرآن الکریم حکمه واضحاً وهو قوله تعالی: ﴿وَ اِنْ کَانَ ذُو عُسْرَةَ فَنَظِرَةٌ اِلی مَیْسَرَةَ﴾ یعنی یجب علی الدائن فی هذاالحال ان یمهله الی ان یزول اعسارهٍ و یتمکن من اداءدینه ولایجوزللدائن ان یضیف الی دینه شیئاً فانه ربا صراح لاشبهة فیه و لکن التقصیر فی اداءالدین ربمایکون علی وجه المماطلة بدون الاعسار و لقد نشاهد الیوم ان الناس قدانتقص فیهم الوازع الدینی والخلقی وقد انحفض فیهم مستوی الدیانة و الامانة فلایحتمل کثیرمنهم بمسئولیتهم فی اداء الدین فی موعده....

۱- بحوث فی قضایا فقهیة معاصرة، ص۱۲- ۷ .

وکذلک یجوز شـرعاً ان یعزر هذا المماطل بعقوبات شرعیة اخری لقوله علیه السـلام: مطل الغنی ظلم».[۲]

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۴ ذیحجه - ۱۴۲۱ هـ. ق
الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

بەفروش رساندن نصف یا ثلث حیوان

الاستفتاء (۲٦۱): زید شتری دارد نصف یا ثلث آن‌را می‌فروشد،آیا جایز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در عدم جواز آن هیچ وجهی وجود ندارد فلـذا فروختن بعضِ حیوان جایز است.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم - دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون
۲۵ ربیع الاول - ۱۴۲۲هـ. ق
/الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

فروش مرغ وزناً

الاستفتاء (۲٦۲): همان‌گونه که مستحضرید امروزه مرغ‌ها را وزناً مـی‌فروشـند وممکن است که‌گاهی در وزن آن‌ها تغییر بیاید، سوال این‌که آیا این جواز دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: چون در وزن آن فرق زیاد نمی‌آید و این فرق، جهالتی ناچیز است که مفضی الی المنازعة نیست و ثانیاً بـراین عمـل عـرف عـام شده است که احتمال نزاع وجود ندارد، بنابراین این بیع جایز می‌باشد.[۲]

و الله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۸ جمادی الثانی- ۱۴۲۲ هـ. ق
الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

۲- المرجع‌السابق: ۳۵-۳۴ .

۱- کذا فی احسن‌الفتاوی:۴۹۶/۶ .

۲- احسن‌الفتاوی: ۴۹۷/۶ .

اختلاف وارثان مشتری و بائع در پرداخت و عدم پرداخت ثمن

الاستفتاء (۲٦۳): در مورد اختلاف سلیمان ناروی و ابابکر شیرانی، موضوع معامله‌ی پدرش مرحوم میرزا که مدت قریب هیجده- نوزده سال است که دو درب اطاق و یک مغازه با سیصد متر زمین واقع در شهرستان ایرانشهر که پدرم از سلیمان ناروی خریداری می کند به قیمت پانصد و هفتاد هزار تومان به قول عباس و مادرم خیری که می گویند از میرزا شنیده‌ایم که من میرزا پول سلیمان ناروی را پرداخت کرده‌ام فقط پنجاه هزار تومان باقی مانده است. سلیمان اظهار می‌دارد که من منزل و زمین مذکور را نزد میرزا فروخته‌ام و قرار بر این شده که نامبرده به محل می‌رود پس از مراجعت به قطر پول من را جمعاً پرداخت کرده و سند فروش صادر کنم و اتفاقاً میرزا به محل می‌آید و مبلغ شصت هزار تومان به برادرم حاجی علی می‌دهد. متأسفانه میرزا در اثر تصادف ماشین به رحمت حق ملحق می‌شود و منزل را خودم تصرف کردم و شصت هزار تومان را من خودم به رودین سی هزار تومان و بقیه سی هزار از قطر به اسم ولید فرستادم. و الآن فرزند میرزا ابابکر با من دعوای منزل می کند. اکنون برابر نامه‌ی پاسگاه مرکزی فنوج، ما طرفین به امر شرع محول شدیم.

حکم شرعی مسأله: اینجانب سیّد محمد قریشی بعنوان حَکَم بین نامبردگان قضاوت کردم که دونفر گواه حضور پرداخت پول میرزا باشد، [ابابکر] معرفی کند. گواه وجود نداشت. بنابراین، سلیمان ناروی قسم بخورد که پول‌های قیمت منزل و زمین را به من اصلاً میرزا نداده است غیراز شصت هزار تومان که در محل به برادرم داده است. لقوله علیه السلام: «البیّنة علی المدعی و الیمین علی من انکر». اگر سلیمان قسم خوردند، منزل مال خود سلیمان است و اگر قسم نخوردند، منزل متعلق به ابابکر فرزند میرزا می‌باشد. و این معامله در اصل ناتمام

است ولی چون بابت پرداخت پول اختلاف است، طبق موازین امر شرع، قسم به سلیمان تعلق دارد. و موضوع ناتمام شدن معامله نوشته‌ام، به نقل عبارت شرح المجله رستم باز اللبنانی توجه فرمایید:

«(المادة ۲۶۲): القبض لیس بشرط فی البیع الا ان العقد متی تَمّ کان علی المشتری ان

یسلم الثمن اولاً ثُم یسلم البائع المبیع فیقدم دفع الثمن لیتعین حق البائع بالقبض لان لایتعین بقین فمتی دفعه تعین فحصل المساواة (طحطاوی)». (ص۱۳۶).

«(المادة ۲۶۳): تسلیم المبیع یحصل بالتخلیة سواء کان البیع صحیحاً او فاسداً علی الاصح (خانیة) و هی ان یاذن البائع المشتری بقبض المبیع و لامانع یمنعه عن تسلمه ای انه یشترط فی التخلیة ان یکون علی وجه یتمکن المشتری فیه من القبض بلا مانع و لا حائل بان یکون المبیع مفرزاً غیر مشغول غیره» (ص۱۳۷).

از آن‌جایی که نزاع به پرداخت پول است، روی این اصل که گواه وجود ندارد و سلیمان انکاردارد که پرداخت نشده است، قسم را بخورد.

العبد المذنب: سید محمد قریشی

جوابیەی دارالافتاء منبع العلوم کوەون

الجواب باسم ملهم الصواب: در اظهارات ابابکر شیرانی که پدرش مرحوم میرزا دو درب اطاق و یک مغازه با سیصد متر زمین واقع درشهرستان ایرانشهر از سلیمان ناروی به قیمت پانصد و هفتاد هزار تومان معامله و خریداری کرده است و هم‌چنین دراظهارات خود آقای سلیمان ناروی طبق قلم بند و نوشته‌ی جناب سید محمد قریشی تصریح شده است در سطر ششم که «سلیمان اظهار می‌دارد که من منزل و زمین مذکور را نزد میرزا فروخته‌ام» البته با ثمن معجل و نیز سلیمان اعتراف دارد که میرزا وقت آمدن به محل مبلغ شصت هزار تومان به

برادرم حاجی علی داده است و میرزا در اثر تصادف فوت می‌کند، بنابراین، در صحت و انجام بیع اشکالی نیست. اما اصل دعوا در پرداخت مبلغ قیمت زمین است که وارثان میرزا مدعی پرداخت می‌باشند از جانب میرزا با تقدیم گواهی و قول عباس و سلیمان منکر پرداخت است لذا اگر ابابکر شیرانی دو گواه برای پرداخت قیمت زمین توسط پدرش، حاضر و قایم کند، مالک اطاق و مغازه و زمین بدون پرداخت قیمت مجدد می‌گردد. و د صورت موجود نبودن دو گواه، سلیمان ناروی چون که منکر پرداخت است، قسم بردارد. اگر قسم خورد، وارثان میرزا باید دومرتبه قیمت زمین را به سلیمان پرداخت کنند. و اگر سلیمان قسم نخورد، به او قیمت زمین نمی‌رسد. و درهرصورت چون‌که معامله و بیع بین سلیمان و میرزا تمام شده است، زمین متعلق به وارثان میرزا است و به هیچ وجه به سلیمان بر نمی‌گردد. البته درثمن معجل بائع می‌تواند مبیع را تا تحویل و پرداخت ثمن نگهدارد نه در ثمن مؤجل. بنابراین، حکم و فیصله‌ی جناب قریشی مبنی براین که اگر سلیمان قسم خورد، منزل مال خود سلیمان است، قابل نظر است.

و الله اعلم بالصواب- کتبه: عبیدالله (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

٢۴ صفر- ١۴٢۴ هـ.ق

در فیصله‌ی جناب قریشی تسامح واقع شده و غیرصحیح است.

احقر محمد عمر ملازهی (غُفرله)

فروش مبیع توسط مشتری قبل از پرداخت قیمت

الاستفتاء (٢٦٤): عَمرو از زید موتورش را از طریق فریب‌کاری و بدون نیت پرداخت قیمت آن به زید، به صورت معامله از دست زید خریده که همین الآن قیمتش را که/۴۰۰ هزار تومان است، می‌آورم البته پس از رفتن بر نمی‌گردد و می‌رود موتور را با خالد به قیمت/٢٠٠ هزار تومان می‌فروشد که /١۴٠ هزار تومان نقداً دریافت می‌کند و/۶٠ هزار تومان دیگر می‌ماند. اتفاقاً قبل از دریافت

/۶۰ هزار تومان، صاحب موتور که زید است، می‌آید و به خالد می‌گوید که موتورمال من است و از بنده به طور فریب‌کاری برده شده است لذا وقتی که عَمرو می‌آید مرا اطلاع بده تا او را من می‌گیرم و پول‌هایت را از او بگیر. لیکن خالد با توجه به معلوم بودن به وضع موتور، وقتی که آن دزد و فریب‌کار می‌آید، به او می‌گوید موتورت را دولت گرفته و سرقتی می‌باشد پس عمرو فرار کرده و می‌رود. الآن زید مدعی است که موتورم را نمی‌دهم و من ترا اطلاع داده‌ام، چرا پول‌هایت را از عمرو نگرفته‌اید. و مدعی‌علیه خالد می‌گوید اگر پول‌های من را (۱۴۰ هزار را) می‌دهی، موتورت را به تو می‌دهم. آیا زید می‌تواند موتور خودش را از خالد بدون پرداخت /۱۴۰ هزار به خالد، بگیرد؟ و خالد به عمرو مراجعه کند که مال دیگران را فروخته است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در این صورت بیع بین عمرو و زید که منعقد گردیده است، البته چون بیع به ثمن معجل و نقد بوده است و عَمرو ثمن را پرداخت ننموده است، لذا زید می‌تواند موتور خود را از دست خالد گرفته و آن را حبس کند تا این‌که عَمرو ثمن را به زید پرداخت کند. چراکه بیع عَمرو با خالد درصورتی صحیح و نافذ می‌گردد که عَمرو ثمن موتور را به زید پرداخت کند یا این‌که زید خودش به بیع ثانی اجازت داده و راضی باشد. درغیراین صورت بیع نافذ نمی‌گردد.

قال فی دررالحکام: «و قول‌المجلة للمشتری ان یبیع یعنی ان البیع صحیح و فیه اشارة الی المسئلة الآتیة وهی ان‌البیع المذکورلایکون لازماً و لانافذاً لانه موقوف علی اداء المشتری الاول وهو البائع الثانی ثمن البیع للبائع الاول اوعلی رضاه، انظر المادة ۲۷۸ یعنی اذا کان البیع الاول علی ان الثمن معجل فلم‌یدفع المشتری الثمن الی البائع حتی ذلک الحین فاذا رضی‌البائع ببیع المشتری للعقار فالبیع الثانی نافذ و ان لم یرض فباطل و

له حبس المبیع فی یده و الامتناع من تسلیمه للمشتری الثانی کبیع المرهون، انظر المادة...».[۱]

و فی شرح المجلة لسلیم‌رستم باز: «غیران تصرفات المذکورة و ان کانت جائزة الاانّها لا تکون لازمة و نافذة الا بدفع الثمن للبائع او اجازته لها و علی هذا لو باع المشتری العقار قبل قبضه او بعد قبضه الواقع بغیر اذن البائع و قبل نقد ثمنه کان البیع غیرنافذ بحق البائع فله ابطاله لان قبض المبیع بدون اذنه و قبل نقد الثمن غیرمعتبر و له استرداده و حبسه

حتی یقبض الثمن (درمختار ملخصا) انظر المادة ۲۷۷».[۱]

هذا ماتبیّن لی و الله اعلم بالصواب- کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون
۱۷ ربیع الثانی- ۱۴۲۴ هـ. ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

بیع بالتأجیل و بالتقسیط به قیمت بیشتر از قیمت نقدی

الاستفتاء (۲٦٥): موضوع سوال در مورد نقد و قسطی ماشین یا ادوات دیگر: من ماشینی را به قیمت شش میلیون تومان نقدی دادم و اگر آن را دو ماهه بدهم به قیمت هشت میلیون می‌دهم، آیا این نوع بیع جایز است یا نه ؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بیع به صورت قسطی و مؤجل به قیمت بیشتر از نقدی نزد ائمه‌ی اربعه و جمهور فقهاء و محدثین ﷭ جایز است و اشکالی ندارد. البته تعیین و مشخص کردن اجل (مدت پرداخت قیمت) لازم و شرط است .[۲]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبد الغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۸ رجب- ۱۴۲۵ هـ. ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

۱- دررالحکام شرح مجلة الاحکام: ۲۳۶/۱ (المادة ۲۵۳).

۱- شرح‌المجلة، ص ۱۲۸ (المادة ۲۵۳).

۲- کذا فی بحوث فی قضایا فقهیه معاصرة، ص۱۷ الی ۱۸.

فروش حیوان زنده وزناً

الاستفتاء (٢٦٦): حیوان مثلاً گاو و گوسفند و... دو صورت فروخته می‌شود. گاهی زنده آن را وزن کرده و می‌فروشند و گاهی کشته شده و گوشتش را می‌فروشند و درین صورت ممکن است که کم یا زیاد شود، قیمتش فرق می کند. آیا این طور جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این هر دو نوع فروختن جایز است و اشکالی ندارد. فروش آن وزناً هم جایز است؛ زیرا عرف مردم الآن بر همین منوال مروج است و این جهالت و تفاوت، جهالت ناچیزی‌ست که مفضی به‌منازعه نمی گردد.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبد الغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۰ صفر- ۱۴۲۷ هـ.ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

بیع استصناع / درب و پنجره ساز قیمت لولا و دستگیر و... را جداگانه می گیرد و بعداً در وزن درب قیمت دیگری می گیرد

الاستفتاء (٢٦٧): درب و پنجره ساز قیمت لولا و دستگر و دیگر وسایل را جداگانه می گیرد و بعداً در وزن درب و پنجره مجدداً طبق وزن قیمت دیگری می گیرد، آیا این جایز است یا خیر؟ و اگر طرفین راضی باشند چطور؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله در شرع مقدس «استصناع» گفته می‌شود؛ البته در صورتی که اجل را ذکر نکند و اگر اجل را ذکر کند، بیع «سَلَم» قرار می گیرد. استصناع نزد فقهاء بیعی است نه مواعده.

۱- احسن‌الفتاوی: ۴۹۷/۶. فتاوای‌حقانیه: ۵۵/۶ .

قال فی العلائیة: «و الاستصناع هوطلب عمل الصنعة باجل ذکر علی سبیل الاستمهال لا الاستعجال فانه لایصیرسلماً».

و فی الرد: «و اما شرعاً فهو طلب العمل منه فی شئ خاص علی وجه مخصوص».

و ایضاً فی العلائیة: «صح الاستصناع بیعاً لاعدة علی الصحیح».[۲]

و این هم درفقه مصرح است که بعضی اشیا بدون ذکر دربیع داخل می‌شوند. صاحب درمختار در «فصل فیما یدخل فی البیع تبعاً» می گوید:

«الاصل ان مسائل هذا الفصل مبنیة علی قاعدتین احداهما ما افاده بقوله (کل ماکان‌فی الدارمن البناء) المعنی کل ماهو متناول اسم البیع عرفاً یدخل بلاذکر، و ذکر الثانی بقوله (او متصلاً به تبعاً لها دخل فی بیعها) یعنی ان کل ما کان متصلاً بالبیع اتصال قرار وهو ما وضع لا لان یفصله البشر دخل تبعاً و مالا فلا».

و قال العلامة ابن‌عابدین: «قوله (و هوما وضع لا لان)... و الحاصل انه قد یدخل بعض المنقول المنفصل اذا کان تبعاً للمبیع بحیث لا ینتفع به الا به فیصیر کالجزء».[۱]

از عبارات فوق معلوم شد که استصناع، بیعی است.

و این هم درفقه مذکور است: اشیایی که منفعت مبیع به آن وابسته است، بدون ذکر در بیع داخل می‌شوند. لذا در صورت مسئوله باید درب و پنجره ساز شئ مصنوع را با لوازم آن تحویل دهد و اگر عرفاً چنین است که قیمت آن لوازم را از مستصنع (مشتری) می گیرند، نباید صانع آن‌ها را با درب و پنجره وزن کرده و قیمت آن را دوباره از مشتری بگیرد بلکه بر او لازم است که مقدار وزن آن‌ها از وزن کل کم کرده و قیمت باقی را از مستصنع بگیرد. زیرا وقتی صانع قیمت آن‌ها را گرفته، از ملک صانع خارج شده و در ملک مستصنع داخل می‌شود و اگر

۲- ردالمحتار: ۲۳۶/۴ و ۲۳۷ .

۱- ردالمحتار: ۲۳۷/۴.

دوباره صانع آن‌ها را با مستصنع بفروشد، بیع مالیس عنده لازم می‌آید و بیع ما لیس عند الانسان طبق نص حدیث منهی‌عنه است؛ هم‌چنان‌که در «بدائع الصنائع» در ذکر شرایط مبیع می‌گوید:

«و منها و هو شرط انعقادالبیع للبائع عندالبیع فان لم یکن لاینعقد و هذا بیع ما لیس عنده و نَهی رسول الله صلی‌الله علیه وسلم عن بیع مالیس عند الانسان».[۲]

و ثانیاً: بیع الشئ من مالکه لازم می‌آید و این هم جایز نیست.

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالملک آرامش، دارالافتاء منبع العلوم

۲۰ جمادی الثانی- ۱۴۲۷ هـ.ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

۲- بدائع الصنائع: ۱۴۶/۵.

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِالْبَيْـعِ الْبَاطِلِ و الْفَاسِـدِ وَ الْمَــكْرُوه

حکم خریدو فروش مواد مخدر و...

الاستفتاء (٢٦٨): فروخت وخرید تریاک حرامست یا نه؟ و اگر از همـین پـول ضیافت مسلمانی کند، چطوراست؟ به لباس این پول و از پسِ تاجر تریـاک نمـاز چگونه است؟

الجــواب و منــه الصــدق و الصــواب: خریـد و فـروش تریـاک نـزد امامنـا الاعظمﷺمکروه تحریمه اسـت و نـزد امـام ابویوسـفﷺ و امـام محمـدﷺ جـایز نیست و فتوا برقول امامﷺ است. فروشنده‌ی این مواد تنبیه و تهدید کرده شود تـا دست از این کار بردارد. البته این معامله را عادت خـود گـرفتن و دیـدن، حـرام و گناه کبیره است؛ زیرا گناهان صغیره بسبب اصرار،کبیره می‌شوند و اگر این کـار را سهل و خفیف داند، خطره‌ی کفردارد.

قال فی التنویر والعلائیة: «و صح بیع غیرالخمر، و مفاده صحة بیع الحشیشة و الافیون، قلت وقدسئل ابن‌نجیم عن بیع الحشیشه هل یجوز فکتب لایجوز فیحمل علی ان یـراده بعدم الجواز عدم الحل».

و فی الشامیة: «قوله (و صح بیع غیرالخمر) ای عنده خلافاً لهما فی البیع و الضـمان لکن الفتوی علی قوله فی البیع و علی قولهما فی الضمان ان قصد المتلف الحسبة... ثم ان البیع و ان صح لکنه یکره کما فی الغایة... قوله (عدم الحل) ای لقیام المعصیة بعینها و ذکر ابن الشحنة انه یؤدّب بائعها... قوله (و مفاده) ای مفاد التقیید بغیرالخمر و لاشـک

فی ذلک لانّها دون‌الخمر و لیسا فوق الاشربة المحرمة فصحة بیعها یفید صحة بیعهما فافهم».[1]

ضیافت مهمان جایز است؛ اگرچه خلاف تقوا و اولی می‌باشد. نماز با این لباس درست است و امامت مرتکب این عمل و تجارت از کراهیت خالی نیست؛ زیرا او بسبب اصرار بر این کار فاسق می‌شود و نماز پشت سر فاسق مکروه است.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۸ رمضان- ۱۳۸۴ هـ.ق

فروش ابزار کشنده و خطرناک

الاستفتاء (٢٦٩): فروختن ابزار کشنده و خطرناک جایز است یاخیر؟ شاید روز بعد مشتری قتلی کند.

الجواب باسم ملهم الصواب: فروش چنین ابزار با کفار یا با مسلمان هنگام گمان غالب‌که این شخص مردمی را می‌کشد، جایز نیست. اگر بفروشد، او شریک جرم است.

والله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۲ ربیع الاول - ۱۴۰۲ هـ.ق

معامله بدون تعیین قیمت و نرخ و هلاک شدن مبیع

الاستفتاء (۲۷۰): زید وعَمرو از بکر مقداری جنس خرید کردند و قیمت را طرح نکردند زیرا قبلاً بین شان معامله بوده است و زید وعَمرو فهمیدندکه مثل قیمت اول است. آن‌ها بار زدند و خود رفتند به منزل بکر. بعداً بکر گفته که من جنسان را به قیمت قبلی نمی‌دهم. زید، عَمرو را فرستادکه تو برو نزد بکرکه تو اگر جنس‌هارا به قیمت قبلی می‌دهی، قبول دارم و اگر نه پس نه. او گفته به

۱- ردالمحتار: ۵/ ۳۲۳.

قیمت قبلی نمی‌دهم و اینها رفتند. بعد از مکالمه بین شان، جنس از دست دولت گرفته شدند. پس آیا درین صورت برزید و عَمرو ضمان لازم می‌آید یا نه؟ و این وقت که زید و بکر اقاله کردند، قرارکردند که مال فلان‌جا برسند شتر صاحب بار را آوردند به همان‌جا که قرارکردند و بعداً زید آن‌جا نرفته که جنس مال بکراند وبکرهم نرفته که بعداً می‌روم. از باعث نرفتن مال بدست دولت گرفته شدند، پس بکر می گوید من از زید ضمان را می گیرم. چطور است این مسأله؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این بیع بعلت عدم ذکر قیمت، صحیح نشده است؛ زیرا ذکر مقدار ثمن به اتفاق شرط بیع است.

قال فی الشامیة: «و ظاهره الاتفاق علی اشتراط معرفة القدر فی المبیع و الثمن...».[1]

پس چون این بیع صحیح نشده است، آن جنس در دست زید و عَمرو ودیعت است یا امانت. و چون بکر خود قرار داده بود که فلان‌جا جنس‌ها را برسانند و زید و عَمرو آن‌را رساندند، امّا خود بکر کوتاهی کرده و تحویل نگرفته است بنابراین، ذمه‌ی زید و عَمرو از ضمان مال بکر بری شده و این مال به حساب بکر هلاک شده‌اند نه به حساب زید و عَمرو.

قال فی شرح المجلة: «فالودیعة هی الاستحفاظ قصداً و الامانة ما یقع فی یده من غیر قصد و فی الودیعة یبرأ من الضمان بالعود الی الوفاق».[2]

و الله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۳ ذیقعده -۱۴۰۳هـ.ق

بیع العقار قبل القبض (با بائع یا با دیگری)

۱- ردالمحتار: ۲۴/۴.   ۲- شرح مجله، ص۴۲۵.

الاستفتاء (۲۷۱): دین محمد یک مبلغ تومان از کریم بخش طلبکار بود لیکن کریم بخش قبل از این‌که این مبلغ دین محمد را ادا نماید، به دُبی رفت. برادر کریم بخش بنام خدابخش یک مبلغی از روی مروّت به آقای دین محمد پرداخت نمود. لیکن اختلاف‌شان در مبلغ پرداختی بابت یک زمین است که خدابخش می‌گوید زمین را به قیمت ۲۵ هزار تومان به آقای دین محمد فروخته‌ام. باز در همان مجلس زمین مذکور را از دین محمد به قیمت ۱۰ هزار تومان خریده‌ام. خلاصه درباره‌ی زمین، نزد من مسأله واضح نیست که آیا این بیع صحیح است یا فاسد؟ واضح فرمایید.

الجواب باسم ملهم الصواب: این بیع فاسد است. اگر چه بیع العقار قبل القبض برای مشتری نزد امامَین رواست، امّا با اجانب نه با بائع و این بیع، بیع العقار قبل القبض است با بائع که خدابخش می‌باشد. بنابراین، این بیع فاسد است؛ کما قال فی شرح المجلة:

«و انما یصح بیع العقار قبل قبضه اذا باعه المشتری من اجنبی لما یشعر لفظ آخر الوارد فی متن المادة و اما اذا باعه من بائعه فالبیع فاسد، طحطاوی».[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۳۰ شوال- ۱۴۰۵ هـ. ق

خرید و فروش کوپن مواد غذائی و بنزین

الاستفتاء (۲۷۲): آیا این کوپن‌های غذائی و کوپن‌های مال بنزین خرید و فروش‌شان جایز می‌باشد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: خرید و فروش این‌ها جایز نیست؛ چراکه این‌ها در حکم حواله هستند. مال نیستند.

۱- شرح‌المجلة لابن‌رستم باز، ص۱۲۸.

قال فی شرح التنویر علی هامش الشامیة:

«بیع البراءات التی یکتبها الدیوان علی العمّال لا یصح».[۲]

اینها فقط حواله و براءت نامه‌اند که بوسیله‌ی این‌ها او از دزدی بری می گردد و او را به حواله و اعتماد آن بنزین و غیره می‌رسد. این‌ها اموال متقومه نیستند.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۲۹ شوال- ۱۴۰۹ هـ.ق

فروش آن‌چه درملک شخص نیست / خرید و فروش بدون تعیین اجل / فروش منقــول قبل از قبض

الاستفتاء (۲۷۳): زید و عَمرو یک میلیون تومان به خالد بعنوان بیعانه دادند که خالد به ایشان آهن بدهد. خالد امروز فردا کرد تا این که زید گفت: من آهن نمی‌خواهم هر کسی پولان مرا که ۵۰۰ هزار تومان می‌باشند بدهد، سهم آهن من که از خالد برسد، مال او هستند. عَمرو به بکر گفت: ما چنین معامله‌ای با خالد کرده‌ایم اگر تو شریک می‌شوید، پولان زید را بده سهم آهن زید مال شماست. بکر گفت: من ۲۵۰ هزار تومان بیشتر ندارم یعنی نصف سهم زید را می گیرم. عَمرو گفت: باشد من خودم نصف سهمیه‌ی زید را می گیرم. پس ۲۵۰ هزارتومان بکر و ۲۵۰ هزار عَمرو به زید دادند. عَمرو (در همین موقع) به بکر گفت: شاید پولان من و شما را بخورند. بکر گفت: اگر پولان شما را ندهد یعنی خالد، من از شما بهتر نیستم. بعداً خالد پولان را خورد و آهن به ایشان نداد. پس بکر می‌آید پیش عَمرو می گوید که من پولان خود را از تو عَمرو می گیرم؛ چراکه من پولان را به شما داده‌ام نه به خالد. عَمرو می گوید: من همان روز به تو گفتم که شاید خالد آهن نیاورد و پولان ما وشما را بخورد تو گفتی از شما بهتر نیستم پس من به تو پول نمی‌دهم. باید من وتو باهم باشیم و از خالد بگیریم. بکر می گوید: نه

۲- ردالمحتار: ۱۴/۴، البیوع .

من به خالد کاری ندارم از تو می گیرم. پس آیا از لحاظ شرع مقدس دست بکر به خالد می‌باشد یا به عَمرو؟ و بکر پولان خودرا از چه کسی بگیرد؟ و آیا این بیع صحیح است یا فاسد؟ و وجه صحیح یا فاسد بودن آن چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این بیع از هر جهت فاسد است. بیع زید و عَمرو با خالد بدینوجه فاسد است که اگر همان آهن وقت بیع موجود نبوده و عقد کرده‌اند، این «بیع ما لیس عنده» و فاسد است.

قال فی الهندیة: «لانه بیع ما لیس عنده».

و قال: «و ان یکون مملوکاً فی نفسه و ان یکون ملک البائع ...».

پس باید هریکی از زید وعَمرو علیه خالد جهت دریافت مبلغ خود رجوع کنند و بکر به عَمرو رجوع کند.

و اگر در وقت معامله آهن در ملك او موجود بوده، بازهم فاسد است؛ لعدم تعیین الاجل.

قال فی الهندیة: «و اما الخاصة فمنها معلومیة الاجل فی البیع...».

در صورت سوال، اگر ثمن معلوم و معین شده است، امّا اجلِ پرداخت مبیع غیرمعین است؛ چراکه امروز و فردا می کند و معین نیست.

معامله‌ی بکر و عَمرو نیز فاسد است؛ به دو وجه: ۱- بیع ما لیس عنده است. ۲- هر گونه تصرف در بیع منقول قبل القبض فاسد و نارواست و آهن چون موزون و منقولست، چگونه زید قبل القبض آن‌را می‌فروشد!.

قال فی الهندیة: «فنقول من حکم المبیع اذا کان منقولاً ان لایجوز بیعه قبل القبض».[1]

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱- الهندیة: ۸/۳ و ۲.

۲۸ ذیحجه - ۱۴۱۰ هـ.ق

حکم بیع ملامسه (بیع نادید و زدیم)

الاستفتاء (۲۷٤): بعضی از مـردم دسـت خـود را روی سـاعت یـا چیـز غائـب می‌گذارد یعنی آن پنهان است با فرد مخاطب می‌گوید: «زدیم». اگر فرد مخاطب گفت: «بله»، یعنی پذیرفت. اگر ساعت یا غیره قیمتش هزار تومان باشـد، بایـد بـه یک ساعت دو هزار تومانی برود، درین باره شما چه می‌فرمایید؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این عمل را «بیـع ملامسـه» مـی‌نامنـد و ایـن بیـع حرام و نارواست. در حـدیث شریف به صراحت از آن منع آمده است و فقـهای کرام هم اتفاقاً آن‌را حرام گفته‌اند.

والله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱۰ رجب -۱۴۱۰ هـ.ق

حکم فروش نوبت حج

الاستفتاء (۲۷۵): آیا فروختن نوبت حج به بیشتر از پـول پرداخـت شـده جـایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهـم الصـواب: جـایز نیسـت؛ برابراسـت کـه بـه مقـدار پـول پرداخت شده باشد یا بیشتر یا کمتر. زیرا ایـن درحقیقـت فـروش نوبـت اسـت بـا دیگری و نوبت، از حقوق مجرده عـن الملـک اسـت. بـه‌فـروش رسـاندن حقـوق مجرده عن الملک مطلقاً روا نیست؛ مثـل فـروش حـق شـفعه و مثـل فـروختن زن نوبت شب‌گذراندن را با شوهر خود به عوض مال و... و... .

قال فی الدر :«و فـی الا شـباه لا یجـوز الاعتیـاض عـن الحقـوق المجـردة کحـق الشفعة».

و فی الرد: «قوله (کحق الشفعة): و لوصالح احدی زوجتیه بمال لتترک نوبتها لم یلزم و لا شیء لها».[۱]

والله سبحانه اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)
۱۷ ذیحجه - ۱۴۱۳هـ.ق

بیع نقد و نسیه با تفاوت قیمت

الاستفتاء (۲۷٦): زید به عمرو می‌گوید که من این وسیله را نقداً می‌دهم به صد هزار تومان و به وعده‌ی سه ماه بعد یا دو ماه با تعیین روز و هفته و ماه می‌دهم به یکصد و پنجاه هزار تومان. بعضی از علما این‌را جایز و بعضی ناجایز می‌دانند، این چطوری است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر این کلمه را یک‌بار بدون قطع به‌طور تردد بگوید؛ مثلاً این طور بگوید: اگر نقداً می‌خری، به صدهزار تومان و اگر به وام می‌خری، به یکصد و پنجاه هزارتومان می‌دهم، این صورت روا نیست و «صفقة فی صفقة» بوده و درحدیث ممنوع قرار گرفته است.

و اگر کلمه را قطع کرده و جدا جدا بگوید؛ مثلاً: اگر نقد می‌خری، صد تومان بده. مشتری گفت نقد ندارم به وام چطور می‌دهی؟ گفت به صد و پنجاه تومان، این صورت جایز است که این «صفقة فی صفقة» نیست بلکه درین صورت جداگانه دو بیع می‌شوند که یکی را رد و دوم را قبول می‌کند. کذا حققه الشامی فی البیوع وغیره.

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرله)

خرید و فروش بلیط‌های بخت‌آزمایی و به طور قرعه‌کشی

۱- ردالمحتار: ۱۵/۴، البیوع .

الاستفتاء (۲۷۷): بلیط‌های بخت‌آزمایی بعنوان قرعه‌کشی متداولاً متعارف شده است که به مبلغ معینی می‌فروشند که پس از آن با قرعه کشی به اشخاصی که قرعه بنام آن‌ها بیرون می‌آید، مبلغ معین یا شیئ معین می‌دهند، آیا این خرید و فروش جواز شرعی دارد یا ندارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله و خرید و فروش جواز شرعی ندارد بلکه یک نوع قمار و مخاطره است. کذا فی «جدید فقهی مباحث».[۱]

والله اعلم و علمه اتم – محمدعمر (غُفرله)

۱۲ ربیع الثانی – ۱۴۱۵ هـ. ق

خرید و فروش ویزا

الاستفتاء (۲۷۸): خرید و فروخت ویزا چطور است؟ مثلاً یک ویزا به قیمت ۶۰۰۰ درهم خرید کرده می‌شود و حقیقتاً ارزش این قیمت را دارد که از آن کارهای خیلی مردم خوب می‌شود وکسانی هستند که کارشان خرید و فروخت ویزا است یعنی دلاّلی می‌کنند این پول‌هایشان چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: برای جواز خرید و فروش، مال بودن همان شیئ نزد احناف شرط است. ویزا چون‌که مال نیست، لذا خرید و فروش آن صحیح نیست. نظیر این مسأله، در احسن الفتاوی مسأله‌ی کارت تجارتی و پروانه‌ی تجارتست.[۱]

این پول‌ها اگر چه طیّب نیستند ولی خللی ندارند. البته این عقد صحیح نیست و گناه دارد.

والله اعلم و علمه اتم – محمدعمر (غُفرله)

۹ ربیع الثانی – ۱۴۱۶ هـ. ق

۱– ج ۱ ص ٢٦٩.

۱– احسن الفتاوی:۵۳۶/۶.

خرید و فروش شناسنامه

الاستفتاء (۲۷۹): خریدکردن شناسنامه چطور است؟ شناسنامه‌ای که ازسنّ سربازی رد شود و اگر این شناسنامه را خرید نکند شناسنامه‌ی اصلی خودش به سنّ سربازی رسیده است یا باید به سربازی برود یا به ۳۵۰ هزار تومان برگ معافی بخرد و او قدرت این هر دو را ندارد و این شناسنامه خیلی به قیمت ارزان‌تر می‌رسد ولی چون‌که غیرقانونی است، خیانت با دولت می‌شود.

دوم این‌که اهل‌کشور نیست شناسنامه را خرید می‌کند.

سوم دادن پول به کارکنان ادارات دولتی مثل ثبت احوال برای درست کردن شناسنامه. مثلاً یکی از کارکنان ثبت احوال از طریق قانونی کار او را درست می‌کند بعد از این‌که کار او انجام گرفت، مقداری پول به آن شخص می‌دهد برای این‌که با او همکاری داشته نه به عنوان رشوت، چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: شناسنامه هم مال نیست حکم آن مثل ویزا است البته برای شخصی که می‌خواهدکه خود را از خدمت سربازی وغیره به این معنی نجات دهد که خوف خلل در دینش داشته باشد، این همه امورکه نوشته‌اید، تحمّل آن‌ها گنجائش دارد.

والله اعلم و علمه اتم - محمدعمر (غُفرله)

۹ ربیع الثانی- ۱۴۱۶ هـ.ق

حکم بیع اگر بگوید: تا فلان مدت اگر ثمن را پرداخت کردی، قیمت کالا ۳۵۰ هزار است و گرنه ۴۰۰ هزار است

الاستفتاء (۲۸۰): دو نفر باهم معامله می‌کنند. بائع شرط می‌کند که اگر تا فلان مدت پول‌ها را پرداخت کردی، قیمت ماشین مثلاً ۳۵۰ هزار است و اگر تا آن مدت پرداخت نکردی، قیمت آن ۴۰۰ هزار است، این معامله چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله به دو وجه جایز نیست:

۱- بیع و شرط درصلب عقد جمع شده‌اند و قد نهی النبی ﷺ عن بیع و شرط.

۲- اگر درآن مدت پول‌ها را نداد، آن شرط از دیادی در حکم «کلّ قرض جرّ نفعاً فهو ربوی» و ربا می گردد که آن ناروا و حرامست.

بنابراین، باید بیع را فسخ کنند و اگرفسخ نکنند، باکراهیت بیع منعقد شده و مشتری طبق قول مختار مالك کالا می گردد. کذا فی‌الجوهرة النیّرة و ردالمحتار.[1]

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۱۹ شوال - ۱۴۱۶ هـ. ق

الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

خرید و فروش موادمخدر و صرف پول به‌دست آمده از آن در مصارف دینی

الاستفتاء (۲۸۱): خرید و فروخت هیروئین و تریاك و تمام مخدرات چطور است؟ و آیا پولی که از خرید و فروخت اشیای مذکور به‌دست می‌آید در مصارف دینی خرج نمایند جایز است یاخیر؟ مانند بنای مدرسه و مراکز دینی و حمایت کننده‌ی این گونه افرادکه مشغول همین معاملات هستند آیا صاحب جرم گفته می‌شوند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: فقها قاعدتاً نوشته‌اند که حرمت بردو نوع است: حرمت لعینه وحرمت لغیره. حکم این هردو نوع «حرام» است، اما فرق مختصری باهم دارند که محل ذکرش این‌جا نیست. پس هرچه که حرام لعینه است، استعمال و خرید و فروش آن و قیمت متاع و مصرف پول و محصول آن وخلاصه همه متعلقات و اسباب آن حرامند و آن‌چه حرام لغیره است، گرچه آن بذاته حرام نیست ولی به‌علت درنظر گرفتن ضررهای خارجی، حرام می گردد.

۱- الجوهرة النیرة: ۲۴۹/۱، و ردالمحتار: ۴۹/۵ .

طبق این قاعده‌ی فقها باید دانست که خوردن تریاك و خرید و فروش آن و خوردن پول وکرایه‌ی آن و علی هذا تمام مخدرات، حرام لغیره هستند. البته اگر خرید و فروش و استعمال این‌ها به قدر ضرورت شرعی برسد و خالی از ضرر باشد، آن وقت گنجایش دارد. مثلاً شخصی به مرضی گرفتار شود و طبیب و پزشک عالم وحاذق بگوید که بیماری این فرد بدون مصرف تریاك یا مخدرات دیگر شفا و بهبود نمی‌یابد و یا این که شخصی شدیداً فقیر و نیازمند شود به‌طوری که عائله و فرزندان او سخت محتاج شوند و هیچ نوع کسب وکار وجود نداشته باشد، دراین صورت او می‌تواند مخفیانه و به قدر کفاف و انسداد رمَق و برطرف نمودن فقر این عمل را انجام دهد؛ نه جهت عیش و عشرت و جمع‌آوری پول و ثروت. اما دراین زمان این همه ضرورت‌ها مفقودانـد؛ زیرا جهت تداوی و برطرف ساختن هرنوع بیماری، داروهای گوناگون در جهان ساخته شده است. حالاً چنین مرضی وجود ندارد که مداوای آن بدون استفاده از مخدرات ممکن نباشد. و برای کسب مایحتاج و ارزاق ضروریه نیز، مکاسب و حرفه‌های زیادی وجود دارد به‌طوری که ضرورت خرید و فروش موادمخدر باقی نمانده است، البته جنبه‌های ضرر آن بیشتر وجود دارد. خلاصه بسبب وجوه ذیل الآن عمل‌های مذکور حرام لغیره اند:

۱- درین زمان ضرورت این مکاسب نمانده است.

۲- مبنای تجارت این مکاسب، صرفاً جهت تحصیل و ازدیاد مال وعیّاشی است.

۳- درین مکاسب به احتمال زیاد ارتکاب استعمال و مصرف آن وجود دارد.

۴- این مکاسب و امور، ضرر بیّن جانی و مالی بر مردم و جامعه‌ی مسلمان وارد می‌سازد و اضرار مردم به دستور شریعت حرامست؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «لاضرر و لاضرار».

۵- این عمل یکنوع فساد و خانمانسوزی می‌باشد؛ بطوری که براثر و سبب آن هزاران فتنه‌ی خانگی و خانوادگی، ملّی و اجتماعی بوجود آمده و خواهد شد.

۶- به‌علت اعلان ممنوعیت براین عمل از طرف حکومت و اندیشه و خوف هلاکت و به خطر افتادن جان و مال و آبرو، تجارت این مواد حرامست؛ بحکم آیه‌ی «وَ لاَتُلْقُوْا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّهْلُکَة».

قال فی التنویر و الدرّ: «وصح بیع غیرالخمر...وقد سئل ابن‌نجیم عن بیع الحشیشة هل یجوز فکتب لایجوز».

علامه شامی ﷫ می‌نویسد: «قوله (وصح بیع غیرالخمر)... ثم انّ البیع و ان صحّ لکنه یکره (یعنی تحریماً) کما فی الغایة...و ذکر ابن‌الشحنة انه یؤدّب بائعها...».[۱]

حضرت مولانا عبدالحی لکنوی ﷫ نیز در مجموعه‌ی فتاوای خود حرمت بیع تریاک در این زمان را ترجیح داده است.[۲]

جهت بنای مساجد و مراکز دینی و حقوق مدرسین حتی‌الامکان پول محصول تریاک را خرج نکنند. اگر مال حلال دیگر وجود داشته باشد، احتیاط را درپیش گیرد ولی اگر مال حلال غیر ازدرآمد این کسب دست‌یاب نشود، در این صورت می‌توانند از این نوع اموال، کار مدارس و مراکز دینی و مساجد را ادامه داده و پیش ببرند؛ لان الضرورات تبیح المحظورات.

کسانی که از چنین افراد حمایت می‌کنند، گناهکار هستند و این یک نوع معاونت علی‌الاثم است.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۲۹ صفر- ۱۴۱۷ هـ.ق

۱- ردالمحتار: ۳۲۳/۵ .

۲- مجموعة الفتاوی: ۱۰۴/۲ .

یک پنجم از زمین مشترک را فروخت / مجهول بودن مبیع و ثمن، مفسد بیع است

الاستفتاء (۲۸۲): بنده با شخصی در باغی شریک بوده‌ام یک پنجم آن مال من و چهار پنجم آن مال شریکم بود، شریکم به من گفت که یک پنجم شما ۲/۵ مَن تخم است. من آن‌را به شخص ثالثی فروختم و بعد از مدتی شریکم زمین خود را به همسایه که حکم جار دارد، فروخت و یک مَن تخم زمین برای خود گذاشت. خریدار زمین شریکم، زمین را متر می‌کند می‌گوید‌که زمین شما از آن‌چه به من داده‌اید بیشتر می‌باشد یعنی نیم مَن تخم اضافه شده است. شریکم به من اعلان می‌کند که یک پنجم زمین شما از ۲/۵ من تخم بیشتر اشت چون زمین اضافه آمده است و من اضافه‌ی شما را نفروخته‌ام شما می‌توانید ادعای شفعه نمائید. من به خریدار مراجعه کردم او پاسخ داد که اگر حق شفعه خلیط فی نفس المبیع را ثابت کردید، من زمین شما را به تو می‌دهم، پس آیا می‌توانم ادعای شفعه نمایم یا خیر؟

الجواب و الله ملهم للحق و الصواب: این مسئله سه صورت دارد:

۱- اگر شریک شما به مشتری گفته است‌که من حصه‌ی پنجم این زمین را به‌تو تو می‌فروشم، پس درین صورت بیع صحیح قرارگرفته و تمام حصه‌ی پنجم زمین مال مشتری می‌باشد.

قال فی‌الهدایة: «و ان اشتری عشرة اسهم من مأة سهم جاز فی قولهم جمیعاً».

قال المحشی: «لان عشرة اسهم شائع فی الکل فلم یلزم فیه جهالة تفضی الی المنازعة فکان صاحب عشرة اسهم شریکاً لصاحب تسعین سهماً فی جمیع الدار علی قدر نصیبها منها فلیس لصاحب الکثیر ان یدفع صاحب القلیل قدر نصیبه فی ای موضع کان فلا تؤدی الی المنازعة».[۱]

۱- الهدایة: ۲۳/۳.

۲- اگر شریک شما به مشتری اظهار داشته است که من ۲/۵ مَن تخم زمین ازین زمین به شما می‌فروشم، پس آن ۲/۵ من تخم را از زمین خودش جدا و مجزّا ساخت و تحویل مشتری نمود، درین صورت نیز معامله‌ی ایشان صحیح است. وجه صحت آن، معلوم و مشخص بودن مبیع است که درآن مجهولیت اصلاً دیده نمی‌شود و درین صورت هم اگر زمین از ۲/۵ من تخم بیشتر باشد، آن اضافی مال مشتری می‌باشد نه فروشنده.

۳- اگر فروشنده به مشتری گفته است: ۲/۵ مَن تخم از این زمین به تو می‌فروشم و فروخت، امّا آن‌را جدا نکرده و تحویل مشتری نداد، درین صورت بیع فاسد شده است و هریکی ازآن دو نفر، حق فسخ بیع را دارد؛ چراکه درین صورت مبیع، مبهم و مجهول است که نهایتاً به منازعه می‌انجامد و نیز جهالت مبیع یا ثمن، مفسد بیع است.

و فی‌الکنز: «و فسد بیع عشرة اذرع من دار...».[۲]

و فی‌الهدایة: «و من اشتری عشرة اذرع من مأة ذراع من دار او حمام فالبیع فاسد عند

ابی‌حنیفة؛ لبقاء الجهالة...».[۱]

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: ابواسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم
۴ ربیع الثانی- ۱۴۱۷ هـ.ق
الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرلَه)

فروش مبیع با بائع قبل از تحویل و پرداخت ثمن / گذاشتن شرط در بیع

الاستفتاء (۲۸۳): زید گفت من پول ندارم ماشین خودرا به سه ملیون تومان نقد می‌فروشم. بکر گفت من ماشین تورا به سه ملیون نقد می‌خرم ولی تو دوباره

۲- کنزالدقائق،ص۲۲۹.

۱- هدایة:۲۳/۳ . ۲- همان: ۳۵/۳ .

همین ماشین را به چهارملیون تومان قرضی از من بگیر. پس زید قبول کرد آن ماشین را به چهارملیون تومان از بکر گرفت. الآن از علما شنیده‌اند که این معامله خوب نیست پس بکر می‌گوید آن یک ملیون تومان تورا عفو است فقط قیمت اصلی ماشین که سه ملیون تومان است به من بده حالا این معامله را چند سال گذشته است و ماشین به‌دست این هردوتا نیست فقط پول به ذمه‌ی زید قرض‌اند و بس. حکم این معامله چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله به دو وجه صحیح نیست: یکی این‌که زید قبل از این‌که قیمت ماشین را به بائع پرداخت کند، آن‌را با او بفروش می‌رساند و این جایز نیست. دوم این‌که بکر شرط کرده است که من ماشین را می‌خرم به شرط این‌که قبل از این‌که قیمت ماشین را به تو پرداخت کنم دومرتبه آن‌را به چهارملیون بخرید و این شرط نیز فاسد است؛ زیرا از ممّا لایقتضیه العقد و نفع لاحد المتعاقدین است. پس در صورت مسئوله زید باید سه ملیون بگیرد نه چهارملیون که آن اضافی برای او حلال نیست.

«و من اشتری جاریة بالف درهم حالةً او نسیئةً فقبضها ثم باعها من البائع بخمسمأة قبل ان ینقد الثمن لایجوز البیع الثانی...».[۲]

«و قال محمد کلّ شیء یشترطه المشتری علی البائع یفسد به البیع و منه لوشرط علی البائع طحن الحنطة اوقطع الثمرة وکذا ما اشتراه علی ان یدفعه البائع الیه قبل دفع الثمن...».[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبد الغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۲۳ محرم- ۱۴۲۰ هـ.ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

۱- ردالمحتار: ۱۳۶/۴

فروش مالی به‌صورت نسیه یا اقساط و قبل از تحویل به خریدار آن‌را مجدداً به مبلـغ کمتر نقداً خریدن

الاستفتاء (۲۸٤): در صورتی که شخصی مالی را به‌صورت نسیه یا اقساط بفروشد و قبل از تحویل به خریدار آن‌را مجدداً از او به مبلغ کمتری بصورت نقد خریداری نماید، بفرمائید:

الف) آیا معامله‌ی فوق ربا است؟

ب) در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا محکوم به بطلان است؟

ج) هرگاه مورد معامله به‌صورت کلی یا کلی در معین باشد، آیا تعیین یا عدم تعیین مصداق کالای فروخته شده تأثیری در صحت یا بطلان معامله دارد؟

د) قصد اوّلی فروشنده بر خرید مجدد مبیع به مبلغ کمتر، به‌صورت نقد چه اثری در صحت یا بطلان معامله می‌تواند داشته باشد؟

هـ) آیا فرقی بین تصریح و عدم تصریح قصد وجود دارد؟

و) در صورت مثبت بودن پاسخ، هرگاه خریدار بدون تصریح فروشنده از قرائن، علم به قصد مذکور پیدا کند، چه اثری برحکم معامله دارد؟

(از مرکز تحقیقات فقهی امام خمینی، قم)

الجواب و هوالموفق للصواب: الف) آری معامله‌ی فوق به دو وجه ربا است: یکی این‌که این فروش مشتری با بائع قبل از قبض و تحویل مبیع است. خرید و فروش قبل از قبض مبیع در منقول به اتفاق ائمه‌ی احناف فاسد است. ائمه‌ی ثلاثه‌ی دیگر نیز در این مسأله با حنفیه اتفاق دارند.

قال فی الشامیة: «و بیع المنقول قبل قبضه لایصح...». و مثله فی الخیریة و ایضاً شرح المجلة لخالد الاتاسی.[۱]

۱– ردالمحتار: ۱۸۳/۴، مطلب فی تصرف البائع قبل القبض – فتاوی الخیریة: ۲۳۰/۱– شرح المجلة:۱۷۵/۲.

و بیع فاسد درحکم ربا است به دلیل قوله علیه السلام: «عن جابر ﷺ انه ﷺ نهی عن بیع الطعام حتی یجری فیه الصاعان صاع البائع و صاع المشتری».[۲]

و فی الفتاوی‌الکاملیة: «البیع الفاسد معصیة یجب رفعها و سیأتی فی باب الربا ان کل عقد فاسد فهو رباً و نقل فی البهجة عن التنویرما نصه و علی کل واحد منهما فسخه قبل القبض و بعده مادام فی ید المشتری و لایشترط فیه قضاء القاضی و اذا اصرّا علی امساکه و علم به القاضی فله فسخه جبراً علیهما».[۳]

دوم این که چون آن‌را به مبلغ کمتری خریداری می‌نماید، این ربا است.

قال فی العقودالدریة: «حیث باعها من البائع باقل مما اشتری قبل نقد الثمن و الثمن متحد یکون البیع الثانی فاسداً...، صورته: باع شیئاً بعشرة و لم‌یقبض الثمن ثم اشتراه بخمسة لم‌یجز و ان رخص السعر للربوی خلافاً للشافعی رحمه الله تعالی، شرح‌التنویر للعلائی من البیع الفاسد».[۴]

ب) در این صورت نزد حنفیه محکوم به فساد است نه بطلان.

درکاملیه نقلاً از شرح ملا مسکین می‌نویسد: «ثم الضابط فی تمییز الفاسد من الباطل ان احد العوضین اذا لم‌یکن مالاً فی دین سماوی فالبیع باطلٌ سواء کان مبیعاً او ثمناً فبیع المیتة و الدم و الحرّ باطلٌ وکذا البیع به و ان کان فی بعض الادیان مالاً دون البعض ان امکن اعتباره ثمناً فالبیع فاسدٌ فبیع العبد بالخمر او الخمر بالعبد فاسدٌ و ان تعیّن کونه مبیعاً فالبیع باطل فبیع الخمر بالدراهم او الدراهم بالخمر باطل».[۱]

ج) این شق از سؤال در فهم بنده نیامد.

۲- ردالمحتارشامی: ۱۸۲/۴ به‌حواله‌ی سنن ابن‌ماجة .

۳- فتاوای‌کاملیة، ص۷۷ .

۴- العقودالدرّیة فی تنقیح الفتاوی الحامدیة:۲۴۴/۱، وکذا فی‌الفتاوی‌الکاملیة، ص۷۷.

۱- الفتاوی‌الکاملیة، ص۷۶ .

د) دراین صورت اگر قصد خودرا به طور شرط در صلب عقد ظاهر کرد، اثرش فساد عقد است؛ لانه شرط یفید البائع و هومفسدٌ للعقد و اگر درصلب عقد ظاهر نکرد و در مرتبه‌ی منوی بود، اثری برعقد ندارد.

هـ) آری چون‌که وجود و عدم عقد به وجود و عدم ارکان عقد است مثل ایجاب و قبول وغیرهما پس چون مدار بر ایجاب و قبول است پس اگر تصریح کند، این، شرطی مفسد عقد شده و اگر فقط در درجه‌ی منوی باشد، عقد به ظاهر صحیح می‌شود، اما چون اراده و قصد او فاسد است، یک نوع کراهیت دارد و خلاف احتیاط است ولی مؤثر فساد نیست. کذا یفهم من قواعد الفقه.

و) بر ظاهرِ عقد اثری مرتب نمی‌گردد که موجب فساد عقد گردد. اما دراین صورت برای هردو طرف کراهیت دارد؛ زیرا یک نوع حیله درآن دیده می‌شود.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۱ صفر- ۱۴۲۰ هـ.ق

فروش کالا با فردی‌که آن‌را در غیر محل شرعی بکار می‌برد

الاستفتاء (۲۸۵): اگر کسی گوسفندی فروخت با شخصی و بائع می‌داند که مشتری می‌خواهد این گوسفند را به نیت ثواب یا قربانی برسر قبر بزرگ یا پدر و مادر خود ذبح می‌کند آیا در پولی‌که بائع از مشتری می‌گیرد، خللی وارد می‌شود یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درصورت دانستن، فروش آن با این شخص جایز نیست بلکه حرامست و خوردن گوشت چنین گوسفند برای هیچ فرد جایز نیست مگر این‌که مالک از فعل خود رجوع کرده وگوسفندش را از وی بگیرد.[۱]

والله اعلم و علمه اتم - کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۱- آپ کی‌مسایل اور انکاحلّ: ۱۷۱/۳.

۲۸ محرم-۱۴۲۱ هـ.ق
الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

گذاشتن این شرط در بیع که اگر درمدت متعین مبلغ را پرداخت نکردی، بیع فسخ است

الاستفتاء (٢٨٦): بائع هنگام معامله این شرط را با مشتری می‌گذارد که اگر چنان چه در وقت حلول مدت متعین مبلغ و قیمت مبیع را پرداخت ننمودی، معامله‌ی من وتو فسخ می‌باشد، گذاشتن این شرط چه حکم دارد؟ آیا به موجب آن بیع فاسد می‌شود یا خیر؟ و اگر فرضاً مشتری در وقت مدت معین شده قیمت را پرداخت ننمود، آیا بائع حق فسخ بیع را دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به مدت سه روز یا کمتر ازآن شرط گذاشتن جایز است و از سه روز بیشتر بین ائمه‌ی حنفیه اختلاف نظر هست: نزد امام اعظم رحمه الله گذاشتن شرط به مدت بیش از سه روز مفسد بیع است. امام محمد رحمه الله می‌فرماید: شرط گذاشتن بیش از سه روز بلا مانع و جایز است؛ به شرطی که مدت متعین باشد. پس نزد او اگر در وقت فرارسیدن مدت، مشتری قیمت مبیع را پرداخت ننماید، بیع فسخ خواهد شد.

قال فی شرح التنویر: «فان اشتری شخص شیئاً علی انه ای المشتری ان لم ینقّد ثمنه الی ثلاثة ایام فلابیع یصح...و ان اشتری کذلک الی اربعة ایام لایصح خلافاً لمحمد فان نقد فی الثلاثة جاز اتفاقاً».

و فی‌الشامیة: «قوله (خلافاً لمحمد): فانه جوّزه الی ما سمّیاه».[1]

و فی‌الهندیة: «اذا باع علی انه ان لم ینقّد الثمن الی ثلاثة ایام فلا بیع بینهما فالبیع جائز و کذالشرط هکذا ذکر محمد رحمه الله تعالی فی الاصل و هذه المسئلة علی وجوه اما ان لم یبیّن الوقت اصلاً بان قال علی انک ان لم تنقّد الثمن فلا بیع بیننا او

۱- ردالمحتار للشامی: ۵۷۱/۴، (مطلب خیارالنقد).

بیّن وقتاً مجهولاً بان قال علی انک ان لم تنقّد الثمن ایاماً و فی هذین الـوجهین العقـد فاسد و ان بیّن وقتاً معلوماً ان کان ذلک الوقت مقدراً بثلاثة ایام او دون ذلک فالعقـد جائز عند علمائنا الثلاثة رحمهم الله تعالی و ان بیّن اکثر من ثلاثة ایـام قـال ابوحنیفـة رحمه الله تعالی البیع فاسد و قال محمد البیع جائز کذا فی المحیط».[۲]

البته چون‌که قولی از امـام ابـو یوسـف ﷺ مؤیـد قـول امـام محمـد ﷺ اسـت و خصوصاً در عصرحاضر به علت عدم دیانت مردم، عمـل بـر قـول امـام محمـد ﷺ گنجائش دارد. بناءاً علیه اگر مشـتری در مـدت متعـین شـده، قیمـت را پرداخـت نکرد، بیع فسخ خواهد شد. و نیز بدون شرط گذاشتن، هنگامی‌که دریافت قیمـت برای بائع متعذر شود، بائع حق فسخ بیع را دارد.[۳]

و الله اعلم و علمه اتم - دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون

۲۶ ربیع الاول - ۱۴۲۲هـ.ق

الجواب صحیح - محمد عمر (غُفرله)

به‌فروش رساندن و خریدن مال دیگران و شیء مغصوبه

الاستفتاء (۲۸۷): خدمت مفتیتان و فقهای شرع! السـلام علـیکم و رحمـة الله و برکاته. لطفاً خواهشمندیم که در مورد مسایل زیر ابراز نظر کرده و حکم شـرعی را صادر فرمایند. مسأله از این قرار می‌باشد: زمین‌هایی‌کـه در بیرجنـد و حومـه‌ی آن قرار دارند قبلاً متعلق به اسدالله عَلَم (وزیـر اسـبق شـاه) یـا کـه پسـرعموهایش بوده و بعد از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی دولـت همـه‌ی آن‌هـارا تصـاحب کرده است و آن زمین‌ها پس از انقلاب دردست کشاورزانی اسـت کـه در زمـان دولت پهلوی برروی آن‌ها کار کرده‌اند که از محصولات آن‌ها استفاده می‌گیرند بدون این‌که چیزی را به دولت پرداخـت کننـد تـا ایـن‌که بعضـی از کشـاورزان

۲- الهندیة: ۳۹/۳، خیارالشرط. وکذا فی البحرالرائق لابن‌نجیم‌الحنفی:۶/۶.

۳-کذا فی احسن الفتاوی:۵۳۳/۶.

وفات کرده و به جای آن‌ها فرزندان شان از زمین‌ها استفاده می‌گیرند که بعضی‌ها در همان زمان حیات پدران خود زراعت می‌کرده‌اند و بعد از موت پدران هم برهمان منوال کشاورزی می‌کنندلذا الآن چند سالی است که دولت اقدام به فروش همان زمین‌های تصاحب شده کرده است و چون مسأله‌ی فروش زمین‌ها به میان آمده است، اختلافی درمیان مردم در مورد سهمیه‌ی آن کشاورزانی که وفات نموده و الآن پسران آن‌ها کار کشاورزی را به عهده دارند، بوجود آمده است (البته این هم قابل ذکر است که بعضی از کشاورزان قبل از وفات وصیت کرده که بعد از من فلان فرزندم کار بکند یا که بعضی‌ها اصلاً وصیت هم نکرده‌اند) الآن دختران آن مرحوم‌ها ادعای وراثت می‌کنند و قایلند که مارا هم درزمین‌ها شریک کنید چون مال پدران ما بوده (در حالی‌که پدران آن‌ها فقط عامل و کشاورز محض بوده‌اند) و علمای منطقه هم قایلند که وراثت در این زمین‌ها جاری نمی‌شود و فروختن این‌ها هم جایز نیست حالا مسایل از قرار ذیل می‌باشند:

۱- آیا دخترانی‌که ادعای وراثت می‌کنند این ادعای آن‌ها صحیح است وبرای آن‌ها سهمیه‌ای می‌رسد یا که درین مورد اصلاً آن‌ها را حقی نیست؟

۲- آیا به‌فروش رساندن این زمین های غصبی درست است یا نه؟ و اگر چنان‌چه فروش آن‌ها درست نباشد و با این حال به فروش رسید و کشاورزان مجبور شدند که زمین‌ها را خریداری کنند؛ چون به هرحال زمین‌ها را به فروش می‌رساند و کشاورزان هم سال‌های طولانی برآن زمین‌ها کارکرده‌اند و با دست‌های خود آن‌ها را آباد کرده‌اند و اگر کشاورزان آن‌ها را نخرند، مردم دیگر خواهند خرید حالا آیا بعد از این‌که کشاورزان زمین‌ها را خریدند، در ملکیت آن‌ها داخل خواهند شد یا نه؟ و آیا ارث هم درآن‌ها جاری خواهد شد یا خیر؟

۳- آیا استفاده‌ای که کشاورزان بعد از انقلاب از زمین‌ها گرفته‌اند، برای آن‌ها حلال بوده یا نه؟ و بعد از خریدن ازدولت استفاده از زمین‌ها حلال خواهد بود یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر واقعاً و شرعاً این زمین‌ها ملک اسدالله عَلَم بوده‌اند که درآن‌ها تصرف کرده است و ملکیت آن به‌طور شرعی ثابت گردیده است، دراین صورت این زمین‌های مصادره شده از ملک مالک اصلی که اسدالله است خارج نمی‌گردد و تصرف دیگران درآن، حرام و ظلم می‌باشد و حکم آن، حکم مال مغصوب و مال مکروه است که درآن تصرف صحیح تا اجازت مالک اصلی با کمال رضا دیده نشود، ممکن نیست؛ زیرا قاعده‌ی مسلّمه است که برای هیچ کس تصرف در ملک غیر بدون رضای او جایز نیست و حرمت آن علاوه بر ثبوت آن از قرآن و حدیث، از مسلّمات عقلیه است.

قال فی‌التنویر و الدرّ: «حتی باع او اشتری او اقرّ اوآجر فسخ ماعقد و لایبطل حق الفسخ بموت احدهما و لابموت المشتری و لابزیادة المنفصلة و تضمن بالتعدی و سیجیء انه لیستردّ و ان تداولته الایدی او امضی لان الاکرام الملجئ و غیرالملجئ یعدمان الرضا و الرضا شرط لصحة هذه العقود».

و فی الرّد تحت قوله (لما مرّ): «لان من شروط الصحة الرضا و هو ههنا مفقود فاذا وجد صح و لزم».[۱]

از این عبارت هم واضح شد که ملک مالک اصلی باقی است و دولت اگرچه اجازه دارد که قوانین سیاسی خودرا در محدوده‌ی شرعیه اجرا کند، ولی نمی‌تواند که به‌طور اجبار مالکیت فردی را از ملکش سلب کند و هم‌چنین نمی‌تواند آن‌را بدون شرایط تملیک به خود اختصاص دهد. لذا به این مصادره زمین ملک دولت و... نشده است بلکه ملکیت صاحب زمین برقرار بوده و

۱- ردالمحتار: ۹۰/۵.

تصرف دولت و دیگران از نظر شرعی اصلاً اعتبار ندارد و حرام است و این زمین‌ها شرعاً باید به مالکش ردّ کرده شود.

مفتی اعظم دیارالهند و العرب ﷫ درجواب سؤالی درکفایت المفتی می‌فرماید: «جس کو واقعه معلوم هے اسے خریدنا ناجایز هے کیونکه قابض درحقیقت مالك نهیں هوگا» .[۱]

مفتی رشیداحمد ﷫ نیز می‌نویسد: «حکومت کا ضبط کرده مال خریدنا جائزنهیں» .[۲]

خلاصه اگر مال شخصی مصادره کرده شد، ملکیت مالک به هیچ وجه زایل و در ملک مصادره کننده داخل نخواهد شد. به همین علت اگر کسی با وجود علم به مصادره چنین مالی را از دست مصادره کننده بخرد، برای او حرامست و در ملک او هرگز داخل نخواهد شد.

۱- از مطالب بالا معلوم شد که ادعای این دختران درین زمین‌ها صحیح نیست؛ زیرا اینان مالک این زمین‌ها نشده‌اند.

۲- فروش این زمین‌های غصبی درست نیست و برای این کشاورزان خریدن آن، جایز نیست؛ مگر درصورتی که به این نیت بگیرند که آن‌هارا به مالکان اصلی برمی‌گردانند یا مالکان به ایشان امر نموده که برای ما بگیرند که ما قیمت پرداخت شده‌ی شمارا به شما می‌دهیم. اگر اینان این زمین‌ها را برای خود بخرند، مالک آن نخواهند شدو درآن‌ها ارث جاری نمی‌گردد.

۳- استفاده‌ای که آن‌ها دراین دوران گرفته‌اند، برای‌شان حلال نبوده است. باید از مالکان اصلی طلب حلالی کنند وگرنه قیمت نفعی که گرفته و استعمال کرده‌اند، پرداخت نموده و توبه و استغفار کنند.

۱- کفایت‌المفتی: ۱۸۶/۸.

۲- احسن‌الفتاوی: ۵۲۷/۶ .

هذا ماسُنح لی و خطر ببالی و العلم الحقیقی عند علام الغیوب و هو اعلم بالصواب
کتبه: عبد الغنی محمّدی (عُفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون
۱۸ صفر المظفر- ۱۴۲۶ هـ.ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

گذاشتن شرط در بیع به نفع یکی از متعاقدین و...

الاستفتاء (۲۸۸): ۱- شخصی بنام ابراهیم گاوی می‌خرد و شخصی دیگر بنام محمود را با خود شریک می کند و گاو را تحویل محمود شریک خود می‌دهد به این شرایط که کاه و علف گاو را به عهده بگیرد و نیز ازگاو استفاده کند خواه از بچه‌اش یا برای شُخم زدن زمین ولی محمود قیمت سهمیه‌ی خود را هروقت می‌خواهد به ابراهیم که صاحب اصلی گاو است، تحویل بدهد. محمود نیز اختیار دارد که پول سهمیه‌ی خود را از فروش بچه‌های گاو اصلی (مادر) یا از جایی دیگر پیدا کند و به صاحب اصلی (ابراهیم) تحویل دهد. حالا بفرمایید معامله‌ی این‌ها جواز دارد یا خیر؟

۲- دو نفر می‌خواهند باهم شریک شونددرمیان چند گوسفند ولی یکی صاحب سه گوسفند و دیگری صاحب پنج گوسفند است. این‌ها گوسفندان را باهم جمع می کنند تحویل آن شخص می‌دهند که گوسفند کمتر دارد تا آن‌ها را کاه و علف کند و باهم به طور مساوی شریک شوند. حالا این‌ها می‌توانندبه‌طور مساوی شریک شوند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ۱- این معامله به دو وجه فاسد است: یکی این که نگهداری و علف دادن گاو را برعهده‌ی مشتری شرط کرده است. دراین صورت گویا بیع را به همین شرط مذکور موقوف کرده است؛ به‌طوری که اگر مشتری این شرط را قبول نکند، بائع به چنین بیعی راضی نمی‌شود پس این نوع بیع، فاسد است و شریعت مقدسه هرآن شرطی را که به نفع یکی از متعاقدین یا

مبیع باشد، مفسد للبیع قرار داده است. البته اگر بیع را به آن شرط موقوف نکرده است بلکه فقط به حیثیت مشوره بوده است، شرعاً در آن حرجی نیست.

«لماقال التمرتاشی: و لابیع بشرط لایقتضیه العقد و لایلائمه و فیه نفع لاحدهما او المبیع».[۱]

و فی المجلة: «البیع بشرط لیس فیه نفع لاحد المتعاقدین یصح و الشرط لغوٌ».[۲]

دوم این که اجل را تعیین نکرده است درحالی که تعیین اجل در معامله ضروری است. معامله بدون تعیین اجل چون که مفضی الی المنازعة می‌باشد، مفسد بیع است.

قال العلامة ظفراحمد العثمانی: «و قد اجمعوا علی فساد السلم الی اجل مجهول ففساد البیع کذلک اول کما مرّ».[۳]

۲- این شرکت هم جایز نیست؛ زیرا شرکت در عروض و حیوان صحیح نیست و نیز دراین مورد این گوسفندان را به شرط نگهداری و دادن علف برآن دیگر می‌دهد و این موجب فساد است لذا از این نوع بیع احتراز کند.

«فاما مایتعلق فی عقود المبادلات نحو العروض و الحیلة فی جواز الشرکة فی العروض بهما سواء کان ذلک رأس مالهما او رأس مال احدهما، کذا فی‌المحیط.(الی‌ان‌قال): و الحیلة فی جواز الشرکة فی العروض و کل مایتعین بالتعیین ان یبیع کل واحد منهما نصف ماله بنصف مال صاحبه حتی یصیر مال کل واحد منهما نصفین و تحصیل شرکة ملک بینهما ثم یعقدان بعد ذلک عقدالشرکة فیجوز بلاخلاف‌کذا فی‌البدائع».[۱]

۱- فتاوای‌حقانیه: ۸۰/۶ .

۲- مجلة الاحکام، ص۸۹، (المادة ۱۸۹).

۳- از فتاوای حقانیه: ۴۰/۶.

۱- الهندیة: ۳۰۶/۲و۳۰۷، کتاب‌الشرکة.

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبد الغنی (عُفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۱۳ربیع الثانی- ۱۴۲۶هـ. ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

بیع به‌صورت قسطی و نسیه / گرفتن مبلغی پول اضافی از قسط به‌علت تاخیر در پرداخت

الاستفتاء (۲۸۹): حکم شرعی در مورد ماشین‌ها که امروزه به‌طور نقد و اقساط از شرکت‌ها خریده می‌شوند، چه می باشد؟ با توجه به این مسأله که اگر به‌صورت قسطی شخصی ماشین را خرید کند، در صورت تاخیر در پرداخت قسط مقداری پول اضافه از قسط از طرف به علت تاخیر در پرداخت گرفته می‌شود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بیع به طور اقساط بنفسه جایز است و در صورت نسیه، زیادتی قیمت نسبت به نقد هم جایز است؛ اگر در وقت عقد مشخص باشد. البته این شرط که در صورت عدم پرداخت اقساط، مبلغی پول اضافی از قسط به علت تاخیر در پرداخت گرفته می‌شود، این شرط در شریعت ناجایز و فاسد است و در این صورت این معامله جایز نیست؛ چون‌که این زیادتی عوض عن الأجل است به این صورت که او قسط را درآن اجل پرداخت نکرده است، لذا این پول اضافی را به عوض همان اجل پرداخت نماید که این، شرعاً حرام است. (کذا فی‌الکفایة بِهامش تکملة الفتح، ص۳۹۷ ج ۷).[۲]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبد الغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲ ذیحجهٔ الحرام- ۱۴۲۷هـ. ق.
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

۲- از: احسن‌الفتاوی: ۳۳/۷ (رساله‌ی زیادة البدل لاجل‌الاَجَل).

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِخِيَارِالـرُّؤيَـةِ

خیار رویت به‌هر صورت ثابت می‌شود؛ گرچه مشتری بگوید بدون دیدن مبیع به بیع راضی هستم

الاستفتاء (۲۹۰): زید گفت من نخلی می‌فروشم، عَمرو گفت من می‌خرم به شرطی که آن‌را مشاهده کنم بعد از مدتی عَمرو گفت: آن‌را بدون مشاهده می‌خرم به هرصورت که باشد، معیوب باشد یا خیر. خلاصه معامله کردند و عَمرو کمی پول هم داد وگفت باقیمانده پول را بعداً می‌دهم. بعد از مدت مدیدی عَمرو گفت: من نخل ترا مشاهده نموده‌ام به این قیمت که شما گفتی نمی‌خرم ولی قیمت کمتری می‌خرم. بائع (زید) ازین انکار کرد که بیع من وتو تمام شده است، آیا مشتری حق فسخ دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: درین صورت مشتری (عَمرو) اختیار دارد که اگر به همان قیمت اول می‌خرد یا این‌که آن‌را رد کند. مجبور به خریدن آن نیست و لو این‌که قبلاً گفته است: اگر به هر صفت که باشد می‌خرم و قبول دارم.

قال فی الهدایة: «و من اشتری شیئاً لم یره فالبیع جائز و له الخیار اذا رآه ان شاء اخذه بجمیع الثمن و ان شاء رده... و لنا قوله علیه السلام: من اشتری شیئا لم‌یره فله الخیاراذا رآه... وکذا اذا قال رضیت ثم رآه له ان یرده لان الخیار معلق بالرؤیة لما روینا فلایثبت قبلها».[1]

و الله اعلم و علمه اتم-

محمد عمر (غُفرله)

۲۶ صفر- ۱۴۰۵هـ.ق

خیار رویت برای نابینا

۱- الهدایة: ۳۵/۳، خیارالرؤیة.

الاستفتاء (۲۹۱): نابینا می‌خواهد چیزی خرید کند، آیا او خیار دارد؟ اگر دارد، خیار رویت او به چه صورت است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: نابینا خیار دارد و رویت او در اشیایی که به دست رساندن شناخته می‌شوند، دست رساندن و لمس می‌باشد و در اشیای بوییدنی، بو گرفتن و در اشیای چشیدنی، چشیدن است و خیار او هم به همین صورت است. چون اشیای لمس کردنی را دست رساند و بوییدنی را بو گرفت و چشیدنی را چشید و...، خیار او ساقط خواهد شد.

قال فی الهدایة: «و بیع الاعمی و شراءه جائز و له الخیار اذا اشتری... و یسقط خیاره بجسّه المبیع اذا کان یعرف بالجسّ و بشمّه اذا کان یعرف بالشمّ و بذوقه اذا کان یعرف بالذوق کما فی البصیر» و کذا فی الهندیة.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبد الغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۱۰ ربیع الثانی-۱۴۲۰ هـ. ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

بطلان خیار رویت به موت مشتری

الاستفتاء (۲۹۲): شخصی دارای خیار رویت بود که در همین حال فوت کرد، آیا خیارش باطل و منتهی می‌شود یا این‌که این خیار به وارثین او عاید می‌گردد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: خیار او باطل و منتهی می‌شود و نزد حنفیه ارث درآن جاری نمی‌شود. لذا وارثان او حق و خیار رویت ندارند.

قال فی الهندیة: «وخیار الرویة لایورث حتی ان المشتری لومات قبل الرویة فلیس لورثته الرد کذا فی شرح الطحاوی».[۲]

۱- مرجع‌سابق: ۳۸/۳ - و الهندیة: ۶۵/۳.

۲ الهندیة: ۵۸/۳. و کذا فی الهدایة: ۳۸/۳.

و الله اعلم و علمه اتم– کتبه: عبد الغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

الجواب صحیح محمود عمر (غفرله)

بَابُ مَا يَتَعَلَّقُ بِخِيارِالعَيْبِ

استرداد مبیع به علت معیوب بودن / نبودن سَند یا موافق نبودن آن بـا موتـور بـرای وسایط نقلیه عیب است

الاستفتاء (۲۹۳): چه می‌فرمایند علمـای دیـن انـدرین مسئله کـه زیـد بعنـوان معامله یک دستگاه ماشین تویوتا۲۰۰۰ مـدل ۸۴ بـه رنـگ آبـی شـماره (۲۲۵۸۷) شهربانی زاهدان به قیمت/۲۱۵۰۰۰۰ خرید می‌کند. مقداری پول ازینهـا پرداخـت شده و باقی را به میعاد یکسال زمانی‌که زید سند ماشین را بیاورد، پرداخـت کنـد. زید حسب میعاد یکسال بعد سند را آورد که پول‌ها را بگیرد، امّا عَمرو پی بُـرد و فهمیدکه این سند با ماشین وفق ندارد یعنی شماره‌اش به ایـن شـماره نمـی‌خـورد. آری بعد تحقیق ثابت گردید که موتور ماشین عوض شده و سند با موتور اصـلی می‌خورد نه به این. آن موتور (اصلی) در دست یکی از بائعان قبلی موجـود اسـت چون‌که این ماشین به دست ده نفر مشتری دور زده است و هر احدی از مشـتریان بعدی از شش نفر تقریباً مقداری از قیمـت ماشـین بابـت سـند آن‌را نمـی دهنـد و خودداری می‌کنند. پس در این صورت مسأله مذکوره، آیا به‌سبب این چنین سند از اول تا آخر ماشین مسترد می‌گردد و یا بعد از اطلاع عیب و اشکال سـندی کـه در حال حاضر هیچ ماشین و موتور بدون سند ارزش و اعتبـار نـدارد؟ یـا ایـن‌کـه قبل از اطلاع عیب، از بیع و شراء و تصرف در مبیع که ماشین باشـد تـا کـه بـه ده نفر رسیده، خیار عیب ساقط می‌گردد و هر احدی پولی‌کـه نـداده بدهـد؟ تقاضـا دارم که عین جزئی و یا مصداق آن را از کتب فقهی مدللاً مرقوم فرمایید.

(مستفتی ابو خالد دین محمد از سُوران)

الجواب باسم ملهم الصواب: اولاً متوجه باید شد که آیا نبودن سَنَد و موتور اصلی یا نبودن سند موتور بعدی و غیراصلی بودن آن، عیب به‌شمار می‌روند یا خیر؟ در پاسخ می‌توانیم گفت که آری! مطلقاً نبودن سَنَد برای ماشین و یا بودن و عدم توافق آن با موتور اصلی و یا نبودن و تغییر دادن موتور اصلی، این همه عیب بزرگ به‌شمار می‌آیند؛ زیرا از نبودن و تغییر این‌ها نزد تمام اهل خِبره و تاجران، قیمت ماشین کاهش می‌یابد.

قال فی المجلة وشرحها لابن‌رستم:

«العیب هو ما ینقص ثمن المبیع عند التجّار و ارباب الخبرة، المادة (۳۳۸)».

و قال الشارح: «و لویسیراً لان ثبوت الرد بالعیب لتضرر المشتری و مایوجب نقصان الثمن یتضرر به لان الضرریحصل بنقصان المالیة و قد زاد و علی هذا الضابط قیداً آخر اخذوه من الشافعیة: و هو ان العیب ما یفوت به غرض صحیح للمشتری بشرط ان یکون الغالب فی امثال المبیع و عدمه».[۱]

ثانیاً: آیا عدم وجود سند یا تغییر و تبدیل موتور بدون سندِ موافق، عیب قدیم‌اند یا حادث؟ بدیهی است که در مسأله‌ی مذکور دراین مبیع قدیم است و نزد بائع وجود داشته است.

قال فی المجلة: «العیب‌القدیم هومایکون موجودا فی المبیع و هو عند البائع، المادة۳۳۹».[۲]

ثالثاً: آیا عدم وجود سند و موتور اصلی و وجود موتور دوم بلا سندِ موافق، دو عیب‌اند یا یکی؟ ظاهر است که دو هستند نه یکی.

۱- شرح‌المجلة لابن‌رستم، ص۱۸۲.

۲- مرجع‌سابق، ص۱۸۳.

و اگر مشتری وقت خرید مبیع اطلاع بر یک عیب داشت و راضی شد یا تصرف مالکانه در مبیع نمود سپس به عیب دوم اطلاع شد و بعد ازآن تصرف ننموده بلکه رجوع به عیب کرد آیا می‌تواند یا نه؟ در پاسخ می‌گویم: آری! می‌تواند. البته اگر بعد از اطلاع به هر دو عیب بازهم در آن تصرف مالکانه کند، نمی‌تواند رجوع کند.

و فی المجلّة: «بعد اطلاع المشتری علی عیب فی المبیع اذا تصرّف فیه تصرّف الملاک سقط خیاره.».

و فی شرحها لابن‌رستم: «فلو ظهر بعد ذلک عیب آخر فله رد المبیع به کما لورأی عیباً فرضی به ثم رأی به عیباً آخرکان له ان یرد به لانه قدیرضی بعیب دون عیب اوبعیب واحد لابعیبین...».[1]

رابعاً: آیا خیارعیب بعد الاطلاع علی‌التراخی است یا بالفور؟ قول معتمد در این مورد اینست که به تراخی است حتی اگر مبیع را بعد از اطلاع به عیب با وجود قدرت، بُرد و بعد از مدتی ردکرد، باز هم می‌تواند؛ البته این در صورتی است که تصرف مالکانه درآن بعد از اطلاع نکرده باشد.

قال فی شرح المجلة للاتاسی: «اعلم ان خیارالعیب بعد رؤیة العیب علی التراخی علی المعتمد حتی لو امسکه بعد الاطلاع علی العیب مع قدرته علی الرد یبقی خیاره».[2]

خلاصه: اگر عَمرو و دیگر مشتری‌ها از زید و دیگرها از نداشتن سند و موتور اصلی و عدم توافق سند موتور حالی معلوم بوده و این تصرفات مالکانه از خرید و فروش و سواری و حمل و نقل و ترمیم وغیره را کرده‌اند، پس حق رجوع ندارند

۱- مرجع‌سابق، ص۱۸۶ (المادة ۳۴۴).

۲- شرح‌المجلة للاتاسی: ۳۰۷/۲.

و نمی‌توانند ماشین را مسترد نمایند و هریکی به بقیه پول ثمن به آن دیگر رجوع کند و ازینها هرکه ازین هردو عیب اطلاع نداشته یا به یکی اطلاع داشته نه به دیگری و بعد از اطلاع عیب دوم هم در آن تصرف مالکانه نکرده است، در این صورت می‌توانند آن‌را مسترد نمایند و به نقصان ثمن رجوع کنند.

هذا ما فهمت من عبارات الکتب، و الله سبحانه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

٢١ جمادی الاول- ١۴١۶هـ. ق

مثل سوال بالا / استفاده‌ی مشتری از مبیع بعد از اطلاع به عیب

الاستفتاء (٢٩٤): آقای رحیم بخش یک دستگاه ماشین پیکان از حاجی عبدالستار خریداری می‌کند؛ با این شرایط که حاجی عبدالستار سند ماشین را بنام رحیم بخش ثبت کند و سند را پس از پرداخت تمام قیمت بجز ۴۵۰ هزار تومان که جهت تحویل سند نگهداشته می‌شود، به رحیم بخش تحویل دهد. شرط دیگری این که در صورت عدم ثبت سند بنام رحیم بخش، ماشین دوباره به قیمت روز برگردد. سپس رحیم بخش ماشین مذکور را با شرایط مذکور به حکیمداد می‌فروشد و پس از گذشت چند سال و استفاده‌ی حکیمداد از ماشین، حاجی عبدالستار می‌گوید شخصی که سند ماشین به‌نام اوست، ناپدید بوده و در دسترس نیست لذا نمی‌توانم سند را به‌نام شما مشتریان ثبت و منتقل نمایم. بنابراین، شما ماشین را طبق شرایط مشروطه در وقت معامله یعنی به قیمت روز برگردانید. امّا آقای حکیمداد از استرداد ماشین به قیمت روز ابا می‌کند چون قیمت ماشین اکنون پس از استفاده توسط حکیمداد کم شده و در صورت برگشت ماشین به قیمت روز ضرر می‌کند. پس آیا شرعاً این ماشین به قیمت روز برگردانده شود یا به قیمتی که از رحیم بخش و یا از حاجی عبدالستار خریداری شده است؟ و در صورت اول (استرداد به قمت روز) آیا این نقصان در قیمت بر ذمه‌ی حکیمداد

می‌باشد که ماشین بر اثر استفاده‌ی او داغون شده و قیمتش افت کرده است یا بر ذمه‌ی رحیم بخش مشتری اول؟

الجواب باسم ملهم الصواب: نداشتن سند چون‌که عیبی محسوب می‌شود، لذا با توجه به عیب مذکور، حکیمداد می‌تواند ماشین را به همان قیمت که خریده است به رحیم بخش ردکند، امّا چون‌که ماشین از دست او معیوب گردیده یعنی از دست حکیمداد عیب حادث و جدید برآن وارد شده است، لذا در این صورت حکیمداد نمی‌تواند ماشین را برگشت کند بلکه قیمت نقصان عیب نداشتنِ سند را از رحیم بخش بگیرد و رحیم بخش از حاجی عبدالستار و او از هرکس که خریده است.

و اگر ماشین به حال اول است و عیب حادث ندارد، به عیب قدیم، حکیمداد دو اختیار دارد: یکی این‌که به کل قیمت، ماشین را تحویل بگیرد و یا این‌که آن را به بائع برگشت کند و درصورت حادث شدن عیب پیش حکیمداد، این اختیار از او سلب شده است بلکه فقط به مقدار نقصان عیب به او رجوع می تواند کرد.

«لوحدث عیب عند المشتری ثم ظهر عیب قدیم فلیس للمشتری ان یرده بالعیب القدیم بل له المطالبة بنقصان الثمن».[1]

البته اگر رحیم بخش با وجود عیب حادث و داغون شدن ماشین به برگرداندن ماشین راضی باشد، در این صورت حکیمداد نمی‌تواند مطالبه‌ی نقصان ثمن کند بلکه مجبور به استرداد مبیع است یا آن را به کل ثمن قبول کند و در صورت برگشت ماشین، رحیم بخش نمی‌تواند مطالبه‌ی نقصان عیب حادث کند بلکه بر وی لازم است که کل ثمن را به حکیمداد رد نماید؛ بنابر این‌که حق خود را به رضای خودش ساقط کرده است.

۱- شرح‌المجلة لابن‌رستم، ص۱۸۸، المادة ۳۴۵

«اذا رضی البائع ان یاخذ المبیع الذی ظهر به عیب قدیم بعد ان حدث به عیب عند المشتری و لم یوجد مانع آخر للرد لا یبقی للمشتری ان یطالب بنقصان الثمن بل یجبر علی رد المبیع الی البائع او قبوله بکل الثمن و ان اختار الرد فلیس للبائع ان یطلب حصة نقصان العیب الذی حدث عند المشتری بل علیه ان یرد له کل الثمن لسقوط حقه برضاه بالضرر (رد المحتار)».[۲]

البته متذکرباید شد: اگر حکیم‌داد بعد از این‌که رحیم بخش او را معلوم کرده که ماشین سند ندارد، ماشین را سوار شده و استفاده کرده است، در این صورت نمی‌تواند به رحیم بخش رجوع کند؛ زیرا استفاده از ماشین برای او در صورتی‌که قصد پس دادن آن را داشته باشد، شرعاً جایز نیست و اگر استفاده کند، گویا مبیع را به همراه عیب قبول کرده است و در این صورت معامله‌ی او و رحیم بخش لازم گشته است و حکیم‌داد بقیه پول ماشین را به رحیم بخش پرداخت کند و به خاطر سند نمی‌تواند از قیمت ماشین قصر کند.

و فی الدر المختارو التنویر:

«و هو ای خیار العیب بعد رؤیة العیب علی التراخی فلو خاصم ثم ترک ثم عاد و خاصم فله الرد ما لم یوجد مبطله کدلیل الرضا، فتح... و اللبس و الرکوب و المداواة رضاً بالعیب و کذا کل مفید رضاً بعد العلم بالعیب یمنع الرد و الارش».

و فی الرد للشامی: «قوله (و اللبس و الرکوب) ای لواطلع علی العیب فی المبیع فلبسه اورکبه لحاجته فهو رضاً دلالةً...».[۱]

و فی الطحطاوی علی‌الدر: «قوله (و الارش) ای النقصان فلیس له ان یرجع بالنقصان اذا تصرف هذه التصرفات بعد الاطلاع علی العیب».[۲]

۲- مرجع‌سابق، ص۱۹۱، المادة ۳۴۷

۱- ردالمحتارشامی: ۱۰۰/۴ .

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبد الغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۶ شوال- ۱۴۲۷ هـ. ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

۲- طحطاوی علی الدر: ۷/۳.

بَابُ مَا يَتَعَـلَّقُ بِالاِقَـالَةِ

اقاله‌ی بیع و دو مرتبه آن را منعقد کردن (اقالة الاقالة)

الاستفتاء (۲۹۵): متعاقدین بـا همـدیگر بیـع را اقالـه کردنـد و از مجلـس بلنـد شدند و آن ثمن را بائع هلاک کرده [بود] پس مدتی برای ایفای ثمن مقرر کـرد. قبل از فرارسیدن آن مدت، بائع دوباره به‌طرف بیع میل و عودکرد امّا مشتری قبول نمی‌کند. آیا بیع دوباره عود می‌کند یا اقاله بجای خود برقرار می‌ماند؟ و آیا عـدم موافقت طرفین دربـاره‌ی مـدت تـراد و اسـتیفای عوضـین إقالـه را فسـخ کـرده و نقصان می‌دهد، یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر اقاله صحیح بوده است، دومرتبـه بـه تمایـل یکی از عاقدین بدون رضایت دوم اقاله‌ی ثانیه نمی‌شود و بیع عود نمی‌کند؛ زیـرا در اقاله هربار رضای طرفین شرط است.

قال فی شرح‌المجلة: «فالرضا شرط فی‌الاقالة کما فی‌سـائرالعقود و هـی لاتصـح الامـن العاقدین...».[1]

البته اگر هر دو راضی باشند و مبیع تا حال موجود بوده و هلاک نشـده اسـت، دو مرتبه اقالة الاقالة هم جایز می‌باشد.

و فی شرح المجلة لابن‌رستم: «تصح إقالة الاقالة فلوتقایلا البیع ثـم تقـایلا الاقالـة ارتفعت و عاد البیع...».[2]

عدم موافقت طرفین درباره‌ی مدت تراد و غیره، نمی‌تواند اقاله را فسخ کند و

۱- شرح‌المجلة لابن‌رستم، ص۹۲.

۲- مرجع‌سابق، ص۹۵.

نقصان نمی‌دهد بلکه مدت و أجل ثمن در إقاله فایده نداشته و اعتبار نـدارد بلکـه بعد از إقاله فوراً رد ثمن علیه بائع لازم است؛ حتی اگر بـائع تـأخیر ثمـن را شـرط کند، این شرط لغو می گردد و إقاله به شرط فاسد، فاسد نمی گردد. البته اگر خود مشتری احساناً تأخیر دهد، جایز است.

قال فی شرح المجلة: «الثالث انّها لاتفسد بالشرط الفاسد و ان لم‌یصح تعلیقهـا بـه بـل یکون الشرط لغواً فلو تقایلا علی أن یؤخذ المشتری الـثمن سـنة او علـی ان یحـطّ منـه خمسین صحت الاقالة لاالتأخیر و الحطّ».[1]

و الله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۵ جمادی الثانی- ۱۴۱۴ هـ.ق

شرایط صحت اقاله

الاستفتاء (۲۹٦): زید از عمرو زمینی را خرید کـرد بـه مبلـغ ۲۰۰/۰۰۰ تومـان پس مشتری ۱۸۰/۰۰۰ تومان را پرداخـت نمـود و بـاقی ۲۰/۰۰۰ تومـان بـر ذمـه‌ی مشتری قرض ماند. بائع قاصد فرستاد که پـول بـاقی مانـده را بـه مـن بـده مشتری پول‌ها را نداده و بعد از دو سه ماه قاصد فرستاد که دوباره زمین مرا بخرید و مبلغ ۱۰/۰۰۰ تومان کم کرد بائع گفت خوبست ولی به شرطی که سه مـاه مـرا مهلـت بدهید مشتری گفت نه فقط یکماه مهلت می‌دهم نه سه ماه و زمین را نداد و قبول از جانب بائع به هیچ نحو دیده نشد و بعد ازین هم ثابت است که چنـد جـا گفتـه که من زمین را می‌فروشم اگر خریداری باشـد بعـد از مـرور چنـد مـاهی مشـتری دعوای اقاله می کند به واسطه‌ی قاصدی که در میان بـائع و مشـتری بـوده اسـت و بائع و مشتری در این گفتگوها رو با رو نشده‌انـد اصـلاً. پـس آیـا دعـوای اقالـه‌ی مشتری صحیح است یا خیر؟ وآیا اقاله می‌شود یا نمی‌شود، چرا؟

۱- مرجع‌سابق، ص۹۱.

الجواب باسم ملهم الصواب: اگردعوای اقاله‌ی مشتری به همین نحو است که درسوال مذکوراست، صحیح نیست و این نوع گفتگو اقاله گفته نمی‌شود؛ به سبب وجوه ذیل:

۱- اقاله، رفع قید بیع اوّلست و آن تا حال دیده نشده است.

۲- اقاله صحیح نمی گردد مگر به مثل قیمت اول و مشتری به قرارکم کردن ۱۰/۰۰۰ تومان گفتگو کرده است.

۳- رضایت فروشنده و مشتری در اقاله شرط است و آن موجود نبود.

۴- دراقاله ایجاب و قبول به زبان یا به فعل یا به تعاطی که از زبان یا عمل طرفین یا وکیل و قاصد ایشان باشد، شرط است وآن، این‌جا دیده نشده است.

۵- اتحاد مجلس طرفین یا وکیل شان به آن دیگر شرط است و آن هم به صورت اقاله دیده نشده است. به این همه وجوه این اقاله صحیح نیست بلکه همان عقد اول با قیست و مشتری ۲۰/۰۰۰ تومان را بدهکار است و باید پرداخت کند؛کما فی شرح المجلة لابن‌رستم:

«(۱) الاقالة رفع العقد و ازالته... (۲) و الثانی انّها لاتصح الا بمثل الثمن الاول... (۳) فالرضا شرط فی الاقالة کما فی سائر العقود و هی لاتصح الا من العاقدین او ورثتهما... (۴) الاقالة کالبیع تکون بالایجاب و القبول...، و یصح القبول فیها نصاً بالقبول او دلالةً بالفعل...، الاقالة بالتعاطی القائم مقام الایجاب و القبول صحیحة...، و تصح الاقالة ایضاً بالرسالة بشرط القبول فی مجلس بلوغها...، (۵) یلزم اتحاد المجلس فی الاقالة کالبیع...».[1]

و الله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۶ جمادی الثانی- ۱۴۱۴ هـ. ق

۱- شرح مجله، ص ۹۰ الی ۹۳.

گذاشتن شرط فاسد در اقاله (نقلیل و ازدیاد ثمن اول در اقاله)

الاستفتاء (۲۹۷): شخصی بنام زید از عَمرو زمینی خرید نمود مثلاً به قیمت صد و پنجاه هزار تومان و ازین مقدار مذکور مبلغ صد و بیست هزار تومان پرداخت نمود، بعداً زید طالب اقاله شد عَمرو قول او را نپذیرفت. بعد از مدتی عَمرو به او گفت: از مبلغی که به من تحویل داده‌ای اگر مقدار بیست هزار تومان نمی‌خواهی پس مبلغ صد هزار تومان را به تو رد می‌کنم و زمین خود را تحویل می‌گیرم آیا ازین کلمات اقاله ثابت می‌شود یا نه؟

(ب) مشتری از این که اقاله‌ی عَمرو ثابت شود قبول نمود و گفت از مبلغی که به تو داده‌ام مقدار بیست هزار تومان نمی‌خواهم، امّا بعداً رجوع نمود که نه همه‌ی ثمن پرداخت شده را می‌خواهم آیا این رجوع او اعتبار دارد و آن مبلغ بیست هزار به زید می‌رسد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آری! به این کلمات اقاله ثابت می‌شود؛ چراکه اقاله مثل بیع است وقتی که ایجاب و قبول رو با رو از طرفین ثابت شده باشد، اقاله صحیح است. طلب زید و اجابت عَمرو با شرط کم کردن مسمّی، ایجاب و قبولست. البته اقاله به شروط فاسد، فاسد نمی‌گردد. دراین‌صورت گرچه این شرط فاسد است؛ چراکه ردّ مثل ثمن اول بر عَمرو لازم است نه کمتر و نه بیشتر ازین وجه قبول زید این شرط را، اعتبار ندارد و او می‌تواند که علیه عَمرو برای بقیه بیست هزار هم رجوع کند و عَمرو بعد از قبول اقاله نمی‌تواند از اقاله رجوع کند.

قال فی المجلة: «تحت قوله (و ینفسخ البیع) ای و یجب رد مثل الثمن الاول حالاً سواء تقایلا علی مثل الثمن الاول اوسکتا عن بیانه وقت الاقالة او شرطا غیرجنسه او اکثر منه او اقل او شرطا تأجیله فان جمیع ما شرطا من خلاف الجنس او الزیادة او النقص او

تأجیل الثمن یبطل و یجب بالاقالة رد الثمن الاول حالاً لاغیر».[1]

حکم مسأله‌ی دوم نیز چون از همین مسأله معلوم شد، احتیاج به‌تحریر جداگانه ندارد.

و الله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۸ رجب - ۱۴۱۵ هـ.ق

مثل سوال بالا / وکالت در اقاله

الاستفتاء (۲۹۸): چه می‌فرمایند علمای کرام و مفتیان زمان در مسأله‌ی ذیل: متعاقدین بذات خودشان عقد را انجام دادند بعداً زید که مشتری بود خالد را وکیل کرد راجع به اقاله و فسخ کردن عقد. عَمرو که بائع می‌باشد اقاله‌ی عقد را به شرط تاخیر کردن در رد ثمن از وکیل مشتری قبول کرد و نیز بعد از اختلاف فیما بین مشتری و بائع در مورد اقاله‌ی خود بائع همان خالد را که وکیل مشتری بود دوباره وکیلش کرد که مشتری بنام زید را بگو که از ثمن پرداخت شده را فلان مقدار کم می‌کنی، ثمن باقی مانده را برایت ردّ و خواهم داد مشتری این عقد اقاله که این با ایجاب از طرف بائع بود قبول کرد خلاصه وکالت از سرنو در عقد اقاله چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: وکالت از سر نو و از دو طرف هم در عقد اقاله جایز است؛ به شرطی که وکیل بالاقاله با طرف دیگر اگر بائع باشد، در یک مجلس باشند و وکیل فضولی نباشد بلکه به اذن مؤکل باشد.

قال فی المجلة: «یلزم اتحاد المجلس فی الاقالة...».

و قال ایضاً: «...ان الوکالة لاتبطل بالشروط الفاسدة».[2]

۱- شرح‌المجلة للاتاسی: ۷۷/۲ و ایضاً ص۷۲، اقالة البیع.

۲- شرح‌المجلة لابن‌رستم، ۹۳، المادة ۱۹۳، البیوع و ص۷۷۳، الوکالة، تحت المادة:۱۴۵۴.

گرچه این شرط کم کردن ثمن در بیع مفسد است، اما در اقاله مفسد نیست بلکه خود این شرط اعتبار ندارد و اقاله به ثمن اول واقع می‌گردد.

و فی المجلة ایضاً: «یصح ان یوکّل واحد غیره فی الامورالتی یجوزله ان یباشرها بنفسه».

و قال ایضاً: «لو وکّل اثنان کل منهما علیحدة وکیلاً واحداً...».[1]

خلاصه از تفصیلات دیگر معلوم می‌شود که وکالت از سرنو همچنان‌که در این‌جا در سوال مذکور است، از جانب شخص واحد جایز است.

و الله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۶ ذیحجه- ۱۴۱۵ هـ.ق

اقاله به شرط تقلیل ثمن اول

الاستفتاء (۲۹۹): زید ماشین خود را به بکر به قیمت هفت میلیون تومان فروخت و بکر به او دو میلیون تومان نقدی داد و باقی قرض بودند بعد از مدتی بکر آمد گفت که ماشین خود را دوباره بگیر چراکه قیمتش خیلی گران است. زید گفت که معامله تمام شده من ماشین را نمی‌گیرم. بکر گفت آن دو میلیون تومان را که به تو داده‌ام، یک میلیون بگیر و یک میلیون به من پس بده ولی ماشین خود را بگیر و بکر این یک میلیون تومان را به خوشی یا ناخوشی خود داده پس زید ماشین خود را دوباره تحویل گرفت آیا این تومان برای زید حلال اند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این بیع نیست بلکه اقاله است؛ به دلیل و طبق این عبارت هندیه:

۱- مرجع‌سابق، ص۷۷۶، المادة: ۱۴۵۹ و ص۸۰۱ ، المادة: ۱۴۸۷و ایضاً ص ۷۹۹، المادة: ۱۴۸۵.

«اشتری ابریسماً فاخذه ثم قال للبائع لایصلح لی فخذه و ادفع الیّ الثمن فابی البائع فقال ترکت کذا من الثمن و ادفع الیّ الباقی ففعل فهو اقالة لابیع مبتدأ».[٢]

وقتی که اقاله قرار گرفت حکم اقاله اینست که آن صحیح نیست مگر به مثل ثمن اول. اگر در اقاله شرط غیرثمن اول کنند؛ مثلاً کمتر یا بیشتر، این شرط اعتبار ندارد بلکه ثمن اول لازم می گردد و شرط، باطل می گردد [مگر وقتی که مبیع توسط مشتری عیب‌دار گردد].

«باع جاریة بالف درهم و تقایلا العقد بالف و خمسمأة صحت الاقالة بالف ویلغو ذکر الخمسمأة و ان تقایلا بخمسمأة فان کان المبیع قائماً فی ید المشتری علی حاله لم یدخله عیب صحت الاقالة بالالف ویلغو ذکر الخمسمأة فیجب علی البائع رد الف علی المشتری و ان دخله عیب تصح الاقالة بخمسمأة و یصیر المحطوط بازاء النقصان».[١]

و فی شرح المجلة لرستمباز: «الثانی انّها لاتصح الا بمثل الثمن الاول حتی لوکان الثمن عشرة دنانیر فدفع الیه دراهم بقیمتها ثم تقایلا- الی قوله- و کذا لوشرط فیها غیر الثمن الاول او اکثر منه او اقل فانّها تصح بالثمن الاول و یبطل الشرط حتی اذا دفع البائع اکثر من الثمن الاول کان له الرجوع بالزیادة و کذا لودفع الاقل کان للمشتری ان یرجع علیه بمابقی من الثمن الا اذا کان المبیع قد تعیب عند المشتری فتصح حینئذ باقل من الثمن الاول اذا کان النقصان بقدر العیب...».[٢]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی(عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

٢٣ محرم الحرام-١۴٢٠ هـ. ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

٢- الهندیة: ١۵٧/٣، الاقالة .

١- مرجع‌سابق: ١۵۶/٣.

٢- شرح المجلة، ص٩١.

بَابُ مَا يَتَعَـلَّقُ بِبَيْعِ الصَّرْفِ

بیع صرف و حکم اسکناس‌های مروج امروزی

الاستفتاء (۳۰۰): جناب مولانا صاحب! می‌خواستم چند مسئله برای شما بنویسم امیدوارم جواب تسلی بخش برایم مرقوم فرمایید:

۱- اسکناس رائج الوقت و یا نوت چه حکم دارد؟ آیا حواله نقدین است و یا این‌که خودش مال می‌باشند؟

۲- اگر حواله است هم‌چنان‌که حضرت تهانوی ﷺ و دیگر علما نوشته‌اند، پس آیا معاوضه‌ی اسکناس‌های پاکستانی با ایرانی و...، ویا معاوضه‌ی ایرانی با ایرانی علی‌السّویهٔ یا نَسَاء چه حکم دارد؟ و آیا «بیع الحوالة بالحوالة، بیع الکالی بالکالی» محسوب می‌شود یا خیر؟

۳- اگر رأس مال است، پس بسبب فقدان قدریت، باید یداً و متفاضلاً اسکناس‌های ایرانی بعضی را به بعضی متفاضلاً جایز باشد. زیراکه همه این اسکناس‌ها عددی هستند و مثل بیع ثوب هروی به ثوبین هرویین جایز باشد.

۴- اگر خودش مالی است پس آیا از اموال ربویه می‌باشد یا خیر؟

۵- اگر رعایت اصل اینها را در نظر بدارید و بگویید کاغذ وزنی هستند پس باید (معاوضه‌ی) یک نوت (اسکناس) مثلاً صد تومانی به صد تومان خورده روا نباشد چون جنس و قدر یکی است و بدیهی است که ۱۰ اسکناس ۱۰ تومانی از یک اسکناس صد تومانی وزناً بیشتر است.

۶- اگر حواله باشند پس معامله‌ی صرّاف‌های امروز باید ناجایز باشد. لذا مستدعی است خوب و روشن مسأله‌ی مورد نظر را تحقیق نمایید. و مثل این‌که مولانا مفتی محمود صاحب ﷺ فتوای مالیت آن‌را صادر کرده‌اند و حضرت

مولانا عبدالعزیز زاهدانی‌ﷺ و شیخ العلماء مولانا تاج محمد صاحب‌ﷺ هم همین نظریه را تأیید نموده‌اند. احقر با جناب مولانا عبدالعزیزﷺ مصاحبت نمودم ولی از فرمایشات ایشان قانع نشدم. اولائی و مولائی حضرت مولانا تاج محمدﷺ نیز به همین نظریه اتکاء نموده‌اند. اگرچه این‌فُدوی حاصل نظریه درین مورد قائم نکرده‌ام ولی تا هنوز تشفی قلب نشده است، بدینوسیله هرچه می‌توانید درین تحقیق و تدقیق نظر نمایید چون این مسئله دارای اهمیت بسیار و مبتلابه است.

الجواب باسم ملهم الصواب: ۱- اسکناس، وثیقه و سَنَد و مدرکِ همین مقدار سکه‌ی مسکوکه یا سیم و زر است که از صاحب مدرک برذمه‌ی حکومت وقت و مروج، اسکناس قرض است. خود اسکناس نه شرعاً مال است و نه عرفاً و معامله‌ی آن در استعمالات شرعیه به چندین نوع است:

۱- آیا درآن زکات واجب است یا نه؟ ۲- ادای عین آن در واجبات کافی است یا نه؟ ۳- بدل و معاوضه‌ی آن در یک ملک و کشور با سکه‌ی هم نوع آن به برابری و یا کمی و بیشی جایز است یا خیر؟ ۴- آیا معاوضه‌ی آن با اسکناسِ کشور و حکومتی دیگر به سویه یا کمی و بیشی چه حکم دارد؟ ۵- حواله‌ی آن به بانک درمملکتی دیگر چگونه است؟

در پاسخ به موارد فوق می گویم: ۱- آری! درآن زکات واجب است بلاشرط تجارت. البته به‌شرط تکمیل مقدار نصاب و حولان حول؛ زیرا «مال ضمار» نیست بلکه درحکم قرضی است که مقروض (بدهکار) به آن مُقرّ بوده و مقدور التحصیل است.

۲- ادای عین آن در واجبات زکات و صدقه وغیرها روا نیست؛ مگر به این سه صورت: آن‌را نقد کند یا جنس خرید کرده و یا جنس را صدقه کرده و به‌جای قیمت آن این را بدهد یا مسکین آن‌را نقد یا جنس کرد و قبل ازآن از دست او

هلاک شد. زیرا درین موارد مال متقوم ضروری است و آن مال متقوم نیست.[۱]

۳- تبدیل و معاوضه‌ی آن با سکه‌ی هم نوع آن به سویه رواست و کمی و بیشی در آن روا نیست؛ زیرا درحوالهٔ قرض اموال ربویه چون قدر و جنس درحقیقت متحد است، تفاضل جایز نیست و چون در قرض، «تأجیل» صحیح نیست، نسیه نمی‌آید.

۴- معاوضه‌ی آن با اسکناس کشوری دیگر به سویه و به کمی و بیشی جایز است؛ چون درین مورد تفاضل فقط درصورت است و حقیقتاً تفاضل وجود ندارد؛ به این دلیل که مثلاً صدتومان ایرانی با صد و پنجاه پاکستانی، یا صد درهم و صد ایرانی هردو، حواله‌ی همان یک مقدار زر وسیم خزانه‌ی شاهی است.

آیا کثرت صوری گندم از گندم آرد دار و آب خور چون در وزن و کیل برابر باشند مانع ابدال می‌گردد؟ می‌گویم: هرگز؛ زیرا این به آن دیگر حواله‌ی مثل قرض آن داده است.

و چون که درحقیقت این بیع نیست بلکه به‌طریق حواله و انتقال قرض این به آن و آن به این می‌باشد، لذا این‌جا تاجیل نیست و نسیه نمی‌آید. مثلاً زید به بکر گفت صد تومان امروز بگیرید، بعد از ده روز عوض آن صد تومان یا صد و پنجاه پاکستانی بدهید. گویا زید می‌گوید: من به صد سکه سیم اصلی که برحکومت قرض داده‌ام، حواله کردم به این شرط که تو بعد از ده روز همین مقدار مقروضه را که در خزانه داری به من حواله کن، این شرط فاسد است و قرض به شرط فاسد، فاسد نمی‌گردد و او هنوز و وقتی دیگر حق مطالبه‌ی همان قرض خود به طریق واقع یا به طریق حواله را دارد.

۱- اخیراً تحقیق حضرت مؤلف ﷫ همین بوده است که ادای زکات و واجبات دیگر با اسکناس یعنی دادن عین آن بابت زکات و... مطلقاً جایز است. بنابراین، قول عدم جواز دراین‌جا غیرمعمول‌به و مرجوع‌عنه است. ر،ک: فتاوای منبع العلوم، ج۶، ص۱۷، استفتای شماره‌ی۱۳ (مرتب).

این دلیل که وجه جواز آن عدم مجانست است، چیزی نیست و حواله‌ی آن با قصر پول تمبر و... در مملکت دیگری، در صورت شمردن قصر پول به اجرت کتابت و تمبر، فقط کراهیت سُفتجه دارد و آن‌چه عموم البلوی است، در این اثر ندارد؛ زیراکه آن (عموم البلوی) در طهارات و نجاسات اعتبار دارد و مؤثر است نه در حلت و حرمت و درین مسئله تعامل هم نیست که تعامل شمار کرده شود.

از توضیحات و بیانات فوق، جواب همه‌ی سوالات شما واضح و مفهوم شد که نیاز به توضیحی دیگر ندارد. و درین‌مورد سوال «کالی بالکالی» پیدا نمی‌گردد.

قال فی‌الدر: «بیع البراءات اللتی یکتبها الدیوان علی العمّال لایصح بخلاف بیع حظوظ الائمة...».

قال العلامة ابن‌عابدین: «قوله (بخلاف بیع حظوظ‌الائمة) قلت: وعبارة الصیرفیة هکذا: سئل عن بیع الخط قال لایجوز لانه لا یخلوا اما ان باع فیه او عین الخط لاوجه للاول لانه بیع مالیس عنده و لاوجه للثانی لان هذا القدرمن الکاغذ لیس متقوماً....».[1]

و فی هامش‌الردّ: «فان حاصله ان الامام او نائبه وجهه بماله علی هذا الشخص فاذا اخذ منه بقدره لایقال انه بیع...».[2]

و فی الردّ بعد بحث طویل تحت قوله (فیأخذ طعامه):

«و بِهذا ظهر انه لوکانت الدراهم فضّتها خالصة او غالبة کالریال الفرنجی فی زماننا فالواجب ردّ مثلها- یعنی فی القرض- و ان کانا فی بلدة اخری لان ثمینة الفضة لاتبطل بالکساد و لابالرخص او الغلاء...».[3]

۱- ردالمحتار:۱۴/۴، البیوع، مطلب فی بیع‌الاستجرار.

۲- مرجع‌سابق:۱۵/۴ (التقریرات بهامش‌الرد مطبوعة کوئته).

۳- مرجع‌سابق:۱۹۳/۴، البیوع، فصل فی‌القرض.

و ایضاً فی الدّر: «القرض لایتعلق بالجائز من الشروط فالفاسد منهـا لایبطلـه ولکـن یلغو
رد شیئ آخر فلو استقرض الدراهم المکسورة علی ان یؤدی صحیحاً کـان بـاطلاً وکـذا لوقرضه طعاماً بشرط رده فی مکان آخر... و الشرط یلغو بان یقرض علی ان یکتب به الی بلد کذا لیوفی دینه...».

و قال الشامی ﷺ: «قوله (بان یقرض) هذا یسمی الآن بالوصیة قـال فـی الـدررکره السفتجة....».[۱]

و فی الدّر: «قلت و مفاده صحة التوکیل بقبض القرض لا بالاستقراض، قنیة...».[۲]

و فی الشامیة: «فاذا استدان الغازی دیناً من زید ثم احاله بـه علـی الامـام صـحت الحوالة سواء قیّدها بان یعطیه الامام من حقه من الغنیمة المحرزة اولا لان المحال علیه لا یشترط ان یکون علیه للمحیل دین او عین من و دیعته او غیرها و لان المحال‌به دین صحیح معلوم فالقول بعدم صحتها لیس له وجه اصلاً».[۳]

و تفصیل السفتجة مذکور فی ردالمحتار و بعضها فی الهندیة من شاء فلیراجع.[۴]

آن‌چه از توضـیح ایـن مسـأله نوشـته شـد، دلایـل و جزئیـات آن اکثـراً دریـن عبارات موجود می‌باشد و من ادعی علی غیر هذا فعلیه البیان بالبرهـان، و مـا أبـرّئ نفسی لانّها مجبولة علی الخطأ و النسیان و نحن لسنا من اهل هذالشـان هـذا مـا عنـد الحقیر و العلم الکامل عند العلیم الخبیر.

و الله تعالی اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۱- ردالمحتار:۱۹۴/۴، مطلب فی شراء المستقرض القرض من المقرض

۲- مرجع‌سابق: ۱۹۵/۴.

۳- مرجع‌سابق: ۳۲۳/۴ ، الحوالة، مطلب فی حوالة الغازی.

۴- مرجع‌سابق: ۳۲۹/۴، الحوالة - و هندیة: ۹۹/۳ و ۱۰۰.

۴ ربیع الثانی – ۱۳۹۵ هـ. ق

حکم نسیه و تفاضل در بیع صرف

الاستفتاء (۳۰۱): در بیع صرف اگر پول تومان را افغانی کنند و تومان را تحویل می‌کند و پول افغانی را می‌گوید فردا می‌برم یا می‌گوید وقتی‌که به کارم باشد، تحویل می‌گیرم و یا طرفین دست به دست نمی‌گیرند، حکم چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: جایز است و بعد از تدقیق نظر و تحقیق، حقیقت واضح گردد که اسکناس مختلف یک کشور متحد الجنس گفته می‌شوند که درآنها تفاضل جایز نیست و اسکناس مختلف الممالک، مختلف الاجناس گفته می‌شوند. پس وقتی‌که پول ممالک مختلف، مختلف الاجناس محسوب هستند، مبادله بین آن‌ها به صورت کمی و زیادتی بالاتفاق جایز است؛ مثلاً مبادله‌ی یک ریال سعودی با یک روپیه پاکستانی جایز و با پنج روپیه هم جایز است.

در معامله و مبادله‌ی اسکناس‌های ممالک مختلف هم‌چنان‌که تفاضل جایز است، مبادله‌ی آن به غیرقبضه به طور نسیه هم جایز است؛ مثلاً زید در عربستان سعودی هزار ریال سعودی به عَمرو می‌دهد و می‌گوید مرا در پاکستان به عوض آن چهار هزار روپیه بده، این معامله نزد امام صاحب رحمه الله جایز است.

شیخ الاسلام علامه‌ی محقق مولانا مفتی محمد تقی عثمانی(حفظه الله) در «بحوث» می‌نویسد: «و هل یجوز هذا البیع نسیئة کما هو معمول به الیوم عند کثیر من التجار و عامة الناس انّهم یعطون عملة بلدهم بشرط ان یؤدی الآخذ بدلها فی شکل عملة بلد آخر بعد مدة مثل ان یعطی زید عمروا الف ریال سعودی فی المملکة العربیة السعودیة بشرط ان یؤدی عمرو بدلها اربعة آلاف روبیة باکستانیة فی باکستان، فاما عند الحنفیة فیجوز هذا البیع لان الاثمان لایشترط فیها کو نُها مملوکة

للعاقد عند البيع عندهم فيصح فيها التأجيل عند اختلاف الجنس، قال شمس الائمة السرخسی و اذا اشتری الرجل فلوساً بدراهم و نقد الثمن و لم تكن الفلوس عند البيع فالبيع جائز...».[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- كتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۵ ذيقعده -۱۴۲۳ هـ.ق
الجواب صحيح- محمد عمر (غُفرله)

۱- بحوث فی قضايا فقهية معاصرة ص ۱۶۷ و ص ۱۶۵

بَـابُ اَحْـكَامِ الـرِّبَا

معاملهی گندم که نا حال درَو نشده است به عوض دانهی گندم

الاستفتاء (۳۰۲): خریدن (خوشهی) گندم به عوض دان گنـدم و یـا خوشـهی گندم را که تا هنوز دانه نکرده به قرض با دان گندم بخرد جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: خریدن خوشهی گندم به عـوض دان گنـدم بـه کیل و تخمین هردو جایز است؛ اگر مشـتری تـرک را در زراعـت شـرط نکـرده است. اگر ترک را شرط نموده است تا مدتی دیگر، جایز نیست.

قال فی‌الهندیه: «ان باع قفیل حنطة بحنطة کیلاً و جزافاً جاز ان لم‌یشترط الترک».[1]

و اگر تا مدتی دیگر گندم داد، هم جایز اسـت لعـدم اتحـاد القـدر و الجـنس. صورت دوم که خوشهی گندم را با دانهی آن بخرد، هم همین حکم دارد.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

سنهی ۱۳۸۳ هـ. ق

فروش با قلا به پول یا گندم و نمک و غیره

الاستفتاء (۳۰۳): فروختن باقلا یا گیاه آن و یا باقلا که در پوست باشد با پـول یا به غله یا به نمک چطور است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: فروش باقلا؛ در پوست باشد یا خارج وگیاه آن به پول و غله و نمک به همه صحیح است لعدم اتحاد القدر و الجنس.

قال فی الجوهرة: «اذا عدم الوصفان حلّ التفاضل و النساء».[2]

و الله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غفرله)

سنهی ۱۳۸۳ هـ. ق

۱- الهندیة:۶۳/۳، ط کانفور.　　۲- الجوهرة النیّرة: ۲۱۵/۱.

مثل سوال بالا

الاستفتاء (۳۰٤): اگر کسی گندم رسیده را که نزدیک به درَو باشد بـه قـرض با دان گندم بردارد جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این مسأله سه صورت دارد:

۱- خاص دانه‌ی خوشه را به عوض دانه‌ی گندم به تأجیل یـا دسـت بـه دسـت گرفت، این صورت جایز نیست.

۲- همان کشت را به همراه خوشه‌ها به قرض گرفت، ایـن صـورت هـم جـایز نیست؛ زیرا در قرض، ادا کردن مثل لازمست و زراعت مثلی نیست.

۳- همان کشت با خوشه‌ها را به اجاره گرفت به عوض گندم، این معاملـه نیـز جایز نیست؛ زیرا این صورت، اجاره‌ی منـافع مـی‌شـود و ایـن عـین اسـت (منـافع نیست که اجاره صحیح شود و تعریف آن صادق آید).

در جوهره می‌نویسد: «نَهی علیـه الصـلاة و السـلام عـن المزابنـة و المحاقلـة و المحاقلة بیع الحنطة فی سنبلها بحنطة مثل کیلها خُرصاً...».[۱]

و فی الهندیة: «لایجوز استقراض الحطب... و سائر الریاحین الرطبة و البقول».[۲]

و فی الجوهرة: «الاجارة عقد علی المنافع....».[۳]

از عبارات فوق عدم جواز هر سه صورت واضح و ظاهر شد.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

سنه‌ی ۱۳۸۳ هـ.ق

معاوضه‌ی گندم به گندم به قرض یا تاجیل و نسیه

الاستفتاء (۳۰۵): اگر کسی گندم درَو کرده را بـه قـرض بـرای خـرمن کـش گندم بردارد جایز است یا خیر؟

۱- الجوهرة: ۲۰۴/۱.   ۲- الهندیة: ۹۸/۳.

۳- الجوهرة، کتاب‌الاجارة وکذا فی الامدادیه (امدادالفتاوی):۳۱۵/۳ .

الجواب باسم ملهم الصواب: این مسأله دو احتمال و صورت دارد: اگر منظور شما از قرض، تاجیل و نسیه است پس جایز نیست چون اتحاد قدر و جنس وجود دارد و اگر منظورتان قرض حسنه است که توشه ندارد، پس جایز است و بعداً مثلش را ادا کند؛ چون مثلی هستند.

قال الشامی: «قوله (وصح القرض فی مثلی)کالمکیل و الموزون و المعدود المتقارب...».[1]

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
سنه‌ی ۱۳۸۳ هـ. ق

گرفتن نفع و سود از قرض

الاستفتاء (۳۰٦): مردم از بانک کشاورزی درخواست می کنند برای بذر و او حواله‌ی اداره‌ی عمران می کند که برای بذر ایشان را گندم بدهد یا که بانک کشاورزی خود پول می‌دهد و از اداره‌ی عمران گندم می‌خرند و از (هر) صدی شش تومان جلوتر بانک کشاورزی از طالبان بذر وصول می کند آیا این صورت جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این مسأله واضح است که این صورت برای استفادهٔ نفع است و این حرام است. کتب فقه از آن مشحون است و نیازی به حواله نیست.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۵ رجب- ۱۳۸۴ هـ. ق

مثل سؤال بالا

الاستفتاء (۳۰۷): دولت گندمی بعنوان بذر می‌دهد که مدت یکسال آن‌را از صد مَن گندم شش تومان اضافه می گیرد و باقی صد تومان دیگر را بعد از

۱- ردالمحتار: ۴ / ۱۹۱

یکسال وصول می‌کند، اگر کسی آن‌را بخرد و به خوردن صرف نماید جایز است یا نه؟ کسی که زمین نداشته باشد به او نمی‌دهد.

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله بنفسه جایز نیست که از صورت ربا مرکب است و چون خود این معامله حرام و ربا است، پس بین کسی که به نیت بذر و کسی که به نیت خوردن می‌گیرد، فرقی وجود ندارد زیرا حرمت نفس خرید برای هردو برابر است.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۱۵ رجب- ۱۳۸۴ هـ.ق

قرض گرفتن پول و تعیین مدت

الاستفتاء (۳۰۸): اگر کسی صد تومان یا بیشتر از دیگری به وام به مدت یکماه یا بیشتر گرفت آیا جایز است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: سوال شما کاملاً واضح نیست لذا پاسخ آن را هم در حد احتمال و به مطابق فکر خویش می‌دهم. اگر منظورتان «قرض حسنه» است و وام می‌گیرد، این جایز است ولی تعیین مدت بی‌فایده و بی‌محل است؛ زیرا هر وقت که وام دهنده بخواهد، می‌تواند قرض خود را طلب نماید. و اگر منظور تبدیل و عوض دادن است پس به علت ربا بودن جایز نیست؛ زیرا هردو هم‌جنس هستند.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۱۵ رجب- ۱۳۸۴ هـ.ق

دادن مبلغی پول به شخصی جهت تجارت و گرفتن چیزی معین از او

الاستفتاء (۳۰۹): اگر شخصی هزار یا دو هزار تومان به دکان داری داد که تجارت بکند و به او هر سال چیزی معین بدهد مثلاً جفت لباس یا کیسه‌ای آرد و رأس‌المال را هر وقت طلب می‌کند به او بدهد (چه حکم دارد؟)

الجواب باسم ملهم الصواب: گرفتن این چیز معین حرام قطعی و ربا است؛ زیرا دکاندار از او به قرض گرفته است (و بعنوان قرض بشمار می‌رود). در حدیث آمده است: «کلّ قرض جرّ نفعاً فهو رباً» و این از قبیل قرضی است که جرّ نفع آن معین شده و این حرام قطعی است.

و الله اعلم و علمه اتم - محمد عمر (غُفرله)

۳ رجب- ۱۳۹۶ هـ. ق.

آیا حیوانات در باب ربا همه یک جنس‌اند؟

الاستفتاء (۳۱۰): آیا حیوانات در باب ربا همه یک جنس هستند یا درصورت تبدیل یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آری یک جنس هستند. گرچه بذات خود اجناس مختلف‌اند؛ مثلاً گاو، گاومیش و شتر بُختی و عربی یک جنس‌اند، امّا گاو و گوسفند و شتر بذات خود اجناس مختلف‌اند. البته در باب ربا به حدیث «نهیِ بیع الحیوان بالحیوان نسیئتاً» در نسیئه ربا، در تبدیل بعض اجناس با بعضی هم ملحوظ است و تفاضل هر جنس دست به دست جایز است.

حدیث مذکور در سنن ابی‌داؤد و ترمذی[1] و مسأله در فقه موجود است و مسأله‌ی «بیع عبد بعبدین» در بحر و فتح القدیر و عینی شرح صحیح بخاری و... موجود است.[2]

۱- سنن ابی‌داؤد: کتاب البیوع و الاجارات، باب فی بیع الحیوان بالحیوان نسیئةً - و سنن ترمذی: البیوع، باب ۲۱.

۲- البحرالرائق: ۱۳۹/۶، باب‌الربا و... .

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۱۹ ذیحجه- ۱۳۹۹ هـ.ق

حکم تمبرها که به پشت پاکت نامه می‌زنند

الاستفتاء (۳۱۱): آیا این تمبرهایی که به پشت پاکت می‌زنند حکم ثمن را دارند یا خیر؟ و اگر یک تمبر ۱۰ ریالی را به بیست ریال اسکناس بدهند ربا می‌شود یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این تمبرها در حکم ثمن نیستند نه حقیقتاً و نه عرفاً بلکه حواله‌های ثمن‌اند و در ین صورت که یک تمبر ۱۰ ریالی به ۲۰ ریال بدهند، ربا نمی‌شود، امّا خود این بیع صحیح نیست؛ به علت این‌که اگر گفته شود که آن‌چه درآن‌ست آن‌را فروخته و یا این‌که عین آن‌را به ۲۰ ریال فروخته است، در هردو صورت صحیح نیست؛ چون درصورت اول «بیع مالیس عنده» است و در صورت دوم این کاغذ بنفسه مال متقوّم نیست.

قال فی الشامیة: «سئل عن بیع الخط قال لایجوز لانه لایخلوا اما ان باع ما فیه اوعین الخط لاوجه للاول لانه بیع مالیس عنده و لاوجه للثانی لان هذا القدر من الکاغذ لیس متقوّماً».[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۲۹ شوال- ۱۴۰۹ هـ.ق

خرید کالایی به خاطر استقراض و... از بائع

الاستفتاء (۳۱۲): زید می‌خواست سدّی ببندد و از دولت کمک خواست. دولت مبلغ دو میلیون تومان به طریق وام به زید داد و گفتند کمی پول وقت

۱- ردالمحتار: ۱۴/۴.

پرداخت این وام‌ها فایده به دولت بده. زید گفت: نخیر من این پول‌ها را قبول نمی‌کنم که ربا هستند و علمای ما گفته‌اند که حرام‌اند و بعداً دولت گفت که بجای این پولان ماشینی به تو می‌دهیم ولی قیمتش از نرخ دولت کمی بیشتر می‌گیریم و سدّ ترا هم زیاده‌تر حساب می‌کنیم تا که آن پولانی‌که زیاده خواسته‌اند از همین ماشین و از سدّ برآورد بکنند و سدّ را هم می‌بندند، آیا این معامله جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: دراین صورت چون‌که این ماشین را به‌طور قرض می‌گیرد و این نفع زاید را نیز شرط می‌کند، این معامله مکروه است؛ گرچه حرام و ربا نیست.

قال فی الدّر: «و فیها شراء الشیئ الیسیر بثمن غال لحاجة القرض یجوز ویکره».

و فی الشامیة: «و قال خواهرزاده ما نقل عن السلف محمول علی ما اذا کانت المنفعة مشروطة و ذلک مکروه بلاخلاف».[1]

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۵ ذیحجه- ۱۴۰۹ هـ.ق

قرض گرفتن از یک صندوق و وقت پرداخت یک مبلغ اضافی دادن

الاستفتاء (۳۱۳): چند نفرصندوقی درست‌کردند و هر ماه هزار هزار تومان در آن پس‌انداز می‌کنند و هر کسی ازین افراد از همین صندوق قرض می‌گیرد باید وقت پرداخت از هر هزار تومان، یک تومان بیشتر بدهد و این یک تومان را به این خاطر می‌گیرند که وقتی‌که او بمیرد و بر سر اوقرض باشد و فرزندان او از دادن قرض‌های او عاجز شوند، همین هیئت وام‌های او را از همین یک تومان ادا می‌کنند و این یک تومان را که می‌گیرند در جیب هیچ کسی نمی‌رود بلکه آن‌را

۱- ردالمحتار:۱۹۵/۴، البیوع، فصل فی القرض، مطلب فی شراء المستقرض القرض من المقرض

دفتر و قلم می‌کنند و می‌فروشند، پس آیا دادن (و گرفتن) این یک تومان جایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: گرفتن این یک تومان، سود و حرامست. در حدیث است: «کل قرض جرّ نفعاً فهو ربواً».

چون در سوال توضیحی از این صندوق نیست که این پول را به چه هدف در صندوق پس‌انداز می‌کنند؛ برای شرکت عقد یا به طور هزینه و یا به غرضی دیگر، لذا از حکم آن جواب داده نمی‌شود تا توضیح آن معلوم نشود.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۶ محرم الحرام- ۱۴۱۱ هـ.ق

فروش طلا با پول (اسکناس)

الاستفتاء (۲۳۰): یکی ازطلبه گفت فروختن طلا با پول جایز است آیا این درست است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر دادن طلا با پول دست به‌دست باشد، جایز است و اگر به نسیه باشد، جایز نیست.[1]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۵ رجب - ۱۴۱۱ هـ.ق

به عوض یا به قرض گرفتن مواد غذائی از همسایه

۱- فروش طلا و نقره با پول و اسکناس مروج به هردو صورت؛ نقداً و نسیئتاً جایز است؛ زیرا این اسکناس‌ها، درحکم طلا و نقره نیستند بلکه حیثیت ثمن عُرفی دارند البته قبض احدالعوضین (طلا یا پول) در وقت معامله شرط است. ن،ک: احسن‌الفتاوی:۵۱۸/۶، کتاب‌البیوع و فتاوای حقانیه:۲۱۸/۶، کتاب‌الربا و منابع دیگر. اما آن‌چه دراین‌جا عدم جواز این بیع به‌صورت نسیه نوشته است، یا به‌سبب سهو ازکاتب است یا این‌که تا این تاریخ نظر حضرت مؤلف ﷫ همین بوده است؛ به‌دلیل این‌که قول جواز شفاهاً از ایشان شنیده شده است (مرتب).

الاستفتاء (٣١٤): درملک ما اگر آرد یا برنج یا روغن شخصی تمام شوند می‌رود پیش دیگری و می گوید که یک کیسه آرد یا کمی برنج مرا بدهید و بعداً عوض ایشان‌را می‌دهم و یا می گوید اگرعوض باشد عوضش را می‌دهم و الا قیمت را، آیا این عمل جواز دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این عمل به این صورت که در سوال مذکور است، روا نیست و در ربا داخلست. البته اگر اسم عوض یا بدل را نگیرد و بگوید: به قرض حسنه مرا بدهید که ضرورت دارم و توشه ندارم، در این صورت جایز است و بعداً مثلش را ادا کند.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۷ ذیقعده- ۱۴۱۱ هـ.ق

تقسیم خرما بر سر نخل مشترک تخمینا و بدون وزن

الاستفتاء (٣١٥): دو نفر در ثمره‌های یک درخت خرما با هم دیگر شریکند یعنی درختِ خرما مال هردو می‌باشد. یکی ازین دو شریک بی آن‌که نفر دیگر حاضر باشد، ثمره‌ها را نصف کرده و حصه‌ی خویش را بر می‌دارد و باقی را برای شریکش به حالت خود رها می‌سازد، آیا چنین عملی از نظر شرع اشکالی دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این عمل نارواست؛ چراکه خرما کیلی و از ربویات است و در تقسیم آن تخمین روا نیست بلکه همه را بریده و کیلاً یا وزناً تقسیم نموده سهمیهٔ خودرا بردارد و سهمیهٔ شریکش را برای او بگذارد. کذا فی الهندیة.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۲۲ شوال- ۱۴۱۲ هـ.ق

یک شرکت، مبلغی از حقوق کارمندان را قصر و پس‌انداز می‌کند و سپس به آنـان وام داده و به طور قسط دریافت می‌کند

الاستفتاء (۳۱٦): یک شرکت دولتی برای کارمندان خـود اجبـاراً جهـت رفـاه حال آن‌ها اقدام به تشکیل یـک تعـاونی کـرده اسـت کـه هـر مـاه ۲۰۰ تومـان از حقوق آنان قصر کرده و برای آن‌ها ذخیره می‌کنـد و وقـت تسـویه حسـاب کـل مبلغی که کم کرده پس می‌دهد. وقتی که مبلغ زیاد شد به کارمنـدانی کـه مشـکل مالی داشته باشند و تقاضا کنند مبلغ چهل هزار تومـان وام مـی‌دهـد و کـم‌کـم از آن‌ها می‌گیرد. امّا ۸۰۰ تومان بخاطر حقوق حسابدار تعاونی که ماهی ۳۰۰۰ تومان بابت کارهای تعاونی و تنظیم سند می‌گیرد و مبلغی بخاطر خرید دفتـر و کاغـذ و لوازم التحریر مصرف می‌شود، از وام گیرنده قصر می‌کند.

اگر چنان‌چه احتمالاً مبلغی ازین بابت باقی‌ماند، بـه حسـاب همـان تعـاونی بـه تعداد سهام افراد عضو واریز می‌کنند. مسئولین این تعاونی به استثنای حسابدار که ماهانه حقوق می‌گیرد مبلغی دریافت نمی‌کنند و خدا پسندانه کار می‌کنند، با این شرایط ذکر شده اگر چنان‌چه تعاونی مبلغی زیادتر از مقدار پولی که فرد چنـدین سال ذخیره کرده در تعاونی، بدهد، گرفتن آن‌هـا جـایز اسـت یـا نـه؟ اگـر جـایز نیست، پس فردی که این وام را گرفته و گرفتار اشتباه شده، تکلیفش چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: صـورت مـذکور در سـوال بـه ذات خـود جـایز است. البته آن سه جزء و سه صورت دارد:

۱- قصر کردن از حقوق کارمندان و برای آنان ذخیره کردن، این قسمت رواست.

۲- این وامی که به کارمندان می‌دهد و قسطواری از آن‌ها می‌گیرد و مبلغی به حساب وسایل مختلف قصر می‌کند، این صورت هم رواست.

۳- هنگام پرداخت، مبلغی زاید از پول ذخیره شده مـی‌دهـد، درایـن صـورت اگر این مبلغ زاید را به‌طور جایزه و انعام می‌دهد، احتمال «کل قرض جرّ نفعاً» دارد

و یا اگر از منفعت پول ذخیره شده می‌دهد، بازهم از اشکال خالی نیست. لذا بهتر این‌ست که این مبلغ زاید را از شرکت گرفته و به فقرا بدهد و اگر کسی گرفته و خودش استفاده نموده است، توبه کند.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۱۵جمادی الاول- ۱۴۱۴ هـ. ق

قرضی که به شرط دادن پول اضافی باشد، حرامست

الاستفتاء (۳۱۷): زید به عَمرو گفت تو مرا چهار میلیون تومان قرض بده بعد از پنج ماه به عوض چهار میلیون تومان که مرا قرض داده‌ای من سیصد هزار تومان اضافی به تو خواهم داد، آیا این ربا محسوب می‌شود یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این صورت حرام و ربا است و این از قبیل«قرض جرّ نفعاً» است. در حدیث وارد شده است که: «کلّ قرض جرّ نفعاً فهو ربواً».

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۲۰ جمادی الاول- ۱۴۱۶هـ. ق

جرم و گناه سودخوار در حدیث

الاستفتاء (۳۱۸): برخی می‌گویند: اگر کسی مال ربا بخورد گویا با مادر خود در مدینه منوره زنا نموده است، آیا این حرف صحت دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: عن عبدالله بن حنظلة رضی الله عنه غسیل الملائکة قال قال رسول الله ﷺ: «درهم رباً یاکله الرجل و هو یعلم اشدّ من ستة و ثلثین زنیة» (رواه احمد و الدارقطنی) [**گناه یک درهم از مال ربا که شخص آن‌را عمداً و دانسته می‌خورد، سخت تر از ۳۶ زنا است**].

۱- کذا فی امدادالفتاوی: ۱۱۰/۳.

و عن ابی‌هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : «الرّبوا سبعون جزءاً ایسرها ان ینکح الرجل امّه».[1] **[ربا دارای هفتاد جزء و درجه است که ادناترین آن این است که شخص با مادرش عمل بد انجام دهد].**

آن‌چه در مورد ربا وارد شده، همین احادیث و امثال آن‌اند. این قید «در مدینه» در هیچ روایتی به نظر احقر نیامده است.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۰ جمادی الاول- ۱۴۱۶ هـ. ق

معامله و معاوضه‌ی چک مؤجل به مبلغ کمتر نقداً

الاستفتاء (۳۱۹): سلیمان از محمود سیصد و پنجاه هزار تومان چک دارد به مدت سه ماه که پول خود را بگیرد. شخصی دیگر بنام عبدالله این چک را به مبلغ سیصد هزار تومان نقدی از سلیمان می‌خرد، آیا این عمل عبدالله از دید شرعی جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این معاملهٔ عبدالله و سلیمان ربا و ناجایز است.[1]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۹ محرم الحرام- ۱۴۱۷ هـ. ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

گرفتن پول ازدولت برای ثروتمند

الاستفتاء (۳۲۰): برای شخص ثروتمند گرفتن پول از دولت و بستن دربند و خانه و... چه حکم دارد؟

۱- مشکوة المصابیح: ۲۴۶/۱.

۱- کذا فی کفایت المفتی: ۹۶/۸ الی ۹۷، و احسن الفتاوی: ۵۲۰/۶ الی ۵۲۶، و جدید فقهی مسایل:/۲۳۴ و فقهی مقالات، ص۳۵.

الجواب باسم ملهم الصواب: سوال شما مبهم است. واضح نکردهاید که چگونه و از چه وجوهی می گیرد. اگر از پول و وام سودی بانک و... می گیرد، ناجایز و حرامست و درین مورد فرقی بین فقیر و ثروتمند وجود ندارد.

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: ابواسحاق حملی، دارالافتاء منبع العلوم کوهون
یکم ربیع الثانی- ۱۴۱۷هـ.ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

به عوض گرفتن مواد خوراکی

الاستفتاء (۳۲۱): به عوض گرفتن آرد و برنج و یا چیزی دیگر چه حکم دارد؟ آیا در حکم ربا داخل میشود؟

الجواب باسم ملهم الصواب: به عوض گرفتن آرد و برنج و امثال آن به نسیه و وام، حرام و در حکم ربا داخل است.

قال فی التنویروشرحه: «وعلتها ای علة تحریم الزیادة، القدرالمعهود بکیل او وزن مع الجنس فان وُجداحرم الفضل ای الزیادة و النسآء، بالمدّ التاخیر فلم یجز بیع قفیز برّ بقفیز منه
متساویاً و احدهما نساء، و ان عدما حلّا و ان وجد احدهما حلّ الفضل و حرم النساء».[1]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: محمدیوسف سربازی، دارالافتاء منبع العلوم
۹ ربیع الثانی- ۱۴۱۷ هـ.ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

حکم بیمه و پولی که از آن به دست آید

۱- ردالمحتار: ۱۷۲/۵، باب‌الربا.

الاستفتاء (۳۲۲): بفرمائید: آیا پول بیمه جایز است یا خیر؟ تعریف بیمه از دیدگاه مردم ما اینست: مثلاً سعید نام خود را به یکی از کارهای دولتی استخدام می‌کند به طول ده سال یا بیشتر کار می‌کند. دولت به او دفترچه بیمه می‌دهد او هر ماهی ۳۰۰ یا ۴۰۰ تومان به دولت می‌دهد تا این‌که بعد از مدتی چون پیر می‌شود و از کار بیفتد، دولت به او حقوق بازنشست بدهد، آیا این پول ۳۰۰ یا ۴۰۰ تومانی که او هر ماه به دولت می‌دهد برای او یا دولت از دیدگاه شریعت جایز است یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اولاً بیمه بر سه قسم است: ۱) بیمه‌ی زندگی، ۲) بیمه‌ی املاک، ۳) بیمه‌ی ذمه داری.

از دیدگاه شرع مقدس این هرسه نوع بیمه به این طریق که در عصر حاضر مروج‌اند، جایز نیستند؛ زیرا منافع بیمه بلا شبهه در تعریف ربا و سود داخل‌اند.

توضیح در این مورد این‌ست‌که خداوند متعال در این آیه‌ی قرآن کریم که: ﴿اَحَلَّ اللهُ البَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبوا﴾، بیع و تجارت را حلال و مقابل آن ربا را حرام قرار داده است. بیع یا تجارت، تقسیم منصفانه‌ی نفع و نقصان یک کار و بار مشترک را می‌نامند و ربا نام آن زیادتی است که نقصان تجارتی را قطع می‌کند و به عوض یک مبلغ در میعاد معین خود آن‌را وصول می‌کند؛ مساویست که در کار و بار نفع شده باشد یا نقصان و چون‌که حال حوادث معلوم نیست که وقوع می‌پذیرند یا خیر؟! و اگر وقوع بپذیرند، آن مبهم و نامعلوم است پس نفع را به چیزی مبهم و نامعلوم معلق کردن، یقیناً قمار است که قرآن کریم آن‌را به لفظ «مَيْسِر» یاد فرموده و آن‌را حرام قرار داده است و مبلغ بیمه هم به امید نفع، نامعلوم و مبهم است و این بدون تردید در قمار داخل است.

خلاصه به هرصورت که باشد، بیمه در سود و ربا و یا در قمار داخل می‌گردد نه در بیع و تجارت.

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۱۰ربیع الثانی- ۱۴۱۷ هـ. ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

فلسفه و حکمت حرمت سود و ربا

الاستفتاء (۳۲۳): گرفتن سود بانکی که ادناترین گناه آن مثال زنا با مادر است، فلسفه‌ی آن چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بدتر بودن سود و ربا از زنای مادر، چون از حدیث ثابت است، احتیاج و نیازی به جستجوی فلسفه‌ای دیگر ندارد؛ زیرا آن‌چه که از قرآن و حدیث ثابت باشد، آن‌جا فقط صدّقنا و سلّمنا درکار و لازم است. [وقتی که حرمت یک شیئ از قرآن و حدیث ثابت باشد، یقیناً در آن بسی اسرار و فلسفه‌ها نهفته است ما بدانیم یا ندانیم. در چنین موارد کاری به کنجکاوی نداریم]. اما بازهم سود علاوه بر این که نافرمانی خدا و رسول است، به‌سبب وجوه و اسرار ذیل حرام شده است:

[۱- به‌خاطر تحرک و زنده نمودن روح تعاون و تعاطف بین مردم.

۲- حمایت نیازمندان از حرص و طمع ثروتمندان.

۳- جلوگیری از فریب و خیانت در معاملات و فاسد شدن آن و خوردن اموال از راه باطل].

۴- سود، خوردن مال مردم است بلاعوض.

۵- تاثیر خاصش، تحریک اخلاق زشت و نازیباست.

۶- درآن دخالت شیطان هست و در هرچه دخالت شیطان باشد، بدیهی و متصور است که بر روح و جسم انسان مضر ثابت می‌گردد. بسی اسرار دیگر هم دارد ولی به همین‌ها کفایت شود.

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی(عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۳۰ ذیقعده- ۱۴۱۷ هـ ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

معاوضه‌ی یک کیلو برنج و... اعلی به دو کیلو برنج و... ادنا

الاستفتاء (۳۲٤): آیا یک کیلو برنج رشتی با دو کیلو برنج باسپتی یا یک کیلو برنج سفید با دو کیلو برنج سیاه نقداً یا نسیئتاً فروختن جایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: جایز نیست؛ چراکه علت ربا درآن دیده می‌شود و آن، قدر و جنس است. مراد از قدر و جنس، کیل است در اشیای مکیلات و وزن است در موزونات و قاعده‌ی کلیه درین مورد این‌ست که اگر قدر و جنس هردو متحد باشند، تفاضل و نسیه هردو حرامست و اگر یکی ازین‌ها دیده شود، تفاضل حلال و نسیه حرامست و اگر هردو دیده نشوند، تفاضل و نسیه جایزاند. لذا در صورت سوال شده چون‌که قدر و جنس هردو یکی و متحداند، تفاضل و نسیه جایز نیستند؛ زیرا آن‌ها جنس واحداند؛ گرچه در وصف مختلف هستند که یکی اعلا وجیّد و دیگری ردی است.

قال فی الهندیة: «و علته القدر و الجنس و نعنی بالقدر الکیل فیما یکال او الوزن فیما یوزن فاذا بیع المکیل کالبر و الشعیر و التمر و الملح او الموزون کالذهب و الفضة و ان تفاضل احدهما لایصح و جیّده و ردیئه سواء حتی لایصح بیع الجیّد بالردی مما فیه الربا الا مثلاً بمثل... و ان وجد القدر و الجنس حرم الفضل و النساء و ان وجد احدهما و عدم الآخر حلّ الفضل و حرم النساء و ان عدما حل الفضل و النساء کذا فی الکافی، و ایضاً و الفارسی مع الدقل فی التمر جنس واحد مع اختلاف الوصف و کذا العلکة مع الرخوة کذا فی الظهیریة».[1]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۱- الهندیة: ۱۱۷/۳.

یکم ربیع الاول- ۱۴۱۸ هـ. ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

تفاضل در بیع صرف (معامله‌ی روپیه مثلا نقدا با تومان ایرانی نسیئتا)

الاستفتاء (۳۲۵): در شهرما صرّافان پول کشورهای همسایه را این گونه به فروش می‌رسانند: اگر صد روپیه پاکستانی را از آن‌ها نقداً خرید کردی به هزار تومان و اگر قرضاً خرید کردی هزار و صد تومان. و همچنین این پول را اگر مدت درازی بگیری و هر چه مدت درازتر باشد، قیمت بالاتر می‌رود به طور مثال: اگرصد روپیه شش ماه گرفته شود، ۱۵۰۰ تومان می‌فروشند و درینصورت چکی را بعنوان وثیقه می گذارند به مدت شش ماه آیا این پول اضافی (صرّافان) ربا حساب نمی‌شود؟ و همچنین پارچه را نقداً به ۱۰۰ تومان و به قرض به ۱۲۰ تومان می‌دهند مانند بالا که بستگی به مدت دارد. و اگر از بانک صد هزار تومان به قرض بگیری پس از یک ماه صد و ده هزار تومان می‌شود و این پول کمتر از پولی که صرّافان می گیرند، می‌باشد امّا بانک بجای چک، سند منزل را وثیقه می گیرد پس چرا علما این را (پول اضافی بانک را) ربا اعلام کردند، امّا مال (پول اضافی) صرّافان را حلال؟

الجواب باسم ملهم الصواب: معامله‌ی صرّافان با معامله‌ی بانک فرق دارد. معامله‌ی صرّافان بدین وجه جواز دارد که پول دُوَل و کشورهای مختلف، اجناس مختلف به‌شمار می‌روند به همین علت اسامی و موازین پول هرکشور و دولت متفاوت است. پس چون پول کشورها، اجناس مختلف محسوب می‌شود، بیع آنها با یکدیگر به طور تفاضل بالاجماع جایز است. بنابراین، در صورت مسئوله اگرصد روپیه پاکستانی را به هزار تومان نقد یا به هزار و صد تومان به قرض می‌دهد، این بیع به ثمن مؤجل می‌باشد و این صورت معامله و بیع در اجناس

مختلف جایز است البته باید مشخص باشد که بیع به ثمن مؤجل است یـا معجـل؟ این مسأله را به مسأله‌ی بانکی که در حال حاضر مروج است قیاس نمودن، قیـاس مع الفارق و غیرموجه است؛ زیرا پول دولت واحده، جنس واحد بشمار می‌رود و مبادله‌ی آنها به‌طور تفاضل و نسیه جایز نیست؛ به علت اتحاد جنس. و ثبـوت ربـا و عدم آن، به اتحاد و اختلاف جنس تعلق دارد. پس متوجه باید شد اگر شخصی صد هـزار تومـان از بانـک گرفتـه و بعـد از یـک مـاه، یکصـد و ده هـزار تومـان پرداخت کند، عین ربا و حرامست؛ زیرا آن ده هزار تومان بلاعوض هستند، فتدبر.

«ثم الذی یظهر ان عملة الدولة الواحدة الرمزیة کلها جنس واحد و عمـلات الـدول المختلفة اجناس مختلفه...و ان ذلک العیاریختلف باختلاف البلاد کالروبیة فی باکستان و الریال فی المملکة العربیة السعودیة و الدولار فی الولایات المتحدة الامریکیة و مـا الی ذلک...».

«فتبین ان عملات الدول المختلفـة اجنـاس مختلفـة و لـذلک تختلـف اسـماءها و موازینها و وحداتُها المشعبة منها و لما کانت عملات الدول اجناساً مختلفة جاز بیعهـا بالتفاضل بالاجماع... و اما عند ابی‌حنیفة و اصحابه فلأن تحریم بیـع الفلـس بالفلسـین مبنی عندهم علی کون الفلس امثالاً متساویة قطعاً فیبقی عند التفاضل فضل خـال عـن العوض و لکن عملات البلاد المختلفة لما کانت اجناساً مختلفة لم تکن امثالاً متسـاویة فلایتصور الفضل الخالی عن العوض فیجوز اذن ان یباع الریال السـعودی مـثلاً بعـــدد اکثـر من الـروبیات

الباکستانیة فصار البیع حینئذ بیعاً بثمن مؤجل و ذلک جائز فی الاجناس المختلفة...».[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۲۱ جمادی الاول- ۱۴۲۰ هـ. ق

۱- بحوث فی قضایا فقهیة معاصرة ص ۱۶۵ الی ۱۶۸.

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

حکم شرعی سود و ربا در دارالحرب

الاستفتاء (۳۲٦): آیا سود گرفتن در دارالحرب جایز است یا خیر؟ مثلاً شخصی در دارالاسلام زندگی می‌کند و از دارالحرب سود گرفته می‌خورد آیا برای او جایز است یا نه؟ و آیا مسلمان ایرانی می‌تواند از بانک‌های آمریکائی که در آن بانک‌ها پول دارد، سود بخورد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اولاً به‌طور تمهید باید فهمید که قاعده و غرض اصلی در اموال، اباحت است، اما وقتی که شریعت مقدسه آن‌را مخصوص به یک فرد یا جماعتی خاص کرد، برای دیگران دخالت و دست‌اندازی درآن ممنوع و ناجایز می‌باشد؛ البته این در صورتی است که قبضه و ملکیت آن فرد و... شرعاً ثابت باشد، پس آن وقت آن مال، معصوم و محظور می‌گردد.

حالا عصمت و احراز در مال از کجا پیدا می‌گردد؟ در پاسخ باید گفت که از تصریحات فقها معلوم می‌شود که تعلق احراز در تحت تصرف و قبضه درآمدن یک شخص نمی‌باشد بلکه تعلق آن در صورت آمدن آن مال است در دارالاسلام. چنان‌که امام سرخسی در شرح «سیر کبیر» تحریر می‌فرماید:

«و انما تثبت العصمة فی حق الاحکام بالاحراز بالدار لا بالدین».

از این عبارت معلوم شد که مال حربی در دارالحرب مال معصوم محسوب نمی‌شود بلکه آن به اصل اباحت خود برمی‌گردد. به همین علت فقها صراحتاً بیان فرموده‌اند که برای مسلمان مستأمن یا معاهد گرفتن مال حربی به طور خیانت و غَدر و دزدی، جایز نیست؛ به علت این‌که این عمل خلاف امانت و عهدداری است که آن شرعاً درست نیست و گرنه مال او فی نفسه مباح است، اما برای

مسلمان غیرمستأمن و غیرمعاهد جایز است که به نوعی مال حربی را حاصل کند؛ مساویست که آن حربی راضی باشد یا نباشد.

در شرح «سیر کبیر» می‌فرماید:

«و لو کان المسلم الخارج من دارالحرب اسیراً فیهم و المسألة بحالها فان کان خرج الی دارالاسلام فجمیع ما اخرج سالم له لانه ما کان مستأمناً فیهم بل کان مقهوراً و کان متمکناً من قتلهم و اخذ اموالهم لو قدر علی ذلک فلما احرز من اموالهم یکون طیّباً لهم..».

و اگر مسلمانی با اهل حرب مصالحت و معاهده‌ای داشته باشد و یا یک فرد خاص در دارالحرب امان گرفته و وارد شود، درین صورت غدر، خیانت و دزدی حرامست. البته در صورت رضایت، گرفتن اموال اهل حرب جایز است و لواین که طریق تحصیل آن به هر نوع که باشد؛ زیرا درین مورد در تملیک مال، طریق تحصیل و دریافت مؤثر نیست بلکه اینجا مؤثر، قبضه بر مال مباح است و اگر درین وقت طریق تحصیل مبنی برعقود فاسده باشد، آن کالعدم بشمار می‌رود.

«قد بیّنا ان للمستأمن فی دارالحرب ان یأخذ مالهم بأی وجه یقدر علیه بعد أن یحترز

عن الغدر و لیس له ان یدلّس لهم العیب فیما یبیعه منهم ممّا یجوز مثله فی دارالاسلام او لایجوز لان فیه معنی الغدر» (شرح کبیر:۱۴۸۶/۴).

و در جایی دیگر می‌نویسد: «فلو أنّ اهل دار من دارالحرب و ادعوا اهل الاسلام فدخل علیه مسلم و بایعهم الدرهم بالدرهمین لم یکن بذلک بأس لان بالموادعة لم‌تصر دارهم دارالاسلام و انما یحرم علی‌المسلمین اخذ مالهم بغیرطیب انفسهم لما فیه من غدر الموادعة فاذا استرضأهم بهذه المعاملة فقد انعدم معنی الغدر و لهذا طاب له ما أخذ» (۱۴۹۳/۴).

و فی المبسوط: «و هذا لان مال الحربی مباح و لکن المسلم بالاستیئمان ضمن لهم ان لایخونهم و ان لایاخذ منهم الابطیبة انفسهم فهو یتحرز من الغدر بهذه الاسباب ثم یتملک المال علیهم بالاخذ لا بهذه الاسباب و هذا لان فعل المسلم یجب حمله علی احسن الوجوه و احسن الوجوه ما قلنا» (۱۴ / ۵۷).

بنابراین، طبق قول امام ابوحنیفه ﷫ و امام محمد ﷫ مالی که از حربی به‌طور عقد حاصل و دریافت می‌شود، گویا ظاهراً آن ربا است مگر در حقیقت آن، قبضه در مال مباح به رضامندی مالك است پس درین صورت برای گیرنده جایز است و عقد ربا درین قبضه و ملکیت مؤثر نیست پس ثابت شد که آن محض به نظر ظاهر ربا است، امّا در حقیقت با ربا ربطی ندارد. چنان‌که علامه کاسانی ﷫ می‌نویسد:

«و لهما ان مال الحربی لیس بمعصوم بل هو مباح فی نفسه الا ان المسلم المستأمن منع من تملکه من غیر رضاه لما فیه من الغدر و الخیانة فاذا بذله باختیاره و رضاه قد زال هذا المعنی فکان الاخذ استیلاء علی مال مباح غیر مملوک و انه مشروع مفید للملک کالاستیلاء علی الحشیش و الحطب و به تبین ان العقد لیس بتملک بل هو تحصیل شرط التملیک و هو الرضا لان ملک الحربی لایزول بدونه و ما لم‌یزل ملکه لایقع الاخذ تملکاً لکنه اذا زال فالملک للمسلم یثبت بالاخذ و الاستیلاء لا بالعقد فلا یتحقق الربا لان الربا

اسم لفضل یستفاد بالعقد» (۵ / ۱۹۵، البدائع).

حاصل کلام این‌که نوعیت مسأله این نیست که سود در دارالحرب جایز است بلکه سود در همه حال جایز نیست؛ به‌طور مثال، اگر مسلمانی در دارالحرب معامله‌ای سود کند، جایز نیست. بلکه اصل درین مورد اینست که مالی که از حربی در دارالحرب گرفته می‌شود، آیا بر آن اسم سود شرعاً اطلاق می‌شود یا

خیر؟ در پاسخ گفته می‌شود که این مسأله با اجتهاد تعلق دارد؛ زیرا در نصوص قطعیه تصریحاً چنین ذکری به میان نیامده است البته از حضرت مکحول روایتی مرسل به این مضمون وارد شده است:

«عن مکحول ان رسول الله ﷺ قال: لاربا بین اهل الحرب و اظنّه قال: و بین اهل الاسلام، اخرجه البیهقی من طریق ابی‌یوسف» (اعلاء السنن۱۴/۳۲۳).

این روایت گرچه ضعیف و غیرقابل استدلال است، امّا از آن و از حیثیت شرعی مال حربی، چنین برمی‌آید که اطلاق اسم سود برآن مال اطلاق نمی‌گردد. زیرا آن مالِ مباح است و آن محل ربا نیست پس درآن گنجائش ربا هم نیست.[1]

اختصار مسأله‌ی مورد بحث به این شرح است: اگر سود گیرنده، مسلمان و دهنده‌ی آن حربی است، نزد طرفین گرفتن آن جایز است نه نزد امام ابویوسف رحمه الله و احتیاط هم در همین است و اگر دهنده‌ی سود، مسلمان و دریافت کننده هم، مسلمان است و یا دهنده، مسلمان و گیرنده، حربی است، به اتفاق ائمه و علما روا نیست.

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۶ ذیقعده- ۱۴۲۲ هـ.ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

گرفتن مبلغی اضافی در صورت تاخیر مشتری بدهکار در پرداخت ثمن

الاستفتاء (۳۲۷): زید وعَمرو با هم مثلاً پنجاه کیلو گندم معامله کردند. عَمرو که مشتری بود آن مقدار گندم را به نسیئه خرید. وقتی زید سر وقت برای مطالبه‌ی پول‌ها رفت، عَمرو چیزی نداشت که به او بدهد. زید گفت: باشد وقتی دیگر می‌آیم اما قبلاً که گندم‌ها را کیلویی صد تومان داده‌ام حالا کیلویی صد و

۱- کذا فی جدیدفقهی مباحث:۲/ از ص۲۵۷ الی۲۶۴.

پنجاه تومان می‌گیرم. مرتبه‌ی دوم هم عَمرو پول نداشت زید گفت: در ازای هر کیلو، دوصد تومان می‌گیرم. مرتبه‌ی دیگر عَمرو پنجاه کیلو گندم را تهیه کرد و به‌جای پول‌ها به زید تقدیم کرد، اما او علاوه براین پنجاه کیلوگندم، سود مازاد را که وقت معامله نبوده و بعداً از طرف او پیشنهاد شده است، هم خواهان است. سوال اینجاست آیا دراین‌صورت این سود و قیمت‌های بعدی بر عَمرو لازم می‌آید؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر این پنجاه کیلو گندم را کیلویی به صد تومان از زید خریده است، بر عَمرو فقط همان ثمنی که بین او و زید مطرح شده است، لازم می‌گردد نه بیشتر و به زید هم بیشتر نمی‌رسد بلکه گرفتن بیشتر از ثمن مقرر، سود و ربا می‌باشد که آن شرعاً حرامست و برای او جایز نیست. تحقیق این مسأله را علامه مفتی محمد تقی عثمانی در «بُحوث» همین گونه نوشته است. من شاء فلیراجع.[1]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۱ ربیع الثانی-۱۴۲۳ هـ .ق
الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

دادن پول به شخصی جهت تجارت و سود معینی از او گرفتن / به صاحب مغازه جنس می‌دهد و از او سود می‌گیرد

الاستفتاء (۳۲۸): ۱- شخصی به دیگری مبلغ یک ملیون تومان پول می‌دهد تا برای مغازهٔ خود جنس بیاورد و کرایه‌ی اجناس و هلاکت و خرج آن‌ها به عهدهٔ

۱- بحوث فی قضایا فقهیة معاصرة، ص۳۴ .

صاحب پول است و وقتی که اجناس وارد مغازه گردید، تاجر موظف است که به صاحب پول ۳۰ درصد سود را بدهد. حال معامله‌ی فوق چگونه است؟

۲- صاحب پول به مغازه‌دار جنس می‌دهد. اجناس به قیمت یک ملیون کرایهٔ راه و خرج و هزینه به عهده‌ی صاحب پول است و وقتی اجناس به مغازه برسند، صاحب مغازه به صاحب پول ۳۰ درصد سود می‌دهد. این معامله چگونه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ۱- این مبلغ یک ملیون را که صاحب مغازه می‌دهد، بر او قرض می‌شوند لذا شرط ۳۰ درصد سود، تحت حکم «کلّ قرض جرّ نفعاً فهو رباً» داخل است. بنابراین، معامله‌ی فوق جایز نیست.

قال فی‌الدرّ المختار: «و فی الخلاصة القرض بالشرط حرام».[۱]

۲- این معامله جایز و درست است؛ زیرا صاحب پول این اجناس را خریده و با صاحب مغازه می‌فروشد و این از قبیل مرابحه به ربح ده یازده است.

قال فی‌الدرّ: «لو باعه بربح ده یازده ای العشرة باحد عشر لم‌یجز الا ان یعلم بالثمن فی‌المجلس فیخیر».

و فی‌الرد نقلاً عن البحر: «و معنی قوله ده یازده ای بربح مقدار درهم علی عشرة دراهم فان کان بالثمن الاول عشرین کان الربح بزیادة درهمین و ان کان ثلاثین کان الربح ثلاثة دراهم - الی ان قال-: و حاصله انه اذا کان الثمن فی العقد الاول قیمیاً کالعبد مثلاً و کان مملوکاً للمشتری فباع المالک المبیع من المشتری بذلک العبد و بربح ده
یازده لایصح.... بخلاف ما اذا کان الثمن مثلیاً و الربح ده یازده فانه یصح».[۱]

۱- ردالمحتار: ۱۹۴/۴.

۱- مرجع‌سابق: ۱۷۲/۴.

از عبارات بالا چند چیز معلوم شد: ۱- فروش یک چیز به ربح ده یازده جایز است؛ اگر ثمن معلوم باشد. معنی ربح ده یازده اینست که بائع می گوید: این چیز را به صد درهم خریده‌ام و با تو می‌فروشم که مرا یک در ده سود بده. پس به بائع ده درهم سود می رسد که یک دهمِ صد، ده تا است.

۲- اگر بائع مبیع را به عوض چیزی خریده که قیمی است؛ مثلاً به عوض یک برده خریده است پس اگر به ربح ده یازده بفروشد، بنابر جهالت ربح جایز نیست.

۳- اگر عوض، مثلی است پس بائع می‌تواند آن را به ربح ده یازده بفروشد ولی به شرطی که کلّ ثمن دانسته شود.

«قال فی‌النهر: ولوکان البدل مثلیاً فباعه به و بعشره ای عشر ذلک المثلی فان کان المشتری یعلم جملة ذلک و الا فان علم فی المجلس خیّر و الا فسد».[۲]

پس درمعامله‌ی فوق چون صاحب پول، بائع است و آن اجناس را به پول خریده که مثلی‌اند لذا اگر آنها را به صاحب مغازه به سود ۳۰ درصد بدهد، جایز است.

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۵ رجب- ۱۴۲۶ هـ. ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

قرض گرفتن به شرط سود

الاستفتاء (۳۲۹): مثلاً زید نیاز به پول پیدا می کند چون که مشکلات پیش می‌شود پس بنزد خالد می‌رود که قرض کند. خالد به زید می گوید: مبلغ صد هزار تومان تا یک برج به صد و بیست هزار تومان قرض می‌دهم. اگر تا یک برج پول مرا که صد و بیست هزار تومان می‌شود ادا کردی فبها و گرنه به هر برج مبلغ بیست هزار تومان زیاد حساب می کنم. اگر در همین صورت مدیون قرض

۲- ردالمحتار: ۱۷۲/۴

خود را ادا کرده نتوانست مدت قرض یک ماه بود حالا دو برج رد شده که ادا نکرده نهایتاً پول دائن چهل هزار شده. آیا این معامله در شریعت اسلام درست است یا خیر؟ آیا ربا می‌گردد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این معامله جایز نیست بلکه حرام و عین ربای زمان جاهلیت است.

قال العلامة ظفراحمد التهانوی نقلاً عن الامام الرازی:

«اعلم انّ الربا قسمان: ۱- ربا النسیئة، ۲- ربا الفضل، اما الربا النسیئة فهو الامر الذی کان مشهوراً متعارفاً فی الجاهلیة و ذلک انّهم کانوا یدفعون المال علی ان یأخذوا کل شهر قدراً معیناً و یکون رأس المال باقیاً».[۱]

تفصیل این مسأله در رساله‌ی «کشف الدُّجی عن وجه الرِّبا»، که جزو جلد چهاردهم اعلاءالسنن می‌باشد، وجود دارد. من شاء فلیراجع الیها.

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالملک آرامش (عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۹ ربیع الاول- ۱۴۲۷ هـ.ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

۱- اعلاء السنن: ۵۲۱/۱۴.

باب مسایل و احکام بانک

حکم وام گرفتن از بانک و حقوقی که کارمند از این بابت دریافت می‌کند

الاستفتاء (۳۳۰): مقدمه: ۱- کلیه‌ی بانک‌های ایران، ملی می‌باشند و متعلق به دولت جمهوری اسلامی می‌باشند و کارکنان آن‌ها نیز کارمندان دولت هستند.

۲- وام دهنده، دولت و گیرنده، ملت و مجری عملیات وام‌دهی فی مابین دولت و ملت، کارمندان بانک‌ها می‌باشند.

۳- کارمزد وام‌های پرداختی به نسبت مبلغ وام ۴ درصد درسال می‌باشد که به تدریج و هم زمان با اقساط اصلی وصول می‌شود.

لذا استفتا و استعلام می‌شود از علمای کرام با توجه به مقدمه‌ی بالا و با اسناد و مآخذ فقهی قرآن و حدیث و اجماع اعلام فرمایند:

۱- آیا وام گرفتن از بانک‌ها رباست و حرام یا حلال؟

۲- در صورتی که ربا و حرامست، مسئول چه کسی است، دولت یا کارمندان بانک یا ملت و یا هر سه؟ و وعید آن چیست؟

۳- چنان‌چه کارکنان بانک هم مسئولند و از لحاظ شرعی شریک جرم، آیا حقوقی که ازین بابت دریافت می‌دارند حرامست یا حلال؟ در صورتی که حقوق آن‌ها حرامست، آیا چنان‌چه از محل این حقوق، از کارهای عام المنفعه و یا به بی‌نوایان کمک کنند و یا فرائضی مذهبی مانند حج بجای آورند، مشمول ثواب و اجر اخروی خواهند شد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ۱- وام گرفتن از بانک‌ها باتوجه به توضیح مقدمه‌ی شماره‌ی۳، حرام و رباست؛ چراکه این کارمزد ۴ درصد در سال، در حقیقت ازدیاد نفع در قرض و وام است و این به حکم قرآن و حدیث حرام و

ممنوع است و آن محض اسماً و تزویراً «کارمزد» تلقی و گفته می‌شود. در همین خصوص پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «**روزی بر امت من خواهد آمد که برای ربا اسمی دیگر گذاشته و آن‌را می‌خورند**» و این از همان قبیل است. اگر واقعاً کارمزد است پس چرا الآن وصول نمی‌کنند؟ و اگر الآن وصول کرده شود، بازهم آیا این کارمند به همین خدمت حقوقی ندارد؟ و آیا فقط به همین کارمزد از وام گیرنده کفایت می‌کند؟ بدیهی است که او به همین خدمت هم حقوقی از سوی بانک دارد پس با توجه به این توضیحات، این از دیاد، از دیاد نفع در قرض داخل می‌گردد. فقط عنوان آن در لباسی دیگر نمودارکرده شده است.

خلاصه: این صورت ربا و حرامست و در فرمایش کلّی پیامبر ﷺ داخل است که فرمودند: «کلّ قرض جرّ نفعاً فهو ربوًی» (**هر قرض که جلب نفع کند، در ربا داخلست**). البته اگر همان کارمند مزدکار خود را طبق حال و کار هرکس و یا فقط پول تمبری که در استعمال می‌آید، بجز از تعیین مقدار و بجز از این‌که در جزء قرض و تاریخ وصول آن داخل کرده و ترك و اخذش را به آن موقوف کند، بگیرد و از وام‌گیرنده فقط همان مبلغ وام را وصول کند، با این شرایط مانعی شرعی ندارد.

وعیدهای ربا در آیات قرآنی:

١- ﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ۝ يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾ [بقره: ٢٧٦-٢٧٥].

ترجمه: **کسانی که سود می‌خورند، برنمی‌خیزند از گورهای خود مگر به مثل کسی که**

دیوانه و حواس‌باخته کرده است او را شیطان از اثر خود. این سزا بسبب آنست که آن‌ها برای حلال کردن ربا گفته‌اند که خرید و فروخت هم مثل سود است و حالانکه خداوند تعالی حلال کرده خرید و فروخت را و سود را حرام نموده است پس هرکه رسد او را اندرزی از سوی خدای خود پس بازآید، هست برای او آن‌چه در اول گرفته است و امر باطن او (که خالصاً توبه کرده است یا خیر) مفوّض و سپرده‌ی خداست و هرکه بعد از رسیدن دستور خداوند، دوباره به گرفتن سود برگشت و به‌سوی آن میل نمود، پس این گروه دوزخی‌اند که دائماً در آن می‌مانند. نیست و نابود می‌سازد خداوند قدوس سود را (گرچه به ظاهر بسیار باشد) و افزون و ترقی می‌دهد خیرات حلال را و خداوند متعال دوست نمی‌دارد هر ناسپاس وکفر کننده‌ی مجرم را.

۲- ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَ ذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ۞ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَ رَسُولِهِۦ ...﴾[بقره: ۲۷۹- ۲۷۸].

ترجمه: **ای ایمانداران از خدا بترسید و بگذارید آن‌چه باقی‌مانده است از ربا؛ اگر ایمان دارید. اگر این کار را نکردید (وبازنداشتید خود را از سود خواری) پس آمادهٔ نبردی بسیار بزرگ از سوی خدا و رسولش باشید.**

علاوه بر این آیات، آیات زیادی درین مورد از جمله، آیه‌ای در سوره‌ی آل عمران و دو آیه در سوره‌ی نساء و یک آیه در سوره‌ی روم نیز برای حرمت و وعید ربا نازل شده است. فقط درهمین آیات بقره قریب ده وعید شدید مذکور است، فکر باید کرد.

دلایل حدیثی و وعیدها:

۱- «قال النبی ﷺ رأیت اللیلة رجلین اتیانی فاخرجانی الی ارض مقدسة فانطلقنا حتی اتینا علی نَهر من دم فیه رجل قائم و علی شط النّهر رجل بین یدیه حجارة فاقبل الرجل الذی فی النّهر فاذا اراد ان یخرج رمی الرجل بحجر فی فیه فردّه حیث کان فجعل کلّما جاء یخرج رمی فی فیه بحجر فیرجع کما کان فقلت ما هذا الذی رأیته فی النهر قال آکل الربا» (رواه البخاری فی البیوع).

ترجمه: **پیامبر ﷺ فرمودند: دیشب درعالم رویا دیدم که دو نفر نزد من آمـده و مـرا بـه سرزمینی پاک بردند سپس راه رفتیم تا این‌که به کنار جُویی خونین رسیدیم که در آن مردی ایستاده بود و در کنار آن، شخص دیگری بود که جلو او سنگ نهاده شده بود. آن مردی که داخل جو بود، قصد بیرون آمدن کرد، این شخص بیرونی او را سنگی بر دهن زد و دوباره او را در همان خون آتشین برگرداند. پس هر بار که او اراده‌ی بیرون آمدن می‌کرد این شخص او را می‌زد. من پرسیدم این مرد که در جوی است چه‌کسی است؟ گفت: این سودخوار است.**

۲- «لعن رسول الله ﷺ آکل الربوا و مؤکله- و فی روایـة- و شـاهدیه و کاتبـه» (رواه مسلم و النسائی و الترمذی).

و فی روایة اخری: «و هُم سواء» (رواه مسلم).

ترجمه: **رسول اکرم ﷺ رباخوار و خورانده و شاهدان و نویسندگان آن را مورد لعنـت قرار دادند و این همه در جرم برابرند.**

۳- در روایتی دیگر فرمودند: «**کبائر از گناه‌ها هفت اند. از جمله‌ی آن یکی خوردن ربا را نیز شمردند**» (رواه البَزّار).

۴- در حدیثی دیگر موجود است: «**چهار نفراند که نزد خداوند ثابت است که آنهـا را داخل جنت نخواهدکرد. یکی از آنها رباخوار است**» (رواه الحاکم).

۵- در روایتی دیگر آمده است: «**سود۷۳ دروازه‌ی گناه دارد. سبک و آسان‌ترین آن برابر و مثل زنا با مادر است**» (رواه الحاکم و البیهقی).

۶- یک درهم سود از ۳۳ زنا که در اسلام کند، شدیدتر و بدتر است. (رواه الطبرانی).

۷- در حدیثی دیگر رسول الله ﷺ فرمودند: «**در شب معراج در آسـمان هفـتم بـر قومی عبورکردم که شکم‌های‌شان باد کرده و مثل خانه شده بود که پر از مارها بود و از بیرون دیده می‌شدند. از جبرئیل ؈ پرسیدم اینهـا چـه کسـانی‌انـد؟ فرمـود: سـودخوارانند**» (رواه احمد).

۸- در روایتی فرمودند: «**آن‌ها را روی هم کـرده و در راه فرعونیـان انداختـه‌انـد کـه فرعونیان پا بر گردن‌شان نهاده می‌گذرند**» (رواه الاصبهانی).

۹- صرّافان را که سود می‌گیرند، بشارت جهنم بدهید. (رواه الطبرانی).

۱۰- در حدیثی وارد شده شده است: «**بخدا قسم! عده‌ای از امت من به صورت میمون و خنزیر مسخ خواهند شد؛ به‌سبب حلال نمودن حرام و اختیار کردن موسیقی و خوردن شراب و سود و پوشیدن لباس ابریشم**» (رواه ابن الامام احمد).

خلاصه: احادیث بسیار دیگری درین خصوص وارد شده است.

دلایل اجماعی:

قاضی ابن‌رشد مالکی رحمه الله می‌فرماید: «**برحرمت سود و حرمت منافع قرض، اجماع قائم شده است».**

علامه عینی حنفی رحمه الله در شرح صحیح بخاری و علامه جصاص رازی حنفی رحمه الله در تفسیر، حرمت سود را از اجماع نقل کرده‌اند.

امام فخرالدین رازی شافعی رحمه الله و علامه نووی شافعی رحمه الله و هم‌چنین علامه ابن قیّم رحمه الله و ابن رجب رحمه الله حنبلیان نقل اجماع کرده‌اند. در فتاوای امدادیه ج**۳**، فتاوای دارالعلوم دیوبند ج ۸ و۷ وکفایت المفتی ج۷، تفضیل این مسایل نیز مذکور است.

۲- از جواب اول برای شما روشن و معلوم شد: همه‌ی کسانی‌که در سود به هر نوعی واسطه دارند، در این وعیدها داخل هستند؛ هم‌چنان‌که درحدیث شماره‌ی۲ تصریح شده است.

۳- اگرحقوق کارمندان، غیر از سود است، حلال می‌باشد و اگر از سود است ولی دیگر مال حلال دارند که با آن مخلوط می‌کنند و حلال بیشتر است، در این صورت حقوق‌شان حلال است البته همین عمل که در آن خدمت و معاونت بر سود هست، حرامست نه حقوق آنان و اگر حقوق‌شان از سود است یا مخلوط از حلال و سود است ولی سود بیشتراند، پس حقوق‌شان حرامست. این مسأله در تمامی کتب فقه مثل ردالمحتار شامی، بحر، عالمگیریه، قاضیخان، مبسوط، بدائع، فتح القدیر و غیرها موجود است.

طبق این توضیح، اگر حقوق مکسوبهٔ آن‌ها از حلال است، از صرف نمودن و کمک در کارهای عام المنفعه برای‌شان اجر و ثواب اخروی خواهد رسید و اگر از حرام باشند، امید اجر و ثواب در آن اصلاً نیست، امّا اگر به همین مال حج کنند، فقط فرضیت از آنان ساقط شده و ثواب به آن‌ها نخواهد رسید.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۸ربیع الاول- ۱۴۰۲ هـ. ق

گذاشتن پول در بانک و گرفتن سود از آن

الاستفتاء (۳۳۱): آیا این سودی که بانک به مردم می‌دهد حرام می‌باشد یا خیر؟ اگر حرام می‌باشد، آیا این پول را چه کنند؟ اگر به فقراء بدهند، گناهی به این مردم وارد می‌شود یا نه؟ و اگر این سود را از بانک نگیرد اما توی بانک به حساب او می‌باشد و هر سال اضافه می‌شود آیا گرفتن آن از بانک بهتر می باشد و به فقراء بدهند یا اصلا از بانک نگیرد؟ بنده از کارمندان بانک پرسیده‌ام گفته‌اند این پول سود مشخصی ندارد؟ امّا دولت آن‌را تجارت کرده بعداً چیزی به سهامداران می‌دهد.

الجواب باسم ملهم الصواب: اولاً تا امکان دارد، پول را به بانک سپرد و واریز نکند و نگذارد و احتیاط واجب است ولی اگر ناچار و مجبور شده و در بانک گذاشت، از سود آن و مبلغ اضافی استفاده نکند که حرام و از زنای مادر هم بدتر است بلکه آن‌را گرفته و به فقرا بدون نیت ثواب صدقه کند. گذاشتن پول و این اضافی در بانک، به غرض حفاظت هم گویا اعانت سودخوارانست و بر معاون سودخوار، در احادیث لعنت وارد شده است؛ هم‌چنان‌که در مشکاة شریف موجود است. در قرآن مقدس نیز نصّ صریح بر نهی اعانت بر معصیت آمده است و همین طور حرمت آن در فتاوی دارالعلوم و امدادیه و رشیدیه و

احسن الفتاوی موجود است.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

غره‌ی ذیقعده- ۱۴۰۷ هـ . ق

حکم جوایز و سود بانکی که به سهامداران و صاحبان حساب بطور قرعه‌کشی داده می‌شود

الاستفتاء (۳۳۲): یک حساب توی بانک هست بنام قرض‌الحسنه. ازین حساب سودی نیست، امّا قرعه‌کشی می‌کنند در بین سهامداران. کسانی که برنده شوند بنام آن‌ها ماشین یا پول نقدی و چیزهای دیگر درمی‌آید آیا اینها حلال‌اند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این عمل یک نوع قمار است و قمار به حکم قرآن مقدس حرامست و به این نحو مال مردم را خوردن روانیست.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

غره‌ی ذیقعده- ۱۴۰۷ هـ . ق

گذاشتن پول در بانک و دریافت سود از آن

الاستفتاء (۳۳۳): آیا این پولی که مردم در بانک می‌گذارند و بانک هم بهره‌ای به مردم می‌دهد آیا این بهره را بگیرند و بدون نیت ثواب به فقراء بدهند بهتر است یا اصلاً نگیرد؟ (بانک این پول را تصرف می‌کند و به صاحب حساب بهره و سودی می‌دهد). بعضی از علما فتوا داده‌اند که از بانک نگیرند بهتر است و اگر گرفته و به فقیران دادند، خیلی گناه می‌باشد؛ چون مال حرامست و طبق فتاوای هندیه و مجمع الانهر و بقیه کتاب هم نوشته است. فتاوای هندیه: ۲/ ۲۷۲ (نیز چنین نوشته است): «و لو تصدق علی فقیر بشیئ من مال الحرام یرجوا الثواب یکفر و لو علم الفقیر بذلک فدعا له و اَمّن المعطی فقد کفرا». مجمع الانهر: ۱/ ۶۹۷ هم همین طور نوشته‌اند.

۱- فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۷و۲۹/۸، امدادیه:۱۳۵/۳، فتاوای رشیدیه، ص ۴۳۰ و احسن الفتاوی:۵۰۵/۶ .

الجواب باسم ملهم الصواب: این پول که از سود بانک به او می‌رسد، از گذاشتن آن در بانک، گرفتن و بیرون کردن آن حساب، سهل‌تر است. این پول را از بانک گرفته و چون به فقرا می‌دهد، به امید و نیت ثواب ندهد بلکه جهت دفع گناه از خود بدهد. گذاشتن این مبلغ در بانک بدتر و شدیدتر است؛ چون درین صورت معاونت علی الاثم و معاونت بر معامله‌های بانکی که سود و ربا اند، می‌باشد و این شخص درآن جرم داخل می‌شود. گرفتن و به فقراء دادن آن (گرچه جرم و گناه است) ولی آن فقط یکبار انجام می‌گیرد، اما ادامه‌ی گناه که اصرار است، از یک بار گناه کردن از نظر شریعت و به اتفاق فقها، بدتر است. آن‌چه ملاها از عبارت هندیه استدلال کرده‌اند، اشتباه و غلط‌فهمی است؛ زیرا در عبارت هندیه تصریح شده است که «**یرجوا الثواب**» یعنی اگر به امید ثواب بدهد، [آن وقت بدتر و خطر کفر دارد] و آن چه اسهل و گناهش کمتر است، آن‌ست که بدون نیت ثواب باشد.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۷محرم الحرام- ۱۴۰۸ هـ. ق

حکم گذاشتن پول در بانک و حقوق کارمندان آن

الاستفتاء (۳۳٤): شخصی صد هزار تومان به بانک تحویل داده است پس از چندی این مبلغ را پس می‌گیرد. این تحویل دادن و پس‌گرفتن او شرعاً چه حکم دارد؟ کارمندان دولت همانند معلّمین و کارمندان اداره‌جات که حقوقشان از بانک تأمین می‌گردد، آیا حقوق‌شان ایرادی دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر با سود تحویل می‌گیرد حرامست و اگر بدون سود باشد، بازهم نهادن پول در بانک مکروه است؛ زیرا اعانت علی المعصیت است؛ چون اصحاب بانک در معاملات ربویه از آن استفاده می‌کنند. البته اگر به‌سبب خوف از دزد و غیره مجبور باشد پول‌هایش را به بانک بسپارد،

بدون اخذ سود گنجائش دارد و با اخذ سود حرامست.[1]

کسانی که خود در بانک کارمند نیستند ولی حقوق آن‌ها از بانک تأمین می‌شود، حقوق‌شان با کراهیت گنجائش دارد؛ لوجود الشبهة و برای خود کارمندِ بانک همین عمل و حقوق هر دو خطره‌ی عظیم دارند.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۶جمادی الآخر- ۱۴۱۲ هـ. ق

حکم وام و معاملات بانکی

الاستفتاء (۳۳۵): چه می‌فرمایند علمای کرام در مورد وام گرفتن از بانک‌ها؟ آیا طبق مذهب ما احناف و آیا این نوع وام گرفتن در مذاهب سه گانه‌ی دیگر جواز دارد یا خیر؟ بیّنوا فلتوجروا.

معاملات بانکی به این صورت می‌باشد:

۱- وام قرض الحسنه: مسئولین بانک‌ها می‌گویند ما در وام «قرض الحسنة» هیچ گونه سودی را از مشتری نمی‌گیریم تنها یک مبلغ ثابتی را مثلاً ۸ درصد یا کمتر و بیشتر از مشتری بعنوان کارمزد یعنی قیمت کاغذهای مصرف شده و اجرت ثبت کردن در دفاتر و عملیات بانکی می‌گیریم. این سود قرض نیست بلکه حق العمل کارمندان بانک است و ربطی به پول ندارد، در این صورت آیا این وام گرفتن طبق گفته‌ی آن‌ها جایز است یا خیر؟ و آیا به این مبلغ کم و ثابت، سود گفته می‌شود یا نه؟

۲- می‌گویند: بانک درحقیقت به کسی وام نمی‌دهد بلکه بر اساس یکی از عقود اسلامی از قبیل مضاربه، مشارکت و جعاله با مشتری معامله می‌کند؛ مثلاً هنگامی که مشتری می‌خواهد تاسیساتی یا یک ساختمان درست کند و احتیاج به

۱- کذا فی امدادالفتاوی و فتاوی دارالعلوم ج ۷و۲۹/۸.

پول دارد، کارشناس بانک طرح و هزینه‌ی تمام شده‌ی آن‌را بر اساس نقشه‌ی پیشنهادی برآورد می‌کند؛ مثلاً یک ساختمان با زیربنای ۴۰۰ متر مربع یک میلیون تومان خرج برمی‌دارد. بانک به همین صورت کل مبلغ تمام شده را برآورد می‌کند و در مثلاً ۶۰ درصد آن ساختمان و تاسیسات دیگر با او شریک می‌شود و این مبلغ را می‌پردازد. پس از پایان کار به مشتری پیشنهاد می‌کند که سهم او را به فلان مبلغ با اقساط ۲۰ساله هر قسطی به فلان مبلغ خریداری کند و مشتری در صورت تمایل اقدام به چنین خریدی می‌کند. البته بین سهم المشارکه‌ای که اولاً بانک به مشتری پرداخت کرده و بین مبلغی که بعداً بانک سهم خود را به او می‌فروشد، ممکن است ۲۰ درصد یا کمتر و بیشتر فاصله باشد؛ مثلاً اولاً بانک به مشتری ۲۰۰ هزار تومان داده و در ساختمان و یا تاسیسات دیگر شریک شده و حالا مثلاً به ۲۴۰ هزار تومان به او می‌فروشد. و یا مثلاً مردی برای تجارت احتاج به پول دارد به بانک مراجعه می‌کند. بانک مبلغی را به عنوان مضاربه به او می‌پردازد و بانک زمان و خصوصیات و نوع تجارت را به وسیله‌ی کارشناس بررسی می‌کند و یک مبلغ سود برحسب تخمین پیش‌بینی می‌کند و اولاً مدعی این مبلغ سود سهم خود می‌شود چنان‌چه عامل یا مشتری پس از اتمام مدت، ادعا کند که خسارت کرده و یا این‌که سود از مقدار پیش‌بینی شده‌ی بانک، کمتر بوده و به اثبات برساند بانک موظف است در صورت عدم سود و یا کمتر بودن آن از مبلغ پیش‌بینی شده‌ی خود، صرف نظر کند و اگرعامل مضارب خسارت کرد جزوی از سرمایه را ویا کل سرمایه را، بانک در ضرر سرمایه شریک نیست و سرمایه را از عامل می‌گیرد. و اگر عامل مضارب یا مشتری هر کدام مبلغی را که به صورت قسط ماهیانه به بانک می‌پردازند و این مبلغ را در وقت مقرر یعنی سرِ ماه نداد، در ماه دوم به آن اضافه می‌شود.

در این دو سوال چند چیز قابل توجه است: گرفتن سود از مشتری قبل از انجام معامله و یا قبل از وقت مقرر و شریک نبودن بانک در صورت ضرر کردن عامل اصل سرمایه را و اضافه شدن قسط ماهیانه در صورت پرداخت نشدن قسط در وقت مقرر، آیا طبق مذهب ما احناف این گونه معاملات و یا وام گرفتن جایز است یا خیر؟ بیّنوا فلتوجروا.

الجواب مبسملاً و حامداً و مصلیاً: موضوع بانک‌ها مسئله‌ای خیلی وخیم و مهم است. امروزه حکومت‌ها که معاملات بانکی و اداره‌های ترقیات اقتصادی را پیاده کرده‌اند، غالباً هدف آن‌ها هم اجرای سود و ربا نیست و نه زراندوزی بلکه به ظاهر هدف آن‌ها برقرار داشتن اقتصاد در جامعه و نفع عمومی مردم و ملت است؛ چراکه امروزه گذشته از کشورهای غیراسلامی، همه کشورهای اسلامی هم از آن‌ها استفاده می‌کنند و این مسلّم است که همه مدعیان اسلامی، ربا و سود را با همه انواع و اوضاع و اقشار و ازمان، حرام قطعی می‌دانند به حکم قرآن مقدس و احادیث صحیح پیامبر اسلام ﷺ. و چنین گفته نمی‌شود که همه معاملات بانکی، حرام و سودی هستند البته این طور هم نمی‌توان گفت که همه‌ی آن صحیح هستند. بنابراین، در آن دقت و نظر شود: هرآن‌چه مطابق قرآن و احادیث و قوانین فقها برآید، صحیح و جایز گفته شود، و هر چه بجز ازین است، از آن اجتناب شود.

این مسأله معرکة الآراء بین علمای هند و پاک وغیرها شده است و بسی نظریات و آراء درین خصوص ارائه شده است. احقر از اهل نظر و رأی نیستم بلکه فقط مقلّد یک مذهب و ناقل قول علما هستم و شخصاً درین موارد محقق هم نیستم لعلّ الله یحدث بعد ذلک امراً [اما بازهم پاسخ این سوال در روشنی تحقیق و اقوال ارائه شده از علما به تفصیل ذیل است]:

۱- در مسألۀ نخست علما دو گروه می‌باشند: محتاطین و مصلحین. گروه اول این مبلغ کم و ثابت را هم سود و ربا می‌نامند؛ با استناد ازین حدیث: «کل قرض جرّ نفعاً فهو رباً». ایشان می گویند این مبلغ کم ارزش، مزد کارمندان نمی‌تواند شد بلکه منفعتی است که از بدهکار استفاده می گردد.

در فتاوای محمودیه به اردو می‌نویسد:

«سوال: یهاں ملیشاء میں تجارت پیشه مسلمان آباد هیں وه لوگ بینك سے تجارت کیلئے روپیه لیتے هیں بینك ان سے ایك في صد زاید وصول کرتاهے... جواب: یه سود هے. . . ». [۱]

عده‌ای از علما به همین قول قایل شده‌اند.

گروه دوم مصلحت عوام و مردم را درنظر گرفته و برای نجات و خیرخواهی امت حضرت رسول اکرم ﷺ این مبلغ کم و ثابت را دو توجیه کرده‌اند: توجیه اول این که این مزد کارمندان بشمار می‌رود و حلالست.

در امدادیه در موضوع «مني آرڈ» می‌فرماید:

«مني آرڈ مرکب هے دو معاملوں سے ایك قرض جو اصل رقم سے متعلق هے اور دوسري اجاره جوفارم کے لکهتے اورروانه کرنے پربنام فیس کے دي‌جاتي هے اور دونوں معامله جائز نهیں پس دونوں کا مجموعه بهي جائز هے اور چونکه اس‌میں ابتلاء عوام هے اس لئے یه تاویل کرکے جواز کا فتوي مناسب هے». [۲]

حضرت مفتی نظام الدین مفتی دیوبند از همین عبارت امدادیه استدلال و استنباط کرده و این مبلغ را بر اجرت «مني آرڈ» قیاس کرده و آن‌را کارمزد کارمندان قرار داده است. عبارت ایشان این است:

«پس اس معامله کي توجیه یه جاسکتے هے که اس جزوي رقم کوجو سود کے نام سے لي جاتي هے حقیقت وه سود نهیں هے بلکه اس طریقه کا انتظام ٹهیك رکهنے والوں کي اجرت میں اورجو سامان وغیره اس پر خرج هوتے هیں یا درکار هوتے

۱- فتاوای محمودیه: ۲۴۱/۴ .

۲- امدادالفتاوی: ۱۰۸/۳، کتاب الربوا .

هـيـے ان كـي قيمـت مـيں لـي جـاتي هـے جـن سـے انتظـام مـيں سـهولت رهتـي هـے. . . ». [۱]

توجیه دوم: بر سبیل تسلیم، این همان نفع قرض است اما درحالت مجبوری شدید،گرفتن این قرض برای مجبورین به این درجه روا می‌باشد نه برای آنان‌که به این درجه نرسیده‌اند؛ به دلیل این جزئی «الاشباه و النظائر»: «یجوز للمحتاج الاستقراض بالربح».

علامه حموی شارح «الاشباه» آن‌را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«نحوه ان یقترض عشرة دنانیرمثلاً و یجعل لربّها شیئاً معلوماً فی کل یوم ربحاً». [۲]

سخن کوتاه این‌که اگر مجبوری به این درجه برسد که اصلاً وسیله و ذریعه‌ی معاشی نداشته و مکان سکونت و لباس پوشیدنی و امثال آن نداشته باشد، برای او راه جواز وگنجائش نوشته و داده‌اند، امّا اگر از راه تعیّش و مال اندوزی و تکثیر آن چنین کند، برای وی گنجائش ندارد.

ج۲- از تحریر شما معلوم می‌شود که درین صورت اولاً بانک به شخصی دوصد هزار تومان می‌دهد ولی نصف آن‌را تحویل داده و نصف را برای خود می‌گذارد و شخصی را وکیل می‌کند که ساختمانی برای من و خودت خریداری یا درست کن و او به میل خود اگر بخواهد خرید می‌کند یا شرط می‌کند که باید با اقساط خرید کند. به هرحال این صورت هم مضاربه و مشارکت نیست بلکه اقراض و استقراض است. پس اگر شرط و اجبار نکند، این عقد نزد فقها روا و جایز است و در صورت شرط نمودن، اختلافی اندک بین ائمه وجود دارد: نزد

۱- نظام الفتاوی: ۲۶۴/۱.

۲- الاشباه و النظائر مع شرحه للحموی، ص۱۱۵، آخرقاعدة (الضرریزال)- و نظام الفتاوی: ۲۶۸/۱- و فتاوای محمودیه: ۲۴۲/۴.

امام محمد ﷺ گنجائش دارد و همین است قول کرخی ﷺ و نزد خصاف ﷺ مکروه و نزد حلوانی ﷺ حرامست. در این زمان پرفتن و مشکلات، جهت تسهیل بر امت برای مفتی گنجائش دارد که به قول امام محمد و کرخی رحهماالله فتوای جواز بدهد، کما قال فی‌الهندیة:

«و کذلک اذا قرض رجلاً دراهم او دنانیر یشتری المستقرض من المقرض متاعاً بثمن غال فهو مکروه و ان لم یکن شراء المتاع مشروطاً فی القرض و لکن المستقرض اشتری من المقرض بعد القرض بثمن غال فعلی قول الکرخی لابأس به و ذکر الخَصّاف فی کتابه و قال ما احب له ذلک و ذکر شمس الائمة الحلوانی انه حرام و ذکر محمد فی کتاب الصرف ان السلف کانوا یکرهون الا ان الخَصّاف لم یذکر الکراهیة انما قال لا احب له ذلک فهو قریب من الکراهة لکنه دون الکراهة و محمد لم یذکر بأساً فانه قال فی کتاب الصرف: المستقرض اذا اهدی للمقرض شیئاً لابأس به من غیر فصل فهذا دلیل علی انه رفض قول السلف. قال شیخ الاسلام خواهرزاده ما نقل عن السلف محمول علی ما اذا کانت المنفعة و هی شراء المتاع بثمن غال مشروطة فی الاستقراض و ذلک مکروه بلاخلاف و ما ذکر محمد محمول علی ما اذا لم تکن المنفعة و هی الهدیة مشروطة فی القرض و ذلک لایکره بلاخلاف هذا اذا تقدم القرض علی البیع...».[1]

البته اگر دراین صورت آن‌چه به اقساط می‌دهد و برآن اضافه می‌گردد، آن سود خالص است و تدبیر در این مورد این است که بدهکار یک مشت و جمعاً بدهد. قسطواری نگذارد.

ج۳- این صورت نزد فقهای احناف مضاربتی صحیح از قسم مطلق یا مقید نیست بلکه مضاربه‌ی فاسده است؛ به این چند وجوه:

۱- الهندیة: ۹۸/۳، ط کانفور.

الف) در این‌جا بانک قبل از اجرای معامله مقداری نفع برای خود مقرر کرده است و این جایز نیست.

ففی شرح المجلة لابن‌رستم: «فلو شرط لاحدهما قدرمعین کمأة مثلاً فسدت المضاربة لقطع الشرکة فی الربح».

و فیه ایضاً: «عن الجلالیة کل شرط یوجب جهالة فی الربح اویقطع الشرکة فیه یفسدها».[۱]

ب) شرط عدم تحمل ضرر، گرچه شرط مفسد نیست بلکه لغو است، امّا پس از فاسد بودن آن، این شرط بی‌جا و بی‌فایده است؛ چراکه ضرر اولاً به نفع دائر می‌گردد و چون از نفع می‌گذرد، به رأس مال دائر می‌گردد و آن‌را باید صاحب مال متحمل گردد.

قال فی المجلة: «الضرر و الخسار یعود فی کل حال علی رب المال و اذا شرط ان یکون مشترکاً بینه و بین المضارب فلا یعتبر ذلک الشرط».[۲]

گرفتن این اضافه هم سود می‌گردد فلذا این صورت هم از دیدگاه اهل فتوی از حنفیه گنجائش ندارد؛ مگر در وقت اضطرار که در آن وقت وام گرفتن به نفع با مجبوری گنجائش دارد؛ هم‌چنان‌که در عبارات فوق در جواب دوم نوشته شد و به دلیل همان جزئی «الاشباه و النظائر». هذا ما عندی نقلاً من الکتب.

و الله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)
۱۳ربیع الآخر -۱۴۱۳ هـ. ق

حکم جوائز بانکی

الاستفتاء (۳۳۶): مردم پول در بانک می‌گذارند و بعد از قرعه‌کشی که از طرف بانک صورت می‌گردد، مبلغی پول و یا کالا به‌طور انعام به صاحب پول

۱- شرح المجلة، ص۷۴۷. ۲- المجلة، ص۷۵۷.

تعلق می‌گیرد و برنده می‌شود و این شخص نیازمند یک وسیله است، آیا گرفتن این جوائز یا پول‌ها جایز است یاخیر؟ با توجه به این که حالا اسم این‌را، قانون عملیات بانکی بدون ربا می‌دانند و می‌گویند بانک وکیل صاحب پول است و این پول که در بانک گذاشته شد بعد قرعه‌کشی باقی می‌ماند.

الجواب باسم ملهم الصواب: گرفتن این همه جوائز روا نیست؛ زیرا بانک بعد از گذاشتن و پس‌انداز پول درآن توسط شخص، مقروض صاحب مال می‌گردد؛ چون مسئولین بانک عین آن مال را به طور امانت نمی‌گذارند بلکه آن‌را صرف و هلاک نموده و بعداً مثل آن‌را به او می‌دهند و امانت‌دار به سبب استهلاک امانت، بدهکار و مقروض می‌گردد. بنابراین، گرفتن هر نوع نفع از بانک، گویا نفع گرفتن است از بدهکار خود و بدیهی است که این، در حکم ربا و حرامست؛ به حکم حدیث: «کلّ قرض جرّ نفعاً فهو رباً».

البته آن مبلغ را از بانک گرفته و به اهل نیاز بدون نیت ثواب بدهد. نیت را دفع ضرر و گناه کند.

و الله تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۷ذیحجه- ۱۴۱۳ هـ.ق

دادن پول جوائز بانکی و ربا به مساجد و مدارس و بابت زکات و...

الاستفتاء (۳۳۷): آیا نفع و سود پول‌هایی که در بانک گذاشته شده‌اند، ربا محسوب می‌شوند یانه؟ و دادن چنین پول‌ها به کمک مساجد و مدارس جایز است یاخیر؟ آیا زکات پول‌های پس‌انداز خودش را از همین سود می‌توان داد یانه؟ آیا این بیع مضاربه نیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آری ربا محسوب می‌شوند. این پول‌ها را به فقرا بدون نیت ثواب بدهد و به مساجد و مدارس ندهد که ثواب ندارد. زکات را هم ازین پول‌ها ندهد. این بیع مضاربه نیست.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۲۳ربیع الثانی- ۱۴۱۴هـ.ق

حکم افتتاح حساب در بانک

الاستفتاء (۳۳۸): امروزه مردم از ترس دزد و... پول‌های پس‌انداز خود را جهت حفاظت به طور امانت و بدون قید و شرط معامله و سود، در بانک دولتی واریز می‌کنند در رأس سال مبلغی پول از فائده‌ی پول‌های‌شان براثر تجارت، به صاحبان آن‌ها می‌دهند، درین مورد چه می‌فرمایید. و اگر کسی خورده است تکلیفش چیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اولاً تا امکان دارد برای حفاظت هم در بانک نگذارد امّا در صورت مجبوری نهادن و واریز کردن این پول‌ها در بانک راه جواز وجود دارد البته سودی که به او می‌دهند، به‌علت مخلوط شدن سود با آن، خوردن و مصرف کردن آن روا نیست و گذاشتن آن در بانک نیز روا نیست بلکه آن‌را گرفته و به فقرا بدون نیت ثواب بدهد. کذا حققه فی فتاوی دارالعلوم و امدادالمفتین و امداد الفتاوی.[۱]

اگر کسی خودش خورده و مصرف کرده است، توبه کند.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۱۲رجب- ۱۴۱۴هـ.ق

حکم قرضی که به مستقرض سودی تعلق نگیرد بلکه دیگری متکفل آن شود

الاستفتاء (۳۳۹): شخصی به دیگری پیشنهاد می‌نماید که مبلغ یک ملیون مثلاً از بانک گرفته نصف آن‌را به من بدهید و به وقت پرداخت مبلغ پانصد هزار را بدون سود پرداخت نماید و باقیمانده پانصد هزار دیگر را به همراه سود کامل،

۱- فتاوای دارالعلوم دیوبند:۷و۸ (قسمت عزیزالفتاوی):۲۹/ و (قسمت امدادالمفتین): ۳۸ – و امدادالفتاوی:۱۳۲/۳– و جدیدفقهی‌مسایل، ص۲۵۶

ولی متکفل می‌شود آیا گرفتن چنین قرضی که برای قرض گیرنده هیچ‌گونه سودی لازم نمی‌شود جایز است یا نه؟ و اگر گرفت حرام می‌شوند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: دراین صورت برای شخص دوم اگرچه این قرض گرفتن گنجایش دارد، اما چون به شخص اول گفته است که شما از بانک بگیرید و به من بدهید، شریک جرم عقد ربا است و صرف همین پول از کراهیت خالی نیست ولی برای شخص اول که سود را تکفل کرده است، حرام و سود است و هذا ظاهرٌ.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲ جمادی الاول- ۱۴۱۵ هـ. ق

دادن سود بانکی به خویشاوندان خود

الاستفتاء (٣٤٠): سودی که از بانک بدست می‌آید آن‌را به ذوی الارحام دادن چگونه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر ذوی الارحام محتاج هستند، جایز است.

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۲۵ ذیقعده- ۱۴۱۵ هـ. ق

قرض گرفتن از بانک به این صورت که اگر در وقت مقرر شده پرداخت کند سود ندارد و او پرداخت هم کند

الاستفتاء (٣٤١): آیا قرض گرفتن از بانک به این صورت که اگر در ظرف این مدت این اندازه پول پرداخت نکند در همان مبلغ مثلاً ده هزار اضافه می‌شود باید پرداخت کند. اگر در همان وقت مقرر شده او مبلغ مذکور را که بانک خواسته است پرداخت کند دیگر چیزی نمی‌خواهد این صورت چطور است جایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: جایز نیست. این صورت هم سود و حرام و در حکم «کلّ قرض جرّ نفعاً فهو رباً» داخل است [و این شرط هم خالی از اشکال نیست].

و الله سبحانه اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۰ ربیع الثانی- ۱۴۱۶ هـ.ق

انفاق سودهای بانکی به فقرا به نیت ثواب

الاستفتاء (۳۴۲): اگر شخصی فایده‌هایی را که از بانک به دست آمده‌اند، به نیت ثواب به فقرا بدهد چگونه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: سود بانکی را باید از بانک گرفته بدون نیت ثواب به فقرا صدقه کند و اگر به نیت و امید ثواب صدقه کند، جایز نیست بلکه خطره‌ی کفر دارد.

[قال فی الهندیة: «و لو تصدق علی فقیر بشیئ من مال الحرام یرجوا الثواب یکفر و لوعلم الفقیر بذلک فدعا له و امّن المعطی فقد کفرا».[1]]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی(عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۱۴ ذیقعده- ۱۴۱۷ هـ.ق

الجواب صحیح- محمد عمر (غُفرله)

۱- الهندیة: ۲۷۲/۲.

بَابُ الاِسْـتِقْراضِ

استقراض گُشن نخل نر به عوض خرما

الاستفتاء (٣٤٣): اگرشخصی پوست نخل نر را قرضاً بـه عـوض خرمـا بگیـرد، جایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در گرفتن گُشن نخل نر بـه قـرض، دو صـورت رواج دارد: ١) فعلاً قرض گیرنده خودش ندارد و بدین شرط قرض مـی گیرد کـه وقتی که او داشته باشد، به‌او مثل آن می‌دهد. ٢) این که به‌عوض خرما مـی گیـرد؛ به این‌طور که هنگام رسیدن وقت و فصل برداشت خرما او را خرما می‌دهد.

سوال چون که واضح نیست و از آن معلوم نمـی شـود کـه منظـور کـدام یکـی ازین دو صورتست، بنابراین اگر منظور صورت اول است، در این مورد مسـأله و دلیل جزئی آن در کتب موجوده بعد از تتبع و تحقیـق بسـیار دیـده نشـد، امّـا از قواعد، عدم جواز آن بنظر می رسد؛ زیرا آن اگـر بـا پوسـت باشـد، از عـدديات متفاوتـه اسـت و درآن قـرض بـه عـدد جـایز نیسـت؛ همانگونـه کـه در هدایـه می‌نویسد: «و الکفرّی عددی متفاوت».[1]

و اگراز پوست جدا باشد پس چون که از ثمـار اسـت، دریـن صـورت از قبیـل «مثلیات» می‌شود و درآن استقراض به وزن باخرما جایز است نه با مثل خودآن.

و فـی الـدرّ و الـرد:«و صـح القـرض فـی مثلـی کالمکیـل و المـوزون و العـددی المتقارب».[2]

١- الهداية: ٦٩/٣ .

٢- ردالمحتار : ١٩١/۴.

و اگر منظور درسوال، صورت دوم است پس جایز نیست؛ زیرا دراین صورت بیع«سَلَم» معلوم می‌شود، امّا چون‌که شرایط آن در این صورت دیده نمی‌شود، جایز نیست.

قال فی الدر علی هامش الرد: «یصح فیما امکن ضبط صفته و معرفة قدره کمکیل و موزون و ممّن و المعدود المتقارب...».[1]

«و شرطه بیان جنس و نوع قدر و اجل و قدر رأس‌المال و مکان الایفاء...».[2]

پس در این‌جا چون در مُسلَم فیه بیان نوع و اجل و مکان ایفاء مذکور نیست لذا این قرض جواز ندارد و نیز در «عددیات متفاوته» بیع آن نسیئتاً با خرما به‌سبب جهالت جایز نیست؛ کما فی الهدایة.[3]

والله اعلم وعلمه اتم- محمدعمر(غُفرلَه)
سنه‌ی ۱۳۸۳ هـ.ق

استقراض و معامله‌ی خوشه‌ی خرما به پول یا گندم یا خرما و...

الاستفتاء (۳٤٤): وقتی که خوشه‌ی خرما را از درخت بریدند و در خرمن نهادند اگر کسی به قرض یا با پول یابا گندم یا ذرت یا جو و یا به خود خرما یا به نمک یا به باقلا خرید کند، جائز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: خرید این خرما با پول و ذرت و باقلا جایز است؛ مساوی است که فروش آن دست به‌دست باشد یا به نسیه و با گندم و جو و نمک دست به‌دست جایز و حلال است؛ کم باشد یا بسیار امّا نسیه درین‌صورت

۱- مرجع‌سابق: ۲۲۶/۴.

۲- مرجع‌سابق: ۲۳۰/۴.

۳- الهدایة: ۶۹/۳.

روانیست؛ لوجودالقدر و با خود خرمای دیگر دست به‌دست به تساوی و برابری جایز است نه به نسیه و نه زیادتی؛ لاتحادالقدر و الجنس.[۴]

البته اگر منظور از قرض، قرض حسنه است، جایز است ولی مثل همان خرما برای او واجب می شود.

والله اعلم وعلمه اتم- محمدعمر(غُفرلَه)
سنه‌ی ۱۳۸۳هـ . ق

استقراض پاجوش درخت خرما به مثل آن

الاستفتاء (٣٤٥): اگر کسی بوته را با بوته به قرض بگیرد جایز است یا خیر؟

الجواب با سم ملهم الصواب: به قرض گرفتن پاجوش(نهال) نخل به عوض پاجوش جایز و صحیح نیست.

والله اعلم وعلمه اتم- محمدعمر(غُفرلَه)
سنه‌ی ۱۳۸۳هـ . ق

به قرض گرفتن درهم اماراتی مثلا به تومان ایرانی و تفاوت صرف در وقت پرداخت

الاستفتاء (٣٤٦): مثلاً زید دو هزار درهم به آقای بکر در ابوظبی به قرض داد و این هردو ایرانی اند، و درآن وقت صرف دو هزار درهم با تومان ایرانی ۳۶۰۰ تومان بود. بعد از مدتی بکر در وطن خود ایران آمد، زید از ابوظبی به برادر خود نوشت که مبلغ مذکور را از بکر بگیرد و درین وقت صرف آن مبلغِ درهم با تومان ۵۴۰۰ تومان شد(برادر زید این مبلغ را از بکر می‌خواهد) بکر می گوید من شما را تومان به صرف حال نمی‌دهم بلکه به صرف همان وقت که ۳۶۰۰ تومان اند به شما می‌دهم. برادر زید می گوید: من به صرف حال می‌خواهم. پس آیا بر بکر ادای آن مبلغ به صرف زمان حال لازم می گردد یا صرف قبلی؟ و آیا

۴- کذا فی الشامیة: ۱۹۹/۴ .

حق دارد بگوید که من این جا ۵۴۰۰ تومان نمی‌دهم و به ابوظبی می‌روم همان دو هزار درهم را به زید می‌دهم؟ و برادر زید می گوید من می خواهم آیا حق دعوا دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: بر بکر لازمست که به ابوظبی رفته مبلغ دو هزار درهم را به زید پرداخت کند و این حق را دارد. برادر زید نمی‌تواند این جا جبراً از او تومان بگیرد و دعوای او اعتبار ندارد.

قال فی الشامیة: «اذا استقرض دراهم بخاریة و التقیا فی بلدة لایقدر فیها علی البخاریة فان کان ینفق فی ذلک البلد فان شاء صاحب الحق اجّله قدر المسافة ذاهباً و جائیاً و استوثق منه و ان کان البلد لاینفق فیها وجب القیمة.»[1] وکذا فی الهندیة عن قاضیخان.[2]

والله اعلم وعلمه اتم- محمد عمر (غُفرلَه)
۱۵ ربیع الآخر- ۱۳۹۹ هـ.ق

استقراض گندم و ذرت و اشیای کیلی و وزنی به کیلی و وزنی و تعیین مدت

الاستفتاء (۳٤۷): اگر دان گندم و ذرت و کیلی به کیلی و وزنی به وزنی را قرض بگیرند، تعیین مدت و شرط آن چگونه است؟

الجواب باسم ملهم الصواب: در قرض، تعیین مدت لغو است و شرطی ندارد. هرگاه که قرض دهنده قرض خودرا طلب کند، به وقت استطاعت ادای مثل آن بر مدیون واجب است.

والله اعلم وعلمه اتم- محمدعمر (غُفرلَه)
۳ ذیحجه- ۱۳۸۴ هـ.ق

حکم پرداخت قرض به صورت تقسیط

۱- ردالمحتارشامی: ۱۹۳/۴.

۲- الهندیة: ۹۹/۳ .

الاستفتاء (۳۴۸): زید به خالد می گوید مبلغ صد هزار تومان قرض به من بده تا برای دکان جنس بگیرم و پولان ترا به این صورت می‌دهم که در هر ماه پنج هزار پرداخت می کنم تا این که تمام شوند، آیا این صورت اشکالی دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این صورت اشکالی ندارد.

والله اعلم وعلمه اتم- محمدعمر(غُفرلَه)

۱۱ رجب- ۱۴۱۲ هـ.ق

حکم استقراض از بانک با شرط سود

الاستفتاء (۳۴۹): بانک کشاورزی برای مردم وام می‌دهد؛ یک میلیون تومان و می گوید ما یک سالی مبلغ شصت هزار تومان از شما می گیریم بعنوان مزدکارگران و قلم و کاغذ، آیا این ربا است یا نه؟ و آیا هنگام ضرورت گرفتن آن جایز است یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این سود، حرام و ربا است؛ زیرا وام دهنده بر بدهکار شرط ادای مبلغ شصت هزار تومان سالیانه مقرر می کند و ظاهر است که این عنوان «مزدکارمندان»، غیرصحیح است و بر بدهکار مزدی هم لازم نیست و نه این که مزد قلم و کاغذ شصت هزار تومان امکان دارد.

قال فی الدرّ و الرد: «و فی الاشباه: کل قرض جرّ نفعاً فهو حرام ای اذا کان مشروطاً کما علم مما نقله عن البحر و عن الخلاصة و فی الذخیرة و ان لم یکن مشروطاً فی القرض فعلی قول الکرخی لابأس به...».

و اگر شرط نکند و مشروط نباشد اما در عرف معروف باشد، بازهم حرامست؛ زیرا: «المعروف کالمشروط».[1]

۱- ردالمحتار: ۱۹۴/۴.

در حرام، ضرورت اعتبار ندارد؛ مگر وقت اضطرار که خانواده یا خودش از گرسنگی قریب الموت باشند پس به مقدار سدّ رمق می‌تواند استفاده کند نه بیشتر از آن.

والله تعالی اعلم وعلمه اتم- محمدعمر(غُفرلَه)

۲۵ربیع الثانی- ۱۴۱۴ هـ.ق

كِتَابُ الْحَــوَالَة

رضایت و قبول محتال‌علیه در حواله و رجوع طلبکار به بدهکار درصورت دیده نشـدن قبول محتال‌علیه

الاستفتاء (۳۵۰): زید [مدیون بکر بود و به اراده‌ی پرداخت دین خـود] یـک چک ۵۰۰۰ تومانی به بکر یا به وکیل او داد و گفت برو از بانک دریافت کـن و اگر خودت نگرفتی به فلان شخص بدهید که بـرای شـما مـی گیـرد. او چـک را پیش همان شخص برد آن شخص چک را ضبط کرد وگفـت آن‌را بـرای خـودم وصول می کنم چون زید مقروض من است. پس آیا در این صورت دائن (بکـر) می‌تواند دو مرتبه به مدیون (زید) رجوع کند یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آری! درین صورت می‌تواند به مدیون رجـوع کند چون آن حواله بود و تا حال تمـام نشـده بـود کـه از دسـت او بیـرون شـد و محال‌علیه ذمه دار بانک است و چک و محال، به صاحب بانک نرسیده بودند.

در صحت حواله، رضایت و قبول «محال‌علیه» ضروری است و آن در این‌جـا دیده نشد لذا این حواله ناتمام است و دائن دومرتبه به مدیون رجوع کند.

قال فی شرح المجلة: «موقوفة علی رضا فلان المحال‌علیه فلاتتم بدون قبوله...».[1]

والله اعلم وعلمه اتم- محمد عمر(غُفرلَه)

۳۰ شعبان- ۱۴۰۶ هـ.ق

حواله‌ی مقیده / اگر محیل چند نفر را به محتال‌علیه حواله کند

الاستفتاء (۳۵۱): شخصی بنام شیرمحمد مدیون مردی بنام حیدر است، حیـدر دین خود را طلب می‌نماید شیرمحمد او را حواله می کند پیش مردی بنام سرفراز که چهار صدهزار تومان از شیرمحمد مدیونسـت. حیـدر پـیش سـرفراز مـی‌رود، سرفراز قبول می کند چکی به حیدر می‌دهد تا دوماه. بعداً مردی بنام فیض‌محمـد پیش شیرمحمد رفته و از او طلب قرض می کند شیرمحمد او را حواله می کند بـه

۱- شرح المجلة، ص۳۷۲.

سرفراز، سرفراز قبول می کند. سپس مردی بنام سیدمحمد پیش شیرمحمد رفته و از او طلب دین می کند، شیرمحمد او را حواله می کند پیش سرفراز. سرفراز می گوید دین شیرمحمد چهارصد هزار تومان بوده‌اند سه نفر حواله می کند هر یکی را چهارصد هزار تومان نمی‌توانم بدهم مگر درصورتی که شیرمحمد شفاهاً بگوید پس به همان کس خواهم داد. بعداً پیش شیرمحمد می‌روند شیرمحمد می گوید به فیض‌محمد که همراه سرفراز بود، بدهید. سرفراز پول‌ها را به فیض‌محمد تحویل می‌دهد. حالا دو نفر دیگر مدعی هستند که چهارصد هزار تومان به ما بدهید سرفراز می گوید که من به فیض‌محمد داده‌ام امّا هیچ کدام ازینها گواه بر اولیت حواله‌ی خود ندارند. بیّنوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: این حواله، قسمی از اقسام حواله‌ی مقیده است و حکم حواله‌ی مقیده این است که وقتی محیل محال را بر محال‌علیه حواله کند و محال و محال‌علیه حواله را تقبل کنند، دراین وقت حق محال از محیل منتقل شده و بر محال‌علیه تعلق می گیرد. پس بعد از آن اگر محیل شخصی دیگر را بر همان عین یا دین معین حواله کند یا خودش همان عین یا دین را از محال‌علیه طلب کند، صحیح نیست و اگر محال‌علیه همان عین یا دین معین را به اینها بدهد، خائن می گردد؛ زیرا حق محال اول به آن تعلق گرفته است و اگر محال‌علیه آن‌را به دیگران بدهد، ضامن خواهد شد یعنی همان مقدار حواله شده را که حق محال است حتماً بپردازد و همین مقدار را اگر به هر کسی داده است دو مرتبه از او بگیرد.

دلیله ما قال فی الشامیة: «قوله (وحکمها) ای حکم المقیدة فی هذه الاقسام الثلاثة ان لا یملک المحیل مطالبة المحال‌علیه بذلک العین و لابذلک الدین لان الحوالة لما قیّدت بها تعلق حق الطالب به و هو استیفاء دینه منه علی مثال الرهن و اخذ المحیل

یبطل هذا الحق فلایجوز، فلودفع المحال‌علیه العین او الدین الی المحیل ضمنه للطالب لانه استهلک ما تعلق به حق المحتال کما اذا استهلک الرهن احد یضمنه للمرتهن لانه یستحقه، فتح».[۱]

و فی الهدایة: «وحکم المقیدة فی هذه الجملة ان لایملک المحیل المطالبة المحتال‌علیه علی مثال الرهن...» و کذا فی الفتح و العنایة.[۲]

و فی المجلّة فی المادة ۶۹۲:

«ینقطع حق مطالبة المحیل المحال‌به فی الحوالة المقیدة لیس للمحال‌علیه ان یعطی المحال‌به للمحیل و ان اعطاه یضمن و بعد الضمان یرجع علی المحیل».

و قال فی شرح المجلة للاتاسی:

«قال فی الفتح وحکم المقیدة فی هذه الاقسام الثلاثة یعنی المقیدة بعین امانة او مغصوبة او بدین خاص عن لا یملک المحیل مطالبة المحال علیه بذلک العین و لابذلک الدین لان الحوالة لما قیّدت بها تعلق حق الطالب بها و هو استیفاء دینه منه...».[۳] و مثله فی الخانیة علی هامش الهندیة.[۴]

حالا در مسئله‌ی مسئوله وقتی که شیرمحمدِ مدیون، حیدرِ دائن را به مبلغ چهارصد هزار تومان دین خود که سرفراز بدهکار او بود، حواله کرد و سرفراز هم راضی شده حواله را قبول کرد و چک هم به حیدر داد، معامله ختم گردید. بعد از آن حواله کردن شیرمحمد فیض‌محمد را جهت استقراض از سرفراز غیرصحیح و بی‌اعتبار است و فیض‌محمد دراین صورت حقیقتاً محال هم نیست؛

۱- ردالمحتار: ۳۲۷/۴.

۲- الهدایة مع الفتح و العنایة: ۴۵۰/۵.

۳- شرح‌المجلة: ۱۱۷/۳ .

۴- الخانیة بِهامش الهندیة: ۷۴/۳ .

بلکه وکیل شیرمحمد است و تصرفات وکیل به مؤکل تعلق دارند. گویا خود شیرمحمد از سرفراز بعد حواله، طلب حق خود می‌کند که به فیض‌محمد قرض می‌دهم و این غیرصحیح است که او حق مطالبه ندارد.

قال فی البزازیة علی هامش الهندیة:

«رب الدین احال رجلاً علی رجل و لیس للمحتال علی المحیل دین فهذه وکالة لاحوالة». و مثله فی الهندیة.[۱]

پس دراین‌صورت که این مبلغ را سرفراز در حضور شیرمحمد به فیض‌محمد داده است، ضامن است که همین مقدار پول پیدا کرده و حتماً به حیدر بدهد و همین مبلغ را از شیرمحمد دریافت کند و شیرمحمد از فیض‌محمد همین مبلغ را طلب کند و بس.

قال فی الهندیة: «وکان ما قبضه الوکیل ملکا للمؤکل».[۲]

و دین سید محمد برذمه‌ی شیرمحمد باقی است و این حواله بر سرفراز صحیح نشده است و از شیرمحمد طلبکار شود. البته این همه در صورتی است که شیرمحمد اعتراف کند که اولاً حیدر را حواله کرده‌ام و اگر بگوید اولاً سید محمد با فیض‌محمد را حواله کرده‌ام، حکم دیگرها هم همین است و اگر منکر است که من حیدر را اولاً حواله نکرده‌ام و حیدر مدعی اوّلیت است پس بر حیدر گواه لازم است و اگر گواه ندارد، بر شیرمحمد قَسَم لازم می‌آید و اگر شیرمحمد در مورد اوّلیت بادو نفر دیگر اختلاف شود و آن‌ها هم مدعی شوند، نیز حکم مسأله همین است.

۱- البزازیة بِهامش الهندیة: ۲۵/۶ ، ط بیروت، و الهندیة: ۱۴۰/۳.

۲- الهندیة: ۶۲۱/۳، الوکالة، فصل فی احکام‌التوکیل بتقاضی‌الدین وقبضه .

و اگردو نفر ازینها که دائن‌اند، مدعی شوند که ما هردو را در یک وقت حواله کرده است و یا خود شیرمحمد این چنین اعتراف دارد پس همین مبلغ به مقدار دین هردو و برهردو تقسیم شود و باقی هر مقدارکه از هر کسی باقی ماند، بر شیرمحمد هست و او بدهکار می‌باشد.

قال فی الهندیة: «و لو وقعت الحوالتان معاً جازتا کذافی الذخیرة».[۱]

ناگفته نماند همه‌ی این توضیحات در مورد حواله‌ی مقیّده است و احکام حواله‌ی مطلقه با این فرقی دارند.

فقط والله تعالی اعلم وعلمه اتم- محمدعمر(غُفرلَه)
۱۰صفر-۱۴۱۳هـ.ق

حواله به‌شرط مطالبة اصیل (مدیون) درصورت عدم پرداخت محتال‌علیه دین محتال را

الاستفتاء (۳۵۲): زید قرضدار بکر بود، بکر را به خالد حواله کرد که از او پول بگیرد بکر می‌گوید اگر خالد مرا پول داد او را قبول دارم و اگر نداد دو مرتبه از تو (زید) پول خود را می‌گیرم آیا این حواله جایز است و بکر حق رجوع دارد یا خیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این حواله به این شرط، کفالت می‌گردد و بکر حق رجوع دارد؛ اگر خالد به او پول ندهد.

قال فی‌الهندیة: «الکفالة بشرط براءة الاصیل حوالة و الحوالة بشرط مطالبة الاصیل کفالة، کذا فی السراجیة».[۲]

و فی ردالمحتار للشامی: «و لو شرط المحتال الضمان علی المحیل صح و یطالب ایاً شاء لانّ الحوالة بشرط عدم براءة المحیل کفالة، خانیة».[۳]

۱- الهندیة: ۱۹۳/۳، ط کانفور.

۲- الهندیة: ۳۰۵/۳.

۳- ردالمحتار: ۳۵۱/۵.

والله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی(عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۲ جمادی الاول- ۱۴۱۷ هـ.ق
الجواب صحیح- محمدعمر(غُفرلَه)

درچه صورتی محال می‌تواند به محیل رجوع کرده و دین خود را از او طلب کنـد؟/ مفلس و فراری شدن محال‌علیه

الاستفتاء (۳۵۳): چه می‌فرمایند علمای ربانی اندرین مسئله:

آقای سیه‌مرد از آقای حاجی عباس ماشینی می‌خرد و بابت ۴/۵۰۰۰۰۰ تومان نُه فقره چک از قرار هر چکی ۵۰۰/۰۰۰ تومان، مال احمـد را بـه حـاجی عبـاس می‌دهد حاجی عباس مـی‌گویـد مـن چـک احمـد را قبـول نمـی‌کـنم. سیه‌مـرد می‌گوید ما همیشه با این آقا معامله داشـته‌ایـم و خـودش حسـابی اسـت. حـاجی عباس می‌گوید: اگر چک‌ها را سر موعد پرداخت نکـرد، مـن حسـابم را از شـما می‌گیرم. سیه‌مرد می‌گوید شما چک‌ها را برگه زنید و احمد را به زندان بفرستید آن وقت من جوابگوی شما می‌شـوم و درغیـر ایـن صـورت هـیچ گونـه تعهـدی نمی‌کنم. حاجی عباس قبول می‌کند و دو فقـره چـک را کـه مبلـغ یـک میلیـون تومان هستند وصول می‌کند و چون موعد دو چک دیگر می‌آیـد حـاجی عبـاس دنبال احمد می‌رود امّا احمد شکست خورده و هیچگونه پـول و چیـزی نـدارد و فراری شده است. حاجی عباس چک‌هـا را برگـه مـی‌زنـد و حکـم دسـتگیری و زندانی او را از دادگاه می‌گیرد، امّا چون احمد فراری شده و کسی نیست که بـه زندان برده شود، تمام مقدمات زندان و آنچه وظیفه‌ی حاجی عباس اسـت انجـام می‌دهد امّا این که در زندان برود کسی نیست که قانون او را زندان کند.آیا دراین صورت حاجی عباس می‌تواند به سیه‌مرد رجوع کند و حق خـود را مطالبـه کنـد یا خیر؟ مفصلاً با دلایل مرقوم فرموده از خداوند اجر دریافت کنید.

الجواب باسم ملهم الصواب: آقای سیه‌مرد که از حاجی عباس به قیمت مذکور ماشین را خریداری می‌کند و نُه فقره چک سفید به‌عنوان مذکور می‌دهد و در اصل این چک ثمن نیستند بلکه فقط وثیقه‌اند برای وصول قیمت ماشین و به‌خاطر این‌که حاجی عباس بهتر بتواند در آن مدت و موعد قیمت ماشین خود را وصول کند، لذا به سیه‌مرد دوباره مراجعه کرده و قیمت ماشین را از او دریافت کند چون تاحال قیمت ماشین به او نرسیده است، امّا چون‌که حاجی عباس به سیه‌مرد می‌گوید که چک احمد را قبول ندارم و دو مرتبه سیه‌مرد می‌گوید که چک‌های احمد را برگه زده و او را به زندان بفرستید و درغیر این صورت هیچ تعهدی نمی‌کنم و حاجی عباس درآخر قبول می‌کند، این حواله‌ای به‌شمار می‌رود که سیه‌مرد مطالبه‌ی دین را از ذمه‌ی خود به ذمه‌ی احمد انتقال می‌دهد و حاجی عباس هم قبول می‌کند، بنابراین حاجی عباس نمی‌تواند که به سیه‌مرد رجوع کند بلکه حق مطالبه‌اش بر ذمه‌ی احمد بر می‌گردد؛ امّا به‌شرطی‌که احمد در مجلس بوده و قبول کرده باشد، پس آن وقت سیه‌مرد بریء الذمه می‌شود مگر درصورتی‌که حق حاجی عباس ضائع گردد، آن وقت حاجی عباس می‌تواند به سیه‌مرد رجوع کند و الاّ نه (و این مسئله‌ای جداگانه است).

قال فی الهندیة: «و لم یرجع المحتال علی المحیل الا ان یتوی حقه فاذا توی علیه عاد الدین الی ذمة المحیل، و التویّ عند ابی‌حنیفة احد الامرین: اما ان یجحد المحتال‌علیه الحوالة و یحلف و لابینة للمحیل و لا المحتال‌له او یموت مفلساً بان لم‌یترک مالاً عیناً و لادیناً و لاکفیلاً کذا فی التبیین».[1]

۱- الهندیة: ۲۹۶/۳ .

خلاصه: از این استفتاء معلوم می‌شود که احمد بدهکار سیه‌مرد نیست امّا حاجی عباس را به او حواله می‌کند و حاجی عباس قبول می‌کند و احمد هم وقتی‌که چک به او می‌دهد، معلوم می‌شود که به این حواله راضی شده محتال‌علیه گردیده است پس این از قبیل حواله‌ی مطلقه قرار گرفت و در حواله لازم نیست که محال‌علیه مدیون محیل باشد..

و فی شرح المجلة للاتاسی: «لایشترط ان یکون المحال‌علیه مدیوناً للمحیل فتصح حوالته و ان لم یکن للمحیل دین علی المحال‌علیه».[1]

و فی دررالحکام شرح المجلة: «و تصح الحوالة و ان لم یکن للمحیل دین بذمة المحال علیه او امانة او مال مغصوب بیده و تکون هذه الحوالة حوالة مطلقة».[2]

و حکم حواله‌ی مطلقه آن‌ست که در عبارت هندیه مذکور بوده و استناداً تحریر شد. ومثلها فی الدرّ و الرد للشامی.[3]

امّا درصورت سوال که احمد هیچ پولی و چیزی ندارد، باید فقرو افلاس او به قضاء قاضی یا به حکم دادگاه [برمبنای قول صاحبین] ثابت باشد و اگر فقرش ثابت نیست و فرار کرده است، فرار و غیبت او «تَوِی» گفته نمی‌شود و حاجی عباس حق رجوع به سیه‌مرد را ندارد بلکه صبرکند تابیاید. البته تفلیس قاضی وغیره نزد امام اعظم ﷫ صحیح نیست وصحیح هم همین است؛کمافی‌الشامیة:

«و تعذر الاستیفاء لایوجب الرجوع الاتری انه لوتعذر بغیبة المحتال علیه لایرجع علی المحیل».[4]

۱- شرح المجلة: ۱۱۰/۳.

۲- دررالحکام: ۳۰/۲.

۳- ردالمحتار: ۳۲۵/۴.

۴- ردالمحتار: ۳۲۶/۴، کتاب‌الحوالة.

والله اعلم وعلمه اتم- کتبه: عبدالغنی(عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم
۲۸ جمادی الاول- ۱۴۱۸هـ. ق
الجواب صحیح- محمد عمرغُفرلَه)

استیضاح از مسأله‌ی فوق

از زحمات شما تشکر و قدردانی به‌عمل می‌آید امّا شبهه‌ای در ذهن وجود دارد مستدعی است رفع نمایید وآن این‌که وقتی که حاجی عباس به سیه‌مرد می‌گوید: درصورتی‌که حق من نرسد از شما وصول می‌کنم، اینجا محیل برئ الذمه نشد و این حواله در معنی کفاله می‌شود بعداً آقای سیه‌مرد به شرط خود را تبرئه می‌کند و شرط، زندانی گردانیدن طرف هست وآن‌چه توان و کار حاجی عباس هست، انجام داده امّا طرف فراری هست حال چطور سیه‌مرد تبرئه می شود (اجرکم عندالله).

« العبرة فی العقود للمقاصد لا للالفاظ و المبانی». کفالت به شرط براءت اصیل، حواله است و حواله به شرط عدم برائت اصیل، کفالت است (شرح مجله).

جواب استیضاح

الجواب باسم ملهم الصواب: آن‌چه جنابعالی تحریر فرموده‌اید که حواله به شرط عدم براءت محیل کفاله می باشد؛ کما فی شرح المجله للاتاسی.[1]، قاعده‌ای مسلّم است و ما هم در اول تحریر از آن تغافل نورزیده‌ایم بلکه آن در وقت نوشتن فتوا در نظر ما بوده ولی شما لطفاً دو مرتبه در این عبارت سوال نگاهی عمیق بفرمایید که آن چهار جمله است: ۱) سیه مرد می گوید: شما

۱- شرح المجلة: ۵۶/۳ .

چک‌ها را برگه بزنید، ۲) احمد را به زندان بفرستید ۳) آن وقت من جوابگوی شما می‌شوم ۴) درغیراین صورت هیچ تعهدی نمی‌کنم، حاجی عباس قبول می‌کند، حالا دو جمله‌ی اول معطوف و معطوف‌علیه‌اند که حکم شرط برهردو جمله دائر می‌گردد و اگر مضمونِ یک جمله فوت شود، تا حال ایفای شرط دیده نشده است؛ چراکه از فوت جزو جمله، حکم کل جمله مفقود خواهد شد. جمله‌ی سوم و چهارم، اقرار و اعتراف در موجودیت آن هردو جمله‌ی اولی هستند و اگر یکی از آن دو فوت گردد، حکم مفقود است. فلذا تا وقتی‌که فرستادن احمد به زندان ثابت نگردد، تا آن زمان حکم رجوع برسیه مرد داده نمی‌شود. زمانی‌که احمد به زندان رفت، این حواله حکم کفالت بر وجود شرط، اختیار می‌کند. فراری شدن احمد حکم را تغییری نمی‌دهد؛ چراکه امکان دستگیری و زندانی کردن او تا حال موجود است. تا امکان وجود شرط موجود است، قبل از آن حکم کفالت دائر نمی‌گردد.

البته وقتی‌که زندانی بودن احمد به هیچ وجه امکان پذیر نشود، حواله طبق شرط، به کفالت مبدل گردیده وآن وقت بر سیه مرد رجوع کرده شود.

والله اعلم وعلمه اتم- محمد عمرغفرالله له، (مفتی محترم دارالافتاء منبع العلوم)
۲۲ جمادی الثانی- ۱۴۱۸هـ. ق

رضایت محال‌علیه درحواله /صحت حواله در حصه‌ای‌که محال‌علیه قبول می‌کند و راضی است

الاستفتاء (۳۵٤): زید و عَمرو معامله کرده و زید به عمرو فرموده که من ترا به بکر حواله می‌کنم که وامدار من است و از من متواری می‌باشد و او را نمی‌بینم و چون خویش و قوم تو است و او را می‌بینی. واگر بکر ترا پول نداد من کاری ندارم. البته چنین هم گفت که اگر بکر بگوید که من وامدار زید نیستم یا این‌که پول زید که به ذمه‌ی من هستندکمتراند پس تو عَمرو بکر را با

من روبارو بکن. عَمرو این حواله را با این شروط قبـول کـرده و رفـت نـزد بکـر، بکر می گوید من بدهکار زید هستم امّا نه این قدر که او می گوید. عَمرو نزد زید آمد می گوید که عَمرو گفته پول تو کمتر از حساب منِ عَمـرو هسـتند لـذا بـاقی مانده‌ی پول مرا بده زید می گوید: من ترا همان وقـت پـول مـی‌دهـم کـه بکـر را جلو من بیاوری و اگرنه من ترا پول نمـی‌دهـم. پـس آیـا عَمـرو مـی‌توانـد بـدون روبارو کردن بکر با زید، از زید پول بگیرد یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این حواله صحیح است؛ اگرچه محـال‌علیـه در مجلس حاضر نبوده زیرا حضور او در مجلس ضروری نیست بلکـه فقـط رضـا و قبول او شرط است و حق مطالبه از ذمه‌ی زید به ذمه‌ی بکر منتقل می گـردد وآن حسابی که بکر قبول می کند عَمرو از او بگیرد و حسـاب بـاقی مانـده را کـه بکـر منکر است، از زید بگیرد و زید جریان را خودش با بکر صاف کنـد؛ زیـرا درآن حصه که بکر منکر اسـت و قبـول نمـی کنـد، حوالـه صـحیح نشـده اسـت چـون رضایت محال‌علیه که بکر است شرط است، کذا فی الهندیة.

والله اعلم وعلمه اتم- کتبه: عبدالغنی(عفی عنه)، دارالافتاء منبع العلوم

۱۳ جمادی الثانی- ۱۴۱۸ هـ. ق

الجواب صحیح- محمدعمر(غُفرلَهِ)

كِتَابُ الْكَفَالَةِ

توضیح یک عبارت و چند اصطلاح فقهی در مورد کفالت

الاستفتاء (۳۵۵): «سئل عن رجل له علی آخر دین و به کفیل فاحال رب الدین رجلاً بالدین علی المدیون برضاه فهل یبرأ الکفیل بذلک من الکفالة ام لایبرأ و یطالبه المحتال‌علیه اجاب: نعم یبرأ الکفیل بذلک و لایطالبه المحتال‌علیه» (فتاوی غیاثیة ص۱۲۵،الکفالة).

لطفاً عبارت بالا را ترجمه‌ی سلیس نموده و صورت سوال و جواب را بنویسید و بفرمایید درعبارت‌های علامت زده شده «دین» در اینجا به‌معنی قرض است یا طلب و «کفیل» و «کفالت» یعنی چه؟. «رب‌الدین» طلبکار را گویند یا کسی‌که زیربار قرض قرار گرفته است؟ و «محتال‌علیه» کیست و به چه کسی می‌گویند؟ دیگر بفرمائید که «محتال» کیست و «محتال‌له» چه کسی است و «محتال» به چه کسی را می گویند؟ لطفاً خوب واضح فرمائید.

الجواب باسم ملهم الصواب: ترجمه‌ی عبارت: «سوال کرده شد در مورد مردی که برای او بردیگری مبلغی وام هست یعنی آن دیگر بدهکارش هست و به ادای آن وام فردی سوم ضامن شده است و همین صاحب وام، بدهکار مردی سوم بود و طالب وام خود را علیه همان بدهکار خود به طلب وام خود به رضای همان بدهکار، حواله کرد، پس آیا همان ضامن و کفیل شخص اول ازین ضمانت بری می گردد یا بری نمی گردد و محتال‌علیه می‌تواند مجدداً او را مطالبه کند؟ جواب داد: آری ضمانت از گردن ضامن دور می گردد و او را محتال‌علیه طلب نکند».

توضیح: «دین» اینجا به‌معنی وام است، «کفیل» به‌معنی ضامن و «کفالت» به‌معنی ضمانت. «رب الدین» طلبکار را گویند و «محتال‌علیه» کسی است که همین طلبکار، بدهکار او بود پس او را بر بدهکار خود به وصول همان حساب حواله کرده است. این، اصطلاحات فقهی هستند.

[مسأله را در قالب یک مثال برای‌تان توضیح می‌دهم:] مثلاً برای زید مبلغ صد هزار تومان وام علیه بکر بود که زید، طالب و بکر، بدهکار می‌باشد. بکر قدرت ادای آن نداشت لذا خالد از طرف بکر برای ادای وام زید ضامن وکفیل شد که من وام بکر را به تو (زید) می‌دهم و زید هم بدهکار عَمرو بود به مبلغ صد هزار تومان پس زید برای عَمرو گفت که من پول ندارم ولی بکر به‌مقدار همین مبلغ بدهکار من است من ترا بر او حواله می کنم شما از او آن مبلغ را وصول کنید و بکر هم راضی شده و قبول کرد که من همان مبلغ مطلوب وام شما را به او می‌دهم که تو هم از ذمه‌ی آن بری شوی. پس درین وقت خالد از ضمانت بری می‌شود؛ چون بدهکار خودش قبول کرده و راضی شده است و محتال‌علیه که عَمرو بود از خالد نگیرد بلکه الآن از خود بکر بگیرد.

درین صورت زید، «محیل» است یعنی حواله کننده، «محتال‌علیه» و «محال‌علیه» عَمرو است یعنی حواله کرده شد بر بکر. «محتال‌له» و «محال‌له» (یا محال و محتال) بکر است یعنی حواله کرده شده برای او و «محتال‌به» یا «محال‌به» همان وام و دین است.

والله اعلم وعلمه اتم- محمد عمر(غفرالله له)

۳ شعبان - ۱۴۱۵ هـ.ق

کفالت بالنفس / کفالت مقیده و تعیین مدت در کفالت / فراری و مفقود شدن مکفول‌به و متحمل شدن کفیل خسارت جانی و مالی را بسبب آن

الاستفتاء (٣٥٦): شخصی از طرف یکی دیگر به نفس او برای نفر ثالثی کفیل شد و قرار براین بود که در عرض ۱۵ روز کفیل مکفول‌به را تحویل مکفول‌له بدهد لیکن پس از گذشت مدت مشروطه، «مکفول‌به» فرار کرد و متعاقباً «مکفول‌له» «کفیل» را به‌دست دولت داد و در زندان انداخته شد. کفیل بعد از مدتی با پرداخت مبلغی به‌عنوان جریمه از زندان رهایی یافت و مبلغی

دیگر جهت تلاش و دستگیری «مکفول‌به» خرج نموده بالآخره او را گرفته و به‌دست مکفول‌له سپرد و او هم او را به‌دست دولت داده و مکفول‌به مدتی در زندان بسر برد، آیا کفیل آن‌چه را که خرج کرده است می‌تواند به مکفول‌به رجوع کند یا نه؟ و نیز آیا مکفول‌به که بعد از مدتی در زندان بسر برده است، می‌تواند غرامت زندان بودن خود را از کفیل بخواهد؟

الجواب و هو المستعان: این از قبیل «کفالت بنفس» است و چون درمیان «کفیل» و «مکفول‌له» و «مکفول‌به» ایجاب و قبول ثابت شده، کفالت صحیح شده است و چون قرارکرده بودند که در مدت ۱۵ روز کفیل مکفول‌به را تحویل مکفول‌له دهد، ظاهر است که این تعیین ۱۵ روز به حکم عرف، میعاد کفالت نبود؛ بدین صورت که کفیل فقط تا ۱۵ روز کفیل است نه بیشتر. بلکه عرفاً تعیین این مدت برای تحویل دادن مکفول‌به است. بنابراین، این کفالت، کفالت مقیده و مشروطه نمی‌شود که بعد از تمام شدن مدت موعود تمام شود بلکه کفالت مطلقه است و ادامه دارد و غایت آن، زمان تحویل دادن مکفول‌به می‌باشد به‌دست مکفول‌له و چون دراین مدت تحویل نداده و او فرار کرده، اگر معلوم بوده که کجا رفته است، کفیل برای احضار او مجبور بوده و هست و اگر جایش معلوم نبوده وکفیل مهلت خواسته است که او را پیدا می‌کند امّا مکفول‌له او را به زندان انداخته است، کار بدی کرده است باید او را مهلت می‌داد؛ زیرا تا زمانی‌که کفیل از کفالت انکار و از پیدا کردن مکفول‌به ابا نکند، مکفول‌له حق حبس او را ندارد. البته در صورت فوق چون‌که من وجهٍ حق حبس را داشته لذا به زندان انداختن او، سعایه بدون حق گفته نمی‌شود. و قاعده درینمورد اینست که هر‌که شکایت کسی دیگر را به دروغ و ناحق نزد حاکم و دادگاهی کند و او را جریمه یا اذیت کنند، شاکی، ساعی است به نا حق و بر او ضمان مالی و جانی زندانی لازم می‌آید.

واگر کسی به حق شکایت کند و آن کس من وجهٍ مستحق حبس بود و او را جریمه کردند، بر شاکی ضمان نمی‌آید.

خلاصه چون این‌جا فی الجمله مکفول‌له حق داشته است که شکایت کفیل را برای احضار کردن مکفول‌به نزد حاکم و دادگاه بکند. گرچه به این سرعت حق نداشت تا مراحل دیگر طی نمی‌شد، اما چون فی‌الجمله حق داشت، ساعی و شاکیِ ناحق گفته نمی‌شود لذا جریمه‌ای که از او گرفته‌اند یا پولی‌که برای احضارِ مکفول‌به صرف نموده است، ضمانِ آن بر مکفول‌له لازم نمی‌آید و طبق قاعده‌ی مذکور بالا، مکفول‌به هم نمی‌تواند که غرامت زندان را از کفیل بگیرد.

تجزیه و تحلیل و شرح این مسأله از عبارات ذیل ماخوذ است:

قال فی المجلة: «و تصح الکفالة بالوعد المعلّق ایضاً».[1]

و فیها ایضاً: «حکم الکفالة بالنفس هو عبارة عن احضار المکفول‌به ففی ای وقت شرطه تسلیمه فعلی الکفیل احضاره فی ذلک الوقت حالاً بعد طلبه من المکفول‌له فان احضره فبها و الا یجبر علی احضاره...».[2]

و فی الدّر و الردّ: «و اذا کفل الی ثلاثة ایام مثلاً کان کفیلاً بعد الثلاثة ایضاً ابداً، حاصله انه اذا قال کفلت لک زیداً او ما علی زید من الدین الی شهر مثلاً صار کفیلاً فی الحال ابداً ای فی الشهر و بعده...».[3]

و فی الدّر و التنویرِ بهامش الردّ: «و ان شرط تسلیمه فی وقت بعینه احضره فیه ان طلبه کدین مؤجل حل فان احضره فیها و الا حبسه الحاکم حین یظهر مطله و لو ظهر

۱- شرح المجلة لابن‌رستم، ص۳۳۷.

۲- مرجع‌سابق، ص۳۵۲.

۳- ردالمحتار: ۲۸۳/۴، مطلب فی الکفالة الموقتة.

عجزه ابتداءً لایجبسه، عینی، فان غاب امهله مدة ذهابه و ایابه...».[1]

و فی مجمع الضمانات: «و السعایة الموجبة للضمان ان یتکلم بکذب یکـون سـبباً لاخذ المال منه او لایکون قصده اقامة الحبسة... قال فـی الوقایـة: لوسـعی بغیـر حـق یضمن عند محمد زجراً و به یفتی...».[2] و هکذا فی العقود الدریة و الخیریة .[3]

هذا مافهمت من عبارات الکتب والله سبحانه اعلم وعلمه اتم- محمدعمر(غُفرلَه)

۳۰ ربیع المولود- ۱۴۱۶ هـ.ق

آیا شخص به گفتن«این فرد اگر پول‌های شمارا نیاورد من حاضرم با شما همکاری کنم تا اورا دستگیر کنید»کفیل محسوب می‌شود؟

الاستفتاء (۳۵۷): شخصی گروگان فرد دیگری بود بنـده بـه‌عنـوان میـانجیگر گفتم که این فرد را آزاد کنید کـه پـول‌هـای شـما را مـی‌آورد اگـر نیـاورد مـن حاضرم هستم با شما همکاری کنم تا دوباره او را دستگیر کنید. در جلو چند فـرد دیگر نامه‌ای هم نوشتند و یک ضرب الاجل برای فرد مذکور تعیین کردنـد کـه اگر تا ایـن مـدت پـول را پرداخـت نکـردی بایـد پـول بیشـتری بدهیـد. شـخص میانجیگیر زمانی که اسم اورا هم نوشته بودند خواست تـا نامـه را امضـاء کنـد در جلو آن‌ها گفت: اگر این آقا پول‌های شما را نداد من پول ندارم که به شما بـدهم شما پول‌های خود را از خود او وصول کنید، حالا سوال اینجاست که این فرد به عنوان ضامن به‌شمار می‌رود یا نه؟ و این پول‌ها برذمه‌ی او خواهند بود یا نه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این شخص کفیل بالنفس محسوب می‌شود نـه کفیل به دادن مال؛ چنان‌که او صراحتاً گفته است که این فـرد را آزاد کنیـد کـه

۱- ردالمحتار: ۴ / ۲۸۵

۲- مجمع الضمانات ص ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۹ .

۳- العقود الدریة تنفیح الفتاوی الحامدیة:۲/ ۱۶۵ - و الفتاوی الخیریة: ۳/ ۱۵۳

پول‌های شما را می‌آورد اگر نیاورد من با شما همکاری کرده تا دوباره او را دستگیر کنید لذا این شخص فقط کفیل است به دستگیر کردن مکفول‌به و همکاری کردن آن‌ها. چیزی دیگری بر وی لازم نیست.

قال فی الهدایة: «الکفالة ضربان کفالة بالنفس وکفالة بالمال فالکفالة بالنفس جائزة و المضمون بِها احضار المکفول به...».[1]

والله تعالی اعلم وعلمه اتم- کتبه: عبدالغنی(عفی عنه)، دارالافتاءمنبع العلوم

۵ رجب- ۱۴۲۲هـ. ق

الجواب صحیح- محمدعمر(غُفرلَه)

۱- الهدایة: ۳ / ۱۱۱ و ۱۱۲

بَـابُ حَـوَادِثِ الْفَتَـاوَی

(مسایل و احکامِ معاملات و آلات جدیده)

استعمال قرص و داروی جلوگیری حمل و حکم عزل

الاستفتاء (۳۵۹): اگر کسی از زنان بـه اذن شـوهر و طریـق شـرعی سـوزن‌هـای زمان ما (ضد حاملگی) برای عدم ولادت استعمال کنـد بـا وجـود اعتقـادش کـه اگر خدا خواهد با وجود استعمال سوزن، ولد می‌شود، آیا جایز است یانه؟

بعضی از علماء قائل به جواز و مبلغ‌اند به همین امر و شاید مستدل‌شان همان قول فقها است کـه دربـاره‌ی عـزل آورده‌انـد کـه عـزل در زمـان مـا بجـز از اذن ذوجه‌ی حرّه جایز اسـت. «و قالوا فی زماننا یباح لسوء الزمان الخ» و نیـز مسـأله‌ی مسدّ فم رحم به ادویه مر زنان را کما قال فی‌البحر: «و ینبغی ان یکون سدّ المرأة فم رحمها کما تفعله النساء لمنع الولد حراماً بغیر اذن الزوج قیاساً علی عزله بغیراذنها» و نیز مسأله‌ی «اسقاط حمل»، قال و فی فتح القدیر: «وهل یبـاح الاسـقاط بعـدالحبل؟ یباح ما لم‌یخلق شیء منه ثم فی غیر موضع و لایکون ذالـک الا بعـد مـأة وعشـرین یوما». و نیز این حدیث: «ان رجلاً قال یا رسول الله ﷺ ان لی جاریة و انـا اعـزل عنها و ان اکره ان تحمـل و ان اریـد مایریـد الرجـال و انّ الیهـود تحـدّث ان العـزل الموؤدة الصغری قال۶ کذبت الیهود لو اراد الله ان یخلقه ما استطعت ان تصرفه».

و به ظاهر معلوم می‌شود که این اسباب‌هـا را اسـتعمال کنـد یـا نکنـد، سـواء است و از عبارت اول به ظاهر معلوم می‌گردد که عذل بغیر از اذن زوجه‌ی حـرّه جایز است که زمان، زمانِ فساد است تا ولد پیدا نشـود. و از عبـارت ثـانی معلـوم می‌شود که انسداد فم رحِم حرامست از سبب تعلق حق زوج اما اگر بـه اذن زوج

باشد پس باکی نیست. و از عبارت ثالث هم‌چنین اگر حمل دارد ولی صاحب روح نیست، با اذن جایز است.

الجواب و منه التوفیق و السداد: این مسأله، فرع مسأله‌ی عزل است. پس درین مورد باید دانست که ضرورت عزل به سه سبب پیدا می‌گردد:

۱- زن شخص،کنیز است و او عزل می‌کند تا فرزند او از رقّیت نجات یابند.

۲- به‌سبب ترس از وارد شدن ضرر به فرزند شیرخوار و ابتلای او به بیماری؛ در صورتی که موطوئه‌ی عزل کننده، شیر دهنده‌ی فرزند است.

۳- از ترس کثرت عیال و خوف فقر و تأمین ضروریات زندگی وآن هم از زن آزاد یا کنیز خود و یا ازکنیز شخص دیگری که منکوحه‌ی او است.

احادیث درین مورد مختلف هستند. در روایتی آمده است که عزل، «وادخفی» است؛ **کما فی صحیح مسلم.**(۱)

علامه ابن‌همام﷫ می‌فرماید: «**وصحّ عن ابن مسعود﷛ انه قال هی الموؤدة الصغری وصح عن ابی‌امامة انه سئل عنه فقال ماکنت اری مسلماً یفعله، وقال نافع عن ابن عمر﷛ ضرب عمر﷛ علی العزل**».(۲)

و از برخی دیگر از روایات جو از آن به نظر می‌رسد. ائمه‌ی مذاهب سه گانه بجز از امام شافعی﷫ در قول اصح، اتفاق دارند که «عزل» از همسرحرّه بغیر اذن او جایز نیست و از کنیز خود بدون اذن هم جایز است ولی از کنیز غیر، نزد امام مالک﷫ اذن سیّد وآقای او لازم است و همین است قول امامنا الهمام﷫ و قول راجح از امام محمد﷫. نزد امام ابویوسف﷫ اذن از خودکنیز (نه از آقا) لازم است وهمین است روایتی ار امام احمد﷫و در روایتی دیگر می‌فرماید: اذن

۱- مشکوة المصابیح، کتاب النکاح، باب المباشرة .

۲ - مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ۲۳۸/۶ .

آقا وکنیز هردو لازمی است. و نیز از او اباحت و جواز مطلق و منع و عدم جواز مطلق، روایت شده است.

در مورد علت ممنوع بودن این عمل اختلاف نظر هست. بعضی گفته‌اند: علت آن، تفویت حق زن‌ست. بعضی دیگر گفته‌اند: علت آن، معاندت با تقدیر است وهمین است مقتضای اکثر اخبار وارده.

حکم معالجه‌ی زن برای اسقاط نطفه قبل از نفخ و ورود روح، از همین مسأله، متفرّع است و نیز مسأله‌ی استعمال دارو و تزریق آمپول و... جهت قطع و جلوگیری از حمل و ازاله‌ی نطفه و عدم تولید، به همین مسأله ملحق است.

سخن کوتاه این که در دو سبب اول الذکر هنگام ضرورت وضرر، ازاله‌ی نطفه و اسقاط حمل قبل از نفخ روح و همچنین استعمال دارو جهت عدم تولید، جایز و رواست و همین است مفاد احادیث و همه‌ی روایات فقهیه‌ای که دال بر جوازاند. بدون ضرر و ضرورت، مکروه و امری غیرمطلوب و غیرمرضی می‌باشد و همین توضیح و قول، راجح است.

قال فی فتح‌الملهم: «فالذی یترجح من مجموع الادلة کراهیة العزل وکونه غیرمرضی من غیرتحریم»

و فیه: «و ینزع من حکم العزل، حکم معالجة المرأة اسقاط النطفة... و یلحق بهذه المسئلة تعاطی المرأة مایقطع الحبل من اصله... و قال فی کراهیة الخانیة: و لااقول بالحل اذا المحرِم لوکسر بیض الصید ضمنه لانه اصل الصید فلما کان یواخذ بالجزاء فلا اقل من ان یلحقها اثم هنا اذا اسقطت بغیرعذر، وکان الفیقه علی‌بن موسی یقول: انه یکره... و قال ابن وهبان فاباحة الاسقاط محمولة علی حالة العُذر...».(۱)

همین است مصداق و صورت جمع اخبار و روایاتی که به‌صورت منع آمده‌اند

۱- فتح الملهم شرح صحیح مسلم: ۵۱۴/۳ – ۵۱۳.

فتدبر. و مثلها فی المرقاة شرح المشکوة بعد بحث طویل.[1]

و هم‌چنین در «**بذل المجهود**» صورت جمع روایات اخباریه و قول ابن‌حزم درمورد حرمت عزل، مذکور و مرقوم است.[2] و رُجحان علامه شامی نیز به همین طرف است.[3]

در سبب سوم بدیهی است که این، دلیل بی‌اعتمادی برتقدیر بلکه معاندت علی‌القدر است که حکم آن سوای حرمت چیزی دیگر نیست و این، اظهر من الشمس است. این است حقیقت مسأله‌ی مسئوله بذاتها.

البته آن‌چه ازسوی حکمرانان و مبلّغان طرز تفکر «کاهش نسل و فرزند» در عصر حاضر، مروج و مورد تاکید آن‌ها قرار گرفته است، به چند وجه نارواست:

۱- خود آن‌ها بر این اعلان و تاکید می‌نمایند که ما برای قلّت و کاهش نسل این کار را می‌کنیم؛ چون فراهم نمودن رزق و موارد نیاز این قدر مردم مشکل است. پس واضح است که این نظریه و طرز تفکر اولاً معاندت با تقدیر خداوند متعال و ثانیاً منجر به عدم اعتماد به رزاقیت رزّاق مطلق است و مثل این‌که تامین رزق و معیشت را از خودشان تصور می‌کنند.

۲- آن عزل که در فقه وجود و جواز دارد، برای اشخاص صاحب عذر و آن هم موقتاً گنجائش دارد و این منع و قلت نسل، صورت عمومیت پیدا کرده و آن‌ها در هرزمان در فکر و درصدد قطع نسل می‌کوشند در صورتی‌که پیامبر اسلام ﷺ برکثرت آن تاکید نموده و برآن مباهات دارند.

۳- جواز عزل بنابر ضرورت محدود است اما در این‌جا برآن دعوت داده و مبلغ آن هستند بلکه در بسیار جاها اجبار می‌کنند. پس واضح شد که امری با این

---

۱ - مرقاة المفاتیح: ۲۳۹/۶-۲۳۸- باب المباشرة.
۲ - بذل المجهود: ۴۱۲/۲- ۲۵/۱ – ۳۰۴/۵.
۳ - حاشیة ابن‌عابدین: ۵۸۲/۸، کتاب نکاح، ط دمشق.

قدر قیود و شرایط ومکروه بودن آن بدون عذر وآن هم گرچه مکروه تنزیهی باشد، ولی بازهم اگر فردی بالاخص فرد عالمی، خلق خدا را به آن دعوت دهد، آیا این عمل جایز وحلال است یاحرام؟ و آیا او داعی الی‌الشرّ است یا داعی الی‌الخیر؟ فتفکر و علی سبیل التنزّل اگرچه روا است، اما بازهم امری مباح است ودعوت به امر مباح به‌طوری‌که به آن ترغیب و همه جا تبلیغ کنند و فعل را از ترک آن ترجیح داده و تارک آن‌را مورد ملامت قرار دهد، چه قدر جرمی عظیم در شریعت مقدسه و بدعتی صریح و ترجیحی بلامرجح می‌باشد. هذا ما عندنا و الامر کما هوعند علام الغیوب.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

١١ صفر- ١٣٩٥هـ.ق

محفوظ و ممنوع نگهداشتن حق چاپ کتب توسط مؤلفان

الاستفتاء (٣٦١): آن‌چه مصنفین حق طباعت را محفوظ می گویند و بساست که معاوضه‌ی حق طباعت می گیرند و اجازه می‌دهند این عمل صحیح است یانه؟

الجواب باسم ملهم الصواب: آری صحیح است. کذا حققه فی فتاوی رحیمیه.[1]

حضرت مفتی محمدشفیع مرحوم آن را صحیح نگفته است ولی رُجحان احقر بر فتوای فتاوای رحیمیه است.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر غفرله

٤ محرم- ١٤٠٥ هـ.ق

مثل سؤال بالا

الاستفتاء (٣٦٢): آیا مصنفین می‌توانند حق چاپ کتب مصنفه‌ی خودرا محفوظ کرده و به کسی اجازه ندهند که کتب مصنفه‌ی آنان را چاپ و تکثیر کنند؟ حضرت مفتی محمدشفیع صاحب ﷺ درجواهرالفقه ص٣٣٥،ج می‌نویسد

١- فتاوای رحیمیه:٢٤٤/٣.

حق چاپ محفوظ کردن درست نیست. (المستفتی (مولانا) خالد دهواری).

الجواب باسم ملهم الصواب: جواهرالفقه دوم نزد احقر وجود ندارد. اگر شما دلایل حضرت مفتی صاحب را نوشته بودید، بنده نظری در آن می‌کردم به هرحال آن‌چه تحقیق احقر هست نوشته می‌شود.

این مسأله از مسایل قیاسی و اجتهادی و حمل علی‌النظیر است؛ زیرا در قرون اولی فن طباعت و مطابع وجود نداشته است بنابراین از حوادث الفتاوی است پس بدین سبب به دیگر علما نیز مراجعه شود.

و اما تحقیق مسأله: گروهی از محققان متأخرین حق طباعت را غیرمتقوم و مباح الاصل قرار داده و آن را چیزی قرار نداده‌اند. حضرت مفتی مرحوم از همین گروه است. دسته‌ای دیگر از آنان گرچه آن‌را غیرمتقوم و مباح الاصل قرار داده‌اند، لیکن بنابر وجوه دیگر و حملاً علی‌النظائر آن‌را مالی قرار داده و حق تصرفش را در دست مصنّف داده و از منافع مالی او شمرده و هرکس و ناکس را حق تصرف نداده‌اند. دلیل ایشان این‌ست که بعضی از امور و افعال این چنین هستند که از حیث اصل مباح یا تجارتی مباح‌اند لیکن اگر از انجام آن حق کسی تلف شده یا بر دیگری ضرر بیّن لازم و عاید گردد، آن وقت اباحت آن ساقط شده و از جزئیات لاضرر و لاضرار قرار گرفته و ممنوع شرعی می‌شود. از نظایر جزئی‌اش یکی این که هرکس در ملک خود اجازه و اختیار هرگونه تصرف را دارد، اما اگر بسبب تصرف او در ملک خود ضرر بیّن و فاحش بر دیگری ایجاد و عاید گردد، شرعاً او ممنوع قرار می گیرد. و مثلاً خواستگاری از زن مسلمان برای هرمرد مسلمان هم‌کفو جایز است، ولی خواستگاری بالای خواستگاری دیگری بعد از رُجحان و تمایل به جانب اول ممنوع و ناجایز است. این مسأله در حدیث وفقه موجود است. سوم علی سوم اخیه نیز از همین قبیل است. و هم‌چنین نشستن در مسجد درهرجا برای هرکس مباح است، ولی اگر

شخصی آمده و درجایی نشست و بعد چادرش را گذاشته و برای ضرورتی بیرون رفت، تصرف و اشغال جای او برای دیگری ممنوع است. این گونه جزئیات در شرع و فقه خیلی وجود دارد. علامه شامی در باب «مایفسد الصلاة» تحت مطلب «فیمن سبقت یده الی مباح» بسی جزئیات مفصلاً ذکر کرده و در نهایت می‌فرماید: «**چون دست کسی بر شیء مباح سبقت کرد و به او تعلق گرفت، آن چیز برای دیگران مباح نمی‌ماند**».

بنابر همین اصول و نظایر، وقتی که یک مصنّف و مؤلف کتابی را با تحمّل انواع عرق‌ریزی و زحمت و صرف نیرو و افکار خویش چاپ و منتشر نماید، چگونه انصاف است که حق او مهمل و معطل و غیرمحفوظ گذاشته شود؟! هرگز چنین نیست، بلکه از هرکس دیگر حق طبع برای او محفوظ است و اگرچه هدف اصلی او تبلیغ و اشاعت علم ودین است، اما ضمناً تحصیل منافع هم برایش منظور است و چنان‌چه اصلاً مال و منفعت هم درنظرگرفته نشود، بازهم درصورت غیرمحفوظ بودن حق طبع درحال حاضر وَقعت و ارزش علم و کتب دینی ازبین می‌رود. پس چون حقوق مصنّف به آن تعلق دارد، حق کسی دیگر به آن بحکم قواعد گذشته و مطالب فتاوای علامه شامی تعلق نخواهدگرفت.

این نکته دراین‌جا قابل ذکر است که تاجرانی که یکبار کتاب یک مصنّف را با مجوز او چاپ و منتشر می‌کنند، دومرتبه نمی‌توانند آن کتاب را چاپ و اشاعت کنند و این که می‌گویند هدف ما اشاعت معارف دینی است، این عذر نامسموع است؛ زیرا اگردعوای‌شان راست است، چرا بسیاری از سخنان و مطالب چاپ شده‌ی مصنّفان را تهیه نکرده و رایگان تقسیم نمی‌کنند؟!

این‌جا سؤالی دیگر پیش می‌آید و آن این‌که آیا گرفتن معاوضه‌ی حق طباعت برای مصنّف رواست یا نه؟ در این مورد اولاً باید فهمید که حقوق بردو قسم‌اند:

یکی حقوق مجرده‌ی محض دوم حقوق مجرده‌ی غیرمحض. قسم اول آن‌ست که در آن‌ها منافع مالی نباشد و سبب تحصیل مال هم نباشند بلکه صرفاً جهت دفع ضرر باشند؛ مثل حق شفعه که برای دفع ضرر جار سوء مشروع شده است. در این نوع حقوق گرفتن معاوضه جایز نیست. قسم دوم آنست که درآن‌ها ملاحضه‌ی مالی برای صاحب حق در حال یا درآینده باشد؛ مثل حقوق موظّفه‌ی شاهان که در اعواض آن‌ها مال گرفتن یا به معاوضه‌ی مال از آن مقام کنار رفتن و دست‌بردار شدن هردو جایز است؛ هم‌چنان‌که حضرت سبط اکبر سیّدنا حسن ﷺ در عوض حق خلافت خود از حضرت امیر معاویه ﷺ مال قبول کرده و کنار رفت. یک مثال دیگر: برای هر تاجر و مغازه‌دار مباح است که بر سردر مغازه‌ی خویش عنوانی را مطرح کند که ازآن، مفاد تجارت او منتشر و شایع گردد. لذا هیچ فردی حق اختیارآن عنوان را ندارد، البته عوض گرفتن از آن عنوان جایز می‌گردد. (حوادث‌الفتاوی: جلد چهارم (۴)، سؤال ۲۴).

روی همین مطلب، چون حق طباعت جالب منافع مالی- حالی یا استقبال مصنّف می‌گردد، آن حق برای مصنّف ثابت بالاصالة گردید، پس مصنّف هم می‌تواند معاوضه بگیرد و هم می‌تواند آن را منتقل کند و در عضر حاضر هم، اگر کنترل نشود، باعث بروز بسی مفاسد و آلودگی دینی و چه بسا ضرر دنیوی هم می‌گردد. این بر همه کس واضح و هویدا است و بر احدی پوشیده نیست. فلذا این کنترل، «بخل علمی» گفته نمی‌شود. حال سؤال این‌جاست که اگر کسی بدون إذن مصنّف اقدام به چنین عملی نمود، آیا ضامن می‌گردد یا نه؟ حقیقت این است که ضامن نمی‌گردد، زیرا این نقصان منفعت به‌شمار می‌آید که آن غیر متعیّن و مجهول است، لذا موجب ضمان نمی‌گردد. («شامی»: کتاب‌الغصب)

كذا حقّقه مولانا مفتی عبدالغنی الدهلوی؛ المفتی السابق للمدرسة الامينيّة بـدهلی و ايّده المفتی المعتمد السيّد عبدالرّحيم لاجپوری الديوبندی غفرلهما.[1]

در نظر تحقيقی أحقر، قول راجح و صواب، قول همين گروه است.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر غفرله

١٥ صفر / ١٤٠٥ هـ. ق.

کنترل تولید نسل و جلوگیری از حمل

الاستفتاء (٣٧٣): عده‌ای از زنان مسلمان با اجازه‌ی شوهران‌شان قرص ضـد حاملگی می‌خورند؛ به این نیت که فرزند زیاد نباشد؛ چون خدمات‌شـان از قبیـل تربیت دادن و ... به خوبی انجام داده نمی‌شوند نه به این نیت که رزق می‌خواهند نمی‌توانیم رزق‌شان را تأمین کنیم و یا این‌که به این خاطر که فرزنـد زیـاد متولـد نگردد، شوهر با اجازه‌ی زنش منی را بیرون می‌ریزد [عزل می‌کند] حکم شـرعی در این مورد چیست؟

الجواب بسم ملهم الصواب: در صورت مذکور، استعمال قرص بـرای زنـان جایز است و نیز به اجازت زن آزاده منی را بیرون ریختن جایز است.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

١۴ ذیحجه - ١۴١٢ هـ. ق

مثل سؤال بالا

الاستفتاء (٣٧٤): پزشکان و اطباء بر این عقیده و نظر هسـتند در ایـن زمـان حاضر که انواع و اقسام امراض درجامعه بنابه عللی وجود دارد، اگـر زن هرسـال پشت سرهم زایمان بشود و بچه بیـاورد، ایـن زایمـان هرسـال بلافاصـله موجـب مرض و ضعف بدن او می‌شود. و علاوه برآن، نمی‌تواند بچه را درسـت و صـالح تربیت نموده به جامعه تحویل بدهد، باید حد اقل دو سال یا چند سال با اجـازه‌ی

١- فتاوای رحیمیّه: ٣/٢۴٢ الی٢۴۵ .

شوهر خود در بین زایمان فاصله بگذارد و بچه نیاورد، دو مایع ضد آبستن مثل قرص استفاده کند و بعد مجدداً بچه تولید بشود حکم شرع مقدس را در این مورد بیان فرمایید.

الجواب بسم ملهم الصواب: این عقیده و نظرشان درشرع مقدس غیرمقبول و خلاف مشاهده و طب یونانی است. بسا است که زن‌ها پشت سرهم و در هر سال زایمان می‌شوند و قوی هستند و بالعکس بسیاری از زن‌ها با فاصله زایمان می‌شوند ولی مبتلا به امراض مهلک می‌شوند.

در طب یونانی استفاده‌ی قرص ضد آبستن، خود موجد امراضی مأیوس و صعب العلاج خواهد شد از جمله دوره‌ی قلب، فساد رحم، انجذاب خون، تضعیف ماده‌ی تولید و... .

خلاصه: استفاده از قرص و داروهای ضدّ آبستن بدون ضرورت شدیده مکروه تحریمه بلکه نزد بعضی حرام می‌باشد. ائمه‌ی هرچهار مذهب اهل سنت بر این امر متفق هستند. زیرا این نطفه گرچه خودش روح‌دار نیست و این قتل اصطلاحی به شمار نمی‌رود، اما چون‌که صلاحیت تولید را داشته و ماده‌ی تولید می‌باشد، تخریب و افساد آن نارواست؛ کما صرّح به فی مبسوط السرخسی و جدید فقهی مسایل و امداد الفتاوی و... و هم‌چنین علامه محمد احمد علیش مالکی در «فتح العالی المالک» و امام غزالی (رحمه‌الله) در احیاءالعلوم دراین مورد مفصلاً نوشته‌اند.[۱]

والله سبحانه اعلم و علمه اتم – محمد عمر (غفرله)
۲۸ ربیع الاول – ۱۴۱۳ هـ. ق

۱– مبسوط سرخسی:۸۷/۲۴ – جدیدفقهی مسایل، ص۱۶۸– امداد الفتاوی:۱۹۴/۴– فتح العالی المالك:۳۹۹/۱ .

مثل سؤال بالا

الاســتفتاء (۳۷۵): دربسـیاری از کشـورهای جهـان بـالاخص کشـورهای اروپایی، مرد و زن از بچه‌دار شدن راه‌های زیادی را استعمال و بکـار مـی گیرنـد که این امور در ایران نیز رایج شده است که زن و مرد به شـکل‌هـای مختلـف از بچه‌دار شدن جلو گیری می کنند.

س۱. آیا دراسلام موارد فوق جایز می‌باشند؟ اگر جایز است درچه مواردی و چرا؟

س۲. آیا اسلام برای تعداد فرزندان از یـک پـدر و مـادر، عـده‌ای خـاص را تعیین و مشخص کرده است؟

س۳. آیا کشتن و بی أثر کردن نطفه (منی) به وسیله‌ی راه‌های مختلف گنـاه محسوب شده و مجازات دارد یاخیر؟

الجواب بسم ملهم الصواب: ۱. جلو گیری از بچه‌دار شدن زن و شوهر به هر اسباب که باشد فقط در دوصورت جایز است: اول این کـه از بچـه‌دار شـدن زن، یقـین یـا گمـان غالـب بـرآن باشـد وآن هـم بـه نظـر پزشـک مسـلمان و مـاهر و متخصص که اگر این زن بچه‌دار شود هلاک می گـردد و یـا بـه مرضـی غیرقابـل برداشت مبتلا می گردد. دوم این که خودآن زن مریض اسـت و متحمـل بچـه‌دار شدن نیست، چون خـوف هـلاک شـدن و شـدت مـرض را دارد. در غیـراین دو صورت و محض به خاطر این که اولاد کمتر، زنـدگی بهتـر و خـوف و تـرس از تأمین معیشت و مورد نیاز آن‌ها داشته باشد؛ چنان‌که درحال حاضر نظریه‌ی مردم همین است، این در اسلام روا نیست و تمام مذاهب اهل سنت برآن اتفاق دارنـد. در کتاب «**جدید فقهی مسـایل**» ص۱۶۸ ایـن مسـأله بـا تفصـیل از کُتُـب مـذاهب مختلفه نقل شده است.[۱]

---

۱ – جدیدفقهی‌مسایل، ص۱۶۸.

۲. خیر، اسلام در این مورد قایل به حدبندی نیست بلکه بالعکس بـر تکثیـر و ازدیاد اولاد ترغیب و تأکید نموده است. پیـامبر مکـرم اسـلام ﷺ خطـاب بـه امت خویش فرموده است: «تزوّجوا الودود الولود فإنی مکاثرٌ بکم الأُمم».[1]

ترجمه: «**با همسرانی ازدواج کنید که با شوهر خـود دوسـتی و محبـت کننـده و بسیار بچه‌آور و زاینده باشند؛ زیرا من به سبب کثرت شما (أُمَّت) بـر دیگـر امـت‌هـا برتری و افتخار خواهم کرد**».

همچنین آن‌حضرت، برای خادم خویش حضرت انـس رضی الله عنه ایـن چنـین دعـا فرمودنـد: «اللّهم اکثر ولده» (الحدیث). او کما قال رسـول الله ﷺ. یعنـی: «**خـدایا اولاد انس را بسیار و زیاد گـردان**». بـه‌طوری‌کـه بـر اثـر و بـه برکـت ایـن دعـای آن‌حضرت، حضرت انس رضی الله عنه دارای حدوداً دویست فرزند و نواسه گردید.

۳. آری! اگر آن را به این نیت انجام دهد که از روزی دادن و تأمین معاش او عاجز می‌شود یا- نعوذ بالله- خداوند عـاجز اسـت، ایـن در اسـلام گنـاه بـه‌شـمار می‌رود و شرک است و اگر این عقیده و نیت ندارد بلکه فقط از ترس کثرت اولاد مرتکب این عمل می‌شود، مکروه تحریمه و ادامهٔ آن گناه کبیره است و به ارتکاب گناه کبیره در صورت عدم مغفرت، در قیامت معذّب و مسئول خواهد شد.

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۲۶ رجب -۱۴۱۳ هـ.ق

مثل سؤال بالا

الاستفتاء (۳۷٦): خوردن دارو یا اختیار کردن صـورتی دیگـر تـا بچـه پیـدا نشود، شرعاً جایز است یا نه؟ و در صورت وجود خطـره‌ی مـرض بـرای بچـه یـا مادرش یا خطره‌ی عدم صحیح تربیت شدن بچه‌ها، استفاده ازچنین وسایل جهت

---

۱ – مشکاة المصابیح، ص۲۶۷ کتاب النکاح، به روایت حضرت معقل بن یسار رضی الله عنه.

نابودی بچه جایز است یاخیر و آیا درحکم عزل قرار می‌گیرد یا نه؟

الجواب و منه التوفیق و السداد: در این مسأله چهار صورت وجود دارد:

۱. در حمل جان و روح افتاده است؛ مثلاً چهار ماهه و به بالا است، در این صورت به هیچ وجه استفاده‌ی دارو و اسقاط حمل جایز نیست ولو این‌که برای مادر ضرر و مشکل شدید ایجاد کند.

۲. حمل به درجه‌ی گوشت رسیده ولی روح ندارد، در این صورت بنابر ضرورت شدیده که خوف هلاک شدن مادر باشد، اسقاط آن رواست و بدون ضرورت، جایز نیست.

۳. حمل تا حال به درجه‌ی نطفه است. در این صورت بدون ضرورت، اسقاط آن مکروه است و با ضرورت رواست.

[قال الشامیة: «و لایستبین خلقه... قالوا یباح لها ان تعالج فی استزال الدم مادام الحمل مضغة او علقة و لم یخلق له عضو ...».[1]

و قال فی‌الدرّ: «و قالوا یباح اسقاط الولد قبل اربعة اشهر و لو بلا اذن الزوج».

قال فی‌الردّ تحت قوله بعد بحث طویل: «قال ابن وهبان: فاباحة الاسقاط محمولة علی حالة العذر او انّها لاتأثم اثم القتل اهـ ... اخذ فی‌النهر من هذا وممّا قدّمه الشارح عن الخانیة و الکمال انه یجوز لها سدّ فم رحمها کما تفعله النساء مخالفاً لما بحثه فی البحر من انه ینبغی ان یکون حراماً بغیر اذن الزوج قیاساً علی عزله بغیر اذنها قلت لکن فی البزازیة ان له منع امراته عن العزل ١هـ و ما فی‌النهر علی قاله المشائخ والله الموفق».[2]

---

۱ - ردالمحتار: ۲۲۱/۱، باب الحیض.

۲ - مرجع‌سابق: ۴۱۲/۲، باب نکاح الرقیق.

و فـی الـدرّ ایضـاً: «و یکـره ان تسـقی لاسـقاط حملهـا و جـاز لعـذر حیـث لایتصور».[1]].

۴. صورت چهارم این که دارو را جهت عدم استقرار حمل استعمال می کنـد، پس در این صورت اگر به علت خوف از مرض و ضرر و عذر استفاده می کنـد و عذر هم شدید باشد، جایز است و اگر عذرخفیف است، مکروه است و اگر به سبب خوف کثرت اولاد و عـدم تـامین رزق آن‌هـا ایـن عمـل را انجـام مـی‌دهـد و یـا نس‌بندی می کند یعنی دهانه‌ی رحم را توسط پزشک می‌بندد و یـا شـوهر عمـل نس‌بندی را انجام می‌دهد و آن‌هم به هدف مذکور، پس این همـه حـرام و نـاروا هستند. در این صورت این عمل مرادف نفس کُشی است و در حکم عزل نیست. مذاهب اربعه به این امر متفق‌اند، همچنان که در کتـاب «**جدیـد فقهـی مسـایل**» بـه تفصیل از کتب مذاهب مختلف نقل فرموده است.

مذهب احناف را از مبسوط سرخسی:۸۷/۲۶ ، تفسیر مظهری:۲۰۶/۱۰، رد المحتار للشـامی: ۵۱۹/۵ و بـدائع الصـنائع: ۷۹۳/۱ ، و مـذهب مـالکی را از فـتح العـالی المالک:۳۹۹/۱ ، و مذهب شافعی را از احیاءالعلوم: ۵۳/۲ و مذهب حنبلی را از فتاوای ابـن یتیمـه: ۲۱۷/۴ و مـذهب ظاهریـه را از «محلّـی»ی ابـن حـزم: ۳۷۸/۱۲ نقـل کـرده است.[2] هم‌چنین در امداد الفتاوی، فتاوای دارالعلوم دیوبند و فتاوای محمودیه وغیرها در این مورد بحث شده است.[3]

والله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

٦ شعبان –١٤١٣ هـ. ق

پیوندکاری اعضای انسانی

---

۱ – ردالمحتار: ۳۰۴/۵، الحَـظَروالاباحة.

۲ – جدیدفقهی‌مسایل از ص۱۶۸ الی ص۱۷۴.

۳ – امداد الفتاوی: ۱۹۳/۴و ۱۹۵– و فتاوای دارالعلوم دیوبند: ۷و۲۰۸/۸ و ... .

الاستفتاء (۳۷۷): اگر کلیه‌های شخصی از کار افتادند و کلیه‌ی فروشی موجود است، آیا می‌تواند از شخصی دیگر کلیه‌ای به قیمت بگیرند و خود را از مرگ نجات بدهد یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: عموماً علمای متأخرین همانند حضرت مفتی محمدکفایت الله، حضرت حکیم الامة، حضرت مفتی محمدشفیع وغیرهم ﷭، از علمای دیوبند وغیرهم فتوا به عدم جواز پیوند اعضای شخصی به فردی دیگر و خرید و فروش اعضای انسانی، صادر نموده‌اند؛ البته تزریق خون را روا داشته‌اند و فتوا نیز بر همین قول است.

اخیراً حضرت مفتی محمدشفیع ؒ در این خصوص رساله‌ای مستقل تحت عنوان «**اعضاء کی پیوندکاری**» تحریر فرموده‌اند و هم‌چنین در «**جدید فقهی مسایل**» مولانا خالدسیف‌الله دیوبندی این موضوع را کاملاً به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند.

و الله تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۲۹ ذیحجه -۱۴۱۳ هـ.ق

حکم فروش بلیط حج

الاستفتاء (۳۷۹): کسی که بلیط حج‌اش را مثلاً به قیمت ۳۰۰/۰۰۰ تومان بفروشد درست است یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: عبارت سؤال شما واضح نیست که منظور از بلیط حج کدام بلیط است؟ آیا همان است که برای آن پول ریخته ولی تا هنوز نفس بلیط به دست او نرسیده است و قبل از رسیدن، آن را می‌فروشد و یا این‌که بلیط صادر شده و در دستش هست و آن کاغذ را می‌فروشد؟

پس اگر منظور شما صورت اول است، فروش آن به چند وجه روا نیست:

۱) این که این بیع الشیئ قبل القبض است و آن روا نیست لکونه غیر مقدورالتسلیم.

۲) این «بیع ما لایملك» است و در حدیث از بیع ما لایملك نهی آمده است.

۳) این «بیع الدین من غیرمن علیه الدین» است و این هم روا نیست.

و اگر منظورتان صورت دوم است، در این صورت نیز فروش آن روا نیست؛ چراکه این بلیط مخصوص به نام او صادر شده است و عاقد به او مخصوص نموده است نه برای غیر و این یک نوع حق مخصوصی است به او و فلذا برای او روا نیست که این حق را به دیگری منتقل نماید. کذا فی تکملة فتح الملهم شرح صحیح مسلم و ردالمحتار للشامی.[۱]

والله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۱۴ جمادی الثانی - ۱۴۱۴ هـ. ق

پیوندکاری اعضای انسانی در وقت ضرورت شدیده

الاستفتاء (۳۸۲): اگر حفظ جان مسلمانی موقوف باشد بر پیوند عضوی از اعضای میت مسلمانی، آیا جایز است قطع آن عضو میت و پیوند نمودن آن یا جایز نیست؟

الجواب باسم ملهم الصواب: عمل پیوند در شرع چهار صورت دارد:

۱. پیوند جمادی و... ؛ مثلاً چوب، آهن و پلاستیک یا مادهای دیگر را بر اعضای انسان پیوند کنند، این صورت به اتفاق امت روا و جایز است. نظیر آن در عهد رسالت هم وجود داشت که بینی حضرت عرفجه ﷺ را پیوند نمودند.

---

۱ - نکلمه‌ی فتح الملهم: ۲/۳۶۰۲- ردالمحتار: ۱۴/۴. (درمورد این مسأله به استفتای شمارۀ۳۸۴ نیز مراجعه نمایید که درآن، فروش بلیط‌ها بنابر ضرورت زمان و... جایز گفته شده است).

۲. پیوند عضوی از حیوان بر انسان. این صورت هم جایز است؛ چنان‌که در خلاصة الفتاوی از امام ابویوسف صراحتاً روایت موجود است.

۳. پیوند نمودن عضو خود انسان بر جسم خود او، این صورت نیز روا است؛ در صورتی که همان عضو که جدا شده است به جای خود آن وصل شود. به طور مثال اگر دندان بیرون شد یا پا قطع شد، دو مرتبه آن را وصل کنند رواست. در خلاصة الفتاوی به نقل از امام ابویوسف رحمه الله می‌فرماید:

«یأخذ سن نفسه و لایأخذ سن غیره»[1]

۴. پیوندعضو یک انسان بر انسانی دیگر همان‌گونه که امروزه مروج و به‌وجود آمده است، در این صورت نزد جمهور اُمت این عمل روا و جایز نیست؛ مساوی است که ازعضو انسان زنده باشد یا مُرده، بدون اجازت باشد یا با کسب اجازه، به وصیت و درحالت اختیار باشد یا درحالت اضطرار و اگرچه رهایی و حفظ جان فردی و سلامتی او موقوف به آن باشد، بازهم حرام است و روا نیست. ممکن است که اندک زمانی به بعد، بعضی آزاد خیال، فتوای جواز آن را صادر نمایند.

از ارشادات قرآن کریم و صراحت احادیث و تصریحات فقهای کرام و قیاس عُقَلا، ممنوعیت این عمل واضح شده و مدلل است. در واقع حقیقت این است که هیچ فردی از بشر مالک هیچ عضوی از اعضای خودش نیست بلکه فقط محافظ و نگهبان آن است و هم‌چنین برخلاف حکم شرع مقدس اسلام، حق هیچ‌گونه تصرفی درآن‌ها را ندارد. به همین سبب در زندگی و حیات خود، حق فروش هیچ عضوی هم از اعضای خویش یا هبه کردن آن ندارد و همین‌طور هنگام موت وصیت او به آن باطل و غیرمعتبر است؛ زیرا او مالک اعضای خویش نیست.

۱- خلاصة الفتاوی: ۳۷۰/۴

همین حکم شرعی در خون و تمام اجزای انسانی وجود داشته و ملحوظ است. البته حکم جواز استعمال خون بهنگام اضطرار به طور حادث وعارضی، داده شده است و در غیرخون، حکم جواز جاری نیست به همین وجه، قیاس اجزای دیگر بر خون، امکان ندارد.

دلایل و ما به الامتیاز در جواز استعمال خون و اعضای دیگر طولانی‌اند. در رساله‌ی حضرت مفتی محمدشفیع ﷫ تحت عنوان «**انسانی اعضا کی پیوند کاری**» و در «**جدید فقهی مسایل**» و «**نظام الفتاوی**» ملاحظه شود.[1]

و الله اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غفرله)

۲۵ جمادی الاول - ۱۴۱۵ هـ. ق

تبادل ومعاوضة اسکناس پاره شده و ناقص به‌عوض اسکناس سالم به‌مبلغ کمتر در بانک

الاستفتاء (۳۸۳): در مورد پول پاره که ناقص باشد فی‌المثل نصف یا ثلث یا ربع اسکناس هزار تومانی مفقود باشد و در صورت ارجاع به بانک، بانک مبلغی را با توجه به معیار خاصی کم می‌کند وبقیه‌ی آن را پرداخت می‌نماید، در این مورد فقها وعلما چه می‌فرمایند که آیا در حکم ربوا قرار می‌گیرد یا خیر؟ یا به عبارتی دیگر این مسأله جایز هست یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: جایز است؛ چراکه تماثل در اوراق نقدیه‌ی اسکناس وغیره به عدد اوراق و اسکناس و ذات آن‌ها نیست بلکه اعتبار، قیمت آن‌ها است. وقتی‌که اسکناس پاره شده بعلت پاریدگی قیمتش کم شده است، همان قیمت اعتبار دارد. پس چون بانک مثلاً هزار تومان را نُهصد تومان اعتبار می‌کند و آن‌را در عوض نُهصد تومان می‌دهد، اعتبار داشته و جایز است.

قال العثمانی فی بحث احکام الاوراق النقدیه من البحوث:

---

۱ - جدیدفقهی‌مسایل، ص۲۰۶- نظام الفتاوی: ۴۲۱/۱ الی ۴۳۲ و ص۴۵۳ ال ۴۵۵.

«ثم التماثل ههنا لایکون بعدد الاوراق و انما یکون بقیمة الاوراق الاسمیة فیجوز بیع ورق واحد قیمة الاسمیة خمسون روبیة بخمسمأة اوراقیة کل واحد منها عشر روبیات....».[۲]

والله تعالی اعلم وعلمه اتم - محمد عمر (غفرله)
۲۳ ذیقعده- ۱۴۱۵ هـ.ق

حکم خرید و فروش بلیط

الاستفتاء (٣٨٤): فروختن بلیط اتوبوس یا هواپیما یا دکتر به مبلغی که خودش خریده چه حکم دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: حیثیت بلیط و ... حیثیت وثیقه و سند و اجازت‌نامه‌ی اجاره و کرایه است؛ کمافی جدیدفقهی مسایل.

وقتی که حکم آن حکم سند و وثیقه و اجازت‌نامه است، ظاهر است که اینها به علت این که مال گفته نمی‌شوند و مواد مالی نیستند و برای جواز خرید و فروش، مال بودن شیء لازم و شرط است؛ هم‌چنان که در فتاوای شامی وغیره مرقوم ست، پس بدین علت فی‌الاصل و بالذات همان طور که خرید و فروش سند و اجازت‌نامه وغیره صحیح نیست، خرید و فروش بلیط هم صحیح نیست.

درمورد عدم جواز بیع اجازت‌نامه، مفتی رشیداحمد صاحب در احسن الفتاوی فتوا صادر کرده است[۱]. البته چون که دراین زمان این امر به حدّ ضرورت و کثرت رسیده است و از طرفی دیگر همین خرید و فروش بلیط، جنبه‌ی حق سواری است و بدین وجه درآن بیع حقوق مجرده هم دیده می‌شود اما چون که حقوق مجرده چیزی محسوس و مادی نیست، بازهم بیع آن صحیح

۲- بحوث فی قضایا فقهیة معاصرة ص۱۶۴ (و کذا فی منتخبات نظام الفتاوی:۲۹۸/۱، کتاب‌المعاملات-و فتاوای حقانیه: ۲۱۵/۶، کتاب‌الربا)

۱- احسن الفتاوی: ۵۲۶/۶ .

نیست ولی به هرحال از حیث اعتبار انتظامات کشوری و حکومتی و اجرای عُرف درآن، نزد بعضی از محققان همین حقوق از اشیای مادی به‌شمار می‌روند و نیز از جانب حکومت و از جانب ارباب اجازت، انتقال و فروش بلیط و... مروج است، پس به این وجوه جواز در فروش آن‌ها گنجایش دارد؛ کمافی قضایا فقهیة معاصرة.

والله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۲۶ جمادی الاول- ۱۴۱۵ هـ. ق

حکم انجمن‌های تشکیل شده

الاستفتاء (۳۸۵): در امارات مشاهده شده انجمن‌هایی تشکیل شده شامل چند نفر صد نفر و بیشتر یا کمتر می‌باشند. ماهیانه هرنفر صد یا پنجاه درهم به این انجمن می‌دهد بعداز شش ماه سهامداران این انجمن نام خودرا می‌دهند هرماه به دو الی سه نفر از همین سرمایه‌ی جمع‌آوری شده اگر بودجه زیاد باشد، بیست هزار درهم یا بیشتر می دهند و اگر بودجه کم باشد، شاید از هزار درهم هم کمتر بدهند یعنی به اندازه‌ی سرمایه. آیا از نظر شرع [این انجمن] درست می‌باشد یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: [با عطف به سؤال] این عمل و انجمن هیچ اشکال شرعی ندارد و جایز است. این‌را به اردو «چٹ فنڈ» می نامند.کذا فی جدید فقهی مسایل.[1]

والله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۲شوال- ۱۴۱۶ هـ. ق

مثل سؤال بالا

۱- جدیدفقهی‌مسایل، ص۲۲۸ و ۲۲۹.

الاستفتاء (٣٨٦): چند نفر بین خودشان بیمه تشکیل داده‌اند ماهیانه صد درهم بیشتر یا کمتر می‌دهند وقتی به یکی ازایشان حادثه‌ای پیش آمد تصادف یا چپ کرد اگر خسارت آناز سه هزار درهم بیستر شد، آن بیمه خساره را جبران می کند یعنی به اندازه‌ی خساره بیمه می‌دهد آیا از نظر شرع مقدس اسلام درست می‌باشد یاخیر؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این صورت هم هیچ خللی شرعی ندارد. این یکی از باب‌های هم‌دردی و طُرق خیر است. چون‌که در آن خرید و فروشی وجود نداشته، حقیقتاً آن بیمه نیست بلکه مساعدت خیریه است. کذا یفهم من الفقه.

والله تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)
۲شوال- ۱۴۱۶ هـ.ق

بیع‌الحقوق / خرید و فروش کارتی‌که در مناطق آزاد تجاری گرفته می‌شود و توسط آن جنس خرید می‌کنند

الاستفتاء (٣٨٧): چه می‌فرمایند علمای دین مبین اسلام درین مسأله که امروزه مردم شناسنامه‌ی خویش را به بندر آزاد چابهار برده در آن‌جا به مقابل هر شناسنامه یک کارت گرفته که به واسطه‌ی آن کارت یک مقدار جنس از بندر آزاد درمقابل پرداخت قیمت اجناس می‌تواند بخرد حالا مردم بخاطر راحتی خویش این کارت را به تاجری به مبلغ ده هزار تومان می‌فروشد، آیا این معامله در شرع مقدس جایز است یاخیر؟ و اگر ناجایز است به چه دلیل؟ بنده در کتاب «**تکملهٔ** فتح‌الملهم» شرح صحیح مسلم تألیف مولانا محمدتقی عثمانی بحث بیع حقوق‌المجرده را مطالعه کردم بنظرم جایز معلوم می‌شود. اکنون از استاد محترم می خواهم این مسأله را در صورت جواز و عدم جواز برایم بیشتر توضیح دهید.

الجواب باسم ملهم الصواب: عزیـزم ایـن مسـأله از حـوادث و نوائـب و از جزئیات مسایل حقوق است لذا تفصیلاتی دارد.

حقوق اجمالاً شش قسم‌اند:

۱- حقوق مشروعه لدفع الضرر.

۲- حقوق متوقعه.

۳- حقوق اصلیه.

۴- حقوق عرفیه اعیانیه.

۵- حقوق عرفیه غیراعیانیه.

۶- حقوق اسبقیت.

فقها درمورد این همـه حقـوق بحـث کـرده‌انـد؛ درمـورد بعضـی صـراحتاً و درمورد بعضی اشـارتاً؛ مثـل علامـه شـامی رحمه الله وغیـره و خصوصـاً بـرادر محقـق و معاصر حضرت مولانا محمدتقی مدّظله که در این موارد تحقیق و کنکاشی زیاد در سه کتاب خود: «تکملة فتح‌الملهم»، جلـد اول کتـاب البیـوع و در «بحـوثٌ فـی قضایا فقهیة معاصرة» و در «**فقهی مقالات**» به زبـان اردو ارائـه نمـوده اسـت. بنـده آن‌چه تحقیق من هست می‌نویسم و شما به مراجع دیگر هم مراجعه کنید.

حکم اجمالی این شش قسم نزد فقها به این تفصیل است:

فروش و عوض گرفتن قسم اول از حقوق در هیچ صورت روا نیسـت نـه بـه طریق بیع و نه به طریق صلح و یا ابراء؛ مثل حق شفعه و حق قَسْم زوجـه و خیـار مخیّرة. حکم قسم دوم هم همین است؛ مثـل حـق ارث و حـق ولاء. حکـم قسـم سوم که برای ارباب حقوق اصالتاً ثابـت‌انـد، امـا قابـل انتقـال بـه شخصـی دیگـر نیستند، این که از این‌ها گرفتن بدل به طریق بیع جایز نیست، البته برآن ها صلح به

مال یا ابراء جایز است؛ مثل حق قصاص و حق ابقاء و ادامه‌ی نکاح در وقت خلع یا طلاق بالمال.

حکم قسم چهارم مثل حق مرور و حق تسییل وغیرهما این‌که نزد شافعیه و حنابله مطلقاً بیع آن‌ها جایز است و از عبارات بعضی از فقهای مالکیه هم همین طور معلوم می شود. نزد متأخرین حنفیه قول مختار در حقوقی‌که متعلق به اعیان ثابته از این قسم اند، اینست که این ها حکماً در مال داخل‌اند و خرید و فروش آن‌ها جایز است؛ مثل حق مرور و حق شِرب و حق تسییل؛ ولی به شرطی‌که هیچ مانعی مثل غرر، جهالت و ابهام نباشد. البته نزد فقهای متأخرین احناف بیع حق تعلّی روانیست؛ چراکه قیام آن به شیء دایمی و مادی نیست اما به طور صلح تعویض حق تعلّی به صورت ابراء به مال جایز است؛ کما صرّح به خالدالاتاسی فی شرح‌المجلّة.

حکم قسم پنجم: یعنی حقوق عُرفیه که در اموال داخل‌اند و آن‌را فرامی‌گیرند. چراکه در مالیت اموال، عُرف مردم اعتبار و دخالت کامل دارد؛ هم‌چنان‌که علامه ابن‌عابدین شامی ﷺ نوشته است و در این مورد اختلاف بزرگی موجود است [و این بحث به جای خود است].

حکم قسم ششم: قول مختار شافعیه و حنابله به عدم جواز است، اما بدل مال ابراء از حق اسبقیت رواست؛ مثل تحجیر زمین موات که شخصی به آن سبقت کرد و دیگری در تحجیر او معارض گردد.

نزد حنفیه قول راجح آن‌ست‌که فروش حق وظیفه گرچه جایز نیست، اما ابراء بالمال از آن جایز است و همین طور دست‌بردار شدن از حق دکان و حق کرایه.

حاصل کلام: حالا دیده شود که شناسنامه و کارت مجوز و... از کدام قسم‌اند؟ بعضی از علما مثل مفتی رشیداحمد صاحب مدّظله [ﷺ] استاد مولانا محمدتقی

این اجازت نامه و کارت را درحقوق مجرده داخل کرده‌اند که اصل این‌ها مال نیست و این ظاهر است.

اگر گفته شود که ارزش مالی، همان شماره و حیثیت آن‌هاست به حکم حکومت، پس آن برای صاحبش حقی مجرد است و حق مجرد، مال نیست که بیع درآن جاری شود؛ زیرا بیع، دراموال جاری می‌شود؛ لأنّ البیع هو مبادلة المال بالمال. گرچه صاحب بدائع تعریفی برای بیع گفته است، ولی مآل آن به همین معنی و تعریف برمی گردد.

به عدم جواز بیع اجازت نامه، مولانا مفتی رشیداحمد ﷫ در احسن‌الفتاوی همین طور فتوا داده است.(۱)

گروهی دیگر بالخصوص برادر محترم مولانا محمدتقی صاحب مدّظله که درین مورد تفصیل جالبی نوشته است، می‌فرمایند: اگر اجازه‌ی مکتوبه و مثل آن کارت شناسنامه (و مثل شناسنامه و کارت مخصوص وپاسپورت و بلیط هواپیما و... و دیگر مخصوصات قانونی که متجاوز به چند نفر نمی‌شوند بلکه عموم کردن آن‌ها را جرم قانونی قرار می‌دهند)(۲) مخصوص بنام و مشخصات شخص واحد باشد و حکومت آن‌را مخصوص و منحصر به فرد کرده است و به عموم نمی‌گذارد، در این صورت خرید و فروش این‌ها جایز نیست و اگر همان اجازت نامه‌ی مکتوبه و کارت وغیره مخصوص به فردی نیست بلکه عام است به هرکس که باشد پس خرید و فروش آن رواست؛ مثل طوابع البرید.

اینان می‌فرمایند متعارف در کشورهای ما وجود رخصت مخصوصه است باسمٍ دون اسمٍ. و ظاهرحکم بیعه عدم‌الجواز.

۱- احسن‌الفتاوی: ۵۲۶/۶، کتاب البیوع .

۲- عبارات بین‌القوسین از مؤلف این فتاوی ﷫ می‌باشند.

به نظر احقر برداشت شما از عبارت تکمله غیرصحیح است. دومرتبه و کاملاً آن‌را مطالعه کنید.

البته ناگفته نماند طریق مشروع آن‌را به این صورت امکان داده‌اند که حامل رخصت وکیل صاحب رخصت قرار داده شود یا در استعمال یا در ایراد و غالباً این شناسنامه و مجوزکارت که این‌جا در بندر فلان صادر می‌شود، از این هردو قبیل نیست چون توکیل درآن نیست. بلکه آن‌چه از صورت تحقیقش به ما رسیده است به این نحو است که صاحب شناسنامه اولاً به تاجر پنج تومانی می‌دهد و تاجر طبق تعداد شناسنامه‌ها به او یک کارت مجوز می‌دهد و این شخص جهت سهولت خود هرکارت را به ده تومان می‌فروشد و شخص خریدار کارت، جنس از غرفه بیرون می‌کند و بس. پس دراین صورت به نظر احقر طبق تحقیقات بالا فروش آن روا نیست؛ زیرا صورت توکیل درآن وجود ندارد بلکه خرید و فروش می‌باشد و درخرید و فروش، مال بودن مبیع و ثمن شرط است و این‌جا به این نحو، مالیت مفقود است.

اگر میل به تفصیل این مسأله دارید، به این منابع: «تکملة فتح‌الملهم» ج۱، از ص۳۶۱ الی۳۶۶، «**فتاوای شامی**» ج۴، از ص ۱۹ الی ۲۴، «بحوثٌ فی قضایا فقهیة معاصرة» از ص۷۴ الی ۱۲۵ و «**فقهی مقالات**» از ص ۱۶۰ الی ۲۲۳ مراجعه کنید.

آری! اگر حکومت اجازت داده است که بعد از گرفتن شناسنامه آن کارت را عموماً به هرکس می‌دهد، بدهد پس طبق تفصیل بالا فروش کارت امکان جواز دارد نه فروخت شناسنامه که آن مخصوص بوده و امکان عموم قانوناً ندارد.

والله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۰ جمادی الاول- ۱۴۱۷ هـ.ق

حکم انجمن‌ها و شرکت در آن

الاستفتاء (۳۸۸): چه می‌فرمایند علمای دین درمورد این‌که تعدادی از افـراد درحدود دو یا سه هزار نفر باهمـدیگر یـک انجمـن امـداد تشـکیل مـی‌دهنـد بـا افتتاحیه‌ی ۱۱۰ درهم که ۱۰ درهم آن جهت صـدور کـارت مـی‌باشـد. در بـرج دوم و در کلیه‌ی بروج بعد ازآن ۲۰۰ درهم باید به صندوق بپردازد تا یکسال. بعد از گذشت یکسال اگر یکی از اعضا به مرخصی برود، ۴۰۰۰ درهم به طور قـرض به او داده خواهد شد و ۲۰۰ درهم هر برج او باید به صندوق در هنگـام مرخصـی تحویل شود. به هنگام بازگشت، هربرج ۵۰۰ درهم به عنوان قـرض و ۲۰۰ درهـم امداد از او تحویل گرفته می‌شود تا هنگامی‌کـه ۴۰۰۰ درهـم قـرض او بـه اتمـام برسد بدون دریافت سود. پس به هنگام مرض یا مرگ یا اخـراج ازآن مملکـت، امداد و کمک دریافت می‌دارد. و اگر بعد از گذشت یکسـال شـخص ویـزایش کِنسِل شد یا درخواست کنسل نمودن ویزا نمود، شماره‌ی عضـویت آن شـخص به نوبت گذاشته می‌شود دراین هنگام کفیل شخص بایـد فقـط مبلـغ ۱۰۰ درهـم امداد را پرداخت کند. درصـورت تـأخیر در رسـاندن پـول بـه انجمـن، مبلـغ ۲۵ درهم جرمانه از او دریافت می شـود کـه البتـه تـا بـه حـال از کسـی ایـن جرمانـه دریافت نشده است. پس از رسیدن نوبت پول امداد به کفیل پرداخت می‌شـود و اسم شخص از انجمن حذف می گردد. آیا شرکت در این انجمن جایز می‌باشد؟

ناگفته نماند از قرار معلوم تا جایی‌که ما اطلاع داریم به همین پول جمع شده که در دست رئیس‌ها هست، آن‌ها را در تجارت دائر می کنند.

الجواب باسم ملهم الصواب: ایـن سـؤال غیرواضـح و غیـرمنقّح اسـت لـذا جوابش هم در مرتبه‌ی احتمالات داده می‌شود. به نظر احقر ایـن معاملـه در هـیچ یکی از عقود صحیحه داخل نیست. البته ابتدای آن از قبیل ودیعت است و بـا آن تشابه دارد. به این عقد و این افراد که پول می‌دهند و رؤسایِ مستودعین، تعریف ودیعت و مستودع و مودِع شامل می گردد، اما بعد از ایـن کـه برکسـانی کـه پـول

می‌دهند، مقرر می‌گردد که ماهیانه پول بدهند و شرط اخذ جرمانه به وقت تأخیر و تصرف رؤساء بردائر کردن در تجارت و دادن چیزی در وقت ضرورت، این امور از ودیعت بدوراند. این احتمال هم دارد که اولاً قرض گفته شود؛ زیرا رؤساء همین مبلغ را که در تجارت دائر می‌کنند، مال و مبلغ داده شده توسط مردم، برگردن آن‌ها قرض می‌گردد که به اذن ایشان گرفته‌اند، اما چون مآل آن نظر کرده شود، از قرض هم تفاوت دارد. بنابراین، تحقیق احقر همین است که این معامله در معیارشرع مقدس غیرصحیح است و شرکت درآن روا نیست؛ چراکه برآن هیچ یکی از تعریفات شرکت عنان و مفاوضه صادق نمی‌آید و شرکت املاک ازآن هم دورتر است. هذا مافهمت فی هذه المسئلة فی الحال و الله اعلم فی المآل، لعلّ الله یحدث بعد ذلک امراً. و به دیگر علما هم مراجعه شود.

والله سبحانه و تعالی اعلم و علمه اتم- محمد عمر (غُفرله)

۱۵ جمادی الثانی- ۱۴۱۷ هـ.ق

معامله از طریق اینترنت / بیع المعدوم

الاستفتاء (۳۹۰): چندی پیش یهودی‌ها معامله‌ای را با مسلمان‌ها و غیرمسلمان‌ها شروع کرده‌اند که در منطقه‌ی ترکمن صحرا خیلی‌ها به آن مبتلا شده‌اند اعم از مولوی‌ها و غیرهم. حال با نوشتن این رقعه حیثیت شرعی این معامله را واضح فرمایید تا اگر حرامست، مسلمانان ازآن اجتناب نمایند.

نحوه‌ی معامله: یهودی‌ها از طریق اینترنت (کامپیوتر) برای الماس‌های ساخته نشده‌ی خود مشتری جمع می‌کنند که مشتری برای خرید الماس نام نویسی کرده و حدود یکصد و پنجاه هزار تومان به حساب این کمپانی یهودی می‌ریزد و این کمپانی شماره‌ای برای مشتری درنظر گرفته و مطابق همان شماره الماس را می‌سازد که هنگام معامله آن الماس وجود ندارد و اگر این مشتری برای کمپانی مورد نظر مشتری پیدا کند، درمقابل هر مشتری یافته شده شانزده دولار و چندی

تعلق می گیرد. اگر مشتری تمامی پول الماس را پرداخت کند، در وقت معینی الماس را ساخته و برای آن‌ها می‌فرستد و اگر تمامی پول را نداد، از انعامی که برای پیدا کردن مشتری‌ها دریافت می کند، حدود پنجاه دولار کم می کند تا بدهی او تکمیل شده و الماس خودرا دریافت کند و درصورت فسخ کردن بیع شصت هزار تومان را کمپانی به مشتری نمی‌دهد.

حال می خواهیم بدانیم برای حفظ دین مسلمان و دیگران را آگاه کنیم، ۱-آیا این بیع جایزاست یانه؟ اگر درست نیست صورت درست آن را بفرمایید. ۲-درصورت عدم درست بودن آیا طریقه‌ای که هست که مال مسلمان ضایع نشود؟. ۳- مال این شخص از نظر شرعی چه حکم دارد به اعتبار حلال و حرام بودن؟ آیا خوردن آن برای خود او و غیراو جایز است؟ ۴- برای کسی که دراین معامله داخل شده و برای کمپانی مشتری زیادی پیدا کرده که این شخص یابنده از حیثیتی برخوردار می‌شود که برای او از طرف کمپانی سهمی مقرر می‌شود آیا فروختن این سهم جایز است؟ برای مسلمان باشد و غیرمسلمان. (مراد از سهم همان پول‌هایی است که هرچند یکبار بخاطر مشتری‌های یافته شده‌اش به او تعلق می گیرد). بیّنوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر یهودی‌ها دروقت بیع به مشتری شرط می گذارندکه تو مشتری پیدا کنید و در مقابل هرمشتری به تو این مبلغ دولار می‌دهیم و آن‌هارا از قیمت الماس‌ها قصر می کنیم و نیز شرط می گذارند که در صورت فسخ کردن بیع حدود شصت هزار تومان صاحب شرکت به مشتری نمی‌دهد، این نوع بیع نامشروع می‌باشد؛ زیرا این شرایط از ممّا لایقتضیه العقد هستند وهم‌چنین رسول اکرم ﷺ از بیعٍ و شرطٍ منع فرموده است و فی جمیع

الکتب الفقهیة صرّحوا بعدم جواز بیع مشروطٍ بما لایقتضیه العقد و لایلائمه و فیه نفع لاحدهما.

و نیز درصورت مسئوله چون‌که وقت معامله الماس‌ها ساخته نشده‌اند، این بیع المعدوم است و بیع المعدوم شرعاً ناجایز و فاسد است و این از باب «استصناع» هم نیست؛ چراکه دراین مورد ضرورت نیست و جواز «استصناع» خلاف قیاس و بنابر ضرورت است و این‌جا ضرورت نیست لذا این از باب بیع المعدوم محسوب شده و فاسد است. البته اگر الماس موجود بوده ولی قبض مؤخر باشد و این شرایط هم نباشند، جایز است، اما چون‌که رعایت این شرایط را نمی‌کنند، منع ازآن مطلقاً اصلح است.

آن بیعانه که مشتری پرداخت نموده است، به هرحال وقت فسخ بیع استرداد آن ضروری است و این شرط اعتبار ندارد و این مبلغ به دست او امانت است و گرفتن و کم کردن هم‌چنان‌که درصورت مسئوله است که شصت هزار تومان قصر می‌کند، شرعاً درست نیست.

اگر کسی می‌خواهد چنین معامله‌ای با کافرحربی در دارالحرب انجام دهد، باید شخصاً به دارالحرب برود یا وکیل بفرستد؛ هم‌چنان‌که در درّمختار آمده است که درمیان مسلمان و کافرِ حربی ربا نیست؛ به عقد فاسد باشد یا قمار چراکه در دارالحرب مال حربی مباح است پس درصورت رضایت او و به هرحال و مطلقاً مال او بلاعذر مباح است و اگر مسلمان معامله‌ی ربا را با حربی در دارالاسلام انجام دهد، جایز نیست؛ زیرا معامله‌ی ربا در دارالاسلام ممنوع است.

خلاصه این‌که اگر در وقت بیع این شرایط مطرح نشده‌اند، بازهم این بیع فاسد است؛ به‌علت معدوم بودن مبیع در وقت بیع و بیع المعدوم جایز نیست.

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالغنی (عفی عنه)، دارالافتاء منبع‌العلوم

۲۱ جمادی الاول- ۱۴۲۴ هـ.ق

الجواب صحیح- محمدعمر (غُفرله)

حکم جوایز قرعه‌کشی شرکت‌ها و غیره

الاستفتاء (۳۹۱): حکم جوایز قرعه‌کشی شرکت‌هایی که مواد غذایی شرکت خود مثل رُب، آب گلاب و دیگر مواد غذایی را در اختیار مردم قرار می‌دهند و در عوض خرید آن‌ها به خریداران مواد غذایی یک کارت قرعه‌کشی می‌دهد پس بعداز مدتی قرعه‌کشی می‌کنند و به قول خودشان بعنوان هدیه، جوایزی که قرعه بنام آن‌ها افتاده، به آن‌ها می‌دهند و هدف‌شان این‌ست که مردم بیشتر مواد غذایی آن‌ها را بخرند، آیا این هم حکم حرام را دارد؟

الجواب باسم ملهم الصواب: این قرعه‌کشی و دادن جایزه به کسی که قرعه بنام او می‌افتد، هیچ مانعی ندارد؛ زیرا این، یک نوع رعایت از طرف صاحب شرکت برای مشتری‌ها جهت جلب توجه آن‌ها به کالاهای خود، می‌باشد و رعایت و جلب مشتری‌ها و انتخاب آنان به صورت قرعه‌کشی اشکالی ندارد؛ چون در این عمل بر هیچ کس ضرر و نقصانی عاید نمی‌گردد.[1]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالملک آرامش، دارالافتاء منبع‌العلوم

۲۶ جمادی الاول- ۱۴۲۵ هـ. ق

الجواب صحیح- محمدعمر (غُفرله)

جلوگیری از باردار شدن زن و کنترل تولید

الاستفتاء (۳۹۲): برای جلوگیری زن‌ها از اولاد روش‌های مختلفی مروج است و یکی از آن روش‌ها بسته کردن لوله‌ی رحم زن است. بسته کردن لوله‌ها را به دوطریقه بیان کرده‌اند. یکی این‌ست که لوله را قطع می‌کنند و دوباره زن اولاددار نمی‌شود. طریقه‌ی دوم به این نحو است که لوله را نخی می‌بندند تا فعلاً

۱- کذا فی احسن الفتاوی: ۵۱۸/۶ .

جریان قطع شود و اگر بعداز چند سال اولاد بخواهند آن‌را باز می‌کنند و دومرتبه زن اولاددار می‌شود. آیا این دو طریقه جایز است یانه؟ و آیا دیدن دکتر زن به فرج زن صرف نظر از این گناه جایز قرار می‌گیرد یانه؟

اگر مقصد از جلوگیری خشیة املاق نباشد، به چه عذرهایی می‌توانند جلوگیری کنند؟

الجواب باسم ملهم الصواب: ضبط و کنترل تولید دو صورت دارد: یکی قطع نسل؛ یعنی به‌وسیله‌ی قرص یا عمل جراحی و بیرون آوردن رحم زن یا قطع لوله‌ی آن به صورت دایمی، قوه‌ی تولید نابود کرده شود. دوم: منع حمل؛ یعنی باوجود ابقای قوه‌ی حمل، مانعی برحمل و باردار شدن بکار برده شود؛ برابر است که به‌وسیله‌ی استفاده از قرص‌های موقت باشد یا بستن لوله‌های رحم.

روش اول به اتفاق فقها جایز نیست مگر این‌که یک پزشک دین‌دار، ماهر و متخصص مشوره و پیشنهاد بدهد بدین صورت که اگر لوله‌های این زن قطع نشوند، او هلاک شده و ازبین می‌رود آن وقت جایز می شود.[1]

صورت دوم بدون عذر مکروه و با عذرهای زیر بلاکراهیت جایز است:

۱- زن چنان ناتوان و ضعیف باشد که نتواند بارحمل را تحمل و برداشت کند.

۲- به‌خاطر ایجاد فاصله‌ی زمانی مناسب میان پیدایش دو بچه و دو زایمان. زیرا اگر بچه درحال شیرخوارگی باشد و مادر دوباره باردار شود، ظاهر است که برای شیرخوار مضر ثابت شده و سلامتی او به خطر می افتد و نتیجتاً در طبع و جسم او ضعف و ناتوانی به‌وجود می‌آید. در حدیث آمده است:

۱- احسن الفتاوی: ۳۴۷/۸- مجموعه‌ی فتاوی برای خواتین:۲/ ۵۴۵- فتاوای رحیمیه: ۲۴۶/۲.

عن اسماء بنت یزید رضی‌الله‌تعالی‌عنها قالت سمعت رسول الله ﷺ یقول: «لاتقتلوا اولادکم سراً فانّ الخیل یدرک الفارس فیدعثره عن فرسه»، رواه ابوداؤد (مشکوة).

ملا علی قاری رحمه‌الله در توضیح این حدیث می‌فرماید:

«توضیحه انّ المرأة اذا جومعت و حملت و اذا اغتذی به الطفل بقی سوء الاثر فی بدنه و افسد مزاجه».[۲]

۳- زوجین بنابر عدم سازش باهم، اراده‌ی جدایی و فرقت داشته باشند (و بدین سبب موقتاً از موانع حمل استفاده کنند).

۴- به علت فساد زمان، فرزند مبتلا به فساد اخلاقی شده و باعث بدنامی والدین گردد (پس به این سبب موقتاً تولید مثل را متوقف کنند).

۵- ظنّ غالب و یا یقین و مشاهده براین باشد که فرزند متولد شده از زوجین مبتلا به امراض موروثی همانند تشنج مغزی و ذهنی، فلج و بیماری‌های دیگری شود.[۱]

و الله اعلم و علمه اتم- کتبه: عبدالملک آرامش، دارالافتاء منبع‌العلوم

یکم ربیع الثانی- ۱۴۲۶ هـ.ق

الجواب صحیح- محمدعمر (غُفرله)

ثبت نام جهت خرید ماشین در یک شرکت / خرید و فروش حواله

الاستفتاء (۳۹۳): شخصی برای خرید ماشین در شرکتی ثبت‌نام می‌کند و از طرف شرکت به وی حواله‌ای برای دریافت ماشین داده می‌شود و موعد متعین برای دریافت ماشین یک سال بعد می‌باشد حالا وقتی که مدت بپایان رسید و وقت تحویل گرفتن ماشین است، آن شخص باقی مانده پول ماشین را نداشت که با پرداخت آن‌ها ماشین را تحویل گیرد اما همین حواله‌ی او را به قیمت دو

۲- مرقاة المفاتیح شرح مشکوة المصابیح: ۴۴۳/۳ .

۱- از: احسن الفتاوی: ۳۴۷/۸ و نظام الفتاوی: ۳۷۶/۱.

برابر از او خریدند و این شخص هم آن حواله را فروخت حالا آیا این نوع خرید و فروش از نظر شریعت جایز است یانه؟ بیّنـوا توجـروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: شرکت‌های امروزه به طریق صحیح و شـرعی نیستند لذا همین پول دادن برای ثبت‌نام ماشین ناجایز و معاونت علی‌الاثـم و الربـا است؛ زیرا این پول که پیش از تحویل مبیع می‌گیرند، آن‌را در معاملات سـودی استعمال می‌کنند لذا اجتناب از آن ضروری است و خرید و فروش این حواله نیز جایز نیست؛ چراکه این‌ها مال متقوّم نیستند.

قال فی شرح التنویر: «بیع البراءات اللتی یکتبها الدیوان علی العمّال لایصح».[1]

و الله اعلم و علمه اتم– کتبه: عبدالغنی (عفی‌عنه)، دارالافتاء منبع‌العلوم

۲ذیحجه - ۱۴۲۷ هـ.ق

الجواب صحیح– محمدعمر (غُفرله)

حکم مصادره‌ی اموال مردم و خرید آنها برای دیگران

الاستفتاء (۳۹٤): علمای دیـن و مفتیـان شـرع متین دربـارۀ ایـن مسـأله چـه می‌فرمایند: شخصی دارای یک دستگاه اتومبیل تویوتا ۲۰۰۰ بوده و یـک نفـر را بعنوان راننده به اجرت ماهانه می‌گیرد و ماشین خود را به راننده تحویل مـی‌دهـد که بارکشی کند و حتی عبور مرزی نموده و بار را در پاکستان بفـروش برسـاند. چند مدتی شخصی راننده به همین نحو کار می‌کند.

همان‌طورکه مستحضرید تجاوزمرزی، امری غیرمجاز می‌باشد. اتفاقـاً راننـده موصوف ماشین را از قبیل پتو و موکت بار کرده و از مرز ایران خارج و بـه مـرز پاکستان وارد می‌گردد. از قضا با مامورین پاکسـتانی برخـورد مـی‌کنـد راننـده‌ی مذکور از ترس مصادره ماشین و مال پا به فرار مـی‌گـذارد و مـامورین بلافاصـله

۲– ردالمحتار:۱۴/۴.

مبادرت به تیراندازی می کنند که در نتیجه راننده هدف تیر قرار گرفته و جان می‌دهد و مامورین ماشین و بار را مصادره می‌نمایند و به مقر فرماندهی خود می‌برند.

اولیای دم مقتول مبادرت به شکایت می کنند لذا به وساطت اشخاص و افراد خیّر، بین اولیای مقتول و افسر مامورین مرزی پاکستان به این شرط صلح می‌نمایند که اولیای دم مقتول از شکایت خودداری نموده و قاتل مقتول که همان افسر مامورین است، ماشین مصادره شده را به اولیای مقتول به‌عنوان خون بها می‌دهد و درضمن صاحب ماشین حاجی صدیق درین امر راضی بوده و به همین منظور صلح واقع می گردد. اولیای مقتول ماشین را بعنوان خون‌بها تحویل می گیرند.

این موضوع پنهان نماند چون‌که صاحب ماشین مذکور دائی و پدر زن مقتول بوده و ماشین مذکور تا مدتی مزیدی بدست صاحب آن می ماند؟ برای اینکه بیوه و یتیم مقتول در خانه پدر بیوه وجد یتیم بوده‌اند به همین منظور اولیای دم مقتول ماشین خون بها را از پدر بیوه نمی‌گیرند که نان‌آور یتیم و بیوه هست. اکنون صاحب ماشین قبلی فوت نموده است پس آیا این ماشین به وارثان صاحب قبلی ماشین تعلق می گیرد یا اولیای دم مقتول که افسران پاکستانی خون بهای مقتول داده است؟ خواهشمند است رأی خود را با سند و مدرک ودلیل ثابت زیر این ورقه مرقوم فرمائید، اجرکم عندالله.

(جلال محسنی فرزند حاجی محمد حسین)

جواب از دار لافتاء دار العلوم زاهدان

الجواب باسم ملهم الصواب: دولت اجازه دارد که از وارد نمودن بعضی اموال و اجناس وصادر نمودن آن‌ها به کشوری دیگر را باز دارد بعد از آن اگر

مالی را از چنین اموالی ممنوعه مصادره نموده، مصادره‌اش درست است وآن مال از ملک صاحب مال خارج شده ودر ملک دولت داخل می شود.

فتوای حضرت مولانا مفتی محمود همین بوده است. بنده بنابر فتوای حضرت استاذ محترم مفتی محمود ﷫ فتوا داده‌ام که خریدن اموالی که دولت آن‌ها را مصادره نموده، جایز است. اما اموالی را که بعضی از مامورین پاسگاه به‌طور رشوه می گیرند، خریداری آن‌ها جایز نمی‌باشد. بنابراین در مسئله‌ی سوال شده وقتی که ماشین ایرانی بدون مجوز قانونی وارد خاک پاکستان شده ومامورین دولت پاکستان آن‌را مصادره نموده‌اند، مصادره‌ی ایشان از روی موازین شرعی جایز و درست است.

لذا ماشین از ملک صاحب خود خارج شده و جزء اشیای مملوکه‌ی آن کشور قرارگرفته است اما آن‌چه را با مامورین پاکستانی انجام داده‌اند که ماشین را بجای این‌که به مسئولین ذی ربط پاکستان تحویل می‌داد، به ورثه‌ی راننده بعنوان خون‌بها تحویل داده است، کار نادرستی بوده وگویا نسبت به قوانین و مقررات کشور خود مرتکب جنایتی شده است. اما صاحب ماشین در آن حقی ندارد و به وی چیزی تعلق نمی گیرد. والله اعلم بالصواب.

دار الافتاء حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان، خدانظر عفا الله عنه
۱۴۲۱/۱/۲۳هـ.ق

جواب از مولوی مفتی نظام الدین روانبد (پیشینی)

الجواب وهو الموفق للحق والصواب: به نظر اینجانب ماشین مورد بحث به ورثه‌ی مقتول تعلق می گیرد و ورثه‌ی صاحب قبلی ماشین دران حقی ندارند؛ زیرا صاحب ماشین درحالی‌که می‌دانست ماشین مال اوست و بعنوان صلح به ورثه‌ی مقتول داده می‌شود، نه تنها اعتراض نکرده بلکه آن‌را برای ورثه‌ی مقتول تحویل گرفت. والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب.

کتبه نظام الدین روانبد ۷۹/۲/۱

جوابیه دارالافتاء منبع العلوم کوه‌ون

الجواب باسم ملهم الصواب: در این هردو فتوا از مفتی صاحبان تا حدودی تسامح صورت گرفته است که ذیلاً به آن موارد اشاره می‌شود:

۱- مثلاً جناب مولوی روانبد در فتوای خود می گوید: «**می‌دانست ماشین مال اوست...**»، این عبارت به این اطلاق مشکل می‌باشد؛ زیرا فقط دانستن که این چیز مال من است و در دست دیگری هست، دلیل رضای او و بیرون کننده و مُزیل ملک او نمی‌تواند شد. مثل مال مغصوب و مال مکره و... که مغصوب منه و مکرَه به‌چشم خود مشاهده می کند که مالش دردست غاصب و مکرِه است بلکه او را مجبور و اکراه می کند که بگوید که این چیز مال فلانست و مال من نیست و نیز خودت آن‌را با الاغ و... خود حمل کرده و به‌خانه‌ی من برسان. هم‌چنین مثل موضوع دستگیر قاچاق‌چی که به چشم خود می‌بیند و قَسَم هم داده می‌شود که ملک من نیست و با وسیله‌ی خودش مال خود را شخصاً به دست مکرِه و خانه‌ی غاصب و مکرِه می‌رساند.

۲- می گوید: «**و بعنوان صلح به ورثه‌ی مقتول داده می‌شود...**»، دراین مورد باید گفت که دیدن او و اعتراض نکردن و تحویل گرفتن او، هم مطلقاً دلیل رضای و اذن او در محل غصب و اکراه نخواهد شد و این نیاز به توضیح دارد. مُزیل ملک بودن این امور و سبب منتقل شدن ملکی به ملکی دیگر مطلقاً این‌ها باعث آن نخواهند شد.

در فتوای صادره از زاهدان می‌نویسد: ۱. «**دولت اجازه دارد که از وارد نمودن بعضی اموال... بازدارد الخ**»، می گویم این اطلاق غیرصحیح است. اجازت و قانون گذاری دولت‌ها، محدوده‌ای دارد و تا مرزخود مؤثر است نه فراتر ازآن و مطلقاً.

۲. می گوید: «**بعد از آن اگر مالی را از چنین اموال ممنوعه مصادره نمود مصادره‌اش درست است**»، این اطلاق نیز غیرصحیح است بلکه نیاز به توضیح دارد. اولاً باید دانست مراد از ممنوعیت چیست؟ آیا ممنوع قانونی است یا ممنوع شرعی؟ هر کدام که باشد، حکم آن جداگانه است.

۳. می‌نویسد: «**و آن مال از ملك صاحب مال خارج شده...**»، می گویم این اطلاق هم صحیح نیست، به چه دلیلی ملك مالك زایل شده و به چه دلیل داخل ملك دولت می گردد؟

آیا حکومت می‌تواند با اجبار و اکراه، ملك کسی را زایل کرده و تملیك خود را در آن تمکن دهد؟

۴. آیا وقتی که مصالح به مال غیراجباراً و اکراهاً صلح کند امکان و اعتبار دارد؟

۵. اگر صلح فضولی باشد آیا اعتبار دارد یا خیر؟

۶. در ادامه می‌نویسد: «**بنده بنابر فتوی حضرت مولانا... فتوا داده‌ام**»، در این باره می گویم مفتی نباید جامد و امَّعَه باشد و برهر قول که عمل می کند باید تحقیق کند. اگر فتوای مفتی اول موافق قول اهل مذهب و راجح است، برآن عمل کند و الا مقام و شخصیت را ملاك قرار ندهد، بلکه تحقیق مسأله را ملاحظه کند. انظر الی ماقال و لاتنظر الی من قال، فعلینا اتباع ماصححوه و رجّحوه.

حالا آن‌چه درك، فهم و تحقیق احقر است، بنابر برداشتی که از عبارات زیر می‌باشد توضیح داده می‌شود:

الف) قانون گذاری دولت تا چه محدوده‌ای مؤثر است؟

در پاسخ به این پرسش می گویم: اطاعت دولت در ماوافق الحقّ شرعاً واجبست و اگر فردی مخالفت کند او تعزیر دارد.

قال فی الکاملیة:«سئلت هل تجب طاعة الخلیفة نصره الله تعالی.؟ فالجواب نعم تجب طاعته...».[۱]

مخالفت حکومت در قوانین سیاسی که جان و مال در خطر باشد، نیز نارواست مثل آوردن و وارد کردن قاچاق. پس اگر نفس همان مال حرام هست مثل شراب و مواد مخدر و...، وارد کردن آن‌ها شرعاً و قانوناً حرام می باشد و اگر آن شیئ فی نفسه حلال است مثل مواد غذایی، لباس و...، وارد کردن آن شرعاً حلال است، ولی قانوناً بنابر اصابت و مواجه شدن با ضرر ممنوع است. اما اگر مصادره کرده شد، ملکیت مالک به هیچ دلیل زائل نمی گردد و در ملک دولت هم داخل نخواهد شد. از این‌وجه اگر کسی از دست مصادره کننده با وجود علم به مصادره، آن را بخرد، برای او حرام است و در ملک او هرگز داخل نخواهد شد.

در فتاوای محمودیه می‌نویسد:

«سؤال: بنگله دیش کا سامان لاکرانڈیا میں فروخت کرتی هیں جوانڈ یا کی سرکارکے خلاف هی توانڈیا کے لوگوں کو وه سامان خریدکر استعمال کرنا کیساهی؟ الجواب حامدا و مصلیاً - جو شخص جو سامان خریدے وه اس کا مالك هوجاتاهی که خود استعمال کری یا کسي کو هبه کری... لیکن جب آدمی کسی حکومت کے ما تحت رهتاهے تو اس کے قانون کے پابندی قانوناً لازم هی اس کے خلاف کرنا قانونی چوری هی جس سے عزت و مال دونوں کا خطره هوتاهے..».[۱]

مفتی دیار الهند و العرب حضرت مفتی محمد کفایت الله (رحمه الله) در کفایت المفتی در جواب سؤالی می‌فرماید:

« حکومت سی چھپ کر خرید و فروخت کرنا قانوناً جرم هے شرعاً جرم نهیں لیکن اس کے وجه سے جهوٹ بولنا پڑی تو وه حرام هے».[۲]

---

۱ – الفتاوی‌الکاملیة، ص۲۶۵.

۱– فتاوای محمودیه: ۳۵۳/۱۳.

۲– کفایت المفتی: ۳۹۴/۷.

از این عبارت معلوم شد که قانون دولتی مسلط بر احکام شرعی نیست که در آن‌ها تأثیر کند البته به علت وقوع در ضرر و یا ابتلا و ارتکاب به دروغ و دادن رشوت و...، همین عمل گناه است و محدوده‌ی آن تا همین است و بس نه ازاله‌ی ملك یکی و انتقال به ملك دیگری.

ب) آیا اموال مصادره شده از ملك مالك بیرون شده و در ملك دولت داخل می‌شوند یاخیر؟

در این مورد عرض شود که این امر بدون شرایط تملیك امکان ندارد و برای مصادره کننده و دیگر خریدکنندگان همه، حرام‌اند بلکه شرعاً واجب الرد علی المالك هستند.

مفتی اعظم دیارالهند و العرب ﷺ در جواب سوالی می نویسد:

«جس کو واقعه معلوم هے اسی خریدنا ناجائز هے کیوں که قابض در حقیقت مالک نهیں‌هوگا».[۳]

مفتی رشید احمد صاحب مدظله در احسن الفتاوی می‌نویسد:

«حکومت کا ضبط کرده مال خریدنا جائز نهیں...».[٤]

و نیز می‌نویسد:

«اس مال پرحکومت کا قبضه ظلم هے مالي جرمانه بهرحال ناجایز هے اس لئے اگر خریدنے والے کوعلم هو تو اس کیلئی اسکا خریدنا جائزنهیں. قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وسلم لایحل مال امرئ مسلم الا بطیب نفس منه. قلت وکل مال محترم حکمه حکم مال مسلم».[۱]

۳- همان: ۱۸۶/۸.

۴- احسن الفتاوی: ۵۲۷/۶، کتاب البیوع

۱- احسن الفتاوی: ۹۳/۸، کتاب الحظر والاباحة.

از عبارات فوق روشن شد که مال مصادره شده از ملک مالک بیرون نمی‌رود و تصرف دیگران هم در آن حرام و ظلم است و حکم آن حکم مال مغصوب و مال مکره است و در مال مغصوب و مکره تا اجازت مالک با کمال رضایت دیده نشود، تصرف صحیح ممکن نیست.

قال فی التنویر والدر:

«حتی باع او اشتری او اقرّ او آجر فسخ ماعقد و لایبطل حق الفسخ بموت احدهما و لابموت المشتری ولابالزیادة المنفصلة و تضمن بالتعدی و سیجئ انه یسترد و ان تداولته الایدی او امضی لان الاکراه الملجئ و غیرالملجئ یعدمان الرضا والرضا شرط لصحة هذه‌العقود».

وفی ردالمحتار: «قوله (للامرّ): لان من شروط الصحّة الرضا وهو هنا مفقود فإذا وجد صحّ و لزم».[1]

علامه خیرالدین رملی در خیریه می‌نویسد:

«قال: سئل فیما اذا صادر الوالی جماعة فقالوا لرجل خلصنا من مصادرته فدفع عنهم مالاً هل یرجع علیهم به ام لا؟ أجاب: نعم یرجع علیهم اذا ثبت انهم قالوا له ذالک و انه دفع عنهم له مالا لاخلاص لهم الا به علی قدر رؤوسهم والله اعلم».[2]

از این عبارت هم واضح شد که ملک مالک باقی است.

و اگر مکره و مجبور اجازه دهد و اقرار کند به ملک آن دیگر و ملکیت خودرا نفی کند، بازهم تا زمانی که اکراه و اجبار و خوف باقی است، اجازت و اقرار و غیره‌ی او اعتبار ندارد.

«قال العلامة ابن عابدین ﷫ فی‌العقود الدریة تحت عنوان «لایسع الاقرار مکرهاً»:

۲- ردالمحتار: ۹۰/۵، اول کتاب الاکراه.

۳- الفتاوی الخیریة: ۱۴۸/۲، کتاب الغصب.

«نعم قال فی‌الخیریة لایصح الاقرارمع الاکراه بالاجماع اهـ ».[1]

اکراه از پادشاه و مامور او و هرکه برآن دیگر قدرت داشته باشد حتی اکراه پسر بر پدر همه اعتبار دارند؛ کما فی‌العقود الدریة.[2]

و همچنین هبه و شراء هم با اکراه اعتبار ندارند کما فی الفتاوی الکاملیة.[3]

و فی‌الفقه الاسلامی: «قال جمهور الحنفیة ان عقود البیع و الشراء و الایجار و نحوها من المکره اکراهاً ملجئاً او غیرملجئ تکون فاسدة لان الاکراه یزیل الرضا الذی هو شرط فی صحة هذه العقود».[4]

۳. آیا صلح به مال غیر بدون اذن او صراحتاً یا دلالتاً امکان دارد یاخیر؟ و اگر اذن دیده شد اما از خوف و با اکراه، آیا چنین صلحی روا و اجرا می‌شود و مال مصالح در چنین صلح از ملک مالک بیرون و زایل می‌گردد یانه؟

قال فی شرح الجملة لابن رستم:

«قال فی الدرّ بعد ذکر هذه المسئلة انها علی خمس صور لانّ الفضولی اما ان یضمن المال او لا فإن لم‌یضمن فإما أن یضیفه الی ماله او لا فإن لم‌یضفه فإما أن یشیر الی نقد او عوض او لا فان لم‌یشر فإما أن یسلم العوض او لا فالصلح جائز فی الوجوه کلّها الا فی الوجه الاخیر و هو ما اذا لم‌یضمن البدل ولم‌یضفه الی ماله ولم‌یشر الیه و لم‌یسلمه الی المدعی حیث لایحکم بجوازه بل یکون موقوفاً علی الاجازة اذا لم‌یسلم للمدعی عوض فلم‌یسقط حقه مجاناً لعدم رضاه به فإن اجازه المدعی علیه جاز و لزمه المشروط لالتزامه باختیاره و ان رده بطل...».

۱- العقود الدریة تنقیح الفتاوی الحامدیة: ۱۴۳/۲، اول کتاب الاکراه.

۲-ج ۲، ص۱۴۵و۱۴۶.

۳- کاملیة، ص۱۹۹.

۴- الفقه الاسلامی و ادلته: ۳۳۲۳/۵.

و قال: «یشترط ان یکون المصالح‌علیه مال المصالح وملکه فلو اعطی المصالح مال غیره لیکون بدلاً للصلح فلایصح صلحه». و کذا فی قرة عیون الاخیار.[1]

خلاصه آنچه برداشت‌وفهم احقرازعبارات کتب فوق می‌باشد،بدین شرح است:

۱. دولت گرچه اجازه دارد که قوانین سیاسی خود را در محدوده‌ی شرعی اجرا کند، ولی نمی‌تواند که اجباراً مالکیت فردی را از ملکش سلب کند و یا آن‌را بدون شرایط تملیک به خود اختصاص دهد. لذا به این مصادره، ماشین مورد بحث ملک دولت قرار نگرفته است بلکه مالکیت صاحب ماشین برقرار بوده و افسر قاتل که ماشین را در خون‌بهای مقتول داده است، غیرطریق شرعی و صلح فضولی و اجباری است که اصلاً در شرع اعتبار ندارد و رضای صاحب ماشین و سکوت او و تحویل گرفتن ماشین برای وارثان مقتول اگرچه اعلان صریح کرده است که من از امروز به بعد دعوایی به ماشین ندارم، بازهم اعتبار ندارد؛ چراکه براو دو خوف و دو اکراه و اجبار بوده است: یکی از طرف حکومت و دوم از اولیای مقتول و او بیچاره هیچ ملامتی شرعی برگردن ندارد و بعد از این‌که خوف دولت و اجبار و اکراه او از صاحب ماشین دور شده است، دراین صورت هم چون‌که موضوع قتل بوده است، مجبور شده از ترس جان خود از اولیای مقتول که اگر دعوا کند برای ماشین خود، ایشان صددرصد با او درگیر می‌شوند، بدین سبب سکوت اختیارکرده است. این سکوت و تحویل هم چون‌که از خوف جان او بوده، او مجبور و مکره به شمار رفته و رضای کامل دیده نمی‌شود لذا اعتبار دارد.

بنابراین، شرعاً ماشین مال وارثان صاحب ماشین است و خون بهای مقتول بر گردن قاتل دین می‌باشد. مگر این‌که صاحب ماشین بعد از ازاله‌ی خوفِ دولت

۱– شرح‌المجلة، ص۸۳۳ و۸۳۴– قرة عیون الاخیارتکملة ردالمحتار:۱۷۱/۲، اول کتاب الصلح.

به اقرار جدید همان ماشین را به رضای خود به نوه‌های خود و وارثـان مقتـول بـه طور هبه داده است پس بعد اثبات این اعتراف وهبه‌ی او به‌دلیل شرعی و تحویل دادن ماشین به آن‌ها یا تحویل گرفتن آن از اولیای نابالغ -که متولی آن‌هـا خـود او بود- آن وقت مال وارثان مقتول می‌باشد.

تا زمانی که ثبوت و دلیلی شرعی که مزیل ملکیت صاحب ماشین باشد، دیده نشود، به دلیل استصحاب الحال و قرائن تصرف و صاحب الید بودن او، ملـک او ثابت و بعد از مرگ او برای وارثان ثابت می‌باشد. هذا ما فهمت فی هذه المسئلة.

والله اعلم و علمه اتم- احقر محمدعمرغفرله، (دارالافتاء منبع‌العلوم)
۳ صفر - ۱۴۲۱ هـ.ق

استیضاح از مسأله‌ی «پیوندکاری اعضای انسانی»

الاستفتاء (۳۹۵): با عرض سلام فراوان به خدمت پـدرمهربان و عـالم ربـانی بعـد از عـرض سـلام، بنـده در تـاریخ ۸۰/۱/۸ سـؤالی داشـتم تحـت عنـوان «پیوندکاری اعضای انسان» که الحمدلله جواب کامل و صـحیح حاصـل گردیـد. بعد از یک هفته با کتاب مجمع فقه اسلامی برخوردم که این مجمع سالی یکبـار برگزار می‌گردد و طبق مسایل روز، فتوا و نظریـه‌ی هریـک از مـذاهب اربعـه را صادر می‌کند. در ایـن کتـاب عبـارتی دربـاره‌ی مسـأله‌ی پیونـدکاری بـه چشـم می‌خورد که بنده با کمال ادب آن‌را نقل می‌کنم تا نظریه‌ی شما را کـه بـرای مـا بسیار مهم می‌باشد، جویا شوم نه- خدا نکرده- به عنوان سؤال بلکه به عنوان رفع شبهه امید است قبول فرمایید. عبارت چنین است:

«سادساً یجوز نقل عضو من میت الی حیّ تتوقـف حیاتـه علـی ذالـک العضـو او تتوقف

سلامة وظیفة اساسیة فی علی ذالک بشرط ان یأذن المیت او ورثته بعد موته او بشرط موافقه ولی المسلمین ان کان المتوفا مجهول الهویة اولا ورثة له» ۵۲۳/۱.

ثانیاً مولانا محمدتقی عثمانی که یکی از ارکان این مجمع بوده و ایشان نیز با رأی این مجمع اتفاق دارند و حتماً رساله‌ی پدرگرامی‌اش حضرت مفتی محمد شفیع ﷫ را مطالعه فرموده‌اند ولی رأی ایشان با نظر والد گرامی‌اش مختلف می‌باشد لذا با توجه به عبارات فوق خواهشمندیم با ارسال نظر گرامی‌تان مارا شاد و به صراط مستقیم رهنمود فرمایید امیدوارم این نامه سوء ادب تعبیر نشود لان شفاء العیِّ السّوال. *(ملتمس محمد امین هروی)*

الجواب باسم الملهم الی‌الصواب: وعلیکم السلام و رحمة الله و برکاته اما بعد: نامه‌ی شما در موضوع استیضاح از مسأله‌ی پیوندکاری اعضای انسانی رسید و ملاحظه شد. عزیزم این مسأله از دیرباز است که بین علما و مفتیان متأخرین مذاهب اربعه دور می‌زند و معرکة الا راء شده است و بنده هم دراین دوران گرچه قابلیت آن ندارد که صاحب نظر و رائی به شمار بروم و از خود نظری مستقل داشته باشم البته این قدر هست که آن‌چه را اهل نظر تحقیق می‌کنند، می‌توانم اصح و ارجح از اقوال آن‌ها را از روی قوّت دلایل ترجیح دهم.

نخست این مسأله درسال ۱۳۸۷ هـ. ق از حضرت مفتی رشیداحمد صاحب مدظله (﷫)سؤال شده است ایشان با دلایل خیلی قوی و محکم و راجح همان‌طورکه در فتاوای صادره از این مدرسه به شما رسیده است، جواب داده‌اند. بعد درهمان تاریخ یازده نفر مفتی تشکیل جلسه داده و همه متفقاً فتوای عدم جواز را صادر نموده‌اند. از جمله‌ی آن‌ها می‌توان حضرت مفتی محمدشفیع، مفتی محمدصابر، مفتی سلیم‌الله، سبحان محمود، عاشق الهی، محمدرفیع، محمد تقی، بنوری، محمد ولی‌حسن، محمد ادریس، مفتی رشیداحمد، مفتی مهدی حسن،

مفتی عبدالله، عبدالستار، محمداسحاق، جمیل احمد، مفتی محمود، وجیه‌الدین و عبداللطیف از هند و پاکستان و غیره را نام برد که بعضی از ایشان «رحمهم‌الله» و بعضی دیگر «مدظلّهم» هستند.

سپس مولانا مفتی محمدشفیع ﷺ آن‌ها را جمع فرموده و تحت عنوان «تنشیط الاذهان فی الترقیع باعضاء الانسان» به صورت رساله‌ای منتشر نمودند و مفتی رشیداحمد صاحب ﷺ هم رساله‌ای تحت عنوان «توقیع الاعیان علی حرمة ترقیع الانسان» صادر نمودند.

بعد از گذشت ۲۲ سال از این مسأله، برجواز آن ده رساله از عرب و عجم از مجالس و مجامع پخش شد و بر فتوای مفتیان قبلی انتقاد کرده شد. پس دومرتبه حضرت مفتی رشیداحمد صاحب مدظله تمام ادله و فتواهای آن‌ها را در سال ۱۴۱۰ هـ. ق تردید شدید فرموده و در سال ۱۴۱۸ هـ. ق در فتاوای خود «**احسن الفتاوی**» جلد ۸ به صورت رساله‌ای درج نموده است. و درسال ۱۴۱۰ هـ. ق علمای هند درسمینار خود حدود ۷۰ نفر از علما تشکیل جلسه داده و راه جواز پیدا کردند و در جلسه‌ای دیگر ۱۲۰ نفری نیز فتوای جواز را صادر کردند؛ مگر برخی از آن‌ها. دلایل همه در احسن الفتاوی موجود است.

اما بعد از تدبر و تعمّق نظر در دلایل محرره‌ی مجوّزین، هیچ دلیلی قوی و راجح که مثبت مدعای آن‌ها و جواز باشد، دیده نمی‌شود بلکه همه‌ی دلایل شان نزد اهل نظر این قدر پوچ و ساقط‌اند که ارزش توجه و اعتنا هم ندارند بنابراین نزد احقر دلایل مجمع فقه اسلامی از همین قسم‌اند و فتوای احقر تا به حال همان است که نوشته شده است و مفتیان بزرگ هم همین نظر داشتند. **لعلّ الله یحدث بعد ذلک امراً.**

والله اعلم وعلمه اتم- محمدعمرغفرله

۲۳ ذیقعده- ۱٤۱٥ هـ. ق

❁ ❁ ❁

فهرستِ عناوین

●●●●